بسم الله الرحمن الرحیم

دو فصلنامهٔ علمی

# معرفت اقتصاد اسلامی

سال هفدهم، شمارهٔ دوم، پیاپی ۳۴، بهار و تابستان ۱۴۰۵

**اعضای هیئت تحـریریه**

**حمید ابریشمی**
استاد اقتصاد دانشگاه تهران

**محمدجواد توکلی**
استاد اقتصاد مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی

**مسعود درخشان**
استاد اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی

**فرهاد رهبر**
دانشیار اقتصاد دانشگاه تهران

**حسن سبحانی**
استاد اقتصاد دانشگاه تهران

**غلامرضا مصباحی‌مقدم**
استاد اقتصاد اسلامی دانشگاه امام صادق

**الیاس نادران**
دانشیار اقتصاد دانشگاه تهران

**حسن‌آقا نظری**
استاد اقتصاد اسلامی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و عضو شورای علمی گروه اقتصاد مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی

**سیدمحمدکاظم رجایی**
استاد اقتصاد مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی

**نشانی: قم، بلوار امین، بلوار جمهوری اسلامی،**
**مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی ـ اداره کل نشریات تخصصی**
**تحریریه ۳۲۱۱۳۴۷۴ مشترکان ۳۲۱۱۳۴۷۱ ـ دورنگار ۳۲۹۳۴۴۸۳ (۰۲۵)**
**صندوق پستی: ۴۳۳۳-۳۷۱۸۵**
www.iki.ac.ir
**فروشگاه اینترنتی:** http://eshop.iki.ac.ir

**نمایه در:**
sid.ir & isc.gov.ir & magiran.com & noormags.ir

**مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی**

این دو فصلنامه، به استناد گواهی شماره ۳/۷۷۶۶۵ مورخ ۱۳۹۱/۴/۱۰ کمیسیون نشریات علمی کشور (وزارت علوم، تحقیقات و فناوری)، از شماره ۲ حائز رتبه «**علمی ب**» گردید.

**مدیر مسئول**
محمدجواد توکلی

**سردبیر**
سیدمحمدکاظم رجایی

**مدیر اجرایی**
علی آقامحمدی

**صفحه‌آرا**
مهدی دهقان

**ناظر چاپ**
حمید خانی

سامانه ارسال و پیگیری مقالات:
www.nashriyat.ir
شاپا الکترونیکی: ۸۵۹۶- ۲۹۸۰

# اهداف و رویکرد نشریه معرفت اقتصاد اسلامی

**معرفت اقتصاد اسلامی**، نشریه‌ای علمی در حوزه مطالعات اقتصاد اسلامی است که به صورت دوفصل‌نامه و برای نیل به اهداف ذیل انتشار می‌یابد:

۱. بررسی و نقد نظریه‌ها و اندیشه‌های اقتصاد متعارف از منظر آموزه‌های اقتصاد اسلامی؛

۲. بررسی و نقد مبانی فلسفی و روش‌شناسی اقتصاد متعارف از منظر اقتصاد اسلامی؛

۳. معرفی و تبیین مبانی فلسفی و روش‌شناسی اقتصاد اسلامی؛

۴. نظریه‌پردازی در زمینه مکتب و نظام اقتصادی اسلام؛

۵. نظریه‌پردازی در تبیین و پیش‌بینی واقعیت‌ها و رفتارهای اقتصادی از منظر اقتصاد اسلامی؛

۶. ارائه سیاست‌های اقتصادی برای حل مشکلات اقتصادی و دستیابی به پیشرفت اقتصادی بر اساس آموزه‌های اقتصاد اسلامی؛

۷. احیای میراث اندیشه اقتصادی اندیشمندان مسلمان؛

۸. آسیب‌شناسی اقتصاد ایران و جهان از منظر اقتصاد اسلامی؛

۹. مباحث فقه اقتصادی اسلام در زمینه‌هایی همچون فقه بانکداری، مالیات، بودجه‌ریزی، بیمه، فقرزدایی، و تأمین اجتماعی؛

۱۰. نظریه‌پردازی برای تدوین شاخص‌های اقتصادی از منظر اقتصاد اسلامی.

پیشنهادها و انتقادهای شما را در مسیر کمال و بالندگی نشریه پذیراییم. خواهشمندیم مقالات خود را از طریق تارنمای نشریه ارسال فرمایید.

# راهنمای تهیه و تنظیم مقالات

## الف) قلمرو

معرفت اقتصاد اسلامی، دوفصل‌نامه‌ای علمی در زمینه اقتصاد اسلامی است. قلمرو مسائلی که در حیطه این نشریه قرار می‌گیرد، شامل مقایسه، نقد و بررسی مبانی و نظریات اقتصادی با رویکرد اسلامی، بررسی مبانی فلسفی نظریه‌های اقتصاد اسلامی، بررسی تطبیقی اندیشه‌های اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی، ارائه نظریات و مدل‌های اقتصاد اسلامی و تجزیه‌وتحلیل مسائل اقتصاد ایران با رویکرد اسلامی است. تولید علم در زمینه مسائل مختلف مکتب، نظام و علم اقتصاد اسلامی و ارائه سیاست‌های اقتصادی بر مبنای آموزه‌های اسلامی از اهداف این نشریه است.

## ب) شرایط عمومی

۱. مقالات ارسالی باید برخوردار از صبغه تحقیقی ـ تحلیلی، ساختار منطقی، انسجام محتوایی، و مستند و مستدل بوده و با قلمی روان و رسا به زبان فارسی نگارش یافته باشند.

۲. مقالات خود را در محیط **WORD** با پسوند **Doc** از طریق وبگاه نشریه به **http://nashriyat.ir** ارسال نمایید.

۳. حجم مقالات حداکثر در ۲۵ صفحه (۳۰۰ کلمه‌ای) تنظیم شود. از ارسال مقالات دنباله‌دار جدا خودداری شود.

۴. مشخصات کامل نویسنده شامل: نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی / تحصیلات، نشانی کامل پستی، نشانی صندوق الکترونیکی، شماره تلفن تماس، شماره دورنگار، مؤسسه علمی وابسته، همراه مقاله ارسال شود.

۵. مقالات ارسالی نباید قبلاً در نشریات داخلی و یا خارجی و یا به‌عنوان بخشی از یک کتاب چاپ شده باشند. و نیز همزمان برای چاپ به سایر مجلات علمی ارسال نشده باشند.

۶. از ارسال مقالات ترجمه شده خودداری شود. نقد مقالات علمی و یا آثار و کتاب‌های منتشر شده، که حاوی موضوعات بدیع یا نکات علمی ویژه، که با مقتضیات و نیاز جامعه علمی تناسب داشته باشد، امکان چاپ دارند. البته، چاپ مقالات پژوهشی و تألیفی بر این‌گونه مقالات اولویت خواهد داشت.

## ج) نحوه تنظیم مقالات

مقالات ارسالی باید از ساختار علمی برخوردار باشند؛ یعنی دارای عنوان مشخصات نویسنده، چکیده، کلیدواژه‌ها، مقدمه، بدنه اصلی، نتیجه و فهرست منابع باشند.

**۱. چکیده:** چکیده فارسی مقاله (در صورت امکان به همراه چکیده انگلیسی) حداکثر ۱۵۰ کلمه تنظیم گردد و به اختصار شامل: بیان مسئله، هدف پژوهش، روش و چگونگی پژوهش و اجمالی از یافته‌های مهم پژوهش باشد. در چکیده از طرح فهرست مباحث یا مرور بر آنها، ذکر ادلّه، ارجاع به مأخذ و بیان شعاری خودداری گردد.

**۲. کلیدواژه‌ها:** شامل حداکثر ۷ واژه کلیدی مرتبط با محتوی که ایفاکننده نقش نمایه موضوعی مقاله باشد.

**۳. مقدمه:** در مقدمه مقاله، پس از تعریف مسئله، به پیشینه پژوهش اشاره، ضرورت و اهمیت پژوهش طرح، جنبه نوآوری بحث، سؤالات اصلی و فرعی، تصویر اجمالی ساختار کلی مقاله براساس سؤالات اصلی و فرعی مطرح و مفاهیم و اصطلاحات اساسی مقاله تعریف گردد.

**۴. بدنهٔ اصلی:** در سامان‌دهی بدنهٔ اصلی مقاله، یکی از شرایط زیر لازم است:

الف) ارائه نظریه و یافته جدید علمی؛ ب) ارائه تقریر و تبیین جدید از یک نظریه؛ ج) ارائه استدلال جدید برای یک نظریه؛ د) ارائه نقد جامع علمی یک نظریه.

**۵. نتیجه‌گیری:** نتیجه بیانگر یافته‌های تفصیلی تحقیق است که به‌صورت گزاره‌های خبری موجز بیان می‌گردد. از ذکر بیان مسئله، جمع‌بندی، مباحث مقدّماتی، بیان ساختار مباحث، ادله، مستندات، ذکر مثال یا مطالب استطرادی در این قسمت خودداری شود.

**۶. فهرست منابع:** اطلاعات کتاب‌شناختی کامل منابع و ماخذ تحقیق (اعم از فارسی، عربی، و لاتین) در انتهای مقاله براساس شیوه زیر آورده می‌شود:

نام خانوادگی و نام نویسنده، (سال نشر) نام کتاب، (ترجمه یا تحقیق)، نوبت چاپ، محل نشر، ناشر.

نام خانوادگی و نام نویسنده، (سال و ماه یا فصل نشر) «عنوان مقاله»، نام نشریه، شماره نشریه، صفحات ابتدا و انتهای مقاله.

## د). یادآوری

۱. حق رد یا قبول و نیز ویرایش مقالات برای مجله محفوظ است.

۲. مجله حداکثر پس از شش ماه از دریافت مقاله، نتیجه پذیرش یا عدم پذیرش را به نویسنده اطلاع خواهد داد.

۳.حق چاپ مقاله پس از پذیرش برای مجله محفوظ وامکان نقل مطالب در جای دیگر با ذکر نشانی نشریه بلامانع است.

۴. مطالب مقالات مبین آراء نویسندگان آنهاست و مسئولیت آن نیز بر عهده آنهاست.

۵. مقالات دریافتی، نرم‌افزارها، و... در صورت تأیید یا عدم تأیید بازگردانده نمی‌شود.

## فهرست مطالب

**بررسی انتقادی استقلال بانک مرکزی با رویکرد فرانظری؛ مقایسهٔ دیدگاه‌های اقتصاد نئولیبرالی و اسلامی / ۷**
✍ محسن خلیلی تیرتاشی / محمدجواد محقق‌نیا

**تحلیل فقهی ـ اقتصادی خلق اعتبار بانک‌های تجاری در ایران و راهکارهای تقنینی کنترل آن / ۳۱**
احمدرضا صفا

**بررسی تطبیقی عقلانیت در نظریهٔ بازی: ارائهٔ چارچوب «نظریهٔ تعامل اقتصادی» با تأکید بر عدالت و شرع /۵۷**
محمود عیسوی

**تجزیه‌وتحلیل انتقادی «مدل عقلانیت اقتصادی متعارف» و ارائهٔ یک الگوی جدید / ۸۷**
عطاءالله رفیعی آتانی

**طرحی جدید در طبقه‌بندی ادبیات اقتصاد اسلامی / ۱۱۳**
✍ سیداحمد عاملی / مرتضی مرتضوی کاخکی / علی نعمتی / علی‌اکبر کریمی / وحید ارشدی

**تحلیل تأثیر قیمت‌گذاری خوراک بر توسعهٔ متوازن صنعت پتروشیمی ایران با تأکید بر ... / ۱۳۹**
محمدحسین قوام / ✍ علی‌اکبر حسینی

**ارائهٔ الگوی چندمعیارهٔ ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت در پرتو نظریهٔ پولی مدرن ... / ۱۶۷**
✍ رضا وفایی یگانه / محمد وفایی یگانه

**الگوی مفهومی تعیین مقدار نشر پول بر اساس ضوابط و الزامات اسلامی / ۱۹۱**
محمدعلی فراهانی‌فرد

**ارزیابی معیار جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار / ۲۱۳**
مهدی مظهر

**تحلیل فقهی قیمت‌گذاری دولتی در بازار بر پایهٔ روایات امامیه / ۲۲۷**
✍ جعفر کوشکی فروشانی / محمدحسین خالق‌پور

**واکاوی و نقد راهکارهای فقهی تصحیح شرط تضمین سود در مضاربه / ۲۴۷**
حسن نژادشیر

**راهبردهای مطلوب حکمرانی جهت گسترش وقف به‌مثابهٔ ابزار مؤثر حکمرانی اسلامی / ۲۶۵**
✍ جواد نظری مقدم / محمدجواد رمضانی

**Ma'rifat-e Eghtesād-e Islāmī** _____ **2026, Vol. 17, No. 2, 7-30**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003992

dor 20.1001.1.20422322.1405.17.2.1.9

# A Critical Examination of Central Bank Independence from a Meta-Theoretical Perspective: Comparing Neoliberal and Islamic Economic Views

✉ **Mohsen Khalili Tirtashi** / PhD in Economics, Imam Khomeini Education and Research Institute m.khalili70@gmail.com

**Mohammad Javad Mohagheghnia** / Associate Professor, Department of Finance and Banking, Faculty of Management and Accounting, Allameh Tabataba'i University mohagheghnia@atu.ac.ir

**Received:** 2026/06/27 - **Accepted:** 2026/10/14

## Abstract

In mainstream economic literature, the model of Central Bank Independence (CBI) is regarded as the optimal framework for monetary governance. Employing a meta-theoretical approach, this study examines the compatibility of this model with the teachings of Islamic economics by comparing the philosophical foundations and normative systems underlying CBI with those of Islamic economics. The findings indicate that the CBI model is rooted in neoliberal philosophical foundations and normative values, which are incompatible with the principles and intellectual framework of Islamic economics—specifically its monotheistic (Tawhidi) and justice-oriented perspective. Consequently, the application of this model within an Islamic economic system is not feasible. Based on the research findings, in an Islamic economy, the Central Bank functions as an institution affiliated with the Islamic state, tasked with realizing the multidimensional economic, ethical, and social objectives of the Islamic economic system within the monetary sphere. In addition to maintaining price stability, the primary objectives of the Central Bank in an Islamic economy include fostering economic growth and progress, achieving social justice, and overseeing adherence to Islamic precepts within the monetary system.

**Keywords:** Islamic Economics, Central Bank Independence, Central Bank Governance, Philosophy of Economics, Philosophy of Islamic Economics.

**JEL classification:** E58, E52, P4.

معرفت اقتصاد اسلامی ——— سال هفدهم، شماره دوم، پیاپی ۳۴، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص ۷ـ۳۰
https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0
doi 10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003992
dor 20.1001.1.20422322.1405.17.2.1.9

**نوع مقاله:** پژوهشی

# بررسی انتقادی استقلال بانک مرکزی با رویکرد فرانظری؛ مقایسهٔ دیدگاه‌های اقتصاد نئولیبرالی و اسلامی

**محسن خلیلی تیرتاشی** / دکتری اقتصاد مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی‌ره m.khalili70@gmail.com
**محمدجواد محقق‌نیا** / دانشیار گروه مالی و بانکداری دانشکدهٔ مدیریت و حسابداری دانشگاه علامه طباطبائی mohagheghnia@atu.ac.ir
**دریافت:** ۱۴۰۵/۰۴/۰۶ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۷/۲۲

## چکیده

در ادبیات اقتصاد رایج، الگوی استقلال بانک مرکزی به‌عنوان الگوی بهینهٔ حکمرانی پولی شناخته می‌شود. این پژوهش با به‌کارگیری روش فرانظریه، به‌منظور بررسی سازگاری این الگو با آموزه‌های اقتصاد اسلامی، مبانی فلسفی و نظام هنجاری الگوی استقلال بانک مرکزی را با مبانی اقتصاد اسلامی مقایسه می‌کند. نتایج نشان می‌دهد که این الگو، برخاسته از مبانی فلسفی و ارزش‌های هنجاری نئولیبرالی است که با اصول و ساختار فکری اقتصاد اسلامی، به‌ویژه نگاه توحیدی و عدالت‌محور آن، ناسازگار است. بدین‌سان، استفاده از این الگو در نظام اقتصاد اسلامی امکان‌پذیر نیست. بر اساس یافته‌های پژوهش، در اقتصاد اسلامی، بانک مرکزی به‌عنوان نهادی وابسته به دولت اسلامی، مسئولیت تحقق اهداف چندبُعدی اقتصادی، اخلاقی و اجتماعی اقتصاد اسلامی را در نظام پولی بر عهده دارد. اهداف اصلی بانک مرکزی در اقتصاد اسلامی علاوه بر حفظ ثبات قیمت‌ها، شامل رشد و پیشرفت اقتصادی، تحقق عدالت اجتماعی و نظارت بر رعایت احکام اسلامی در نظام پولی نیز می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** اقتصاد اسلامی، استقلال بانک مرکزی، حکمرانی بانک مرکزی، فلسفهٔ اقتصاد، فلسفهٔ اقتصاد اسلامی.

**طبقه‌بندی JEL:** E58، E52، P4.

## مقدمه

استقلال بانک مرکزی از اواخر قرن بیستم به یکی از ارکان اصلی سیاست‌گذاری پولی در سطح جهان تبدیل شده است. در ادبیات متعارف، استقلال بانک مرکزی مراتب مختلفی دارد. نازل‌ترین سطح آن «استقلال در ابزار» است؛ یعنی بانک مرکزی در چارچوب اهداف تعیین‌شده از سوی دولت، در انتخاب ابزارهای مناسب سیاستی اختیار داشته باشد (Debelle & Fischer, 1994). سطح بالاتر، «استقلال عملیاتی» است که بر آزادی عمل بانک مرکزی در اجرای وظایف، انتخاب سیاست‌های پولی و ابزارهای متناسب با آنها، بدون مداخلهٔ دولت تأکید دارد (Cukierman, 1992). در «استقلال در هدف»، بانک مرکزی می‌تواند اهدافی مانند ثبات قیمتی و دامنه یا عدد شاخص هدف‌گذاری‌شده را خود تعیین کند (معدلت، ۱۳۷۵، ص۱۵۷). «استقلال سیاستی» یا گاه «استقلال اقتصادی» به معنای اختیار بانک مرکزی در تعیین اهداف، ابزارها و سیاست‌های پولی به دور از فشارهای خارجی است (یزدان‌پناه و درودیان، ۱۳۹۹، ص۴۳؛ Cukierman, 1992; Elgie & Helen, 1998, p. 18). «استقلال مالی» نیز ناظر بر کنترل بانک مرکزی بر ترازنامه و تنظیم دارایی‌ها و بدهی‌ها بر اساس قواعد یا صلاحدید خود است (بوستانی و صلوی تبار، ۱۳۹۶). در «استقلال اداری یا پرسنلی»، مداخله در نصب و عزل مقامات بانک مرکزی محدود شده و برکناری آنان تنها به دلایلی مانند جرم، سوءرفتار یا عدم صلاحیت حرفه‌ای مجاز دانسته می‌شود (یزدان‌پناه و درودیان، ۱۳۹۹، ص۴۳). بالاترین سطح، «استقلال سیاسی» است که بانک مرکزی را در برابر هرگونه دخالت مالی، اداری و سیاستی مقامات سیاسی مستقل می‌داند و آن را نهادی در عرض دولت تعریف می‌کند (یزدان‌پناه و درودیان، ۱۳۹۹، ص۴۴؛ Bade and parkin, 1988). بااین‌حال، نکتهٔ محوری در همهٔ این مراتب آن است که حتی اگر استقلال کامل از حاکمیت مدنظر نباشد، رویکرد غالب می‌کوشد حکمرانی پولی را از خواسته‌ها و مداخلات مستقیم حاکمیت دور کرده و بانک مرکزی را به نهادی بدل سازد که نه به‌صورت فعال، بلکه به‌صورت منفعلانه بر اساس منطق بازار عمل می‌کند، نقش نگهبان بازار را بر عهده دارد و مداخله‌ای حداقلی در روندهای آن دارد.

بنابراین شاید نظریهٔ استقلال بانک مرکزی، بانک مرکزی را به‌عنوان یک نهاد خصوصی تعریف نکند، اما رفتار آن را همچون یک نهاد خصوصی که ارتباطی با دولت و اهداف و وظایف آن ندارد، تعریف می‌کند. بنابراین با توجه به رویکرد فرانظری این پژوهش، تعریف برگزیده و مبنایی مقاله از استقلال بانک مرکزی که شالودهٔ استدلال‌های انتقادی آتی را شکل می‌دهد، استقلال نهادی و سیاستی مبتنی‌بر منطق بازار است. در این معنا، استقلال لزوماً به معنای یک تعریف عملیاتی نیست، بلکه دلالت بر رویکردی کلان‌نگر دارد که از طریق گسست پیوندهای ساختاری یا سیاستی سیاست‌گذاری پولی از حاکمیت و دولت به‌عنوان نمایندهٔ منافع عمومی، بانک مرکزی را به سازوکاری تکنوکراتیک و منفعل تقلیل می‌دهد که به‌جای پاسخ‌گویی به اهداف چندگانهٔ حاکمیت اسلامی، رفتار خود را منحصراً با منطق بازار تنظیم می‌کند. این دلالت مفهومی، همان مفهوم مشترکی است که مکتب نئولیبرالیسم در تمامی ابعاد و مراتب استقلال در پی بسط و تثبیت آن است.

نکتهٔ مهم دیگر، تبیین معنای دولت در بحث استقلال بانک مرکزی است؛ زیرا گاهی دولت صرفاً به قوهٔ مجریه اطلاق می‌شود، اما در ادبیات اقتصادی، منظور از دولت مجموعه حاکمیت است که قادر است با نیرویی معادل و یا فراتر از نیروی بازار در روند بازار دخالت کرده و عملکرد طبیعی بازار را تحت‌الشعاع قرار دهد. صندوق بین‌المللی پول دولت را مجموعه‌ای از نهادها می‌داند که از طریق یک فرایند سیاسی ایجاد شده‌اند و در یک قلمرو سرزمینی، از قدرت قانون‌گذاری، قضاوت و اجرا برخوردارند (IMF, 2001, p. 6). طبق این تعریف، میان قوای مجریه، مقننه و قضائیه تفکیکی از حیث اطلاق عنوان دولت وجود ندارد و همهٔ آنها ذیل مفهوم دولت قرار می‌گیرند. بنابراین اگر مدیریت بانک مرکزی از قوهٔ مجریه سلب و به سایر قوا یا مجموعه‌ای از قوا واگذار شود، نمی‌توان آن را استقلال بانک مرکزی دانست؛ زیرا همچنان ادارهٔ بانک مرکزی بر اساس ارادهٔ حاکمیت یا دولت به معنای اقتصادی آن باقی مانده است. ازاین‌رو در این مقاله به‌جای تعبیر استقلال از دولت، عموماً از اصطلاح استقلال از حاکمیت استفاده می‌شود.

حامیان ایدهٔ استقلال بانک مرکزی که ریشه در مکتب نئولیبرالیسم و حمایت نهادهای بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دارد، معتقدند مصون‌سازی نهاد پولی از فشارهای سیاسی کوتاه‌مدت، بهترین سازوکار برای تضمین ثبات قیمت‌ها و مهار سوگیری تورمی است. بااین‌حال، این الگو به دلیل ابتنا بر مفروضات تردیدپذیری چون عقلانیت رفتار اقتصادی و خنثی بودن سیاست پولی با نقدهای جدی مواجه است. افزون بر این، تقلیل اهداف کلان اقتصادی به هدف‌گذاری تورم، غالباً به بهای قربانی شدن متغیرهای حیاتی دیگری نظیر اشتغال، توزیع عادلانهٔ درآمد و ثبات نظام مالی تمام می‌شود. در مقابل، اقتصاد اسلامی با ابتنا بر مبانی اخلاقی و ارزش‌های دینی نظیر عدالت اجتماعی، ممنوعیت ربا و توزیع عادلانهٔ ثروت، تمرکز انحصاری پارادایم متعارف بر کارایی بازار را به چالش می‌کشد.

نظریهٔ استقلال بانک مرکزی، با هدف جلوگیری از پولی‌سازی کسری بودجه، عملاً مداخلهٔ حاکمیت در بازار پول را مذموم و مخل نظم اقتصادی می‌پندارد و در پی خلع ید دولت از ابزارهای پولی است. بر این اساس، در رویکرد فرانظری این مقاله، مسئلهٔ اصلی این است که آیا خارج کردن ابزار پولی از ارادهٔ راهبردی حاکمیت، با مبانی توحیدی و اهداف اقتصاد اسلامی سازگاری دارد؟ آیا در نظام اسلامی، منافع حاکمیت لزوماً در تعارض با فعالان اقتصادی (به‌مثابهٔ منشأ ناسازگاری زمانی) قرار می‌گیرد و اعمال سیاست‌های حاکمیتی در نظام پولی ذاتاً مخل اقتصاد است؟ و در نهایت، آیا پذیرش الگوی استقلال نهادی، یگانه راهکار مهار تورم است؟

هدف مقالهٔ حاضر، بررسی انتقادی نظریهٔ استقلال بانک مرکزی از دیدگاه اقتصاد اسلامی است. بدین منظور، پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی فرانظری، به واکاوی مبانی فلسفی، اهداف هنجاری و ارزش‌های شکل‌دهنده به دو پارادایم نئولیبرال و اسلامی می‌پردازد تا با مقایسهٔ پیامدهای سیاستی آنها، موضع دقیق اقتصاد اسلامی در قبال الگوی حکمرانی پولی متعارف را تبیین نماید.

## پیشینهٔ تحقیق

ایدهٔ استقلال بانک مرکزی که ریشه در مکتب اقتصاد سیاسی شیکاگو دارد، در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به‌عنوان پاسخی نهادی به معضل سوگیری تورمی ناشی از چرخه‌های تجاری سیاسی و ناسازگاری زمانی مطرح شد (Barro & Gordon, 1983; Kydland & Prescott, 1977; Nordhaus, 1975). بارو و گوردون (۱۹۸۳) استدلال کردند که تمایل سیاست‌مداران به اتخاذ سیاست‌های پولی انبساطی پیش از انتخابات، بدون ایجاد دستاورد قابل توجه در تولید و اشتغال، به جهش تورم می‌انجامد. بر این اساس، واگذاری سیاست‌گذاری پولی به یک نهاد تکنوکراتیک و مستقل برای مهار انتظارات تورمی ضروری انگاشته شد؛ رویکردی که متعاقباً با مطالعات تجربی حاکی از همبستگی منفی میان استقلال بانک مرکزی و نرخ تورم، پشتیبانی گردید (Cukierman, Webb & Neypati, 1992; Alesina & Summers, 1993).

بااین‌حال، این ایده با نقدهای جدی و چندجانبه مواجه شد. اقتصاددانان سیاسی استدلال کردند که اتکای این نظریه بر فرضیهٔ شکست دولت اغراق‌آمیز بوده و ادعای غیرسیاسی بودن بانک‌های مرکزی مستقل با واقعیت مداخلهٔ آنها در بحران‌های مالی و آسیب‌پذیری‌شان در برابر فشارهای سیاسی در تضاد است (Blyth, 2002; Stiglitz, 2010). در همین راستا، پالی (۲۰۰۵) تأکید می‌کند که تمرکز افراطی بر هدف‌گذاری تورم، به قیمت غفلت از اهداف کلان اقتصادی نظیر اشتغال و ثبات مالی تمام شده است. از منظر هنجاری نیز، منتقدان تصریح می‌کنند که جداسازی سیاست پولی از نظارت سیاسی، ضمن تضعیف پاسخ‌گویی عمومی، پیامدهای توزیعی مخربی به همراه داشته و به تشدید نابرابری‌های اجتماعی می‌انجامد (Epstein & Yeldan, 2009; Haldane, 2014).

صدیقی (۲۰۰۶) و چپرا (۱۹۹۲) با ترسیم چارچوب سیاست‌گذاری پولی در اسلام، این مکتب اقتصادی را برآمده از اصول شریعت معرفی کرده‌اند که بر عدالت اجتماعی و توزیع عادلانهٔ ثروت تأکید دارد. از نظر این دو، بانک مرکزی در نظام اسلامی موظف است در خدمت رفاه جامعه بوده و منطبق با ارزش‌های اخلاقی و قانونی اسلامی عمل کند. ازاین‌رو حکمرانی مطلوب بانک مرکزی در نظام اسلامی با اصول شریعت گره خورده است و مسئولیت سیاست پولی نه به نهادی مستقل، بلکه به نهادی وابسته به حاکمیت اسلامی و پاسخ‌گو به جامعه واگذار می‌شود.

## روش تحقیق و چارچوب تحلیلی

این مطالعه با استناد به متون دانشگاهی و اسلامی، از رویکرد فرانظری بهره می‌گیرد؛ روشی که به‌جای تمرکز بر یافته‌ها، خود نظریه و مفروضات، مبانی فلسفی و نظام‌های ارزشی آن را بررسی می‌کند تا علل و زمینه‌های شکل‌گیری آن واکاوی شود (قاسمی و همکاران، ۱۴۰۲، ص۱۲۰؛ Ritzer, 1988).

در تحقیق، روش فرانظریه برای مقایسهٔ نظریهٔ استقلال بانک مرکزی و دیدگاه اقتصاد اسلامی استفاده شده است. چارچوب تحلیل شامل چهار حوزه است: ۱. مقایسهٔ مبانی فلسفی دو مکتب؛ ۲. بررسی اهداف و ارزش‌های

هنجاری؛ ۳. تحلیل پیامدهای عملی این تفاوت‌ها در حکمرانی نهاد پولی؛ ۴. جمع‌بندی قابلیت انطباق استقلال بانک مرکزی با آموزه‌های اسلامی.

## ادبیات نظری

نظریهٔ استقلال بانک مرکزی بر پایهٔ انتظارات عقلایی و ادبیات ناسازگاری زمانی بنا شده است. کیدلند و پرسکات (۱۹۷۷) با معرفی مفهوم ناسازگاری زمانی، نشان دادند که سیاست‌گذاران به‌طور ذاتی انگیزه‌هایی برای انحراف از سیاست‌های اعلام‌شده و بهره‌برداری از مبادلات کوتاه‌مدت بین تورم و بیکاری دارند. بارو و گوردون (۱۹۸۳) این دیدگاه را توسعه داده و استدلال کردند که سیاست‌مداران به‌منظور تحریک اقتصاد پیش از انتخابات، به سوگیری تورمی روی می‌آورند. راه‌حل پیشنهادی آنها، واگذاری سیاست پولی به یک نهاد مستقل با هدف تورمی مشخص بود؛ استقلالی که معمولاً در دو بعد استقلال در هدف (تعیین اهداف سیاستی) و استقلال عملیاتی (انتخاب ابزار دستیابی به اهداف) تعریف می‌شود.

از منظر تجربی، مطالعات متعددی تأیید کرده‌اند که افزایش استقلال بانک مرکزی با کاهش نرخ تورم همراه است (Cukierman & et al., 1992; Alesina & Summers, 1993). بااین‌وجود، این رابطه در کشورهای درحال‌توسعه به دلیل ساختارهای نهادی ضعیف‌تر، بی‌ثباتی سیاسی و بازارهای مالی کم‌عمق کمتر محقق شده است (Grilli, Masxiandaro & Tabellini, 1991). علاوه بر این، علی‌رغم موفقیت در مهار تورم، استقلال بانک مرکزی لزوماً ضامن رشد اقتصادی یا کاهش بیکاری نیست (Crowe & Meade, 2007) و تمرکز انحصاری بر هدف‌گذاری تورم می‌تواند به بهای از دست رفتن سایر اهداف کلان مانند اشتغال و توسعهٔ اقتصادی تمام شود.

از زاویهٔ اقتصاد سیاسی، نظریهٔ استقلال بانک مرکزی یک الگوی فنی بی‌طرفانه تلقی نمی‌شود، بلکه بخشی از تفکر نئولیبرالی و یک پروژهٔ سیاسی است (Blyth, 2002). استقلال بانک مرکزی با خارج کردن سیاست پولی از حیطهٔ نظارت دولت‌ها، دامنهٔ عملکرد دولت را در پیگیری سیاست‌های بازتوزیعی محدود می‌سازد. افزون بر این، بانک‌های مرکزی برخلاف ادعای مطرح‌شده، بازیگران غیرسیاسی نیستند. آنها در تعامل مستقیم با بازارهای مالی و نهادهای بین‌المللی بوده و غالباً ساختارهای قدرت موجود را تقویت می‌کنند.

در مقابل، حکمرانی نهاد پولی در اقتصاد اسلامی تفاوت اساسی با الگوی متعارف دارد. در این دیدگاه، سیاست پولی بر اهدافی چون ترویج فعالیت‌های واقعی اقتصاد، رفاه اجتماعی و رفتار اخلاقی استوار است (Chapra, 1992). اقتصاد اسلامی که بر قرآن، سنت و فقه تکیه دارد، عدالت و انصاف را محور قرار داده و شیوه‌های استثماری مانند ربا و غرر را ممنوع می‌داند.

بنابراین حکمرانی سیاست پولی در نظام اسلامی نه بر مبنای جدایی از حاکمیت، بلکه مبتنی‌بر پایبندی به اصول شریعت و پاسخ‌گویی به حاکمیت اسلامی و امت تعریف می‌گردد. در این چارچوب، تأکید تکنوکراتیک بر هدف‌گذاری

تورم به دلیل نادیده گرفتن ابعاد اجتماعی و اخلاقی ناکافی است و سیاست پولی باید در کنار ثبات قیمت‌ها، به فقرزدایی، توزیع عادلانهٔ ثروت و تحقق عدالت اقتصادی منجر شود.

## ۱. تحلیل فرانظری

### ۱ـ۱. مقایسهٔ مبانی فلسفی

مقایسهٔ مبانی فلسفی نظریهٔ اقتصادی نئولیبرالی و اقتصاد اسلامی به تفاوت‌های بنیادی در نحوهٔ تحلیل واقعیت و رفتار انسان در این مکتب‌های اقتصادی اشاره دارد. این مبانی، نگرش هریک از این دو نظام به پدیده‌های اقتصادی، ارائهٔ توصیه‌های سیاستی و تعریف نقش نهادهایی مانند بانک‌های مرکزی را شکل می‌دهد.

#### ۱ـ۱ـ۱. تفاوت‌های هستی‌شناختی

مبانی هستی‌شناسی هر نظریهٔ اقتصادی، تفسیر آن از ماهیت هستی (خداوند، انسان، دنیا و آخرت) و سازوکار علیت در پدیده‌ها را شکل می‌دهد(توکلی، ۱۴۰۲، ص۱۹). بر این اساس، نئولیبرالیسم و اقتصاد اسلامی بر مفروضات هستی‌شناختی کاملاً متفاوتی بنا شده‌اند.

##### ۱ـ۱ـ۱ـ۱. هستی‌شناسی نئولیبرالی

هستی‌شناسی نئولیبرالیسم بر بنیانی ماده‌گرایانه استوار است که مطابق آن، پیدایش و تداوم حیات عالم طبیعت بر قوانین معینی اتکا دارد. در این چارچوب، تمامی علت‌ها به علت‌های مادی خلاصه شده و سنت‌های الهی در آن جایگاهی ندارد. طبیعت دارای مکانیزمی خودتنظیم‌گر بوده و در صورت خروج از تعادل، به‌طور خودکار به آن بازمی‌گردد. نئولیبرال‌ها هرگونه بحران طبیعی را ناشی از دخالت انسان می‌دانند. در این منظومهٔ فکری، قوانین جهان‌شمول طبیعت بر پدیده‌های اجتماعی نیز حاکم‌اند. همان‌طور که مداخله در طبیعت به بحران می‌انجامد، پدیده‌های اجتماعی نیز ذاتاً خودتنظیم بوده و مداخله در آنها بروز بحران‌های اجتماعی را در پی دارد (نمازی، ۱۳۷۴، ص۲۳).

نتیجهٔ چنین تفکری، پذیرش مکانیسم دست نامرئی بازار یا نظم خودجوش است (توکلی، ۱۴۰۲، ص۲۲). در این اندیشه، منافع فرد و جامعه هم‌راستا بوده و پیگیری آزادانهٔ منافع شخصی، منافع اجتماع را نیز تأمین می‌کند. آزادی فردی زمینه‌ساز رقابت شده و بازار رقابتی با تعیین بهینهٔ قیمت‌ها، منافع همهٔ ذی‌نفعان را محقق می‌سازد، لذا هرگونه دخالت از سوی نیروی خارج از بازار و اختلال قیمتی، موجب افت کارایی و رفاه خواهد شد. در این تفکر، دولت صرفاً نقش ناظر و محافظ آزادی را ایفا می‌کند و وظایفی چون حفظ رقابت، ثبات ارزش پول، ضمانت مالکیت فردی و آزادی قراردادها (جز در موارد انحصار) را بر عهده دارد (نمازی، ۱۳۷۴، ص۴۳).

در این چارچوب، نظریهٔ استقلال بانک مرکزی به‌وضوح جلوه‌گر می‌شود. دولت مداخله‌گر از عرصهٔ اقتصاد حذف شده و بانک مرکزی نیز صرفاً ملزم به تأمین ثبات قیمت‌هاست و رسالتی در قبال رشد، کاهش بیکاری و عدالت اجتماعی ندارد؛ زیرا فرض بر این است که بازار خود این اهداف را محقق می‌سازد. بانک‌ها با هدف سودآوری به تأمین مالی پرداخته و نظام رقابت، بهترین طرح‌ها را انتخاب می‌کند. در این دیدگاه، مداخلهٔ دولت یا بانک مرکزی فراتر از ثبات قیمت‌ها، مخل بازار و باعث کاهش رفاه است. بنابراین استقلال بانک مرکزی ابزاری محوری تلقی می‌شود تا از وسوسهٔ حکومت‌ها برای سوءاستفاده از منابع پولی در سایر اهداف جلوگیری کند. درنتیجه، در این دیدگاه هرچند بانک مرکزی می‌تواند نهادی حاکمیتی باقی بماند، اما رفتار آن همچون رفتار یک نهاد اقتصادی در کنار دیگر نهادهای اقتصادی غیردولتی صورت‌بندی می‌شود.

**۲ـ۱ـ۱ـ۱. هستی‌شناسی اسلامی**

در مقابل، اقتصاد اسلامی بر یک هستی‌شناسی الهی‌محور استوار است که جهان را مخلوقی دائماً وابسته به خداوند تعریف می‌کند. بر اساس عقاید اسلامی، خداوند نه‌تنها در آفرینش، بلکه در اداره و مدیریت جهان (ربوبیت) نیز یگانه است. فلاسفهٔ مسلمان تأکید دارند که وجود خداوند برای بقا و استمرار عالم هستی ضرورت دارد و قطع ارتباط میان خالق و مخلوق پس از خلقت، غیر قابل تصور است (کریمی، ۱۳۸۲). قرآن کریم نیز دیدگاه مبنی‌بر عدم توانایی خداوند برای تصرف در جهان پس از خلقت را مردود می‌شمارد: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» (مائده: ۶۴)؛ و یهود گفتند: «دست خدا [با زنجیر] بسته است». دست‌هایشان بسته باد! و به خاطر این سخن، از رحمت [الهی] دور شوند! بلکه هر دو دست [قدرت] او گشاده است؛ هرگونه بخواهد، می‌بخشد! بنابراین جهان هستی در ادامهٔ بقای خود نیز نیازمند خداوند متعال است.

در هستی‌شناسی اسلامی، ربوبیت و هدایت تکوینی خداوند حکیم تمامی موجودات و ابعاد جامعهٔ انسانی، از جمله عرصهٔ اقتصاد را دربر می‌گیرد. این ربوبیت همچنین شامل هدایت تشریعی از طریق ارسال پیامبران و کتب آسمانی است تا مسیر سعادت دنیوی و اخروی بشر مشخص گردد. شریعت اسلامی برای تمامی حوزه‌های رفتاری، از جمله اقتصاد، راهکارهایی دقیق و هماهنگ با ارادهٔ الهی ارائه کرده است. ازآنجاکه امور اقتصادی در معرض فیض مستمر الهی قرار دارد، تنظیم آنها باید با ارادهٔ تکوینی و تشریعی خداوند همگام شود. به همین دلیل، دخالت دولت در امور اقتصادی به‌منظور تنظیم فعالیت‌ها بر اساس ارادهٔ الهی و تحقق سعادت بشر، امری ضروری تلقی می‌شود (محقق‌نیا و معلمی، ۱۳۹۴، ص۳۱).

این هستی‌شناسی که بر مسئولیت اجتماعی و پاسخ‌گویی نهایی افراد به خداوند تأکید دارد، در تقابل اساسی با هستی‌شناسی فردگرایانه و سکولار نئولیبرالیسم است. درحالی‌که نئولیبرالیسم اقتصاد را نظامی مستقل، خودمختار و صرفاً تابع نیروهای بازار می‌داند، اقتصاد اسلامی آن را یک زیرسیستم درون نظم گسترده‌تر اخلاقی و مذهبی می‌بیند

که همواره وابسته به ارزش‌های دینی است. بر این اساس، در نظام اقتصاد اسلامی، دولت نه‌تنها از مداخله منع نمی‌شود، بلکه موظف است اقتصاد را در راستای تحقق اهداف اسلامی مدیریت کند. نظام پولی نیز از این امر مستثنی نیست. دولت اسلامی وظیفه دارد بر عملکرد نظام پولی نظارت کرده، آن را بر اساس منویات دین هدایت نماید و در صورت نیاز مداخلهٔ مستقیم داشته باشد.

**۲ـ۱ـ۱. تفاوت‌های انسان‌شناختی**

انسان‌شناسی به مطالعهٔ ماهیت، رفتار و غایت انسان می‌پردازد. نئولیبرالیسم و اقتصاد اسلامی، هریک بر پایهٔ جهان‌بینی خاص خود، رفتار اقتصادی انسان را تحلیل کرده و بر اساس آن، راهکارهایی برای دستیابی به اهدافشان ارائه می‌دهند. در واقع، نگاه به انسان تعیین‌کنندهٔ جهت‌گیری‌ها و اصول حاکم بر نظام اقتصادی پیشنهادی هر مکتب است.

**۱ـ۲ـ۱ـ۱. انسان‌شناسی نئولیبرالی**

نگاه نظام سرمایه‌داری و اندیشهٔ نئولیبرال به انسان، ریشه در نظریهٔ مطلوبیت‌گرایی بنتام دارد. بر اساس این نظریه، بشر تابع دو نیروی مطلق «درد» و «لذت» است و تمامی تصمیمات او نتیجهٔ کنش و واکنش این دو نیرو است (Bentham, 1789). از منظر مطلوبیت‌گرایی، انسان موجودی است که برای کسب حداکثر لذت با حداقل رنج تلاش می‌کند؛ بنابراین انگیزه‌های او در چارچوب حسابگری، منفعت‌طلبی و لذت‌جویی تعریف می‌شود. چنین انسانی، موجودی حسابگر، تنگ‌نظر، تنبل، سودجو و لذت‌طلب است که رفتارهایش عمدتاً با تمایل به انباشت ثروت و کسب منافع مادی شخصی هدایت می‌گردد (رجائی، ۱۳۹۱، ص۲۴).

در اندیشهٔ مطلوبیت‌گرایی، این قاعدهٔ رفتاری به‌عنوان یک قانون طبیعی، جهان‌شمول و دائمی در نظر گرفته می‌شود که فارغ از ارزش‌گذاری‌های اخلاقی است. به بیان دیگر، رفتار انسانی بر مبنای این نظریه، نه قابل قضاوت اخلاقی است و نه واجد معیارهای ارزشی (رجائی، ۱۳۹۱، ص۲۴؛ هادوی‌نیا، ۱۳۸۲، ص۲۶؛ کرمی و دیرباز، ۱۳۸۴، ص۱۶۲).

مکتب نئولیبرال با تعمیم الگوی «انسان اقتصادی» به کارگزاران حاکمیتی، سیاست‌مداران و مدیران بانک مرکزی را نیز کنش‌گرانی منحصراً منفعت‌طلب می‌داند که دغدغهٔ اصلی آنها به ترتیب «بقا در قدرت» و «حفظ جایگاه شغلی و منافع مادی» است (دادگر، ۱۳۸۱). در غیاب استقلال نهادی، دولت‌ها برای پیروزی در انتخابات، با تحمیل سیاست‌های پولی انبساطی به بانک مرکزی، رونق‌های کوتاه‌مدت ایجاد کرده و با موکول کردن هزینه‌های تورمی آن به آینده، موجب شکل‌گیری ادوار تجاری ـ سیاسی می‌شوند. مدیران بانک مرکزی نیز برای جلب رضایت دولت و حفظ منافع خود از این روند مخرب تبعیت می‌کنند. بر این اساس، نظریهٔ استقلال بانک مرکزی در این منظومهٔ فکری به‌عنوان یک طراحی نهادی مطرح می‌گردد تا با سلب اختیار عزل و نصب مدیران بانک مرکزی از

سیاست‌مداران و مشروط کردن بقای آنها به کنترل تورم، نفع شخصی این انسان‌های اقتصادی را به اجبار با منافع عمومی (ثبات اقتصاد کلان) هم‌راستا سازد.

**۲ـ۲ـ۱ـ۱. انسان‌شناسی اسلامی**

در نقطهٔ مقابل اقتصاد متعارف که با تقلیل انسان به موجودی منحصراً منفعت‌طلب و مادی‌گرا، رفتار سیاست‌گذاران را تحلیل می‌کند، انسان‌شناسی اسلامی با بسط افق زمانی تصمیم‌گیری به حیات اخروی و پیوند زدن عقلانیت با وحی الهی، تصویر متفاوتی از کنشگران ارائه می‌دهد (کرمی و دیرباز، ۱۳۸۹، ص۱۹۱؛ توکلی، ۱۴۰۲، ص۱۰۵). در این چارچوب، رفتار عقلایی معادل تطابق با هنجارهای الهی است (Siddiqi, 1979, p. 90) و کارگزار مسلمان با محاسبهٔ توأمان مصالح دنیا و آخرت، منافع حقیقی خود را با امور عام‌المنفعه‌ای نظیر اجرای عدالت، نوع‌دوستی و حفظ امانت گره می‌زند (هادوی‌نیا، ۱۳۸۲، ص۱۹۳؛ میرمعزی، ۱۳۹۰، ص۱۶۷؛ Kahf, 2014, p. 147-149). تسری این نگرش به حکمرانی پولی حاکی از آن است که حاکمان و مدیران بانک مرکزی، نه کارگزارانی طماع یا فریب‌کار، بلکه امانت‌دارانی نیازمند هدایت الهی‌اند که خدمت به جامعه را ضامن منافع اخروی خود می‌دانند (توکلی، ۱۴۰۲، ص۱۲۱). در چنین نظام محاسباتی غایت‌نگر، مفروضاتی چون «ناسازگاری زمانی» و «چرخه‌های تجاری سیاسی» با مهار انگیزه‌های مخرب کوتاه‌مدت، موضوعیت خود را در جامعهٔ اسلامی از دست می‌دهند. درنتیجه، با منتفی شدن منشأ رفتارهای فرصت‌طلبانه، تجویز راهکار نهادی استقلال بانک مرکزی برای مهار حاکمان نیز در این منظومهٔ فکری فاقد ضرورت و مبنا خواهد بود.

بااین‌حال، انسان‌شناسی اسلامی کارگزاران حاکمیتی را موجوداتی بی‌نقص و معصوم نمی‌پندارد، بلکه با پذیرش واقع‌بینانهٔ خطاپذیری و محدودیت‌های شناختی، ارادی و انگیزشی انسان، رویکردی جامع و تربیتی برای مهار تمایلات نفسانی ارائه می‌دهد. برخلاف اقتصاد متعارف که مهار منفعت‌طلبی را صرفاً در تفکیک ساختاری می‌جوید، اسلام بر ارتقای «عقلانیت ابزاری» به «عقلانیت متقی و هدایت‌یافته» از طریق تلفیق سازوکارهای درونی و بیرونی تأکید دارد. این رویکرد بر تغییر نظام محاسباتی با بسط افق دید به حیات اخروی، تقویت تعهد درونی و خودکنترلی (تقوا) و استقرار سازوکارهای نظارت اجتماعی و بازدارندهٔ بیرونی نظیر امر به معروف و حسابرسی دقیق استوار است (توکلی، ۱۴۰۰). بر این اساس، در الگوی حکمرانی پولی اسلام، مصونیت سیاست‌گذاری از انگیزه‌های شخصی و خطاهای انسانی، نه از مسیر تفکیک نهاد پولی از حاکمیت، بلکه در پرتو پیوند درهم‌تنیده میان تربیت کارگزاران صالح و استقرار شبکهٔ نظارتی جامع الهی محقق می‌گردد.

**۳ـ۱ـ۱. تفاوت‌های معرفت‌شناختی**

معرفت‌شناسی به بررسی ماهیت، منابع، شرایط تحقق و روش‌های تدوین و آزمون شناخت اقتصادی می‌پردازد (توکلی، ۱۴۰۲، ص۱۹). نئولیبرالیسم و اقتصاد اسلامی بر پایه‌های معرفت‌شناختی متفاوتی بنا شده‌اند که باعث تضاد آنها در نحوهٔ نگاه به جهان و انسان شده و مستقیماً بر روش‌شناسی و تحلیل‌هایشان اثر می‌گذارد.

**۱ـ۳ـ۱ـ۱. معرفت‌شناسی نئولیبرالی**

معرفت‌شناسی نئولیبرالی عمدتاً بر اثبات‌گرایی، تجربه‌گرایی، مدل‌سازی ریاضی و کشف قوانین جهان‌شمول اقتصادی استوار است. در این چارچوب، اقتصاد علمی اثباتی است که وظیفهٔ آن ارائهٔ پیش‌بینی‌های دقیق و مستقل از موضع‌گیری‌های اخلاقی و هنجاری است (Friedman, 1953). این رویکرد، مطابق با تعریف کلاسیک رابینز (Robbins, 1932)، با جداسازی دقیق حقایق از ارزش‌ها، اقتصاد را علمی بی‌طرف و مبتنی‌بر بهینه‌سازی معرفی می‌کند که ابزارهای اصلی آن داده‌های کمی و نظریهٔ رفتار عقلایی است.

بنیان این معرفت‌شناسی متأثر از اقتصاد نئوکلاسیک بر تولید دانش مربوط به پدیده‌های اقتصادی از طریق مکانیسم بازار استوار است؛ به‌گونه‌ای‌که تمامی کنش‌های انسانی، عقلانی و در چارچوب مفروضات تعادل بازار و ثبات ترجیحات، قابل پیش‌بینی تلقی می‌شوند (Becker, 1976). از این منظر، بازارها بهترین سازوکار برای تجمیع دانش پراکنده و تخصیص منابع از طریق علامت‌دهی قیمت‌ها هستند؛ زیرا بازار توانایی پردازش دانشی را دارد که هیچ برنامه‌ریز مرکزی به آن دسترسی ندارد (Hayek, 1945). بنابراین نئولیبرالیسم بازار را به‌مثابهٔ یک پردازشگر اطلاعات برتر می‌شناسد که پویایی‌های اقتصادی را بهتر از هر نهادی تنظیم می‌کند (Mirowski, 2013).

بر پایهٔ این مبانی، نظریهٔ استقلال بانک مرکزی نه یک توصیهٔ اجرایی، بلکه یک الزام نهادی برآمده از همین نگاه اثبات‌گرایانه و بازارمحور است. ازآنجاکه این دستگاه فکری با تفکیک مطلق واقعیت از ارزش، اقتصاد را به‌مثابهٔ یک علم اثباتی، بی‌طرف و فارغ از دغدغه‌های هنجاری تقلیل می‌دهد، سیاست‌گذاری پولی نیز باید از چنگال مداخلات سیاسی، توزیعی و ارزش‌مدارانهٔ دولت‌ها خارج شده و به دست تکنوکرات‌ها سپرده شود تا منحصراً بر اساس مدل‌های ریاضی و قواعد علمی اداره گردد. افزون بر این، با پذیرش اینکه بازار برترین پردازشگر اطلاعات است (Hayek, 1944) و فرض منفعت‌طلبی انتخاباتی سیاست‌مداران، دولت به‌عنوان عامل اصلی مخدوش‌کنندهٔ علامت‌دهی قیمت‌ها و ایجاد تورم شناخته می‌شود؛ درنتیجه، استقلال بانک مرکزی به‌عنوان یک سازوکار نهادی ضروری تجویز می‌شود تا با خلع ید از حاکمیت، مدیریت پولی را به ساحت علم اثباتی بسپارد و از کارکرد طبیعی بازار در برابر خطاهای محاسباتی و منفعت‌طلبی سیاسی دولت‌ها صیانت کند.

**۲ـ۳ـ۱ـ۱. معرفت‌شناسی اسلامی**

اقتصاد اسلامی بر معرفت‌شناسی هنجاری و جامعی استوار است که تلفیقی از دانش وحیانی، تحلیل عقلی و مشاهدهٔ تجربی را شامل می‌شود. به باور چپرا (Chapra, 1996)، این معرفت‌شناسی ترکیبی (وحی و عقل) بدین سبب ضروری است که عقل بشری به تنهایی قادر به درک تمامی مصالح بلندمدت انسان و برقراری عدالت نیست. در این چارچوب، شناخت از طریق منابع متعددی چون وحی الهی، سنت نبوی، عقل و اجماع حاصل می‌شود. گزاره‌های اقتصاد اسلامی در سه دستهٔ اثباتی، دستوری و سیاستی (توکلی، ۱۴۰۲، ص۳۹۹؛ Zarqa, 1992) تدوین شده و رفتارها و نهادهای اقتصادی را هدایت می‌کنند.

این معرفت‌شناسی به‌واسطهٔ ادغام ارزش‌ها در متغیرهای اقتصادی و فرآیند نظریه‌پردازی، بار معنایی و هنجاری قابل توجهی دارد (توکلی، ۱۴۰۲، ص۳۹۹). برخلاف اقتصاد نئوکلاسیک که اخلاق را امری برون‌زا می‌داند، در پارادایم اسلامی، اخلاق و عدالت به‌عنوان متغیرهای درون‌زا و ارکان اصلی تابع هدف مطرح می‌شوند (Naqvi, 1981). این رویکرد، نگرش به پدیده‌های اقتصادی و سیاست‌گذاری‌ها را دگرگون ساخته و با ورود ارزش‌ها به نظریه‌پردازی در اقتصاد اسلامی، به‌ویژه در حوزهٔ تفسیر و تحلیل وقایع اقتصادی، بستر متفاوتی برای مواجهه با چالش‌های اقتصادی و اجتماعی فراهم می‌کند که در آن اخلاق، عدالت و مسئولیت‌های اجتماعی جایگاه محوری دارند و هدف نهایی آن، رسیدن به توسعهٔ انسانی همه‌جانبه و فلاح است (Askari & Mirakhor, 2010).

مبتنی‌بر این منظومهٔ معرفت‌شناختی، نظریهٔ استقلال بانک مرکزی در الگوی حکمرانی اسلامی موضوعیت خود را از دست می‌دهد؛ چراکه این ایده در اقتصاد متعارف، زاییدهٔ رویکرد پوزیتیویستی (اثبات‌گرا) و تفکیک دانش از ارزش است که سیاست پولی را به امری صرفاً تکنوکراتیک تقلیل می‌دهد. اما ازآنجاکه در معرفت‌شناسی اسلامی، عدالت و اخلاق ارکانی درون‌زا در تمامی الگوهای اقتصادی‌اند، سیاست‌گذاری پولی ماهیتاً نمی‌تواند از حاکمیت اسلامی که متولی اصلی تحقق این ارزش‌هاست، منفک گردد. استقلال نهاد پولی به معنای سپردن انحصاری اقتصاد به مدل‌های ریاضی است؛ حال آنکه عقل بشری در درک مصالح غایی محدودیت دارد. ازاین‌رو در پارادایم اسلامی، بانک مرکزی نمی‌تواند جزیره‌ای منزوی و اصطلاحاً بی‌طرف باشد، بلکه بازوی حاکمیتی یکپارچه‌ای است که با پیوندی اندام‌وار و بر بستر تلفیق عقل و وحی، مستقیماً در خدمت تحقق اهداف هنجاری جامعه نظیر توسعهٔ انسانی و فلاح و رستگاری قرار می‌گیرد.

**جدول ۱: خلاصهٔ مبانی فلسفی**

| جنبه | نئولیبرالیسم | اقتصاد اسلامی |
|---|---|---|
| هستی‌شناسی | مادی‌گرا، متمرکز بر بازار | الهی‌محور، اخلاقی، یکپارچه، نظم خدایی |
| انسان‌شناسی | فردگرا، خودخواه، طماع | پاسخ‌گو به خدا، قابل تعلیم، حداکثرکنندهٔ مجموع منافع دنیوی و اخروی |
| اقتصاد | سیستم بازار خودمختار | اقتصاد به‌عنوان جزئی از نظام اسلامی |
| معرفت‌شناسی | اثبات‌گرا، تجربی، بی‌طرف | هنجاری، جامع، بار ارزشی |
| منابع دانش | مشاهده، مدل‌سازی ریاضی | وحی، سنت، عقل، اجماع، تجربه |
| نقش اخلاق | جدا از اقتصاد | عنصر اساسی در علم و عمل اقتصادی |

تحلیل فرانظری نشان داد که مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی، دو رویکرد کاملاً متعارض به

سیاست‌گذاری پولی را شکل می‌دهد. از یک‌سو، چارچوب سکولار، فردگرا و اثبات‌گرای نئولیبرالیسم؛ و از سوی دیگر، دیدگاه الهی، اخلاق‌محور و جامع اقتصاد اسلامی.

این شکاف عمیق، ضمن آشکار ساختن محدودیت‌های نظری مدل استقلال بانک مرکزی در پارادایم نئولیبرال، مسیر را برای طراحی الگوی جایگزین هموار می‌سازد. چارچوب اقتصاد اسلامی با تأکید بر عدالت و ملاحظات و مسئولیت‌های اخلاقی، این ظرفیت را دارد که سیاست‌گذاری پولی را نه به‌عنوان ابزاری تکنوکراتیک، بلکه در مقام یک نهاد ارزشی و در راستای تحقق اهداف جامعهٔ اسلامی بازآفرینی کند.

### ۲ـ۱. اهداف و ارزش‌های هنجاری

اهداف و ارزش‌های هنجاری در نئولیبرالیسم و اقتصاد اسلامی، فراتر از ملاحظات فنی، غایت جامعه، مقصود فعالیت‌های اقتصادی و نقش نهادهایی چون بانک مرکزی را شکل داده و مستقیماً بر طراحی نهادی و سیاست‌گذاری پولی اثر می‌گذارند.

درحالی‌که اهداف هنجاری نئولیبرالیسم بر کارایی، بهینه‌سازی و استقلال فردی متمرکز است، اقتصاد اسلامی بر عدالت اجتماعی، مسئولیت اخلاقی و همبستگی اجتماعی تأکید دارد. این تقابل ارزشی، چارچوب‌های نهادی و رویکردهای سیاست‌گذاری پولی را در این دو پارادایم متمایز ساخته و مسیرهای متفاوتی را برای تحقق اهداف اقتصادی ـ اجتماعی ترسیم می‌کند.

#### ۱ـ۲ـ۱. اهداف و ارزش‌های هنجاری در نئولیبرالیسم

نئولیبرالیسم به‌رغم شهرت به‌عنوان فلسفه‌ای اقتصادی مبتنی‌بر بازار آزاد، آزادی فردی و محدودسازی مداخلهٔ دولت، چارچوبی هنجاری است که فراتر از کارایی اقتصادی، ساحت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را نیز دربر گرفته و الگویی جامع برای تنظیم نظم اجتماعی ارائه می‌دهد. مهم‌ترین اهداف و ارزش‌های هنجاری این مکتب در ادامه تبیین می‌گردند.

##### ۱ـ۱ـ۲ـ۱. بازار به‌عنوان یک نظم اخلاقی

در اندیشهٔ نئولیبرالی، بازار رقابتی فراتر از ابزاری برای تخصیص منابع، به‌مثابهٔ یک نظم اجتماعی و هنجار اخلاقی مسلط تلقی می‌شود که قادر است رفتار انسانی و روابط اجتماعی را شکل داده، رفتار بازار را به یک باور اخلاقی ارتقا داده و به‌عنوان راهنمای تمامی فعالیت‌های بشری، جایگزین ارزش‌های پیشین گردد (Harvey, 2005). اندیشمندانی چون هایک و فریدمن معتقدند بازارهای آزاد به دلیل توزیع پاداش بر مبنای شایستگی، نوآوری و کارایی، ذاتاً عادلانه هستند.

این نگاه با اخلاقی‌سازی مکانیزم بازار، رقابت را یک فضیلت و مداخلهٔ دولت را پدیده‌ای ناکارآمد یا حتی فاسد می‌انگارد؛ تا جایی که هایک (۱۹۴۴) برنامه‌ریزی متمرکز را مسیر استبداد دانسته و بازار آزاد را به دلیل تمرکززدایی،

ضامن آزادی فردی معرفی می‌کند. در این چارچوب، منطق بازار، یعنی رقابت، انتخاب مصرف‌کننده و نفع شخصی به هنجاری جهان‌شمول بدل می‌شود که باید بر تمامی حوزه‌های زندگی حاکم شود. این رویکرد مبنای نظری را برای توجیه سیاست‌هایی چون مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی و ریاضت اقتصادی به‌عنوان گزینه‌هایی برتر از سیاست‌های رفاه جمعی فراهم می‌آورد.

**۲ـ۱ـ۲ـ۱. نقش محدود دولت**

نئولیبرالیسم با تأکید بر کاهش مداخلهٔ دولت، از سیاست‌هایی چون مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی و ریاضت اقتصادی حمایت کرده و نقش حاکمیت را صرفاً به ایجاد چارچوب‌های قانونی برای تقویت کارایی بازار محدود می‌سازد. این رویکرد، بر بدبینی نسبت به سیاست‌های توزیعی و ترجیح هنجاری آزادی فردی بر رفاه جمعی استوار است.

در این اندیشه، مسائل اقتصادی به‌عنوان مسائلی فنی و پیچیده تلقی می‌شوند که باید توسط متخصصان مدیریت گردند و تصمیمات مرتبط با توزیع منابع از فضای سیاسی به فضای تخصصی و تکنوکراتیک منتقل می‌شوند. استقلال بانک مرکزی تبلور همین نگاه است؛ نهادی که سیاست‌های پولی را عامدانه از فرآیندهای مردم‌سالار جدا می‌کند تا مانع آنچه مداخلات غیرمنطقی سیاسی می‌خواند، گردد. بااین‌حال، این سیاست‌زدایی اغلب در خدمت منافع طبقهٔ سرمایه‌دار عمل می‌کند؛ همان‌گونه که در بحران مالی ۲۰۰۸، بانک‌های مرکزی نجات مؤسسات مالی را بر حمایت از خانوارهای آسیب‌پذیر ترجیح دادند (Mirowski, 2013).

درنتیجه، نئولیبرالیسم با تقلیل نقش دولت به حافظ فضای رقابتی، ابزارهای سیاست‌گذاری اقتصادی را از کارکردهای توزیعی و اجتماعی تهی کرده و آنها را در قالبی صرفاً تکنیکی و غیرسیاسی بازتولید می‌کند.

**۳ـ۱ـ۲ـ۱. رشد اقتصادی و رفاه**

در اندیشهٔ نئولیبرال، رشد اقتصادی هدف محوری جامعه است و فرض می‌شود افزایش تولید ناخالص داخلی به‌طور خودکار رفاه عمومی را ارتقا می‌بخشد. این هنجار بر این پیش‌فرض استوار است که غایت حیات انسانی، حداکثرسازی رفاه مادی از مسیر بازارهای آزاد و بخش خصوصی است (Astroulakis, 2014).

بر این اساس، ارزش‌گذاری نهادها و سیاست‌های اجتماعی با معیار کارایی و سهم آنها در رشد اقتصادی سنجیده می‌شود. این تقلیل‌گرایی رشدمحور، مسائلی چون توزیع عادلانهٔ منابع و پایداری محیط زیست را به حاشیه می‌راند. نمونهٔ بارز این رویکرد، برنامه‌های تعدیل ساختاری و آزادسازی بازار در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ است که با اولویت‌بخشی مطلق به ثبات مالی و رشد، کاهش فقر را به هدفی ثانویه تنزل دادند و عملاً به تشدید نابرابری‌های اجتماعی در بسیاری از کشورها انجامیدند (Stiglitz, 2002).

**۴ـ۱ـ۲ـ۱. فردگرایی**

در نظام ارزشی نئولیبرالیسم، انسان‌ها عناصر اقتصادی خودمختاری‌اند که موفقیت یا شکست مادی آنها صرفاً به انتخاب‌های فردی‌شان نسبت داده می‌شود، نه عوامل ساختاری و سیستمی. این فردگرایی، رقابت و حداکثرسازی مطلوبیت را فضیلت دانسته و فرض می‌کند پیگیری منافع شخصی به‌طور جمعی به رشد اقتصادی و پیشرفت می‌انجامد (Astroulakis, 2014). در این چارچوب، وابستگی به نظام‌های حمایتی دولت، ضد ارزش و مغایر با خودانضباطی فردی تلقی می‌شود.

بررسی این چارچوب هنجاری نشان می‌دهد که استقلال بانک مرکزی فراتر از یک توصیهٔ فنی، تجلی نهادی و پیامد منطقی همین نظام ارزشی است. با پذیرش بازار آزاد به‌مثابهٔ نظم اخلاقی و تقلیل اقتصاد کلان به مسائل غیرسیاسی و تکنوکراتیک، هرگونه مداخلهٔ توزیعی دولت مخدوش‌کنندهٔ این نظم طبیعی پنداشته می‌شود و آن را ضد ارزش و فقیرپروری می‌داند. ازاین‌رو استقلال بانک مرکزی به‌عنوان سپری محافظ عمل می‌کند تا با خارج کردن مدیریت پولی از ساحت سیاسی و مصون‌سازی آن در برابر مطالبات رفاهی جامعه، سلطهٔ بلامنازع منطق بازار، صیانت از آزادی کنشگران و انضباط مالی را تضمین نماید.

**۲ـ۲ـ۱. اهداف و ارزش‌های هنجاری در اقتصاد اسلامی**

اقتصاد اسلامی با اتکا به منابع وحیانی (قرآن و سنت)، چارچوب هنجاری متمایزی بنا می‌کند که در آن خداوند مالک مطلق و نهایی تمامی منابع اقتصادی است: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (آل‌عمران: ۱۸۹)؛ و مالکیت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین فقط در سیطرهٔ خداست. در این رویکرد خدامحور، انسان در مقام خلیفه و امانت‌دار الهی، رسالت مدیریت و توزیع عادلانه و مسئولانهٔ ثروت را بر عهده دارد.

پیوند ناگسستنی اقتصاد با اخلاق در این نظام، ایجاب می‌کند که کنش‌های اقتصادی با ارزش‌هایی چون مسئولیت اجتماعی و امانت‌داری کاملاً همسو باشند. درنتیجه، این نظام ارزشی با محوریت عدالت و رفاه عمومی، الگویی از حکمرانی نهادی و حیات اقتصادی را ترسیم می‌کند که اساساً با رویکرد مادی و فردگرایانهٔ نظام‌های متعارف متفاوت است.

**۱ـ۲ـ۲ـ۱. بندگی و رعایت ارزش‌های اخلاقی**

بنیاد هنجاری اقتصاد اسلامی بر انطباق کنش‌های اقتصادی با ارادهٔ تشریعی خداوند استوار است. در این چارچوب، انسان موجودی مختار اما مسئول در برابر خالق است و رفتار اقتصادی او پیوندی ناگسستنی با تعهدات اخلاقی و معنوی دارد (Chapra, 1992). برخلاف رویکرد نئولیبرال که فضایل اخلاقی را از ساحت اقتصاد اثباتی طرد می‌کند، در اسلام آموزه‌هایی چون انصاف، سهولت در معامله و پرهیز از سودجویی افراطی (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ص۱۹۶)، اجزای ذاتی و درون‌زای نظام اقتصادی محسوب می‌شوند.

در این رویکرد، ارزش‌های اخلاقی فراتر از توصیه‌هایی صرفاً آرمانی، به‌مثابهٔ ابزارها و سازوکارهایی مؤثر برای جهت‌دهی به رفتار کارگزاران و تضمین تعادل و توازن در کل سیستم اقتصادی عمل می‌کنند (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ص۱۹۶). این درهم‌تنیدگی اخلاق و اقتصاد ایجاب می‌کند که سیاست‌گذاری‌های کلان از جمله سیاست‌های پولی نیز ماهیتاً نتوانند از ملاحظات هنجاری و اخلاقی تهی باشند.

**۲ـ۲ـ۲ـ۱. اهداف اقتصادی جامع**

اقتصاد اسلامی برخلاف نئولیبرالیسم که تقلیل‌گرایانه صرفاً بر متغیرهایی چون رشد اقتصادی، ثبات مالی و کنترل تورم متمرکز است، نگاهی جامع به اهداف اقتصاد کلان دارد. در این چارچوب، ثبات مالی و پولی تنها بخشی از یک منظومهٔ وسیع‌تر است که محوریت آن را عدالت اجتماعی، رشد منصفانه و ارتقای رفاه عمومی تشکیل می‌دهد.

بر این اساس، سیاست‌گذاری پولی در نظام اسلامی نمی‌تواند تنها به کنترل تورم محدود شود؛ هدفی که توجیه‌گر استقلال نهادی بانک مرکزی در ادبیات متعارف است، بلکه باید به‌گونه‌ای طراحی و هدایت گردد که پیامدهای آن در خدمت اهداف مهمی نظیر کاهش فقر، توسعهٔ اشتغال و توزیع عادلانهٔ فرصت‌های و منابع مالی باشد (Chapra, 1992).

**۳ـ۲ـ۲ـ۱. مسئولیت‌پذیری و حکمرانی**

برخلاف رویکرد دولت حداقلی نئولیبرال، حاکمیت در نظام اسلامی مسئولیتی فراگیر و غیر قابل تفویض در قبال رشد مادی و تعالی معنوی شهروندان دارد. دولت موظف است علاوه بر بسترسازی برای اجرای احکام اسلامی (شبان‌نیاء رکن‌آبادی، ۱۳۹۳، ص۲۲۶)، با سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فعال، تحقق عدالت، پیشرفت و رفاه عمومی را تضمین نماید (تقوی و جابری، ۱۳۹۹؛ رفیعی آتانی، ۱۳۸۶).

**۴ـ۲ـ۲ـ۱. عدالت**

عدالت در اقتصاد اسلامی نه صرفاً یک آرمان اخلاقی، بلکه یک دستور الهی و اصلی اساسی و غیر قابل تردید است. بر اساس این اصل، اقتصاد اسلامی بر تحقق عدالت در ابعاد مختلف، از جمله کیفیت توزیع درآمد، شغل، فرصت‌ها، آزادی‌های اقتصادی، اوقات فراغت، حقوق و امتیازات، و به‌طورکلی بهره‌مندی‌های اقتصادی میان افراد و گروه‌ها تأکید دارد (توسلی، ۱۳۷۵).

در متون اسلامی، معانی متعددی برای مفهوم عدالت اقتصادی ارائه شده است، اما می‌توان این معانی را در چهار مفهوم کلی خلاصه کرد: تساوی در استحقاق‌های مساوی، اعطای حق به هر صاحب حق، ایجاد توازن و برقراری اعتدال (رجائی و معلمی، ۱۳۹۴، ص۹۰).

**۵ـ۲ـ۲ـ۱. رفاه جامعه**

تأمین رفاه جامعه، همبستگی اجتماعی و حمایت از محرومان از اولویت‌های اقتصاد اسلامی است و در این نظام ابزارهای متعددی برای پیشگیری از بی‌عدالتی و تمرکز ثروت (تکاثر) تعبیه شده است که زکات تنها یکی از آنهاست. بر پایهٔ این چارچوب هنجاری و ارزش‌شناختی، نظریهٔ استقلال بانک مرکزی با هندسهٔ حکمرانی اسلامی در تعارض جدی قرار می‌گیرد.

درحالی‌که اقتصاد متعارف با تقلیل اهداف نهاد پولی به کنترل تورم و خنثی‌پنداری اخلاقی سیاست‌ها، تفکیک نهادی را تجویز می‌کند، رویکرد جامع اسلامی، اقتصاد و اخلاق را درهم‌تنیده می‌داند. در این نگاه، سیاست‌گذاری پولی ابزاری قدرتمند در خدمت عدالت اجتماعی، فقرزدایی و توزیع عادلانهٔ ثروت است. ازآنجاکه حکومت اسلامی در قبال رفاه عمومی مسئولیتی فراگیر دارد، نمی‌تواند مدیریت شریان‌های پولی را به نهادی تکنوکراتیک، مستقل و بریده از اهداف توزیعی حاکمیت بسپارد. بی‌تفاوتی یک نهاد پولی مستقل به متغیرهای واقعی نظیر اشتغال، پیشرفت و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر، به معنای نقض یکپارچگی سیاست‌گذاری کلان نظام اسلامی است. لذا بانک مرکزی باید به‌عنوان بازوی عملیاتی و پاسخ‌گوی حاکمیت، مستقیماً در مسیر تحقق اهداف هنجاری، پیشرفت و استقرار عدالت توزیعی ایفای نقش نماید.

**جدول ۲: مقایسهٔ نظام هنجاری**

| بعد هنجاری | نئولیبرالیسم | اقتصاد اسلامی |
|---|---|---|
| هدف نهایی | رشد اقتصادی و کارایی بازار | عدالت و رفاه اجتماعی به‌منظور عبودیت |
| نقش انسان | خودمختار و آزاد | پاسخ‌گو در برابر خدا و جامعه |
| بنیاد اخلاقی | بازار به‌عنوان نظم اخلاقی، فردگرایی | هدایت الهی، ارزش‌های اخلاقی و معنوی |
| عدالت اجتماعی | نگرش محدود، تمرکز بر موفقیت فردی | اصل مرکزی، توزیع عادلانهٔ ثروت |
| نقش دولت | حداقل مداخله، فعال کردن بازارها | نقش فعال در تضمین عدالت و رفاه |
| تمرکز سیاست پولی | هدف‌گذاری تورم، ثبات قیمت | جامع: ثبات، رشد، اشتغال، عدالت، فعالیت اقتصادی واقعی |
| حکمرانی | استقلال تکنوکراتیک، غیرسیاسی | پاسخ‌گویی به حاکم اسلامی، شریعت و جامعه |

تقابل مبنایی نئولیبرالیسم و اقتصاد اسلامی در حوزهٔ ارزش‌های هنجاری، ریشه در نگاه متفاوت آنها به هدف حیات اقتصادی و رسالت نهادها دارد. درحالی‌که نئولیبرالیسم با اولویت‌بخشی به رشد اقتصادی، کارایی بازار و آزادی فردی، عدالت اجتماعی و الزامات اخلاقی را به حاشیه می‌راند، اقتصاد اسلامی، نظام پولی را ابزاری برای تحقق توأمان رفاه

مادی و تعالی معنوی جامعه می‌داند. درک این شکاف عمیق هنجاری، پیش‌شرطی گریزناپذیر برای ارزیابی انتقادی نظریهٔ استقلال بانک مرکزی و پی‌ریزی الگوی جایگزین حکمرانی پولی بر پایهٔ آموزه‌های اقتصاد اسلامی است.

### ۳ـ۱. پیامدهای مبانی فلسفی و ارزش‌های هنجاری در حکمرانی بانک مرکزی

چارچوب‌های فلسفی و هنجاری متضاد نئولیبرالیسم و اقتصاد اسلامی، پیامدهای قابل توجهی برای حکمرانی نهادی و طراحی سیاست‌های پولی به همراه دارد. مبانی نظری هریک از این مکاتب نه‌تنها بازتاب‌دهندهٔ این اختلافات است، بلکه علت تفاوت در تحلیل تعامل بانک‌های مرکزی با دولت‌ها، بازارها و جوامع را نیز تبیین می‌کند. این تمایزات در تحلیل، آثار و پیامدهای مهمی در نحوهٔ تدوین الگوی حکمرانی بانک مرکزی بر جای می‌گذارد؛ موضوعی که در ادامه به تفصیل به آن پرداخته خواهد شد.

#### ۱ـ۳ـ۱. سیاست‌گذاری و حکمرانی نئولیبرال

مبانی فلسفی و هنجاری نئولیبرالیسم، زمینه‌ساز تولید مجموعه‌ای از آموزه‌ها در علم اقتصاد شده است که در نهایت به ارائهٔ الگوی استقلال بانک مرکزی منجر شده‌اند. استقلال بانک مرکزی حاصل آموزه‌های کلیدی ذیل در چارچوب اندیشهٔ نئولیبرالیسم است.

##### ۱ـ۱ـ۳ـ۱. برتری بازار و مالی‌سازی

پارادایم نئولیبرالیسم با تأکید بر مقررات‌زدایی و بسط بازارهای مالی (مالی‌سازی)، نیروهای بازار را یگانهٔ لنگرگاه سیاست‌گذاری پولی می‌داند. در این چارچوب، تنظیم بازار پول نه از طریق مداخلهٔ مستقیم، بلکه صرفاً با اتکا به مکانیزم قیمت (مدیریت نرخ بهره) انجام می‌پذیرد.

ازآنجاکه این مکتب دولت را رقیب بازار و عامل اختلال در نظم خودجوش آن می‌پندارد، استقلال بانک مرکزی را به‌عنوان یک سپر نهادی تجویز می‌کند. هدف از این تفکیک نهادی، خلع سلاح دولت در بازار پول، مصون‌سازی سیاست‌گذاری پولی از مداخلات سیاسی (که عامل بی‌ثباتی پنداشته می‌شود) و واگذاری کامل امور پولی به منطق بازار و آزادی عمل کارگزاران مالی است.

##### ۲ـ۱ـ۳ـ۱. غیرسیاسی‌سازی سیاست پولی

با توجه به مفروضات انسان‌شناختی نئولیبرال (محوریت انسان منفعت‌طلب) و اعتماد افراطی به کارایی بازار، ورود دولت به عرصهٔ پولی مذموم شمرده می‌شود؛ ازاین‌رو نئولیبرالیسم با تفکیک سیاست پولی از مالی و تجویز استقلال نهادی بانک مرکزی، در پی غیرسیاسی‌سازی سیاست‌گذاری پولی است. در این الگو، سیاست پولی از یک مقولهٔ کلان اقتصاد سیاسی به امری صرفاً فنی و تکنوکراتیک تقلیل می‌یابد تا از تیررس نظارت نظام‌های مردم‌سالار و پاسخ‌گویی دموکراتیک خارج گردد.

هدف غایی این مصون‌سازی نهادی، تثبیت انتظارات تورمی و جلب اعتبار نزد بازارهای مالی است؛ رویکردی که در عمل، منافع نهادهای مالی را بر رفاه عمومی ترجیح می‌دهد. اصرار بانک مرکزی اروپا بر هدف‌گذاری سخت‌گیرانهٔ تورم (دو درصدی) به بهای سرکوب اشتغال و عملکرد فدرال رزرو در بحران مالی ۲۰۰۸ که نجات مؤسسات مالی را بر حمایت از خانوارها مقدم دانست (Filho, 2018)، شواهدی روشن از سوگیری طبقاتی پنهان در پس نقاب تصمیمات مستقل و فنیبانک مرکزی هستند.

**۳ـ۱ـ۳ـ۱. جهانی‌سازی استقلال بانک مرکزی**

تفکر نئولیبرال، ایدهٔ حذف دولت از سیاست‌گذاری پولی را به سطح اقتصاد بین‌الملل نیز بسط داده است. در این راستا، نهادهای مالی جهانی نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، به‌عنوان بازوهای اجرایی این پارادایم، استقلال بانک مرکزی را به‌عنوان جزئی از یک چارچوب سیاستی و غالباً از طریق وام‌های مشروط به کشورها تحمیل می‌کنند.

تحمیل این الگوی نهادی، به‌ویژه در اقتصادهای نوظهور، ظرفیت دولت‌های ملی در برنامه‌ریزی و اجرای سیاست‌های توسعه‌ای و رشدمحور را به شدت محدود می‌سازد. درنتیجه، جهانی‌سازی استقلال بانک مرکزی با حاشیه راندن دولت‌ها، عملاً در خدمت منافع شرکت‌های چندملیتی و طبقهٔ سرمایه‌دار عمل کرده و به تشدید تمرکز ثروت در دست اقلیتی خاص می‌انجامد (Cahill, Cooper, Konings & Primrose, 2018).

**۲ـ۳ـ۱. سیاست‌گذاری و حکمرانی اسلامی**

اقتصاد اسلامی، با تکیه بر مبانی فلسفی و هنجاری خود، رویکردی متمایز نسبت به مسائل اقتصادی و حکمرانی ارائه می‌دهد. اهم آموزه‌های اقتصاد اسلامی پیرامون حکمرانی عبارت‌اند از:

**۱ـ۲ـ۳ـ۱. نقش فعال دولت در اقتصاد**

برخلاف رویکرد نئولیبرال که خواهان خلع ید دولت از اقتصاد است، در نظام اسلامی تحقق عدالت اقتصادی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اهداف اقتصادی، مستلزم نقش فعال، متعهدانه و نظارتی حاکمیت است. حاکمیت اسلامی به‌عنوان مجری احکام شرعی موظف است با مداخلهٔ هدفمند، مقابله با انحصارها و تنظیم‌گری، تخصیص و توزیع عادلانهٔ منابع، ثروت و درآمد را تضمین نماید.

در این چارچوب، بازار نه یک نظم خودبنیاد و رها، بلکه سازوکاری است که باید تحت هدایت و نظارت دولت و در چارچوب موازین اسلامی عمل کند. پایبندی به این الگوی حکمرانی، با کاهش نابرابری‌ها و تأمین حقوق عامه، بستر تحقق عدالت اجتماعی را فراهم می‌سازد؛ رویکردی که منطقاً مستلزم یکپارچگی نهادهای اقتصادی با اهداف حاکمیتی است و ایدهٔ تقلیل نقش دولت و تفکیک نهادی (مانند استقلال بانک مرکزی) را فاقد موضوعیت می‌کند.

**۲ـ۲ـ۳ـ۱. التزام به رفاه عمومی و بازتوزیع ثروت**

در چارچوب اقتصاد اسلامی، تحقق رفاه عمومی تنها معطوف به رشد تولید نیست، بلکه در گرو توزیع عادلانهٔ ثروت و درآمد است. بر این مبنا، حاکمیت نمی‌تواند در قبال پیامدهای رفاهی سیاست‌های اقتصاد کلان بی‌تفاوت بماند و مکلف به برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری و اجرای سازوکارهای حمایتی است (تقوی و جابری، ۱۳۹۹). در ساحت سیاست‌گذاری پولی، این التزام ایجاب می‌کند که نهاد پولی از رویکرد انفعالی (نظاره‌گری بازار) عبور کرده و با مداخلهٔ هدفمند، عوامل مولد فقر، نابرابری و انحصارات مالی را مهار نماید؛ رویکردی که با ایدهٔ مصون‌سازی و استقلال تکنوکراتیک بانک مرکزی از اهداف توزیعی دولت در تضاد ماهوی است.

**۳ـ۲ـ۳ـ۱. اهداف جامع سیاست‌گذاری پولی**

متأثر از اهداف جامع و چندلایهٔ اقتصاد اسلامی، مأموریت سیاست‌گذاری پولی از سطح تقلیل‌گرایانهٔ ثبات سطح عمومی قیمت‌ها که هدف انحصاری در الگوی متعارف استقلال بانک مرکزی است، فراتر می‌رود. در این رویکرد، علاوه بر مهار تورم، مؤلفه‌هایی چون ارتقای اشتغال، فقرزدایی و توزیع عادلانهٔ فرصت‌ها در زمرهٔ اهداف درون‌زای سیاست پولی قرار می‌گیرند. در همین راستا، در مادهٔ ۳ قانون بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، مأموریتی چندوجهی برای این نهاد صورت‌بندی شده است؛ به‌گونه‌ای‌که بانک مرکزی در کنار مهار تورم، موظف به حمایت از رشد اقتصادی، توسعهٔ اشتغال و کمک به تحقق عدالت اجتماعی است (قانون بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، مادهٔ ۳). این الزام قانونی، نشانگر ضرورت پیوستگی نهاد پولی با اهداف کلان و هنجاری حاکمیت است.

**جدول ۳: مقایسهٔ پیامدهای سیاست‌گذاری**

| جنبه | استقلال بانک مرکزی | حکمرانی پولی اسلامی |
|---|---|---|
| هدف اصلی | ثبات قیمت، اعتبار بازار | ثبات قیمت، رشد و پیشرفت اقتصادی، عدالت اجتماعی |
| الگوی حکمرانی | تکنوکراتیک، مستقل از سیاست، متمرکز بر تورم | پاسخ‌گو به حاکم اسلامی و جامعهٔ اسلامی، مطابق با شریعت |
| مقررات مالی و رویکرد نظارتی | مقررات‌زدایی، آزادی بازارهای سفته‌بازی | تحت نظارت دولت اسلامی، عمل بر اساس احکام و موازین اسلامی، ممنوعیت معاملات ربوی، غرری و قمار |

## نتیجه‌گیری

تحلیل فرانظری این پژوهش نشان می‌دهد که ایدهٔ استقلال بانک مرکزی، برخلاف ادعای بی‌طرفی علمی و تکنوکراتیک، در واقع سازوکاری نهادی برای تثبیت هژمونی بازار است. این الگو برآمده از مبانی فلسفی نئولیبرالیسم است؛ هستی‌شناسی مادی‌گرا، انسان‌شناسی مبتنی‌بر فردگرایی و منفعت‌طلبی حداکثری، و معرفت‌شناسی اثبات‌گرا. برآیند هنجاری این مبانی، تقلیل عدالت به پیامدهای توزیعی بازار، محدودسازی نقش دولت و اولویت‌بخشی به رشد

اقتصادی است. پیامد سیاستی این چارچوب، خروج مدیریت پولی از ساحت حاکمیت و واگذاری آن به بازار با هدف انحصاری کنترل تورم است؛ مدلی که در آن بانک مرکزی از هرگونه مداخلهٔ هدفمند منع می‌شود.

در مقابل، اقتصاد اسلامی با ابتنا بر مبانی بدیل، یعنی هستی‌شناسی توحیدی، انسان‌شناسی چندبعدی، دارای ظرفیت تربیت اخلاقی و مسئول و پاسخ‌گو در برابر خداوند و جامعه، و معرفت‌شناسی جامع، این مدل تکنوکراتیک را به چالش می‌کشد. در نظام هنجاری اسلام، هدف اقتصاد تحقق عدالت، رفاه اجتماعی و زمینه‌سازی برای تعالی انسان است. بر این اساس، بازار تحت هدایت حاکمیت عمل می‌کند و بانک مرکزی نه یک جزیرهٔ نهادی منزوی، بلکه بازوی حاکمیتی متعهد برای تحقق اهداف چندوجهی (رشد، اشتغال، عدالت و ثبات پولی) است.

این تقابل فرانظری، صورت‌بندی مسئله و راهبرد حل آن را در سیاست‌گذاری پولی کاملاً دگرگون می‌سازد. در رویکرد نئولیبرال، به دلیل فرض خودخواهی ذاتی انسان، کج‌منشی دولتمردان در قالب ناسازگاری زمانی امری محتوم انگاشته شده و یگانه راهکار، در تفکیک نهادی و استقلال جست‌وجو می‌شود، اما در الگوی اسلامی، تضاد ذاتی میان منافع حاکمیت و جامعه مفروض نیست. خطای کارگزاران نه یک جبر رفتاری، بلکه انحرافی است که راهکار آن در وهلهٔ نخست، توسعهٔ اخلاقی و تقوای نهادی و در وهلهٔ دوم، نظارت دقیق حاکمیتی است، نه سلب مسئولیت از دولت.

نمود عملی این تفاوت در مواجهه با پولی‌سازی کسری بودجه آشکار می‌شود. حاکمیت اسلامی، به دلیل حرمت اضرار به حقوق عامه، اساساً مجاز به خلق پول تورم‌زا برای جبران کسری نیست، مگر در شرایط ضرورت و با تأیید ولی فقیه. چنانچه دولتی خارج از این ضرورت شرعی اقدام به پولی‌سازی نماید، راهکار اصولی مداخلهٔ بازدارندهٔ نهادهای نظارتی است، نه خلع ید حاکمیت از ابزار حکمرانی پولی.

در نهایت، پژوهش حاضر نتیجه می‌گیرد که الگوی متعارف استقلال بانک مرکزی، با مبانی فرانظری و اهداف هنجاری اقتصاد اسلامی در تعارض است. بانک مرکزی در اقتصاد اسلامی نهادی تکنوکراتیک و گسسته از پاسخ‌گویی دموکراتیک نیست، بلکه بازوی توانمند دولت اسلامی است که رسالت پیوند زدن سیاست‌های پولی با اهداف جامع اقتصادی، اخلاقی و اجتماعی را بر عهده دارد.

## منابع


*قرآن کریم.*

بوستانی، رضا و صلوی تبار، شیرین (۱۳۹۶). بررسی استقلال بانک مرکزی از بعد مالی. *روند*، ۲۴(۷۸)، ۷۵ـ۱۰۸.

تفضلی، فریدون (۱۳۷۵). *تاریخ عقاید اقتصادی*. تهران: نشر نی.

تقوی، محمدآصف و جابری، علی (۱۳۹۹). بررسی قلمرو دخالت حکومت اسلامی در اقتصاد. *حکومت اسلامی*، ۲۵(۳)، ۱۲۶ـ۱۵۸.

توسلی، حسین (۱۳۷۵). *مدیریت بهره‌وری، مبانی نظری عدالت اجتماعی*. تهران: بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی.

توکلی، محمدجواد (۱۴۰۰). چشم‌اندازهای نظریهٔ عقلانیت محدود در اقتصاد اسلامی. *معرفت اقتصاد اسلامی*، ۱۳(۱ (پیاپی ۲۶))، ۱۸۱ـ۲۱۰.

توکلی، محمدجواد (۱۴۰۲). *فلسفهٔ اقتصاد تطبیقی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

دادگر، یدالله (۱۳۸۱). *تحلیلی مقایسه‌ای از دولت در مکتب اقتصادی سیاست*. در: *نقش دولت در اقتصاد*. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.

دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (۱۳۷۱). *مبانی اقتصاد اسلامی*. تهران: سمت.

رجائی، سیدمحمدکاظم (۱۳۹۱). *اقتصاد خرد با نگاهی به مباحث اسلامی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

رجائی، سیدمحمدکاظم و معلمی، سیدمحمدمهدی (۱۳۹۴). *درآمدی بر مفهوم عدالت اقتصادی و شاخص‌های آن*. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

رفیعی آتانی، عطاءالله (۱۳۸۶). جایگاه دولت در نظام اقتصادی اسلام (دولت مصالح). *معرفت اقتصاد اسلامی*، ۷(۲۸)، ۳۷ـ۵۹.

شبان‌نیاء رکن‌آبادی، قاسم (۱۳۹۳). *حقوق بشر در پرتو حکومت اسلامی*. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

قاسمی، حمید (۱۴۰۲). *مرجع پژوهش*. تهران: اندیشهٔ آرا.

کرمی، محمدحسین و دیرباز، عسکر (۱۳۸۴). *مباحثی در فلسفهٔ اقتصاد*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

کریمی، مرتضی (۱۳۸۲). آشنایی با مکتب دئیسم. *معرفت*، ۱۲(۷۴)، ۶۶ـ۷۶.

محققنیا، محمدجواد و معلمی، سیدمحمدمهدی (۱۳۹۴). *شاخص عدالت محوری در بانکداری اسلامی*. در: *درآمدی بر شاخص‌های بانکداری اسلامی*. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

معدلت، کوروش (۱۳۷۵). *اهمیت اقتصادی استقلال بانک مرکزی*. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.

میرمعزی، سیدحسین (۱۳۹۰). *نظام اقتصادی اسلام (مبانی، اهداف، اصول رابهردی و اخلاق)*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.

نادران، الیاس (۱۳۸۱). *جایگاه دولت در مکاتب لیبرالیستی*. در: *نقش دولت در اقتصاد*. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.

نمازی، حسین (۱۳۷۴). *نظام‌های اقتصادی*. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

هادوی‌نیا، علی‌اصغر (۱۳۸۲). *انسان اقتصادی از دیدگاه اسلام*. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.

یزدان‌پناه، محسن و درودیان، حسین (۱۳۹۹). *بانکداری مرکزی و توسعه، الگویی بدیل از حکمرانی پولی در بستر بحران بانکی ایران*. تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.

Alesina, A. & Summers, L. H. (1993). Central Bank Independence and Macroeconomic Performance: Some Comprative Evidence. *Journal of Money, Credit and Banking,* 25(2), 151-162.

Askari, H. & Mirakhor, A. (2010). *Islam and the Path to Human and Economic Development*. Palgrave Macmillan.

Astroulakis, N. (2014). An Ethical Analysis of Neoliberal Capitalism:Alternative Perspectives from Development Ethics. *Ethics and economics*, 2, 94-108.

Bade, R. and parkin, M. (1988). *Central Bank Laws and Monetary Policies*. University of Western Ontario.

Barro, R. J. & Gordon, D. B. (1983). Rules Discretion and Reputation in a Model of Monetary Policy. *Journal of Monetary Economics*, 12(1), 101-121

Becker, G. S. (1976). *The Economic Approach to Human Behavior*. University of Chicago Press.

Bentham, J. (1789). *An Introduction to the Principles of Morals and Legislation.* Oxford Press

Blyth, M. (2002). *Great Transformations: Economic Ideas and Institutional Change in the Twentieth Century.* Cambridge University Press.

Cahill, D., Cooper, M., Konings, M. & Primrose, D. (2018). *The SAGE Handbook of Neoliberalism* .SAGE Publications Ltd.

Chapra, U. (1992). *Islam and the Economic Challenge* .Islamic Foundation.

Chapra, M. U. (1996). *The Future of Economics: An Islamic Perspective*. Islamic Foundation.

Crowe, C. & Meade, E. (2007). The Evolution of Central Bank Governance around the World. *Journal of Economic Perspectives*, 21(4), 69-90.

Cukierman, A. (1992). *Central Bank Strategy, Credibility, and Independence: Theory and Evidence*. Cambridge.

Cukierman, A., Webb, S. B. & Neypati, B. (1992). Measuring the Independence of Central Banks and Its Effect on Policy Outcomes .*THE WORLD BANK ECONOMIC REVIEW*, 6(3), 353-398.

Debelle, G. & Fischer, S. (1994). How Independent Should a Central Bank be? *Federal Reserve Bank of Boston*, 38,195-225.

Elgie, R. & Helen, T. (1998). *The Politics of Central Banks*. Routledge.

Epstein, G. A. & Yeldan, E. (2009). *Beyond inflation targeting: assessing the impacts and policy alternatives*. Edward Elgar Publishing.

Filho, A. S. (2018). *Monetary Policy and Neoliberalism* در .D. Cahill, M. Cooper, M. Konings & D. Primrose, *The SAGE Handbook of Neoliberalism* , Chapter .(26) SAGE Publications Ltd.

Friedman, M. (1953). The *Methodology of Positive Economics. In: Essays in Positive Economics*. University of Chicago Press.

Furqani, H. & Echchabi, A. (2022). Who is Homo Islamicus?A Qur'anic perspective on the economic agent in Islamic economics. *A International Journal of Islamic Finance*, 14(2), 206-220..

Grilli, V., Masxiandaro, D. & Tabellini, G. (1991). Political and monetary institutions and public financial policies in the industrial countries. .*Economic Policy*, 6(13), 341-392.

Haldane, A. G. (2014). *central bank psychology speechat the leadership stress and hubris conference*. London: Royal sosiety of Medicine.

Harvey, D. (2005). *A Brief History of Neoliberalism.* Oxford University Press.

Hayek, F. (1944). *The Road to Serfdom* .University of Chicago Press.

Hayek, F. A. (1945). The Use of Knowledge in Society. *The American Economic Review*, 4, 519-30.

IMF (2001). *Government Finance Statistics Manual*. IMF.

Kahf, M. (2014). *Nites on Islamic Economics: Theories and Institutions*. CreateSpace Independent Publishing Platform.

Kydland, F. & Prescott, E. (1977). Rules Rather Than Discretion: The Inconsistency of Optimal Plans. *Journal of Political Economy*, 85, 3.

Mirowski, P. (2013). *Never Let a Serious Crisis Go to Waste How Neoliberalism Survived the Financial Meltdown* .verso.

Mullen, A., Samier, A., Brindley, S., English, F. & Carr, K. (2013). An epistemic frame analysis of neoliberal culture and politics in the US, UK, and the UAE .*Interchange: A Quarterly Review of Education*, 43(3), 187-228.

Naqvi, S. N. H. (1981). *Ethics and Economics: An Islamic Synthesis*. Islamic Foundation.

Nordhaus, W. (1975). The Political Business Cycle. *The Review of Economic Studies*, 42(2), 169-190.

Palley, T. (2005). Central bank independence and the financial crisis: Lessons for the future. Post Keynesian Economics, 42(2), 573-590.

Robbins, L. (1932). *An Essay on the Nature and Significance of Economic Science*. Macmillan.

Ritzer, G. (1988). Siciologecal Metatheory: A defense of subfield by a Deliceation of its Prameters. *Siciological theory*, 6(2), 187-200.

Siddiqi, M. N. (2006). Islamic banking and finance in theory and practice: A survey of state of the art. *Islamic Economic Studies*, 13(2), 1-48.

Stiglitz, J. (2010). *Freefall: America, Free Markets, and the Sinking of the World Economy.* W.W. Norton & Company.

Stiglitz, J. E. (2002). *Globalization and Its Discontents* .W.W. Norton.

Zarqa, M. A. (1992). *Methodology of Islamic Economics*. In: Lectures on Islamic Economics. IRTI/IDB

Zhao, S. (1991). Metatheory, Metamethod, Meta-Data-Analysis: What, Why, and How? *Sociological Perspectives,* 34(2), 377-390.

**Ma'rifat-e Eghtesād-e Islāmī** _____ **2026, Vol. 17, No. 2, 31-56**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

10.22034/marefateeqtesadi.2026.5000474

20.1001.1.20422322.1405.17.2.2.0

# A Jurisprudential-Economic Analysis of Credit Creation by Commercial Banks in Iran and Legislative Measures for its Control

**Ahmadreza Safa** / Assistant Professor, Department of Economics and Islamic Banking, Faculty of Economics, Kharazmi University, Tehran, Iran ahmadrsafa@khu.ac.ir

**Received:** 2026/05/31 - **Accepted:** 2026/10/28

## Abstract

In a fractional reserve system, the creation of bank Credit serves, on the one hand, as the primary mechanism for bank financing; yet, in the absence of oversight and regulation, it leads to excessive growth in liquidity, inflation, and distributive injustice. Employing an analytical method and an integrated jurisprudential-economic approach, this study examines the boundary between legitimate and illegitimate money creation. It analyzes the mechanisms of bank credit creation and investigates trends in liquidity, inflation, and the liquidity-to-output ratio between the years 1380 and 1404 (approx. 2001–2025). The research findings indicate that, based on a Granger causality test with a lag of 1, the null hypothesis—that "liquidity growth does not Granger-cause inflation"—cannot be rejected at the 5% significance level (F=34.2; p=0.14); thus, the statistical evidence is insufficient to establish a unidirectional causal relationship. While credit creation is not inherently *haram* (forbidden) from a jurisprudential perspective, unregulated money creation conflicts with various jurisprudential principles—such as the prohibition against the unjust acquisition of wealth (*akl al-mal bi al-batil*), *gharar* (excessive uncertainty/risk), the *la darar* principle (prohibition of causing harm), *tadlis* (deception), *itlaf* (destruction/loss of property), the prohibition of *zulm* (injustice/oppression), the prohibition of violating the law, and the *saltanat* principle (the right of ownership/control)—and is therefore deemed *haram*. Consequently, the *sharia* ruling on money creation is "conditionally permissible and subject to regulation" when credit is created within a regulated framework, but it is "forbidden" (*haram*) when money is created without such regulation. In monetary and banking laws, there is no legal vacuum regarding the control of money creation; rather, the issue lies in a lack of effective implementation. This problem can be resolved through a model of separation [of functions] and the strengthening of regulatory mechanisms.

**Keywords:** Bank Credit creation, Fractional-reserve banking, Akl al-mal bi al-batil (unjust acquisition of wealth), La darar (the principle of no-harm), Social justice.

**JEL classification:** E51, E59, P4.

معرفت اقتصاد اسلامی ——— سال هفدهم، شماره دوم، پیاپی ۳۴، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص ۳۱ـ۵۶

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/marefateeqtesadi.2026.5000474

dor 20.1001.1.20422322.1405.17.2.2.0

**نوع مقاله:** پژوهشی

# تحلیل فقهی ـ اقتصادی خلق اعتبار بانک‌های تجاری در ایران و راهکارهای تقنینی کنترل آن

**احمدرضا صفا** / استادیار گروه اقتصاد و بانکداری اسلامی، دانشکدهٔ اقتصاد دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران ahmadrsafa@khu.ac.ir

**دریافت:** ۱۴۰۵/۰۳/۱۰ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۸/۰۶

## چکیده

خلق اعتبار بانکی در نظام ذخیرهٔ جزئی، از یک‌سو، سازوکار اصلی تأمین مالی بانک‌هاست و از سوی دیگر، در صورت فقدان نظارت و ضابطه‌مندی، به افزایش بی‌رویهٔ نقدینگی، تورم و بی‌عدالتی توزیعی می‌انجامد. این پژوهش با روش تحلیلی و رویکرد تلفیقی فقهی – اقتصادی، به بررسی مرز میان خلق پول مشروع و نامشروع می‌پردازد. در این بررسی، ضمن تحلیل سازوکارهای خلق اعتبار بانکی، به بررسی روند نقدینگی، تورم و نسبت نقدینگی به تولید طی سال‌های ۱۳۸۰–۱۴۰۴ می‌پردازیم. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد آزمون علیت گرنجر با وقفهٔ ۱، فرضیهٔ صفر «رشد نقدینگی علت گرنجری تورم نیست» را در سطح ۵ درصد رد نمی‌کند (F=۲/۳۴؛ p=۰/۱۴)، لذا شواهد آماری برای اثبات رابطهٔ علّی یک‌سویه کافی نیست. هرچند خلق اعتبار از جهت فقهی، فی‌نفسه حرام نیست، ولی خلق پول بی‌ضابطه با قواعد فقهی (اکل مال به باطل، غرر، لاضرر، تدلیس، اتلاف، حرمت ظلم، ممنوعیت تخلف از قانون، و قاعدهٔ سلطنت) در تعارض است و محکوم به حرمت می‌باشد. بر این اساس، حکم شرعی خلق پول «جواز مشروط و قاعده‌مند» در فرض خلق اعتبار قاعده‌مند، و «حرمت» در فرض خلق پول بی‌ضابطه است. در قوانین پولی و بانکی با خلأ قانونی جهت کنترل خلق پول مواجه نیستیم، بلکه مشکل خلأ اجرایی است. این مشکل را می‌توان در قالب الگوی تفکیک و با تقویت ابزارهای نظارتی برطرف کرد.

**کلیدواژه‌ها:** خلق اعتبار بانکی، بانکداری ذخیرهٔ جزئی، اکل مال به باطل، لاضرر، عدالت اجتماعی.

**طبقه‌بندی** JEL: E51، E59، P4.

## مقدمه

کنترل حجم نقدینگی، تورم و هدایت جریان وام‌دهی نظام بانکی، از مهم‌ترین وظایف بانک‌های مرکزی به‌عنوان ناظر بر بازار پول است. این نقش در چارچوب بانکداری ذخیرهٔ جزئی، از سوی اقتصاددانان متعددی مورد بحث قرار گرفته است (ساموئلسن، ۱۳۸۸، ص۶).

خلق پول بانکی در نظام ذخیرهٔ جزئی، از یک‌سو، سازوکار اصلی تأمین مالی بانک‌ها و از سوی دیگر، در صورت فقدان نظارت و ضابطه‌مندی، به افزایش بی‌رویهٔ نقدینگی، تورم و بی‌عدالتی توزیعی می‌انجامد. این دوگانگی، پرسش بنیادین را مطرح می‌کند که مرز فقهی و تقنینی میان «خلق اعتبار مشروع» و «خلق پول نامشروع» کجاست؟ در ادبیات اقتصادی، این پرسش با تفکیک میان «خلق اعتبار قاعده‌مند» و «خلق پول بی‌رویه» پاسخ داده می‌شود (Werner, 2012). در ادبیات فقهی نیز، برخی محققان خلق پول در مسیر سالم را مصداق اکل مال به باطل نمی‌دانند و حرمت آن را ناشی از سوءمدیریت و عدم رعایت استانداردهای سلامت بانکی می‌شمارند (عربی و همکاران، ۱۴۰۱، ص۳۵).

پرسش اصلی مقاله این است که: «حکم شرعی خلق پول بانک‌های تجاری در اقتصاد ایران چیست، و چه سازوکارهای تقنینی می‌تواند آن را در چارچوب مصالح عمومی و عدالت اجتماعی کنترل کند؟»

اهداف اصلی این نوشتار عبارت‌اند از:

۱. تبیین حکم شرعی متمایز برای دو گونه خلق اعتبار (قاعده‌مند و بی‌ضابطه)؛

۲. تحلیل تجربی روند نقدینگی و تورم در اقتصاد ایران؛

۳. ارائهٔ مواد قانونی کنترل خلق اعتبار در چارچوب قانون بانک مرکزی.

نوآوری این مقاله در دو محور است: نخست، تفکیک میان خلق اعتبار به‌عنوان ماهیت بانکداری و «خلق پول بی‌رویه» به‌عنوان پدیده‌ای مذموم؛ دوم، ارائهٔ الگوی تقنینی متمایز برای هریک که بر مبنای «جواز مشروط» استوار است، نه «حرمت مطلق». این رویکرد، برخلاف رویکرد حداکثری برخی پژوهش‌های پیشین (خوش‌نقش، ۱۴۰۰؛ توسلی، ۱۴۰۳ب)، با ماهیت بانکداری ذخیرهٔ جزئی و دیدگاه اکبری و همکاران (۱۳۹۹) و عربی و همکاران (۱۴۰۱) هم‌راستاست.

این پژوهش از روش تحلیلی ـ توصیفی با رویکرد تلفیقی فقهی ـ اقتصادی بهره می‌برد. در بخش نخست، با روش اسنادی ـ کتابخانه‌ای، مبانی نظری خلق پول بانکی بررسی و با استناد به آمار بانک مرکزی و مرکز آمار ایران (۱۳۸۰ـ۱۴۰۴)، روند نقدینگی و تورم تحلیل می‌شود؛ در بخش دوم، با روش اجتهادی ـ استنباطی و مراجعه به منابع فقهی، حکم شرعی خلق پول در دو سطح (ماهیت خلق اعتبار و خلق پول بی‌رویه) استخراج می‌گردد؛ در بخش سوم، با روش تحلیل تطبیقی ـ تقنینی، خلأهای قانونی شناسایی و با روش استنتاجی ـ تجویزی، مواد قانونی پیشنهادی تدوین می‌شود.

## پیشینهٔ پژوهش

پیشینهٔ پژوهش در سه دسته قابل طبقه‌بندی است:

دستهٔ اول، پژوهش‌های حداکثری (حرمت مطلق): خوش‌نقش (۱۴۰۰) خلق پول بانک‌های تجاری را مصداق اکل مال به باطل می‌داند. توسلی (۱۴۰۳ب) نیز خلق پول اعتباری بانکی را به‌مثابهٔ اکل مال به باطل و باعث بروز مشکلاتی همچون ایجاد چندین ادعای مالکیت بر مال واحد مفروز در آن واحد می‌داند؛ همچنین با تشبیه خلق پول از هیچ به چک صوری، آن را حرام می‌شمارد. محققیان و همکاران (۱۴۰۱) با استناد به قواعد اکل مال به باطل و لاضرر، خلق پول را محکوم به حرمت می‌دانند و عامل بی‌ثباتی اقتصادی، ایجاد تورم افسارگسیخته، تبعیض و نقض عدالت به شمار می‌آورند. نواب‌پور و همکاران (۱۴۰۴) ضمن بیان حرمت خلق پول بر مبنای قواعد لاضرر، غرر، عدالت اجتماعی، حرمت ربا، احترام مال مسلم و... پیشنهاد تغییر رویکرد نظری قانون عملیات بانکی بدون ربا مصوب ۱۳۶۳ بر مبنای نظریهٔ واسطه‌گری بانک‌ها را دادند؛

دستهٔ دوم، پژوهش‌های تفکیکی (جواز مشروط): اکبری و همکاران (۱۳۹۹) خلق پول را یکی از لوازم طبیعی نظام بانکی دانسته و نفس آن را غصب نمی‌شمارند، اما بر لزوم سیاست‌گذاری، تنظیم‌گری و نظارت صحیح تأکید می‌کنند. خطوط راهنمای اقتصاد اسلامی شامل معیار حق، قوام، عمران و آبادانی و ممنوعیت کنز، ضوابطی برای جواز خلق پول ترسیم می‌کنند. عربی و همکاران (۱۴۰۱) خلق پول در مسیر سالم را مصداق اکل مال به باطل نمی‌دانند و معتقدند سوءمدیریت، عدم رعایت قوانین و استانداردهای حاکم بر سلامت بانکی باعث شبهه حرمت فقهی خلق پول گردیده و ارتباطی به ماهیت این پدیده ندارد. عیسوی (۱۴۰۲) میان خلق پول قاعده‌مند (خلق پول بیرونی قاعده‌مند) و خلق پول منفی بی‌ضابطه (خلق پول از طریق افزایش بی‌ضابطهٔ پایهٔ پولی یا خلق پول بانکی از هیچ) تفکیک قائل می‌شود. از جهت فقهی انجام خلق پول منفی از سوی هرکس، مصداق اکل مال به باطل، ظلم به جامعه، ضرر رساندن به مردم، مخالف مصالح نظام و مردم و در نهایت مصداق کلاهبرداری و احتیال و محکوم به حرمت است؛

دستهٔ سوم، پژوهش‌های عدالت‌محور: سبحانی و درودیان (۱۳۹۵) خلق پول بانکی را به جهت آثار توزیعی منفی از قبیل اتکای به امتیازات تبعیض‌آمیز و همچنین آثار توزیعی منفی، در هر دو معنای برابری در فرصت‌ها و توازن در نتایج، مردود می‌دانند. کاظمی نجف‌آبادی و حاجی‌پور (۱۴۰۱) خلق پول بانک خصوصی را به دو دلیل مشمول قاعدهٔ حرمت ظلم می‌شمارند: ۱. درآمدزایی عظیم بانک‌های خصوصی از محل حق آقایی ناشی از خلق پول با حمایت بانک مرکزی؛ ۲. تضعیف (فاحش) در قدرت خرید دارندگان پول در فرض خلق پول گستردهٔ بانک‌های خصوصی. در نهایت، با توجه به این نتایج، پیشنهاد سلب قدرت خلق پول از بانک‌های خصوصی مطرح می‌شود. رستمی و خادم علیزاده (۱۴۰۴) دولت را در قبال کاهش ارزش پول ناشی از خلق بی‌ضابطه به دلایل اضرار و اتلاف، ضامن می‌دانند.

نوآوری این مقاله نسبت به پژوهش‌های فوق در آن است که به‌جای اتخاذ رویکرد حداکثری (حرمت مطلق) یا حداقلی (جواز مطلق)، الگوی تفکیکی جواز مشروط را ارائه می‌دهد و مواد قانونی پیشنهادی را بر همین مبنا تدوین می‌کند. این رویکرد، هم با ماهیت بانکداری ذخیرهٔ جزئی سازگار است و هم با قواعد فقهی (که ناظر به خلق پول بی‌ضابطه هستند، نه ماهیت خلق اعتبار).

## ۱. موضوع‌شناسی

### ۱ـ۱. لزوم تفکیک پول از نقدینگی و خلق اعتبار از خلق پول

در ادبیات پولی، پول ($M_1$) به معنای وسیلهٔ مبادله است و شامل اسکناس و مسکوک در دست اشخاص و سپرده‌های دیداری می‌شود. در مقابل، نقدینگی ($M_2$) مفهومی گسترده‌تر است و علاوه بر پول، شامل شبه‌پول (سپرده‌های غیردیداری) نیز می‌شود. بنابراین افزایش نقدینگی لزوماً به معنای افزایش پول نیست؛ زیرا ممکن است عمدتاً ناشی از رشد شبه‌پول باشد (Mishkin, 2019, ch 3). در آمارهای پولی ایران، سهم شبه‌پول از نقدینگی در برخی دوره‌ها از ۷۰ درصد فراتر رفته است که نشان‌دهندهٔ فاصلهٔ قابل توجه میان پول و نقدینگی است (بانک مرکزی، ۱۴۰۴). این تفکیک مفهومی، پیش‌نیاز تحلیل دقیق فرایند خلق اعتبار است.

در ادبیات متقدم نیز بانک تجاری تنها واسطه‌ای مالی میان سپرده‌گذاران و وام‌گیرندگان تلقی می‌شد (میلر و همکاران، ۱۳۷۴، ص۶۴). در مقابل، دیدگاه‌های جدید بانک را صرفاً واسطه نمی‌دانند، بلکه معتقدند بانک تجاری بدون نیاز به جذب سپرده، توانایی ایجاد اعتبار را داراست. این رویکرد، مبنای نظریات خلق اعتبار بانکی را شکل داد.

بانک‌های تجاری در فرایند وام‌دهی، اعتبار (Credit) ایجاد می‌کنند و هم‌زمان با امضای قرارداد وام، مبلغی به‌عنوان دارایی جدید برای بانک و سپرده برای وام‌گیرنده ثبت می‌شود (والدز و وود، ۱۳۸۶، ص۴۶). این عمل، خلق اعتبار است، اما اینکه این اعتبار در نهایت به افزایش پول ($M_1$) منجر شود، به عوامل متعددی بستگی دارد، از قبیل نوع سپرده (دیداری یا غیردیداری)، رفتار سپرده‌گذار و سیاست‌های بانک مرکزی. در واقع، خلق اعتبار لزوماً معادل خلق پول نیست؛ زیرا بخش قابل توجهی از اعتبارات خلق‌شده ممکن است به شبه‌پول تبدیل شود و به‌عنوان وسیلهٔ مبادله (پول) عمل نکند. در ادبیات متعارف انگلیسی، میان Credit Creation و Money Creation تفکیک دقیقی وجود دارد که در ادبیات فارسی غالباً به اشتباه یکی ترجمه می‌شوند. بنابراین در سراسر این پژوهش، آنچه بانک‌های تجاری انجام می‌دهند خلق اعتبار نامیده می‌شود و خلق پول در مواردی به‌کار می‌رود که اعتبار خلق‌شده به افزایش $M_1$ منجر شود.

### ۲ـ۱. عوامل مؤثر بر خلق اعتبار

خلق اعتبار توسط بانک‌های تجاری، متأثر از عوامل متعددی است که عبارت‌اند از: نرخ ذخیرهٔ قانونی، عملیات بازار باز، ماندهٔ پولی نقد نزد مردم، دارایی‌های خارجی بانک مرکزی، نرخ جریمهٔ اضافه‌برداشت، خطوط اعتباری و میزان تمایل بانک‌ها به تسهیلات‌دهی (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۳). این عوامل، در نهایت بر حجم نقدینگی ($M_2$) اثر می‌گذارند، اما اثر آنها بر پول ($M_1$) مشروط و غیرمستقیم است.

### ۳ـ۱. انواع خلق اعتبار و خلق پول

الف) خلق پول دولتی (پایهٔ پولی): دولت یا بانک مرکزی به نمایندگی از آن، با تغییر در پایهٔ پولی ـ شامل اسکناس و مسکوک در جریان و ذخایر بانک‌ها ـ حجم پول پرقدرت را افزایش یا کاهش می‌دهد. این نوع، مستقیماً «خلق پول» (به معنای دقیق) است؛

ب) خلق اعتبار حاصل از ذخیرهٔ جزئی: چون تنها بخشی از سپرده‌ها نقداً از حساب‌ها خارج می‌شود، بانک‌ها توان قابل ملاحظه‌ای برای خلق اعتبار دارند (والدز و وود، ۱۳۸۶، ص۴۶). نکتهٔ کلیدی، رفتار جمعی بانک‌ها و ارتباط متقابل آنان است. دیگر مؤسسات اعتباری نیز با قبول سپرده و اعطای وام می‌توانند اعتبار خلق کنند (توتونچیان، ۱۳۷۵، ص۵۳). در این نوع، آنچه رخ می‌دهد خلق اعتبار است که ممکن است در نهایت به خلق پول ($M_1$) یا افزایش شبه‌پول ($M_2$) منجر شود؛

ج) خلق اعتبار از هیچ: در این دیدگاه، بانک تجاری بدون ورود سپرده، خود از ابتدا با وام‌دهی، اعتبار ایجاد می‌کند. بانک هم‌زمان با امضای قرارداد وام، مبلغ را به‌عنوان دارایی جدید و سپرده برای وام‌گیرنده ثبت می‌کند. تفاوت این مدل با قسم قبلی آن است که چرخه از وام‌دهی آغاز می‌شود، نه از سپرده‌گذاری. در این شیوه نیز آنچه بانک انجام می‌دهد خلق اعتبار است، نه لزوماً خلق پول.

### ۴ـ۱. خلق اعتبار از ناحیهٔ خود بانک

گاهی تقاضا از طرف خود بانک شکل می‌گیرد، همچون عملیات سوداگری، پرداخت سود سپرده‌ها، الزام به خرید اوراق دولتی، تسهیلات تکلیفی و تسویهٔ ابزارهای تعهدی سررسیدشده که منجر به اضافه‌برداشت بانک‌ها از بانک مرکزی می‌شود. این مکانیسم در نهایت بانک مرکزی را به افزایش پایهٔ پولی وادار می‌کند که از طریق سازوکار ذخیرهٔ جزئی، به چندین برابر تبدیل می‌شود. در این حالت، آنچه رخ می‌دهد ترکیبی از خلق پول دولتی (افزایش پایهٔ پولی) و خلق اعتبار (توسط بانک‌های تجاری) است.

بر اساس تفکیک‌های فوق، تحلیل این پژوهش باید میان سه سطح تمایز قائل شود.

**جدول ۱: سطوح خلق پول و اعتبار**

| سطح | مفهوم | رابطه با تحلیل مقاله |
|---|---|---|
| سطح اول | خلق اعتبار (**Credit Creation**) | آنچه بانک‌های تجاری انجام می‌دهند، موضوع اصلی تحلیل رفتار بانک‌ها |
| سطح دوم | خلق پول (**Money Creation**) | افزایش $M_1$؛ مشروط به تبدیل اعتبار به سپردهٔ دیداری و رفتار سپرده‌گذار |
| سطح سوم | افزایش نقدینگی (**Liquidity Growth**) | افزایش $M_2$؛ شامل پول و شبه‌پول؛ متأثر از عوامل متعدد از جمله خلق اعتبار |

**منبع: یافته‌های پژوهش**

در تحلیل این پژوهش، آنچه بانک‌های تجاری انجام می‌دهند، خلق اعتبار است، نه لزوماً خلق پول. بنابراین در سراسر مقاله، از اصطلاح خلق اعتبار در موارد دقیق و از خلق پول با قید (منجر به افزایش $M_1$) استفاده می‌شود. این تفکیک، دقت تحلیل را افزایش می‌دهد و از خلط مفاهیم پولی جلوگیری می‌کند.

## ۲. آثار خلق اعتبار بانکی: تحلیل تفکیکی

خلق اعتبار بانکی پدیده‌ای یک‌بعدی نیست، بنا به شرایط زمانی و مکانی، می‌تواند آثار مثبت یا منفی برجای گذارد. جنبهٔ مثبت آن، استفاده از خلق اعتبار در راستای ترغیب تولید و به‌کارگیری ظرفیت‌های معطل اقتصاد است. ازاین‌رو لزوم توجه به مفهوم «هدایت خلق اعتبار» مطرح می‌شود (Werner, 2012). در واقع، آنچه می‌تواند مفید یا مضر باشد، نه ماهیت خلق اعتبار، بلکه مسیر هدایت و نحوهٔ مدیریت آن است.

بنابراین خلق اعتبار در صورتی قابل پذیرش است که به افزایش تولید و بهبود توزیع درآمد بینجامد و مستلزم ظلم و بی‌عدالتی بر افراد جامعه نگردد. یکی از دلایل اصلی انحراف خلق اعتبار به سمت فعالیت‌های غیرمولد، عدم تدوین استراتژی توسعهٔ صنعتی و فقدان الزامات سیاستی تأمین مالی فعالیت‌های مولد است.

بر این اساس، باید میان دو گونه متمایز خلق اعتبار تفکیک کرد.

**جدول ۲: گونه‌شناسی خلق اعتبار**

| گونهٔ خلق اعتبار | مسیر هدایت | اثر | حکم اقتصادی |
|---|---|---|---|
| خلق اعتبار قاعده‌مند | تولید مولد، با نظارت بانک مرکزی | افزایش تولید و بهبود توزیع درآمد | مفید |
| خلق اعتبار بی‌رویه | فعالیت‌های غیرمولد (سفته‌بازی، خرید ارز و طلا) | تورم، رکود، توزیع ناعادلانه | مضر |

**منبع: یافته های پژوهش**

تجربهٔ کشورهای توسعه‌یافته پس از جنگ جهانی (مانند آلمان و امریکا) و اقتصادهای نوظهور (مانند کرهٔ جنوبی) بر مبنای قاعده‌مندسازی و مقررات‌گذاری بر بخش بانکی و هدایت منابع به سرمایه‌گذاری در بخش‌های اولویت‌دار در قالب استراتژی‌های توسعه استوار بوده است. این در حالی است که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از دههٔ ۱۹۸۰ میلادی، در چارچوب سیاست‌های موسوم به اجماع واشنگتن، بسته‌ای از سیاست‌های اقتصادی بازارمحور را به کشورهای در حال توسعه توصیه کردند. از جمله مهم‌ترین مؤلفه‌های این بسته، خصوصی‌سازی بنگاه‌های دولتی و کاهش مداخلهٔ دولت در اقتصاد بود (Williamson, 1990).

در حوزهٔ بانکی، این سیاست‌ها به‌صورت مشخص شامل خصوصی‌سازی بانک‌های دولتی و کاهش سهم مالکیت دولتی به‌عنوان پیش‌شرط دریافت کمک‌های مالی و وام‌های تعدیل ساختاری از نهادهای بین‌المللی اعمال می‌شد. بنا به گزارش‌ها، در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۸۱ـ۲۰۰۳، تحت فشار سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول، بیش از ۲۵۰ بانک دولتی در کشورهای مختلف وادار به خصوصی‌سازی شدند (Brune & et al., 2004, p. 195).

چانگ از این توصیه‌ها به «استراتژی دور افکندن نردبان» یاد کرده و معتقد است کشورهای پیشرو، به عمد مسیر توسعهٔ خود را به‌گونه‌ای وارونه به اقتصادهای درحال‌توسعه نشان داده‌اند (چانگ، ۱۳۹۷، ص۶۷).

تجربهٔ کشورهای موفق نشان می‌دهد که آنچه به توسعه منجر شد، خلق اعتبار قاعده‌مند و هدایت‌شده بود، نه خلق اعتبار بی‌ضابطه. بنابراین تحلیل آثار خلق اعتبار باید با توجه به نحوهٔ مدیریت و هدایت آن انجام شود، نه صرفاً با تمرکز بر ماهیت آن. این همان تفکیکی است که در بخش موضوع‌شناسی مطرح شد و اساس تحلیل آثار قرار می‌گیرد.

## ۳. وضعیت اقتصاد ایران و نقش خلق اعتبار بانکی در آن

### ۱ـ۳. زمینهٔ تاریخی و تحولات نهادی

پس از پایان جنگ تحمیلی، اقتصاد ایران در چارچوب توصیه‌های نهادهای مالی بین‌المللی ـ به‌ویژه صندوق بین‌المللی پول ـ مسیر آزادسازی، خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی را در پیش گرفت. این سیاست‌ها فاقد استراتژی مدون توسعهٔ صنعتی بود. در همین راستا، قانون اجازهٔ تأسیس بانک‌های غیردولتی در سال ۱۳۷۹ به تصویب رسید؛ اقدامی که در ظاهر با اصل ۴۴ قانون اساسی در تعارض بود. بااین‌حال، در ابلاغ بند ۳ قسمت الف سیاست‌های کلی اصل ۴۴، فعالیت بانکداری برای بخش غیردولتی در قالب شرکت‌های سهامی عام مجاز شمرده شد.

### ۲ـ۳. تخصیص اعتبار و بخش واقعی اقتصاد

بررسی وضعیت بخش واقعی اقتصاد ایران نشان می‌دهد که در سطح مدیریت کلان، باور به اجرای استراتژی گام‌به‌گام پیشرفت وجود ندارد. این امر در کنار عواملی چون عدم تعهد نظام پولی به حمایت از بخش‌های مولد (به دلیل حاشیهٔ سود پایین و ریسک بالا)، کاهش تقاضای تسهیلات در بخش‌های مولد (به‌واسطهٔ نرخ سود بالا)، و تشدید رقابت سفته‌بازانه در جذب سپرده‌ها، منجر به سهم بالای خدمات در تولید ناخالص داخلی و توسعهٔ نامتوازن بخش خدمات در مقابل بخش صنعت شده است. با تولد بانک‌های خصوصی، سهم تسهیلات بخش بازرگانی و خدمات از کل تسهیلات پرداختی افزایش معناداری یافته و سهم صنعت و معدن در همین دوره روند نزولی را تجربه کرده است (بانک مرکزی، ۱۴۰۴). بنابراین مشکل اصلی اقتصاد ایران نحوهٔ هدایت پول و اعتبار به بخش مولد است، نه کمبود سرمایهٔ مالی.

### ۳ـ۳. مقایسهٔ اهداف و عملکرد شاخص‌های کلان در برنامه‌های توسعه

**جدول ۳: مقایسهٔ اهداف و عملکرد شاخص‌های کلان در برنامه‌های چهارم تا هفتم توسعه (درصد)**

| نشانگرها (درصد) | برنامهٔ چهارم | | برنامهٔ پنجم | | برنامهٔ ششم | | برنامهٔ هفتم | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | هدف | عملکرد | هدف | عملکرد | هدف | عملکرد | هدف | عملکرد | | |
| | | | | | | | | ۱۴۰۳ | ۱۴۰۴ | ۱۴۰۵ |
| رشد اقتصادی | ۸ | ۴/۴ | ۸ | −۲ | ۸ | −۹/۵ | ۸ | ۲٫۸ | −۲/۲ | −۱۰/۱ |
| رشد سرمایه‌گذاری | ۱۲/۲ | ۵/۶ | ۱۱/۲ | −۱۲ | ۲۱/۴ | ۴٫۸ | ۲٫۸ | −۳/۸ | −۱۱/۹ | − |
| نرخ بیکاری | ۱۱ | ۱۱/۱ | ۱۰/۴ | ۱۲/۱ | ۱۰/۲ | ۱۲ | خالص رشد شاغلان ۳/۹ | ۷/۸ | ۷/۶ | ۹/۱ |
| نقدینگی | ۲۰ | ۲۸ | ۲۱٫۴ | ۲۶ | ۱۷ | ۲۵/۱ | ۱۳/۸ | ۲۹/۱ | ۵۳/۳ | ۵۴/۴ |
| تورم | ۹/۹ | ۱۵/۴ | ۱۲/۸ | ۲۴/۵ | ۷/۹ | ۴۰/۴ | ۹/۵ | ۳۵/۸ | ۶۹/۹ | ۷۶/۳ |

**منبع: مرکز آمار ایران و بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران**

### ۴ـ۳. نسبت نقدینگی به تولید: شواهد تجربی

شواهد تجربی در بخش پولی و بانکی کشور تأیید می‌کند که با آغاز فعالیت بانک‌های خصوصی در دههٔ ۱۳۸۰، نسبت نقدینگی به تولید ناخالص داخلی از ۴۰ درصد شروع به افزایش کرده و در اواخر این دهه به حدود ۶۰ درصد رسید. این نسبت در دههٔ ۱۳۹۰ با شتاب بیشتری افزایش یافت و در سال‌های ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶ به ترتیب به ۸۰/۶ و ۸۱/۸ درصد رسید (توسلی، ۱۴۰۳الف، ص۱۳). این واگرایی میان دو نسبت، حاکی از نقش غالب خلق اعتبار بانکی در افزایش نقدینگی است.

### ۵ـ۳. آمار متغیرهای عمدهٔ پولی و اعتباری (پایان اسفند ۱۴۰۴)

بر اساس آمار بانک مرکزی، در پایان اسفند ۱۴۰۴ پایهٔ پولی ۲۱/۹۵۹/۳ هزار میلیارد ریال (با رشد ۵/۶۱ درصد)، نقدینگی ۱۵۵/۸۱۲/۲ هزار میلیارد ریال (با رشد ۵۳/۳ درصد)، پول ۳۹/۹۴۸/۴ هزار میلیارد ریال (با رشد ۵۱/۸ درصد) و شبه‌پول ۱۱۵/۸۶۳/۸ هزار میلیارد ریال (با رشد ۵۳/۳ درصد) بوده است. تسهیلات بانکی در ۱۲ ماههٔ سال ۱۴۰۴ معادل ۱۰۵/۷۸۳/۱ هزار میلیارد ریال (با رشد ۳۶/۶ درصد) گزارش شده است (بانک مرکزی، ۱۴۰۵).

همان‌طور که در موضوع‌شناسی بیان شد، رشد ۵۳/۳ درصدی نقدینگی لزوماً به معنای رشد مشابه پول ($M_1$) نیست. سهم شبه‌پول از نقدینگی در پایان ۱۴۰۴ حدود ۷۴/۴ درصد بوده است؛ یعنی بخش اعظم نقدینگی، شبه‌پول است و به‌عنوان وسیلهٔ مبادله (پول) عمل نمی‌کند. این تفکیک، برای تحلیل دقیق نقش خلق اعتبار در تورم ضروری است.

### ۶ـ۳. رابطهٔ علّی میان رشد نقدینگی و تورم: شواهد تجربی

شواهد تجربی نشان می‌دهد که رابطهٔ علّی میان رشد نقدینگی و تورم در اقتصاد ایران بسته به افق زمانی متفاوت است. در کوتاه‌مدت، علیت یک‌سویه از تورم به رشد نقدینگی وجود دارد (نقدینگی درون‌زا). در میان‌مدت (۲ تا ۴ سال)، رشد نقدینگی علت تورم است و نظریهٔ مقداری پول تأیید می‌شود. در بلندمدت، تسلط مالی و درون‌زایی پول باعث می‌شود تورم علت نقدینگی باشد (دانش و همکاران، ۱۴۰۳، ص۹). همچنین مطالعات بین‌المللی نشان می‌دهد که رشد پول فقط در بلندمدت تورم را هدایت می‌کند؛ درحالی‌که کاهش ارزش پول و کسری بودجه در کوتاه‌مدت و بلندمدت مؤثرند (Ture & Khazaei, 2022, p. 1).

آزمون علیت گرنجر با وقفهٔ ۱ برای دورهٔ ۱۳۸۰ـ۱۴۰۴ نشان می‌دهد که فرضیهٔ صفر «رشد نقدینگی علت گرنجری تورم نیست»، در سطح ۵ درصد رد نمی‌شود (F=۲/۳۴؛ p=۰/۱۴) همچنین فرضیهٔ صفر «تورم علت گرنجری رشد نقدینگی نیست» نیز، در سطح ۵ درصد رد نمی‌شود (F=۳/۸۹؛ p=۰/۰۶). لذا بنا به آزمون گرنجر اثبات نشد که رشد نقدینگی علت تورم یا برعکس باشد؛ زیرا وجود شوک‌های متعدد در اقتصاد ایران طی این دوره، رابطهٔ میان نقدینگی و تورم را تغییر می‌دهند.

با افزودن عوامل مؤثر دیگر مانند نرخ ارز، کسری بودجه و انتظارات تورمی می‌توان به نتایج دقیق‌تری دست یافت. ازاین‌رو بررسی اقتصادی خلق اعتبار بانکی و ارتباط آن با تولید، اشتغال و دیگر متغیرهای اقتصادی نیازمند تحقیقات مفصل‌تری است. وظیفهٔ این پژوهش، تمرکز بر چالش‌های شرعی خلق اعتبار بانکی و ارائهٔ پیشنهادهای تقنینی به قانون‌گذار است.

## ۴. تحلیل فقهی خلق اعتبار بانک‌های تجاری: تحلیل تفکیکی

### ۱ـ۴. پیشینهٔ آرای فقیهان معاصر

شهید صدر در نقد اصول سرمایه‌داری، در کتاب *الاسلام یقود الحیاة* می‌نویسد:

> **جایز نیست ذمه و عهدهٔ دیگری را نسبت به مالی از طریق قرض، بدون تحویل حقیقی آن مال مشغول کرد؛ چراکه قبض شرط در عقد قرض است. ازاین‌رو تمامی اوراق مالی که زاییدهٔ فکر سرمایه‌داری اروپایی بوده و در آن فرصت طلایی رشد مال به‌صورت رشد سرمایه‌داری صرف، بدون انجام هرگونه کاری یافته بود، باطل می‌گردد. این به آن علت بود که سرمایه‌داری پی برد توان آن را دارد که تعهداتی به ارزش چندین برابر آنچه از دارایی‌های حقیقی نزد وی بود صادر کند... این‌گونه، ثروت سرمایه‌داری بدون کار، بر مبنای لغو نقش قبض در عقد قرض چندین برابر شد (صدر، ۱۴۲۹ق، ص۴۷).**

تفسیر رایج از استدلال شهید صدر در برخی بر عدم تحقق قبض در فرایند خلق پول بانکی استوار شده است. این تفسیر قابل خدشه است؛ زیرا در بانکداری امروز، قبض به معنای تحت تسلط قرار گرفتن مال محقق می‌شود. واریز به حساب، انتقال الکترونیکی و حتی ثبت اعتبار در حساب، از نظر عرفی و فقهی قبض حکمی

محسوب می‌شود و بسیاری از فقها آن را برای صحت قرض کافی می‌دانند. بنابراین اشکال به عدم تحقق قبض در بانکداری امروز قابل دفاع نیست.

اما با دقت در تقریر شهید صدر، مشخص می‌شود که اشکال اصلی ایشان نه عدم تحقق قبض، بلکه عدم وجود مال حقیقی قابل قبض است. ایشان با مثال معروف هیپنوتیزم گرسنه توضیح می‌دهد که در خلق پول، بانک غذای واقعی به کسی نمی‌دهد، بلکه احساس سیر بودن ایجاد می‌کند. به‌عبارت‌دیگر، در فرایند خلق پول از هیچ، آنچه بانک به قرض‌گیرنده می‌دهد، اعتبار است، نه مال حقیقی. قبض صورت می‌گیرد (قبض حکمی)، اما آنچه قبض می‌شود، مال حقیقی نیست. بنابراین اشکال شهید صدر ناظر به موضوع قرض است، نه فرایند قبض. بر اساس بازخوانی فوق، استدلال شهید صدر را می‌توان به شکل دقیق‌تری صورت‌بندی کرد.

**جدول ۴: گونه‌بندی خلق اعتبار از دیدگاه شهید صدر**

| گونهٔ خلق اعتبارقبض | مابازای واقعی | حکم |
|---|---|---|
| خلق اعتبار قاعده‌مند (با پشتوانهٔ واقعی و در چارچوب عقود شرعی) محقق می‌شود | وجود دارد | مشروع |
| خلق پول از هیچ (بدون پشتوانهٔ واقعی) محقق می‌شود (قبض حکمی) | وجود ندارد | نامشروع (به دلیل فقدان مابازای واقعی) |

**منبع: یافته‌های پژوهش**

بنابراین استدلال شهید صدر تنها در فرض خلق پول بدون پشتوانهٔ واقعی مصداق پیدا می‌کند و در مورد خلق اعتبار قاعده‌مند جاری نیست.

آیت‌الله مکارم شیرازی تنها فقیهی است که به‌صورت اختصاصی در مورد خلق پول بانک‌های تجاری فتوا دارد. متن پرسش و پاسخ در پایگاه رسمی ایشان عبارت است از:

> **خلق پول توسط بانک‌های تجاری از نظر شرعی چه حکمی دارد؟**
> **پاسخ: این کار مصداق اکل مال به باطل است؛ زیرا سرمایه‌ای وجود ندارد که آنها به‌وسیلهٔ آن معامله می‌کنند و از سوی دیگر، باعث تورم و ضرر و زیان جامعه است و در مجموع بی‌شباهت به یک نوع کلاهبرداری نمی‌باشد که آن هم حرام است و اگر روزی سپرده‌گذاران بخواهند سپردهٔ خود را بگیرند، آن بانک مسلماً ورشکست خواهد شد؛ چون چند برابر موجودی مصرف کرده است (مکارم شیرازی، ۱۳۹۷، پایگاه اطلاع‌رسانی).**

هرچند حکم ایشان واضح است، اما برخی این حکم را ناظر به خلق پول به شکل رایج و بی‌ضابطه دانسته، نه حرمت ذاتی مطلق خلق اعتبار. برخی کارشناسان نیز تأیید کرده‌اند که حکم ایشان در شرایط موجود صادر شده و در صورت هدایت خلق پول به تولید، موضوع متفاوت خواهد بود (صمصامی، ۱۳۹۷، به نقل از: انجمن مالی اسلامی).

آیت‌الله نوری همدانی خلق پول توسط بانک‌های تجاری را محکوم کرده و آن را برنامه‌ای بسیار خطرناک دانسته‌اند. راهکار پیشنهادی ایشان وکالت بانک در سرمایه‌گذاری و هدایت پول به سمت تولید است تا سود حاصله به‌صورت شرعی تقسیم شود (نوری همدانی، ۱۴۰۴، بیانات در دیدار با علما و مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم).

**۲ـ۴. اکل مال به باطل بودن خلق اعتبار بانک‌های تجاری**

قاعدهٔ اکل مال به باطل هرگونه تصرف ناحق در اموال دیگران و هر معاملهٔ فاقد پایهٔ عقلایی را دربر می‌گیرد (مکارم، ۱۳۷۴، ص۴). اصل ۴۷ قانون اساسی، مالکیت مشروع را محترم می‌داند و مواد ۳۶، ۳۰۳ و ۳۰۴ قانون مدنی، تصرف بدون سبب مملک را غیرمعتبر و عامل آن را ضامن می‌شناسد (مجلس شورای اسلامی، ۱۳۰۷).

دو دیدگاه متعارض در اینجا وجود دارد: دیدگاه نخست، خلق پول را مصداق اکل مال به باطل می‌داند (مکارم شیرازی، ۱۳۹۷؛ محققیان و همکاران، ۱۴۰۱)؛ دیدگاه دوم، خلق پول در مسیر سالم را مصداق اکل مال به باطل نمی‌شمارد و حرمت آن را ناشی از سوءمدیریت و عدم رعایت استانداردهای سلامت بانکی می‌داند (عربی و همکاران، ۱۴۰۱، ص۳۵). به اعتقاد آنان، خلق پول با اعطای تسهیلات رخ می‌دهد که قابل برداشت است. بانک مزد واسطه‌گری خود را دریافت می‌کند، و قانون بانکداری بدون ربا با آن مخالفت صریح نکرده است (عربی و همکاران، ۱۴۰۱، ص۴۴ـ۵۰).

در نقد دیدگاه دوم باید گفت، این دیدگاه اگرچه با تفکیک ماهیت خلق پول از سوءمدیریت گامی مهم برداشته، اما در عمل با شواهد نهادی نظام بانکی ایران سازگار نیست: نخست، تفکیک نهادی میان خلق پول سالم و ناسالم در ایران وجود ندارد و همان بانک‌های ناتراز خلق اعتبار می‌کنند؛ دوم، سکوت قانون به معنای جواز نیست و انحصار قانونی انتشار پول در بانک مرکزی (مادهٔ ۵۸ قانون بانک مرکزی ۱۴۰۲) در عمل نقض می‌شود؛ سوم، ناتوانی بانک در بازپرداخت سپرده‌ها دقیقاً مصداق «خطر عدم قدرت بر تسلیم» و غرر است؛ و چهارم، این دیدگاه «شرط» را به‌جای «ماهیت» می‌نشاند و بار اثبات رعایت معیارها را بر دوش ناظر می‌گذارد؛ درحالی‌که در فقدان نظارت مؤثر، این شرط قابل احراز نیست.

در تقریر نظر مختار مقاله باید بیان داشت، استدلال مطلق به عرف عقلا قابل دفاع نیست؛ زیرا عرف عقلا در معاملات اعتباری (پول، چک، سفته) دارایی واقعی را در مقابل اعتبار تقدیم می‌کند و آن را صحیح می‌داند، اما این استدلال به شکل مقید قابل تقویت است که در فقه اسلامی، عرف عقلای متشرع حجت است، نه عرف ناشی از غفلت یا فریب. آنچه عرف عقلای متشرع نمی‌پذیرد، تقدیم دارایی واقعی در مقابل اعتباری است که فاقد پشتوانهٔ کافی، ضمانت اجرای مؤثر و قابلیت تسویهٔ مطمئن در زمان مطالبه باشد. بر این اساس، عرف عقلای متشرع، خلق اعتبار بی‌ضابطه را به دلیل فقدان قابلیت تسویهٔ مطمئن و خطر عدم قدرت بر تسلیم، مصداق غرر و اکل مال به باطل می‌داند. این استدلال همسو با دیدگاه آیت‌الله مکارم شیرازی (۱۳۹۷) و آیت‌الله

نوری همدانی (۱۴۰۴) است. در مقابل، عرف خلق اعتبار قاعده‌مند (با رعایت ذخایر قانونی و نظارت بانک مرکزی) را مال می‌داند و اکل مال به باطل مصداق ندارد.

تحلیل نهادی نظام بانکی ایران نشان می‌دهد که خلق اعتبار بی‌ضابطه در قالب اضافه‌برداشت، مکانیسم اصلی خلق پول بی‌رویه است و حتی جریمهٔ اضافه‌برداشت نیز از محل خلق اعتبار جدید تأمین می‌شود. بنابراین میان دو گونه خلق اعتبار تفکیک می‌شود.

**جدول ۵: تفکیک حکم دو گونه خلق اعتبار**

| گونه | ویژگی | حکم |
|---|---|---|
| خلق اعتبار قاعده‌مند | با رعایت ذخایر قانونی، بدون اضافه‌برداشت، در چارچوب نظارت بانک مرکزی | مشروع (اکل مال به باطل مصداق ندارد) |
| خلق اعتبار از طریق اضافه‌برداشت | بانک ناتراز، بدون ارادهٔ بانک مرکزی، چرخهٔ خودتقویت‌کننده | نامشروع (مصداق اکل مال به باطل است) |

**منبع: یافته‌های پژوهش**

این تفکیک، هم با مبانی فقهی (عرف عقلای متشرع) سازگار است و هم با واقعیت‌های نهادی نظام بانکی ایران.

### ۳ـ۴. غرر در خلق اعتبار بانک‌های تجاری

از منظر فقهی، غرر نهی‌شده همان فریب‌کاری در معامله است (خمینی، ۱۳۷۹، ج۳، ص۲۹۸) که موجب بطلان معامله می‌گردد. غرر در جایی محقق می‌شود که یکی از ارکان معامله (موضوع، عوض، مدت، یا شرایط) برای طرفین مجهول و نامعین باشد؛ به‌گونه‌ای‌که احتمال فریب و اختلاف وجود داشته باشد.

البته استدلال به غرر برای اثبات حرمت ماهیت خلق اعتبار بانکی، در سطح قرارداد قابل دفاع نیست. در قرارداد میان سپرده‌گذار و بانک (خواه قرض باشد یا وکالت)، ارکان قرارداد مشخص و معین است. در سپرده‌های جاری و پس انداز، سپرده‌گذار مبلغ معینی را به بانک قرض می‌دهد و بانک متعهد به بازپرداخت مثل آن می‌شود. شرط ضمنی عرفی، توان بازپرداخت بانک در زمان مراجعه مشتری است، نه نگهداری عین آن. در سپردهٔ سرمایه‌گذاری نیز بر مبنای وکالت، ارکان (موضوع، مدت، کارمزد) مشخص است. بنابراین غرر در سطح سپرده‌ها مصداق ندارد.

بااین‌حال، در سطح نظام، شواهد نهادی و آماری نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از شبکهٔ بانکی ایران توان ایفای تعهدات خود را در سطح استانداردهای احتیاطی ندارد. این وضعیت، مصداق خطر عدم قدرت بر تسلیم است که در فقه از مصادیق غرر شناخته می‌شود.

از جملهٔ این شواهد نسبت کفایت سرمایهٔ شبکهٔ بانکی است که در دی‌ماه ۱۴۰۴ برابر ۳/۹۲ درصد بوده است که فاصلهٔ معناداری با استاندارد ۸ درصدی دارد. در پایان ۱۴۰۴، شش بانک و مؤسسهٔ اعتباری دارای نسبت کفایت

سرمایهٔ منفی و ده بانک دارای نسبت کفایت سرمایهٔ کمتر از حداقل استاندارد ۸ درصد بوده‌اند (دیوان محاسبات کشور، ۱۴۰۵). این آمار نشان می‌دهد که توان بخشی از بانک‌ها برای پوشش ریسک و ایفای تعهدات در برابر سپرده‌گذاران، در سطح استاندارد نیست. البته این خطر تنها متوجه بانک‌های متخلف نیست، بلکه بحران ناشی از آن دامنگیر کل نظام بانکی است.

دیگر شواهد ماندهٔ اضافه‌برداشت بانک‌ها از بانک مرکزی است که در پایان سال ۱۴۰۴ به ۷۹۸ هزار میلیارد تومان رسیده است که نسبت به پایان سال ۱۴۰۳ حدود ۶۴ هزار میلیارد تومان افزایش یافته است (دیوان محاسبات کشور، ۱۴۰۵). این آمار نشان‌دهندهٔ وابستگی بخشی از بانک‌ها به منابع بانک مرکزی برای پوشش ناترازی نقدینگی است.

شاهد سوم ضریب فزایندهٔ نقدینگی است که در پایان اسفند ۱۴۰۴ برابر ۷/۰۹۵ بوده است (بانک مرکزی، ۱۴۰۵). این ضریب نشان می‌دهد که هر واحد پایهٔ پولی، به حدود ۷ واحد نقدینگی تبدیل می‌شود؛ یعنی شبکهٔ بانکی توان بالایی در تبدیل پایهٔ پولی به نقدینگی دارد؛ درحالی‌که بخشی از این نقدینگی در بانک‌های ناتراز متمرکز است.

بر اساس این شواهد هرچند قاعدهٔ غرر دلیل مستقلی بر حرمت ماهیت خلق اعتبار نیست، بلکه تنها در مواردی که خلق اعتبار در بانک‌های ناتراز و بدون توان ایفای تعهدات انجام می‌شود، مصداق پیدا می‌کند. آمارهای نهادی (کفایت سرمایهٔ منفی، اضافه‌برداشت و ضریب فزاینده) نشان می‌دهد که این خطر در سطح نظام بانکی ایران واقعی است. بنابراین غرر در سطح نظام (نه در سطح قرارداد) در مورد بانک‌های ناتراز مصداق دارد و می‌تواند به‌عنوان یکی از مؤیدات ممنوعیت خلق اعتبار بی‌رویه در این بانک‌ها تلقی شود.

### ۴ـ۴. ضرر ممنوع شرعی در خلق اعتبار بانکی: تحلیل تفکیکی

استناد مطلق به قاعدهٔ لاضرر برای اثبات حرمت ماهیت خلق اعتبار بانکی صحیح نیست. قاعدهٔ لاضرر هر نوع ضرر و اضرار در اسلام را نامشروع دانسته و این عدم مشروعیت را مطلقاً شامل مراحل تشریع، اجرای قوانین و روابط اجتماعی می‌داند (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ص۱۵۰). این قاعده تنها زیان واقعی ـ حتی در فرض سلب حق ـ را دربر می‌گیرد، نه زیان عرفی غیرواقعی، و تنها کار ضررآفرین را نفی می‌کند، نه اثبات حکم ضمان.

بااین‌حال، تحقق ضرر واقعی ناشی از خلق اعتبار، مشروط به شرایطی است که همیشه محقق نمی‌شود. اگر خلق اعتبار در مسیر تولید مولد و با مدیریت صحیح بانک مرکزی هدایت شود، می‌تواند بدون ایجاد تورم و ضرر، به رشد اقتصادی منجر شود. بنابراین خلق اعتبار فی‌نفسه و با قطع نظر از نحوهٔ مدیریت، مصداق لاضرر نیست. آنچه باعث ضرر می‌شود، عدم مدیریت صحیح جریان پولی است، نه ماهیت خلق اعتبار. این نتیجه‌گیری با دیدگاه اکبری و همکاران (۱۳۹۹، ص۱۵۳) هم‌راستاست که با تمسک به عدم تحقق علیت قهری میان خلق پول بانکی و زیان‌های ناشی از آن، وقوع ضرر واقعی را منتفی دانسته‌اند.

بنابراین دو سطح تحلیل ضروری است:

سطح اول، حکم ماهیت خلق اعتبار: خلق اعتبار به‌عنوان یک عمل اقتصادی، موضوع حکم حرمت بر اساس قاعدهٔ لاضرر نیست؛ زیرا ضرر ناشی از آن، معلول نحوهٔ مدیریت و مسیر مصرف است، نه ماهیت آن؛

سطح دوم، حکم خلق پول بی‌رویه: آنچه مصداق ضرر واقعی و مشمول قاعدهٔ لاضرر است، خلق پول بی‌ضابطه، غیرمولد و تورم‌زاست. در این سطح، خلق پول در شرایط ذیل مصداق لاضرر و محکوم به حرمت است:

۱. خارج از چارچوب نظارتی بانک مرکزی و بدون مجوز قانونی انجام شود؛

۲. در مسیر فعالیت‌های غیرمولد (سفته‌بازی، خرید ارز و طلا، مسکن) هدایت شود؛

۳. منجر به تورم افسارگسیخته و کاهش قدرت خرید آحاد جامعه گردد؛

۴. موجب توزیع ناعادلانهٔ درآمد و ثروت و انتقال ثروت از عموم به بخش خاص شود.

در این شرایط، خلق پول بی‌رویه مصداق ضرر واقعی بوده و مشمول قاعدهٔ لاضرر است. افزون بر این، اصل ۴۰ قانون اساسی، اِعمال حق خویش را به‌عنوان وسیلهٔ اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی ممنوع کرده و بند ج مادهٔ ۳۵ قانون پولی و بانکی ۱۳۵۱ نیز بانک را در قبال خسارات وارده به مشتریان مسئول و متعهد به جبران دانسته است.

### ۵ـ۴. کلاهبرداری (تدلیس) در خلق پول بانک‌های تجاری

تدلیس در فقه اسلامی به معنای فریب است و بر اساس مادهٔ ۴۳۸ قانون مدنی، عبارت است از عملیاتی که موجب فریب طرف معامله شود (مجلس شورای اسلامی، ۱۳۰۷). این قاعده منحصر به عقد بیع نبوده و شامل هرگونه عملیات فریبنده‌ای است که موجب گمراهی طرف معامله و ایجاد رغبت کاذب در او به انعقاد قرارداد گردد. از منظر فقهی و حقوقی، عامل فریب ضامن بوده و طرف فریب‌خورده حق فسخ قرارداد و مراجعه برای جبران خسارت را دارد (مجلس شورای اسلامی، ۱۳۰۷، مادهٔ ۴۴۰).

استناد مطلق به قاعدهٔ تدلیس برای اثبات حرمت ماهیت خلق اعتبار بانکی صحیح نیست، بلکه باید میان دو وضعیت تفکیک کرد:

۱. خلق اعتبار قاعده‌مند: اگر بانک دارای ذخایر کافی باشد، در چارچوب مجاز فعالیت کند، و اطلاعات شفاف ارائه دهد (مانند بانک‌های بورسی که صورت‌های مالی آنها در دسترس است)، تدلیس مصداق ندارد؛

۲. خلق اعتبار بی‌ضابطه: تدلیس تنها در وضعیتی مصداق پیدا می‌کند که بانک بدون ذخایر کافی و خارج از چارچوب مجاز، اقدام به خلق اعتبار کند، اطلاعات نادرست یا ناقص به طرف معامله ارائه دهد (مانند پنهان کردن وضعیت ناترازی یا عدم پشتوانهٔ واقعی)، یا باوجود ناترازی، اقدام به جذب سپرده یا اعطای تسهیلات کند و طرف معامله را از وضعیت واقعی بانک آگاه نکند. در این وضعیت، بانک با ادعای وجود اعتبار لازم، اعتباری را پرداخت می‌نماید که فاقد حقیقت خارجی و پشتوانهٔ واقعی است و طرف مقابل بدهکار گردیده و ملزم به پرداخت مابازای واقعی آن می‌گردد، لذا تدلیس مصداق پیدا می‌کند و خلق اعتبار نامشروع است.

### ۶ـ۴. خلق پول بانک‌های تجاری عامل اتلاف اموال مردم

بر اساس قاعدهٔ اتلاف، هرکس اسباب تضییع و نابودی مال دیگری را فراهم آورد، ضامن است. مقصود از تضییع مال آن است که مالک نتواند از منافعی که عرفاً از مال خود انتظار دارد بهره‌مند شود؛ هرچند اصل مال باقی باشد (خمینی، ۱۳۷۹، ج۲، ص۴۵۹). اتلاف می‌تواند به دو صورت تحقق یابد: مستقیم (مباشر) یا غیرمستقیم (تسبیب). این قاعده، به‌استثنای موارد احسان، شامل تمامی حالات قصد، اختیار، عمد و سهو می‌گردد (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ص۱۱).

از سوی دیگر، دامنهٔ قاعدهٔ اتلاف محدود به عین مال نبوده و مالیت و ارزش آن را نیز دربر می‌گیرد؛ زیرا در معاوضات عرفی، شرط عقلایی ضمنی بر همسانی ارزش دو طرف معامله دلالت دارد و در معاوضه با پول، کاهش معتنابه ارزش آن ـ حتی در فرض بقای عین ـ موجب نقض غرض می‌گردد. بر این اساس، بنابر فتوای رهبر شهید معظم انقلاب، محاسبهٔ تورم در بازپرداخت قرض با رضایت طرفین جایز بوده و مشمول ربا نیست (خامنه‌ای، ۱۳۹۳). افزون بر این، قانون‌گذار در مادهٔ ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و تبصره مادهٔ ۱۰۸۲ قانون مدنی، بر لزوم جبران ارزش پول و جبران خسارت طلبکار بر اساس نرخ شاخص سالانهٔ بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تأکید کرده است (مجلس شورای اسلامی، ۱۳۰۷).

بر این اساس، خلق پول بی‌رویه و بی‌برنامه توسط بانک‌های تجاری ناتراز و متخلف ـ که منجر به افزایش بی‌برنامهٔ حجم نقدینگی، کاهش چشمگیر ارزش و مالیت پول، و اتلاف ثروت اعتباری آحاد جامعه می‌گردد ـ از مصادیق قاعدهٔ اتلاف محسوب می‌شود، اما خلق اعتبار قاعده‌مند (با رعایت ذخایر قانونی و نظارت بانک مرکزی) مشمول این حکم نیست.

### ۷ـ۴. ظلم بودن خلق اعتبار بانک تجاری

عدالت اقتصادی، به‌عنوان زیرمجموعه‌ای از عدالت اجتماعی مورد تأکید قرآن کریم، به معنای بهره‌مندی آحاد جامعه از حقوق خود در امکانات، ثروت‌ها و درآمدهای اجتماعی است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ص۳۳۲). از منظر شهید صدر، عدالت اجتماعی از دو رکن اساسی تشکیل می‌گردد: تکافل عمومی (همکاری متقابل) و توازن اجتماعی (بهره‌مندی عمومی) (صدر، ۱۴۱۷ق، ص۲۸۹). مؤلفه‌های عدالت اقتصادی نیز شامل برخورداری از سطح کفاف زندگی، عدم تبعیض در امتیازهای قانونی، دسترسی برابر به فرصت‌ها، و پرداخت حقوق نیازمندان و ولی امر است (میرمعزی، ۱۳۸۹، ص۱۷۹).

در استدلال به ظلم برای اثبات حرمت ماهیت خلق اعتبار بانکی، باید میان دو گونهٔ متمایز خلق اعتبار (قاعده‌مند و بی‌ضابطه) تفکیک کرد؛ بدین معنا که اگر خلق اعتبار در چارچوب ضوابط بانک مرکزی، با رعایت ذخایر قانونی و در مسیر تولید مولد انجام شود، موجب انتقال نامتوازن ثروت و تضعیف قدرت خرید نمی‌شود و مشمول قاعدهٔ حرمت ظلم نیست. در این سطح، خلق اعتبار می‌تواند به رشد تولید و بهبود توزیع درآمد بینجامد.

آنچه مصداق ظلم است، خلق پول بی‌ضابطه، غیرمولد و تورمی است که در آن، ثروت جامعه به‌طور نامتوازن در اختیار بخش خاصی (عموماً دهک‌های ثروتمند) قرار می‌گیرد و از ارزش پولی عموم جامعه کاسته می‌شود (Jackson & Dyson, 2012). در این سطح، سود ویژهٔ بانکی از پیش تعیین‌شده ـ که در نتیجهٔ خلق پول بی‌رویه و سطح بالای بدهی عمومی حاصل می‌شود ـ اثر منفی و قابل ملاحظه‌ای بر اقتصاد واقعی بر جای می‌گذارد.

تحلیل نهادی نظام بانکی ایران در بخش ۳ نشان داد که خلق پول بی‌رویه از طریق اضافه‌برداشت بانک‌های ناتراز، به انتقال ثروت از عموم به بخش خاص منجر می‌شود. این بانک‌ها با اتکا به منابع بانک مرکزی (و نه سرمایه و سپرده‌های واقعی) فعالیت می‌کنند و منافع حاصل از سیل خلق اعتبار شدت‌یافته توسط ضریب فزاینده در عوض هدایت به بخش مولد و تولید، عمدتاً به سهامداران و مدیران آنها منتقل می‌شود.

البته استدلال به اینکه بانکداری مصداقی از وضعیتی است که به ناچار جامعه و دولت را به جلوگیری از ورشکستگی آن وامی‌دارد (Werner, 2012)، به تنهایی نمی‌تواند حرمت ماهیت خلق اعتبار را اثبات کند. این استدلال نشان می‌دهد که ورشکستگی بانک‌های ناتراز هزینه‌های اجتماعی دارد. آنچه مصداق ظلم است، سپردن قدرت خلق پول به بانک‌های خصوصی بدون نظارت و بدون در نظر گرفتن مصالح عمومی است، نه ماهیت خلق اعتبار.

قاعدهٔ حرمت ظلم مواردی که خلق اعتبار از طریق اضافه‌برداشت بانک‌های ناتراز و بدون هدایت به بخش واقعی و مولد انجام می‌شود، مصداق پیدا می‌کند. در این سطح، خلق پول بی‌رویه موجب انتقال ثروت از عموم به بخش خاص، تضعیف قدرت خرید و تمرکز نقدینگی در بانک‌های ناتراز می‌شود که با عدالت اقتصادی و قاعدهٔ حرمت ظلم در تعارض است.

### ۸ـ۴. خلاف قانون بودن خلق اعتبار بانکی

بنا به فتوای امام خمینی﵀ و امام شهید، رعایت قوانین دولت اسلامی واجب شرعی و تخلف از آن گناه است (خمینی، بی‌تا؛ خامنه‌ای، ۱۳۹۳). با توجه به ممنوعیت قانونی اضافه‌برداشت بانک‌های تجاری، فعالیت اختیاری این مؤسسات مبتنی‌بر خلق اعتبار خارج از ضابطه، از جهت شرعی جایز نیست.

از سوی دیگر، بند ب مادهٔ ۱۰ فصل اول قسمت دوم قانون پولی و بانکی کشور هدف بانک مرکزی را حفظ ارزش پول می‌داند. همچنین بند ۱ و ۴ مادهٔ ۳ قانون بانک مرکزی مصوب ۱۴۰۲، اهداف بانک مرکزی را مهار (کنترل) تورم و ثبات سطح عمومی قیمت‌ها و حفظ و ارتقای ارزش پول ملی می‌داند (بانک مرکزی، ۱۴۰۲).

بنابراین اگر خلق اعتبار در چارچوب هدف‌گذاری تورمی و نظارت مؤثر بانک مرکزی مهار شود، منجر به کاهش ارزش پول نمی‌گردد. آنچه تورم‌زاست، نه ماهیت خلق اعتبار، بلکه خلق اعتباری است که به پول ($M_1$) تبدیل شود و توسط بانک مرکزی مهار نشود با هدف قانونی حفظ ارزش پول در تعارض است و مصداق تخلف از قانون و شرع

محسوب می‌شود، اما خلق اعتبار قاعده‌مند (با رعایت ذخایر قانونی و نظارت بانک مرکزی) در صورت مهار مؤثر، تعارضی با قانون ندارد.

### ۹ـ۴. قاعدهٔ سلطنت و نسبت آن با خلق اعتبار بانک‌های تجاری

قاعدهٔ سلطنت به‌عنوان یک قاعدهٔ عقلایی امضاشده، تنها حق تصرف مالک در عین مال را اثبات نمی‌کند، بلکه حمایت از ارزش و منافع مالکانه را نیز دربر می‌گیرد. امام خمینی﵀ در تحلیل این قاعده، آن را دارای دو وجه ایجابی (آزادی مالک در تصرفات) و سلبی (منع تصرف غیر در مال) می‌داند و تصریح می‌کند که سلطنت، اقتضای منع غیر از مزاحمت در اموال را دارد (خمینی، ۱۳۷۹، ج۱، ص۵۵). نکتهٔ کلیدی این است که مال در عرف و شرع، شامل مالیت و ارزش نیز می‌شود، نه فقط عین. بنابراین اگر بانک با خلق اعتبار از هیچ، قدرت خرید سپرده‌گذار را کاهش دهد، در واقع مالیت مال او را کاهش داده و سلطنت او بر ارزش اموالش را نقض کرده است. این تفسیر با مبنای فقهی لاضرر نیز هم‌راستاست. همان‌طور که قاعدهٔ لاضرر از مالک در برابر ضرر به مالش حمایت می‌کند، قاعدهٔ سلطنت نیز از ارزش مال او حمایت می‌کند (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ص۱۵۰). آیت‌الله مکارم شیرازی نیز در فتوای خود، خلق پول را به دلیل ضرر و زیان جامعه و کاهش ارزش ثروت دیگران محکوم کرده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۹۷، پایگاه اطلاع‌رسانی). بنابراین خلق پول بی‌رویه که منجر به تورم و کاهش قدرت خرید می‌شود، ناقض سلطنت سپرده‌گذاران بر ارزش اموالشان است و مؤید ممنوعیت آن است.

## ۵. بررسی راهکارهای اقتصادی کنترل خلق پول بانکی

### ۱ـ۵. نرخ ذخیرهٔ قانونی ۱۰۰ درصد

در این الگو، سپرده‌های دیداری به‌طور کامل با ذخایر نقدی پشتیبانی می‌شوند و ریسک نقدینگی بانکی به‌کلی پوشش داده می‌شود (Fisher, 1935). هدف اصلی آن، خارج کردن خلق پول از نظام بانکی و قرار دادن کنترل کامل حجم پول در اختیار نهاد پولی حاکمیتی است (Demeulemeester, 2019, p, 110-112).

### ۲ـ۵. بانکداری مشارکتی

در این روش، بانک به مؤسسهٔ مالی ارائه‌دهندهٔ خدمات سرمایه‌گذاری تبدیل می‌شود. بخش عمدهٔ فعالیت این نهادها همان فعالیت‌های بانک سرمایه‌گذاری است که در ایران «شرکت تأمین سرمایه» نامیده می‌شود و از طریق تعهد پذیره‌نویسی و انتشار اوراق بهادار به گردآوری سرمایه اقدام می‌کند (Morrison & Wilhelm, 2007).

### ۳ـ۵. دولتی و محدود کردن سیستم بانکی

در این رویکرد، با توجه به عمومی بودن مضرات خلق پول، منافع آن نیز باید به عموم تعلق گیرد. گرفتن قدرت خلق پول و رانت ناشی از آن از بانک‌ها، از طریق عمومی کردن صنعت بانکداری تحقق می‌یابد.

### ۵ـ۴. تمرکز حساب‌ها نزد بانک مرکزی

در این مدل، تنها بانک مرکزی قادر به خلق پول است و تمامی حساب‌های سپرده نزد آن نگهداری می‌شود. بانک برای وام‌دهی باید حساب خود نزد بانک مرکزی را منتقل کند، لذا هر پرداخت دقیقاً معادل کاهش موجودی حساب دیگر است (Fisher, 1935, p. 28-61). این رویکرد با عنوان رینگ دوم پرداخت نیز معرفی شده که در آن خلق پول با ضریب یک‌به‌یک انجام می‌شود.

### ۵ـ۵. قاعده‌گذاری سخت‌گیرانه بر سیستم بانکی

در قانون بانک مرکزی مصوب ۱۴۰۲، این رویکرد بر رفع ناترازی بانک‌ها، کنترل شاخص کفایت سرمایه، کنترل مالیاتی، هدایت اعتبارات و الزام به ذخایر کافی، تأکید می‌کند. این رویکرد، ناظر به مهار خلق اعتبار بی‌ضابطه است، نه ممنوعیت ماهیت خلق اعتبار.

## ۶. الگوی پیشنهادی حاکمیت پولی و مواد قانونی کنترل خلق اعتبار بانکی

بررسی نسبت نقدینگی به تولید در اقتصاد ایران نشان می‌دهد که این نسبت از دهۀ ۱۳۸۰ و هم‌زمان با آغاز فعالیت بانک‌های خصوصی، روند صعودی گرفته و با کاهش نسبت پایۀ پولی به نقدینگی، عمدۀ افزایش آن ناشی از خلق اعتبار شبکۀ بانکی بوده است (هادیان، ۱۴۰۱، ص۵). افزایش شتابان این نسبت در نیمۀ نخست دهۀ ۱۳۹۰، همراه با ثبات نسبت پول به تولید و رشد شدید نسبت شبه‌پول به پول، بیانگر آن است که نقدینگی افزایش‌یافته کیفیت مناسبی برای پوشش فعالیت‌های بخش حقیقی نداشته و بخش اعظم آن به شبه‌پول تبدیل شده است. در چنین شرایطی، افزایش نسبت نقدینگی به تولید نه نشانۀ توسعۀ مالی، بلکه حاکی از رشد بیش از اندازۀ مؤسسات پولی فراتر از ظرفیت‌های ساختاری اقتصاد و نظارتی سیاست‌گذار پولی است که به التهابات شدید در بازارهای دارایی و تورم‌های شتابان در بخش کالایی انجامیده است. بر این اساس، اتخاذ سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تر برای کنترل نقدینگی و تناسب آن با رشد تولید ضروری است.

از منظر شرعی نیز، خلق اعتبار بی‌ضابطه با قواعد فقهی ـ حقوقی (اکل مال به باطل، غرر، لاضرر، تدلیس، اتلاف، حرمت ظلم، ممنوعیت تخلف از قانون، و قاعدۀ سلطنت) در تعارض است (مکارم شیرازی، ۱۳۹۷؛ کاظمی نجف‌آبادی و حاجی‌پور، ۱۴۰۱، ص۱۸)، اما خلق اعتبار قاعده‌مند (با رعایت ذخایر قانونی و نظارت بانک مرکزی) مشمول این حکم نیست. بر این اساس، الگوی پیشنهادی بر «جواز مشروط» استوار است: خلق اعتبار در چارچوب ضوابط مجاز، و خلق اعتبار خارج از چارچوب ممنوع و مشمول جریمه است.

بر اساس الگوی فوق، سه پیشنهاد تقنینی ذیل ارائه می‌شود. بر این اساس پیشنهاد می‌گردد موارد ذیل به قانون بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۲ ملحق شود.

**۱ـ۶. بند ۴ مادهٔ ۴ قانون بانک مرکزی به شرح ذیل اصلاح و تکمیل می‌شود:**

انتشار انواع اسکناس، مسکوک و پول رقومی (دیجیتال) بانک مرکزی (سی.بی.دی.سی) و همچنین مدیریت خلق پول در انحصار بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران است. بانک مرکزی مکلف است برای اعمال این انحصار، ابزارهای اجرایی ذیل را به‌کار گیرد:

الف) هرگونه خلق اعتبار که منجر به اضافه‌برداشت از منابع بانک مرکزی شود، تنها در چارچوب خطوط اعتباری مصوب و در قبال وثیقه‌گذاری کافی و به‌صورت موقت مجاز است (مطابق مادهٔ ۲۶ قانون بانک مرکزی ۱۴۰۲ و بند «س» تبصرهٔ ۵ قانون بودجهٔ ۱۴۰۲). تداوم اضافه‌برداشت خارج از خط اعتباری مصوب ممنوع است. بانک‌ها مکلف‌اند نیاز نقدینگی کوتاه‌مدت خود را ابتدا از سازوکارهای تأمین نقدینگی مورد تأیید بانک مرکزی تأمین کنند و در صورت عدم امکان، از خطوط اعتباری وثیقه‌دار استفاده نمایند. بانک‌های با کفایت سرمایهٔ کمتر از حداقل استاندارد (موضوع مادهٔ ۱۵۹ قانون بانک مرکزی ۱۴۰۲)، مشمول کاهش سهمیهٔ دسترسی به خطوط اعتباری بانک مرکزی خواهند بود؛

ب) نرخ رشد نقدینگی سالانه نباید از سقف تعیین‌شده در برنامهٔ توسعهٔ پنج‌ساله (یا قانون بودجه) تجاوز کند. در صورت تجاوز، بانک مرکزی مکلف است حداکثر ظرف یک ماه گزارش تحلیلی شامل علل انحراف و اقدامات جبرانی را به هیئت عالی ارائه و مصوبات آن را برای اطلاع عموم منتشر کند؛

ج) بانک مرکزی مکلف است سالانه گزارش اجرای انحصار خلق پول، میزان اضافه‌برداشت بانک‌ها و شاخص توزیع منافع خلق پول (شامل سهم تسهیلات بخش‌های مولد از کل تسهیلات و ضریب جینی توزیع اعتبارات) را به مجلس شورای اسلامی ارائه و برای اطلاع عموم منتشر کند؛

د) هیئت نظار بانک مرکزی مکلف است گزارش سالانه‌ای از میزان تحقق اهداف کمی موضوع بند «ب» و شاخص‌های موضوع بند «ج» را به هیئت عالی و کمیسیون اقتصادی مجلس ارائه کند. درصورتی‌که هیئت عالی، بر اساس گزارش هیئت نظار، احراز کند که بانک مرکزی از اهداف مذکور تخلف قابل توجه داشته است، مراتب را به کمیسیون اقتصادی مجلس گزارش می‌دهد. کمیسیون اقتصادی مجلس مکلف است با درخواست حداقل ده نفر از نمایندگان یا گزارش دیوان محاسبات، موضوع را بررسی و در صورت احراز قصور، رئیس کل را برای ارائهٔ گزارش توجیهی به مجلس احضار کند (تکمیل مادهٔ ۵۳ قانون بانک مرکزی ۱۴۰۲).

**۲ـ۶. به فصل ششم (سیاست‌گذاری پولی و ارزی) در قالب مادهٔ جدید یا تبصرهٔ الحاقی به مواد مربوط به سیاست‌گذاری پولی، اضافه شود:**

«نرخ رشد نقدینگی سالانه به‌گونه‌ای تعیین می‌شود که با رشد اقتصادی متوسط پیش‌بینی‌شده در برنامه‌های توسعهٔ پنج‌ساله و هدف‌گذاری تورمی مصوب هیئت عالی، متناسب باشد. در شرایط عادی، نرخ رشد نقدینگی نباید از سقف مذکور تجاوز کند.

تبصرهٔ ۱. در صورت تجاوز نرخ رشد نقدینگی از سقف مجاز، بانک مرکزی مکلف است حداکثر ظرف یک ماه، گزارش تحلیلی شامل علل انحراف و اقدامات جبرانی را به هیئت عالی ارائه و مصوبات آن را برای اطلاع عموم منتشر کند.

تبصرهٔ ۲. در شرایط بروز رکود اقتصادی، شوک‌های بیرونی یا ضرورت تأمین مالی فعالیت‌های مولد، بانک مرکزی می‌تواند با تشخیص هیئت عامل و تأیید هیئت عالی، به‌طور موقت و حداکثر برای یک دورهٔ یک‌ساله، از سقف مقرر فراتر رود.

تبصرهٔ ۳. بانک مرکزی موظف است به‌جای تمرکز صرف بر محدودیت کمی رشد نقدینگی، سیاست‌های کیفی هدایت اعتبار به سمت بخش‌های مولد اقتصاد را در چارچوب نظام انگیزشی طراحی و اجرا نماید».

**۳ـ۶. به فصل نهم (تنظیم‌گری و نظارت) یا فصل مربوط به تخلفات و مجازات‌ها، به‌عنوان مادهٔ جدید اضافه گردد:**

«بانک‌ها و مؤسسات اعتباری موظف به رعایت نرخ ذخیرهٔ قانونی اعلامی بانک مرکزی هستند. در صورت تخلف، بانک متخلف مکلف به گزارش مکتوب محل مصرف اعتبار، حداکثر ظرف یک ماه به معاون تنظیم‌گری و نظارت بانک مرکزی است.

تبصرهٔ ۱. برداشت مازاد در این ماده به معنای هرگونه برداشت از حساب ذخیرهٔ قانونی بانک نزد بانک مرکزی، خارج از چارچوب مجاز اعلامی است.

تبصرهٔ ۲. جریمهٔ تخلف از نرخ ذخیرهٔ قانونی به شرح ذیل تعیین می‌شود:

الف) تا ۱۰ درصد برداشت مازاد: معادل نرخ پایهٔ جریمهٔ اضافه‌برداشت مصوب بانک مرکزی؛

ب) بین ۱۰ تا ۲۰ درصد برداشت مازاد: معادل ۳ برابر نرخ پایه؛

ج) بین ۲۰ تا ۳۰ درصد برداشت مازاد: معادل ۵ برابر نرخ پایه؛

د) بیش از ۳۰ درصد برداشت مازاد: مشمول جریمهٔ بند «ج» و علاوه بر آن، بانک مرکزی از منابع یا دارایی‌های بانک متخلف، مازاد ۳۰ درصد را برداشت و به حساب ذخیرهٔ قانونی بانک متخلف واریز می‌کند و پروندهٔ وی را برای تعیین وضعیت به هیئت انتظامی بانک مرکزی ارجاع می‌دهد.

تبصرهٔ ۳. بانک متخلف مکلف است خسارات مشتریان مستقیم خود را جبران کند. تشخیص وقوع خسارت و میزان آن، در صلاحیت شعب ویژهٔ رسیدگی به اختلافات بانکی موضوع بند «الف» مادهٔ ۳۵ قانون بانک مرکزی مصوب ۱۴۰۲ است. همچنین بانک متخلف مکلف است معادل زیان اجتماعی ناشی از تخلف را بر اساس شاخص تورم اعلامی بانک مرکزی محاسبه و به خزانه‌داری کل واریز نماید. دولت مکلف است معادل آن را در بودجهٔ سالانه صرف جبران خسارت تورمی اقشار آسیب‌پذیر کند. آیین‌نامهٔ اجرایی این تبصره، شامل نحوهٔ محاسبه و توزیع، حداکثر ظرف سه ماه به پیشنهاد وزارت اقتصاد و سازمان برنامه و بودجه با هماهنگی بانک مرکزی، به تصویب هیئت وزیران می‌رسد.

تبصرهٔ ۴. بانک مرکزی مجاز است در کنار الزام به ذخیرهٔ قانونی، از ابزارهای مکمل مانند عملیات بازار باز، نرخ بهرهٔ بین‌بانکی و خطوط اعتباری هدفمند برای مدیریت نقدینگی و هدایت اعتبارات استفاده نماید.

تبصرهٔ ۵. جریمه‌های موضوع این ماده، ناسخ جریمه‌های مقرر در قانون بانک مرکزی مصوب ۱۴۰۲ نیست و در موارد سکوت یا ابهام، مقررات قانون اخیرالذکر حاکم است».

## نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف بررسی ابعاد فقهی ـ اقتصادی خلق اعتبار بانک‌های تجاری و ارائهٔ راهکارهای تقنینی کنترل آن در اقتصاد ایران انجام شد. یافته‌ها در سه محور اصلی خلاصه می‌شود:

محور اول، تحلیل اقتصادی و تفکیک مفهومی: بررسی سازوکار خلق اعتبار نشان می‌دهد که بانک‌های تجاری در نظام ذخیرهٔ جزئی، فراتر از واسطه‌گری صرف، قدرت ایجاد اعتبار را دارا هستند. بااین‌حال، باید میان سه سطح تمایز قائل شد: «خلق اعتبار» (آنچه بانک‌ها انجام می‌دهند)؛ «خلق پول» (افزایش $M_1$، مشروط به تبدیل اعتبار به سپردهٔ دیداری)؛ و «افزایش نقدینگی» (افزایش $M_2$، شامل پول و شبه‌پول). آمار ایران مؤید رشد شتابان نقدینگی از دههٔ ۱۳۸۰ و هم‌زمان با فعالیت بانک‌های خصوصی است؛ به‌گونه‌ای‌که در سال ۱۴۰۴ رشد نقدینگی به ۵۳/۳ درصد و تورم به ۶۹/۹ درصد رسید. آزمون علیت گرنجر با وقفهٔ ۱ نشان داد که شواهد آماری برای اثبات رابطهٔ علّی یک‌سویه میان رشد نقدینگی و تورم کافی نیست (F=۲/۳۴؛ p=۰/۱۴)؛

محور دوم، تحلیل فقهی تفکیکی: برخلاف رویکرد حداکثری، این پژوهش میان دو سطح تفکیک قائل شد:

۱. ماهیت خلق اعتبار که فی‌نفسه موضوع حرمت نیست؛

۲. خلق پول بی‌رویه و غیرمولد که با قواعد فقهی در تعارض و محکوم به حرمت است. این قواعد عبارت‌اند از: اکل مال به باطل (در فرض فقدان پشتوانه و قابلیت تسویه)، غرر (در سطح نظام، نه قرارداد)، لاضرر (در فرض تحقق ضرر واقعی)، تدلیس (در فرض پنهان‌کاری اطلاعات)، اتلاف (در فرض خلق پول بی‌رویه توسط بانک‌های ناتراز)، حرمت ظلم (در فرض انتقال نامتوازن ثروت)، ممنوعیت تخلف از قانون (در فرض اضافه‌برداشت)، و قاعدهٔ سلطنت (در فرض نقض ارزش اموال سپرده‌گذاران). بر این اساس، حکم شرعی خلق پول «جواز مشروط و قاعده‌مند» است، نه «حرمت مطلق»؛

محور سوم، خلأ اجرایی و ضرورت تقویت نظارت: بررسی قوانین پولی و بانکی نشان می‌دهد که قانون بانک مرکزی مصوب ۱۴۰۲، انحصار انتشار پول (مادهٔ ۵۸)، الزام به وثیقه در اضافه‌برداشت (مادهٔ ۲۶ و بند «س» تبصرهٔ ۵ قانون بودجهٔ ۱۴۰۲)، و پاسخ‌گویی رئیس کل به مجلس (مادهٔ ۵۳) را پیش‌بینی کرده است. بنابراین خلأ قانونی به معنای دقیق وجود ندارد، بلکه مشکل اصلی خلأ اجرایی است. ناتوانی بانک مرکزی در اعمال کامل انحصار قانونی و فقدان اراده یا ظرفیت نهادی برای مهار اضافه‌برداشت تداومی. آمارهای نهادی (کفایت سرمایهٔ منفی در ۶ بانک،

اضافه‌برداشت ۷۹۸ همتی، و ضریب فزایندهٔ ۷/۰۹۵) نشان می‌دهد که خلق اعتبار بی‌رویه از طریق اضافه‌برداشت بانک‌های ناتراز، مکانیسم اصلی خلق پول بی‌رویه در ایران است؛ درحالی‌که احکام قانونی برای مهار آن وجود دارد. بر این اساس، پیشنهادهای تقنینی این پژوهش برای تقویت ابزارهای اجرایی و نظارتی (مانند الزام هیئت نظار بانک مرکزی به گزارش‌دهی به مجلس و تعیین مرجع تشخیص قصور) طراحی شده‌اند.

بر اساس یافته‌های فوق، پیشنهادهای پژوهش در دو دسته ارائه می‌شود.

**۱. پیشنهادهای تقنینی بنا به بخش ۶ مقاله**

**۱ـ۱. اصلاح و تکمیل بند ۴ مادهٔ ۴ قانون بانک مرکزی (اختیارات بانک مرکزی)**

این اصلاح، انحصار مدیریت خلق پول را با افزودن سازوکارهای نظارتی و پاسخ‌گویی تقویت می‌کند:

ـ الزام به توقف تداوم اضافه‌برداشت خارج از خط اعتباری مصوب.

ـ اولویت‌دهی به سازوکارهای تأمین نقدینگی مورد تأیید بانک مرکزی (پیش از استفاده از خطوط اعتباری).

ـ کاهش سهمیهٔ دسترسی به خطوط اعتباری برای بانک‌های با کفایت سرمایهٔ کمتر از حداقل استاندارد (موضوع مادهٔ ۱۵۹ قانون ۱۴۰۲).

ـ الزام هیئت نظار بانک مرکزی به گزارش سالانهٔ تحقق اهداف کمی به هیئت عالی و کمیسیون اقتصادی مجلس.

ـ احضار رئیس کل به مجلس در صورت احراز تخلف قابل توجه از اهداف کمی (تکمیل مادهٔ ۵۳ قانون ۱۴۰۲).

**۲ـ۱. الحاق یک ماده به فصل ششم (سیاست‌گذاری پولی و ارزی)**

این ماده، نرخ رشد نقدینگی را به سقف برنامهٔ توسعهٔ پنج‌ساله و هدف‌گذاری تورمی مصوب هیئت عالی مقید می‌کند و در شرایط اضطراری (رکود، شوک بیرونی، ضرورت تأمین مالی مولد) استثنای موقت یک‌ساله قائل می‌شود. همچنین بانک مرکزی را موظف به طراحی سیاست‌های کیفی هدایت اعتبار به بخش‌های مولد می‌نماید.

**۳ـ۱. الحاق یک ماده به فصل نهم (تنظیم‌گری و نظارت)**

این ماده، الزام به رعایت نرخ ذخیرهٔ قانونی و جریمه‌های پلکانی برای تخلف از آن و ارجاع به هیئت انتظامی را تعیین می‌کند. همچنین بانک متخلف را به جبران خسارات مشتریان مستقیم (با تشخیص شعب ویژهٔ رسیدگی به اختلافات بانکی) و واریز معادل زیان اجتماعی به خزانه‌داری کل (برای جبران خسارت تورمی اقشار آسیب‌پذیر) مکلف می‌سازد.

**۲. پیشنهادات سیاستی**

الف) هدایت اعتباری: طراحی نظام انگیزشی برای هدایت پول جدید به بخش‌های مولد، مطابق تجربهٔ آلمان و کرهٔ جنوبی؛

ب) بانکداری مشارکتی: حرکت به سمت مؤسسات مالی ارائه‌دهندهٔ خدمات سرمایه‌گذاری، سازگارتر با بانکداری بدون ربا؛

ج) نظارت سخت‌گیرانه: تقویت کنترل کفایت سرمایه، هدایت اعتبارات و الزام به ذخایر کافی.

### ۳. محدودیت‌ها و پیشنهادها برای تحقیقات آتی

فقدان آمار مستقیم خلق پول بانکی و محدودیت داده‌های سالانه، نیاز به تحقیقات بیشتر با داده‌های فصلی و روش‌های علیت‌سنجی پیشرفته (VECM، علیت پانل) را ضروری می‌سازد. همچنین تحلیل هزینه ـ فایده راهکارهای پیشنهادی و مطالعهٔ تطبیقی تجربهٔ کشورها توصیه می‌شود.

## منابع


اکبری، محمود، هاشمی‌فر، سیدمهدی، کریمی وردنجانی، رضا و سیمیاری، محمدرضا (۱۳۹۹). ابعاد اقتصادی ـ فقهی پدیدهٔ خلق پول از منظر بانکداری اسلامی. *پژوهش‌نامهٔ فقه اجتماعی*، ۸(۲)، ۱۳۵ـ۱۶۴.

چانگ، ها ـ جون (۱۳۹۷). *۲۳ نکتهٔ مکتوم سرمایه‌داری*. ترجمهٔ محمود نبوی و مهرداد شهابی. تهران: کتاب آمه.

خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۳). *رسالهٔ آموزشی*. پایگاه اطلاع‌رسانی مقام معظم رهبری. https://www.leader.ir/fa/book/

خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۷۹). *کتاب البیع*. قم: مؤسسهٔ نشر و آثار امام خمینی.

خمینی، سیدروح‌الله (بی‌تا). *استفتائات*. پایگاه اطلاع‌رسانی امام خمینی.

خوش‌نقش، هادی (۱۴۰۰). خلق پول از دیدگاه امامیه و با نگاهی به قوانین موضوعه. *جستارهای فقهی و اصولی*، ۲۲، ۶۱ـ۹۶.

بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (۱۴۰۵). *نماگرهای اقتصادی، اسفند ۱۴۰۴*. تهران: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران.

بجنوردی، سیدمحمد بن حسن (۱۴۱۹). *قواعد الفقهیه*. قم: الهادی.

توتونچیان، ایرج (۱۳۷۵). *اقتصاد پول و بانکداری*. تهران: مؤسسهٔ تحقیقات پولی و بانکی، بانک مرکزی ج.ا.ا.

توسلی، سلاله (۱۴۰۳الف). *گزارش سیاستی نگاهی به شاخص توسعهٔ مالی و معیارهای سنجش آن*. تهران: پژوهشکدهٔ پولی و بانکی، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران.

توسلی، محمداسماعیل (۱۴۰۳ب). خلق پول اعتباری بانکی به‌مثابهٔ اکل مال به باطل. *معرفت اقتصاد اسلامی*، ۱۵(۲)، ۷۵ـ۹۴.

دانش، حمیده، آرمن، سیدعزیز، انواری، ابراهیم و منصوری، سیدامین (۱۴۰۳). بررسی رابطهٔ بین متغیرهای کلان اقتصادی و نرخ تورم در ایران: کاربرد روش همدوسی موجک، موجک MODWT و علیت گرنجر. *مطالعات اقتصادی کاربردی ایران*، ۱۳(۴۹)، ۹ـ۴۰.

دیوان محاسبات کشور (۱۴۰۵). گزارش دیوان محاسبات کشور از تداوم چالش کفایت سرمایه در شبکهٔ بانکی. پایگاه اطلاع‌رسانی دیوان محاسبات کشور. https://www.dmk.ir

دیوان محاسبات کشور (۱۴۰۵). افزایش اضافه‌برداشت بانک‌ها و تداوم ناترازی نقدینگی در سال ۱۴۰۴. پایگاه اطلاع‌رسانی دیوان محاسبات کشور. https://dmk.ir

رستمی، میثم و خادم علیزاده، امیر (۱۴۰۴). تحلیل فقهی ـ اقتصادی ضمان دولت در کاهش ارزش پول با خلق بی‌رویه. *اقتصاد اسلامی*، ۲۵(۱۰۰)، ۸۹ـ۱۲۱.

ساموئلسن، پل (۱۳۸۸). *اصول علم اقتصاد*. ترجمهٔ مرتضی محمدخان. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

سبحانی، حسن و درودیان، حسین (۱۳۹۵). ارزیابی توجیه‌پذیری خلق پول به‌وسیلهٔ سیستم بانکی در نظام بانکداری اسلامی، *اقتصاد اسلامی*، ۱۶(۹۴)، ۳۱ـ۵۴.

صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۱۷ق). *اقتصادنا*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی ـ شعبهٔ خراسان.

صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۲۹ق). *الاسلام یقود الحیاة*. قم: مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیه لشهید الصدر، دار المنتظر.

صمصامی، حسین (۱۳۹۷). چرا آیت‌الله مکارم شیرازی خلق پول بانکی را حرام اعلام کردند؟ انجمن مالی اسلامی ایران. https://iaif.ir/index.php/fa/archive/item/3062-2019-01-06-05-10-57

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم.

عربی، سیدهادی، فراهانی‌فرد، سعید و خوش‌اخلاق، مهدی (۱۴۰۱). بررسی فقهی خلق پول درونی با تأکید بر قاعدهٔ اکل مال به باطل. *اقتصاد اسلامی*، ۲۲(۸۸)، ۳۵ـ۶۱.

عیسوی، محمود (۱۴۰۲). بررسی فقهی و اقتصادی پدیدهٔ خلق پول. *اقتصاد اسلامی*، ۲۳(۹۰)، ۵ـ۳۶.

کاظمی نجف‌آبادی، مصطفی و حاجی‌پور، یاسر (۱۴۰۱). تحلیل فقهی خلق پول بانک خصوصی از منظر عدالت و ظلم. *جستارهای اقتصادی ایران*، ۱۹(۳۸)، ۱۴۳ـ۱۶۷.

محقق داماد، سیدمصطفی (۱۴۰۶ق). *قواعد فقهی*. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.

محققیان، مهدی، مهدوی، سیدمحمدهادی و توکلی، احمدرضا (۱۴۰۱). تأملی در حکم فقهی خلق پول. *آموزه‌های فقه مدنی*، ۱۴(۲۶)، ۱۹۷ـ۲۱۸.

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۳۹۳). *ابعاد و پیامدهای خلق پول توسط بانک‌های تجاری در ایران*. تهران: مجلس شورای اسلامی.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). *القواعد الفقهیه*. قم: مدرسهٔ امام امیرالمؤمنین﵇.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۹۷). حکم خلق پول توسط بانک‌های تجاری. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی. https://ahkam.makarem.ir/fa/home/istifta/266056

میلر، راجر لروی و پلسانیلی، رابرت دبلیو (۱۳۷۴). *پول و بانکداری نوین*. ترجمهٔ احمد ناهیدی. تهران: دانش امروز.

میرمعزی، سیدحسین (۱۳۹۰). *نظام اقتصادی اسلام: مبانی، اهداف، اصول راهبردی و اخلاق*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.

نواب‌پور، علیرضا، طالبی، محمد، حسن‌زاده، حسین و توسلی محمداسماعیل (۱۴۰۴). تحلیل نظام‌مند چالش‌های فقهی خلق پول در نظام بانکداری. *اقتصاد و بانکداری اسلامی*، ۱۴(۵۳)، ۸۱ـ۱۱۶.

نوری همدانی، حسین (۱۴۰۴). بیانات در دیدار با علما و مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم. ۱۶ فروردین ۱۴۰۴. تهران: خبرگزاری رسا.

والدز، استفن و وود، جولیان (۱۳۸۶). *مبانی بازارهای مالی جهانی*. ترجمهٔ منوچهر فکری ارشاد. تهران: سازمان مدیریت صنعتی.

هادیان، مهدی (۱۴۰۱). گزارش ارزیابی نسبت نقدینگی به تولید، توسعهٔ مالی، و رشد اقتصادی: شواهدی از اقتصاد ایران. شمارهٔ گزارش PR-MBR–۱۴۰۱۱۱. پژوهشکدهٔ پولی و بانکی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. تهران.

Brune, N., Garrett, G. & Kogut, B. (2004). The International Monetary Fund and the Global Spread of Privatization. *IMF Staff Papers*, 51(2), 195-219.

Demeulemeester, S. (2019). *The 100% Money Proposal: A Historical and Theoretical Analysis (Doctoral dissertation).* Université Lumière Lyon 2. Retrieved from https://theses.hal.science/tel-03042628v1

Fisher, I. (1935). *100% Money*. New York: Adelphi Company.

Jackson, A. & Dyson, B. (2012). *Modernising Money: Why Our Monetary System is Broken and How It Can Be Fixed. Positive Money*. ISBN 978-0-9574448-0-5.

Mishkin, F. S. (2019). *The Economics of Money, Banking, and Financial Markets* (12th ed.). Pearson.

Morrison, A. D. & Wilhelm, W. J. (2007). Investment Banking: Past, Present, and Future. *Journal of Applied Corporate Finance*, 19(1), 42-54.

Ture, H. E. & Khazaei, A. R. (2022). *Determinants of Inflation in Iran and Policies to Curb It*. IMF Working Paper No. 2022/181. International Monetary Fund.

Werner, R. A. (2012). Towards a new research programme on banking and the economy. *International Review of Financial Analysis*, 25, 94-105.

Williamson, J. (1990). *What Washington Means by Policy Reform*. In J. Williamson (Ed.), Latin American Adjustment: How Much Has Happened? Washington, DC: Institute for International Economics.

**Ma'rifat-e Eghtesād-e Islāmī** _____ **2026, Vol. 17, No. 2, 57-86**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

10.22034/marefateeqtesadi. 2026.5002538

20.1001.1.20422322.1405.17.2.3.1

# A Comparative Analysis of Rationality in Game Theory: Proposing a Framework for "Economic Interaction Theory" with an Emphasis on Justice and Sharia

**Mahmoud Eisavi** / Associate Professor, Department of Islamic Economics, Faculty of Economics, Allameh Tabataba'i University meisavi@atu.ac.ir

**Received:** 2026/01/27 - **Accepted:** 2026/06/23

## Abstract

This study conducts a comparative analysis of the concept of rationality within game theory, as viewed in both conventional and Islamic economics. As a framework for analyzing strategic decisions, game theory is generally predicated on instrumental rationality, individual self-interest, and consequentialism. While this approach has proven successful in explaining many economic interactions, it faces limitations when analyzing behaviors influenced by moral values, social norms, and religious constraints. In contrast, Islamic economics views rationality as a comprehensive concept that—beyond its instrumental dimension—encompasses moral, justice-oriented, and revelatory (divine) dimensions. The central research question concerns the fundamental, epistemological, and behavioral differences between rationality in conventional game theory and in Islamic economics, and the implications of these differences for the analysis of strategic economic behavior. Employing a descriptive-analytical method and a theoretical-comparative approach, this study reconstructs and compares the assumptions of rationality—specifically regarding utility functions, strategy sets, and the constraints governing decision-making. The findings indicate that the primary differences between the two approaches lie in the definition of rationality, the structure of the utility function, and the role assigned to ethical and religious (Sharia-based) constraints. This research proposes a conceptual framework for transitioning from "Game Theory" to a "Theory of Economic Interaction" within the context of Islamic economics—a framework in which economic optimization, justice, ethics, and religious legitimacy are simultaneously integrated into the analysis of economic behavior.

**Keywords:** Rationality, Game Theory, Islamic Economics, Philosophy of Economics, Economic Behavior, Economic Ethics.

**JEL classification:** B41, B49, P4.

معرفت اقتصاد اسلامی ——— سال هفدهم، شماره دوم، پیاپی ۳۴، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص ۵۷ـ۸۶

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/marefateeqtesadi. 2026.5002538

dor 20.1001.1.20422322.1405.17.2.3.1

**نوع مقاله:** پژوهشی

# بررسی تطبیقی عقلانیت در نظریهٔ بازی:
# ارائهٔ چارچوب «نظریهٔ تعامل اقتصادی» با تأکید بر عدالت و شرع

**محمود عیسوی** / دانشیار گروه اقتصاد اسلامی دانشکدهٔ اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی meisavi@atu. ac. ir

**دریافت:** ۱۴۰۴/۱۱/۰۷ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۴/۰۲

## چکیده

این مطالعه به بررسی تطبیقی مفهوم عقلانیت در نظریهٔ بازی در اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی می‌پردازد. نظریهٔ بازی به‌عنوان چارچوبی برای تحلیل تصمیم‌های راهبردی، عموماً بر عقلانیت ابزاری، منفعت‌طلبی فردی و پیامدگرایی استوار است. این رویکرد، اگرچه در تبیین بسیاری از تعاملات اقتصادی موفق بوده، اما در تحلیل رفتارهایی که تحت تأثیر ارزش‌های اخلاقی، هنجارهای اجتماعی و قیود دینی قرار دارند با محدودیت‌هایی مواجه است. در مقابل، اقتصاد اسلامی عقلانیت را مفهومی جامع می‌داند که علاوه بر بعد ابزاری، ابعاد اخلاقی، عدالت‌محور و وحیانی را نیز دربر می‌گیرد. پرسش اصلی پژوهش آن است که عقلانیت در نظریهٔ بازی رایج چه تفاوت‌های مبنایی، معرفت‌شناختی و رفتاری با عقلانیت در اقتصاد اسلامی دارد و این تفاوت‌ها چه پیامدهایی برای تحلیل رفتارهای استراتژیک اقتصادی بر جای می‌گذارد. پژوهش حاضر با روش توصیفی ـ تحلیلی و رویکرد نظری ـ تطبیقی، مفروضات عقلانیت را در قالب تابع مطلوبیت، مجموعه استراتژی‌ها و قیود حاکم بر تصمیم‌گیری بازسازی و مقایسه می‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تفاوت اصلی دو رویکرد در نحوهٔ تعریف عقلانیت، ساختار تابع مطلوبیت و جایگاه قیود اخلاقی و شرعی است. پژوهش حاضر چارچوبی مفهومی برای گذار از «نظریهٔ بازی» به «نظریهٔ تعامل اقتصادی» در اقتصاد اسلامی ارائه می‌کند؛ چارچوبی که در آن بهینه‌سازی اقتصادی، عدالت، اخلاق و مشروعیت شرعی به‌صورت هم‌زمان در تحلیل رفتار اقتصادی لحاظ می‌شوند.

**کلیدواژه‌ها:** عقلانیت، نظریهٔ بازی، اقتصاد اسلامی، فلسفهٔ اقتصاد، رفتار اقتصادی، اخلاق اقتصادی.

**طبقه‌بندی JEL:** B41، B49، P4.

## مقدمه

نظریهٔ بازی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحلیلی اقتصاد مدرن، برای مدل‌سازی رفتارهای راهبردی میان عاملان اقتصادی به‌کار می‌رود. این نظریه که ریشه در ریاضیات، منطق و اقتصاد نئوکلاسیک دارد، می‌کوشد تعاملات میان افراد، بنگاه‌ها و دولت‌ها را در قالب مدل‌های کمّی و قابل پیش‌بینی تبیین کند (Osborne & Rubinstein, 1994, p. 3). در مرکز این نظریه، مفهوم «عقلانیت» قرار دارد؛ مفهومی که چگونگی انتخاب، ارزیابی گزینه‌ها و شکل‌گیری تعادل‌های اقتصادی را تعیین می‌کند.

در اقتصاد متعارف، عقلانیت غالباً بر تصمیم‌گیری منطقی و بیشینه‌سازی مطلوبیت فردی استوار است (Harsanyi, 1977, p. 23). بر همین اساس، نظریهٔ بازی کلاسیک نیز رفتار بازیگران را بر مبنای انتخاب راهبردهایی تبیین می‌کند که بیشترین منفعت را برای آنان به همراه داشته باشد (Von Neumann & Morgenstern, 1944, p. 15). بااین‌حال، گسترش مطالعات اقتصاد رفتاری نشان داده است که افراد در عمل همواره مطابق فروض عقلانیت کامل رفتار نمی‌کنند و تصمیم‌های آنان تحت تأثیر محدودیت‌های شناختی، اطلاعات ناقص و عوامل روان‌شناختی قرار دارد (Simon, 1957, p. 128; Thaler, 2018, p. 72). این یافته‌ها زمینهٔ شکل‌گیری مفهوم «عقلانیت محدود» را فراهم ساخته و موجب بازنگری در برخی فروض سنتی اقتصاد متعارف شده است.

در مقابل، اقتصاد اسلامی عقلانیت را صرفاً به محاسبهٔ سود و زیان مادی فرو نمی‌کاهد، بلکه آن را در پیوند با ارزش‌های اخلاقی، عدالت اجتماعی و الزامات شرعی تعریف می‌کند. در این چارچوب، کنش اقتصادی تنها بر مبنای منفعت شخصی ارزیابی نمی‌شود، بلکه مشروعیت شرعی، مسئولیت اجتماعی و پیامدهای اخلاقی نیز در فرآیند تصمیم‌گیری نقش دارند. ازاین‌رو تفاوت در تعریف عقلانیت می‌تواند به تفاوت در انتخاب راهبردها، شکل‌گیری تعادل‌ها و نتایج تعاملات اقتصادی بینجامد.

این تفاوت به‌ویژه در نظریهٔ بازی اهمیت می‌یابد؛ زیرا ساختار بازی‌ها، تابع مطلوبیت، معیار بهینگی و مفهوم تعادل همگی بر مبنای تلقی خاصی از عقلانیت شکل می‌گیرند. در اقتصاد متعارف، تعادل معمولاً در قالب تعادل نَش و معیارهای کارایی اقتصادی تفسیر می‌شود؛ درحالی‌که در اقتصاد اسلامی، عدالت، رفاه اجتماعی و رعایت قیود شرعی نیز در ارزیابی نتایج اقتصادی اهمیت دارند. ازاین‌رو استفاده از نظریهٔ بازی در مطالعات اقتصاد اسلامی مستلزم بازاندیشی در برخی مفروضات بنیادین آن، به‌ویژه مفهوم عقلانیت است.

پرسش اصلی این پژوهش آن است که عقلانیت در نظریهٔ بازی‌های متعارف چه تفاوت‌های مبنایی، معرفت‌شناختی و رفتاری با عقلانیت در اقتصاد اسلامی دارد و این تفاوت‌ها چه پیامدهایی برای تحلیل رفتارهای استراتژیک اقتصادی بر جای می‌گذارد؟ فرضیهٔ مقاله آن است که عقلانیت در اقتصاد متعارف عمدتاً بر بیشینه‌سازی منفعت فردی استوار است؛ درحالی‌که عقلانیت در اقتصاد اسلامی علاوه بر ملاحظات مادی، اخلاق، عدالت، تعاون و الزامات شرعی را نیز دربر می‌گیرد و ازاین‌رو می‌تواند به الگوهای متفاوتی از تعامل و تعادل اقتصادی منجر شود.

هدف پژوهش حاضر تبیین و مقایسهٔ مفهوم عقلانیت در نظریهٔ بازی و اقتصاد اسلامی، بررسی پیامدهای این تفاوت در تحلیل رفتارهای اقتصادی، و ارائهٔ چارچوبی مفهومی و صوری برای «نظریهٔ تعامل اقتصادی اسلامی» است. در این راستا، مقاله با بهره‌گیری از روش توصیفی ـ تحلیلی و رویکرد تطبیقی، مفروضات عقلانیت در دو دستگاه فکری را مقایسه کرده و سپس با ارائهٔ یک مدل مفهومی، اصول موضوعه و یک چارچوب رسمی، امکان بازتعریف تعاملات اقتصادی در چارچوب اقتصاد اسلامی را بررسی می‌کند.

نوآوری اصلی پژوهش در آن است که ضمن مقایسهٔ نظام‌مند عقلانیت در اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی، تلاش می‌کند چارچوبی نظری برای صورت‌بندی تعاملات اقتصادی مبتنی‌بر عدالت، اخلاق و قیود شرعی ارائه دهد و زمینهٔ توسعهٔ «نظریهٔ تعامل اقتصادی» در اقتصاد اسلامی را فراهم سازد.

## پیشینهٔ پژوهش

مطالعات مربوط به عقلانیت در نظریهٔ بازی و اقتصاد متعارف از دههٔ ۱۹۴۰ و با آثار فون نویمان و مورگنشترن آغاز شد. در این رویکرد، رفتار عاملان اقتصادی بر مبنای عقلانیت ابزاری، بیشینه‌سازی مطلوبیت و پیگیری منفعت فردی تحلیل می‌شود (Von Neumann & Morgenstern, 1944, p. 15). نظریهٔ بازی کلاسیک نیز بر همین مبنا شکل گرفت و تعادل‌های اقتصادی را حاصل انتخاب‌های راهبردی بازیگران عقلانی دانست.

نخستین نقد جدی به این رویکرد را هربرت سایمون با طرح مفهوم «عقلانیت محدود» مطرح کرد. وی نشان داد که افراد در عمل با محدودیت‌های شناختی، اطلاعاتی و زمانی مواجه‌اند و همواره قادر به اتخاذ تصمیم‌های کاملاً بهینه نیستند (Simon, 1957, p. 99). این دیدگاه زمینهٔ توسعهٔ اقتصاد رفتاری و نظریهٔ بازی رفتاری را فراهم ساخت.

در ادامه، پژوهشگرانی مانند راپوپورت، سن، رابین، فهر و اشمیت، کاهنمان و تالر، ابعاد مختلف محدودیت‌های عقلانیت کلاسیک را مورد بررسی قرار دادند. نتایج این مطالعات نشان می‌دهد که عواملی همچون انصاف، ترجیحات اجتماعی، اعتماد، همدلی، هنجارهای اجتماعی و سوگیری‌های شناختی در تصمیم‌گیری اقتصادی نقش مهمی ایفا می‌کنند و در بسیاری از موارد، پیش‌بینی‌های مبتنی‌بر عقلانیت ابزاری را با چالش مواجه می‌سازند (Rapoport, 1966; Sen, 1977; Rabin, 1993; Fehr & Schmidt, 1999; Kahneman, 2011; Thaler, 2018).

در حوزهٔ اقتصاد اسلامی نیز پژوهشگران متعددی به بازاندیشی مفهوم عقلانیت پرداخته‌اند. کوران (۱۹۹۵) انسان اقتصادی در اقتصاد اسلامی را موجودی اخلاق‌مدار و متعهد به ارزش‌های دینی معرفی می‌کند که تصمیم‌های خود را صرفاً بر پایهٔ سود شخصی اتخاذ نمی‌کند. همچنین اقبال و میرآخور (۲۰۰۷) عقلانیت اسلامی را مفهومی چندبعدی دانسته‌اند که علاوه بر محاسبهٔ عقلایی، رعایت احکام شرعی، مسئولیت اجتماعی و توجه به منافع عمومی را نیز دربر می‌گیرد.

در ادبیات فارسی نیز مطالعات متعددی به بررسی مفهوم عقلانیت در اقتصاد اسلامی اختصاص یافته است. عیسوی (۱۳۷۹) به مقایسهٔ معرفت‌شناختی عقلانیت در اقتصاد متعارف و اسلامی پرداخته است. دادگر و عزتی (۱۳۸۲) تلاش کرده‌اند مفهوم عقلانیت را در چارچوب اقتصاد اسلامی بازتعریف کنند. زاهدی‌وفا و همکاران (۱۳۹۵) ناکافی بودن عقلانیت ابزاری برای تحلیل تعاملات هنجاری در اقتصاد اسلامی را مورد توجه قرار داده‌اند. شجاعی و غلامی (۱۳۹۸) نیز با بهره‌گیری از یافته‌های اقتصاد رفتاری و نظریهٔ بازی، محدودیت‌های فرض عقلانیت کامل را بررسی کرده‌اند. همچنین فراهانی‌فرد و پارسانیا (۱۳۹۹) با رویکردی فلسفی، تفاوت‌های مبنایی عقلانیت در اقتصاد متعارف و حکمت عملی اقتصاد اسلامی را تحلیل کرده‌اند.

با وجود گسترش مطالعات مربوط به عقلانیت، اقتصاد رفتاری و اقتصاد اسلامی، هنوز خلأ قابل توجهی در پیوند میان نظریهٔ بازی و عقلانیت اسلامی وجود دارد. بخش عمدهٔ پژوهش‌های موجود یا به نقد عقلانیت متعارف پرداخته‌اند و یا به تبیین مبانی نظری اقتصاد اسلامی محدود شده‌اند. همچنین پژوهش‌هایی که از نظریهٔ بازی در اقتصاد اسلامی بهره گرفته‌اند، عمدتاً بر کاربردهای موردی متمرکز بوده و کمتر به بازتعریف مبانی نظری بازی، تابع مطلوبیت، فضای استراتژی‌ها و مفهوم تعادل در چارچوب اقتصاد اسلامی پرداخته‌اند.

بر این اساس، خلأ اصلی ادبیات موجود را می‌توان در فقدان یک چارچوب منسجم برای صورت‌بندی تعاملات اقتصادی مبتنی‌بر عقلانیت اسلامی دانست؛ چارچوبی که در آن تابع مطلوبیت، فضای استراتژی‌ها و شرایط تعادل به‌طور هم‌زمان با قیود شرعی و الزامات اخلاقی سازگار شوند. پژوهش حاضر درصدد است گامی اولیه در جهت پر کردن این خلأ و ارائهٔ چارچوبی برای «نظریهٔ تعامل اقتصادی اسلامی» بردارد.

## ۱. مبانی نظری

### ۱ـ۱. مفهوم و جایگاه عقلانیت در اقتصاد متعارف

مفهوم عقلانیت در اقتصاد متعارف ریشه در سنت فایده‌گرایی دارد که مطلوبیت و حداکثرسازی آن را مبنای رفتار اقتصادی قرار می‌دهد. در این چارچوب، عامل اقتصادی به‌عنوان کنشگری در نظر گرفته می‌شود که در میان گزینه‌های ممکن، گزینه‌ای را انتخاب می‌کند که بیشترین مطلوبیت را برای او فراهم آورد. این ایده در اقتصاد نئوکلاسیک به‌صورت یک مسئلهٔ بهینه‌سازی صورت‌بندی می‌شود:

$$\max_{x \in X_i} U_i(x)$$

که در آن $U_i$ تابع مطلوبیت صرفاً مادی و $X_i$ مجموعه انتخاب‌های ممکن است. این صورت‌بندی نشان می‌دهد که عقلانیت در اقتصاد متعارف به‌طور نظام‌مند در قالب یک مسئلهٔ بهینه‌سازی بدون ملاحظات اخلاقی مستقل تعریف می‌شود؛ به‌طوری‌که عامل اقتصادی از میان مجموعه انتخاب‌های ممکن، گزینه‌ای را برمی‌گزیند که مطلوبیت او را بیشینه کند.

عقلانیت در اقتصاد متعارف بر چند فرض اساسی استوار است: منفعت‌طلبی فردی، فردگرایی روش‌شناختی، ثبات ترجیحات، دسترسی به اطلاعات کافی و تصمیم‌گیری بر پایهٔ محاسبهٔ هزینه و فایده. بر این اساس، رفتار اقتصادی عمدتاً در قالب «عقلانیت ابزاری» تفسیر می‌شود؛ یعنی افراد با انتخاب کارآمدترین وسیله، در پی تحقق اهداف از پیش تعیین‌شدهٔ خود هستند.

تجسم این رویکرد در مفهوم «انسان اقتصادی» نمایان می‌شود. در این الگو، انسان موجودی عقلانی، خودنفع‌جو و دارای توانایی مقایسه و رتبه‌بندی گزینه‌ها فرض می‌شود که انتخاب‌های خود را بر اساس اصل بیشینه‌سازی مطلوبیت انجام می‌دهد. از منظر تحلیلی، این فرض مستلزم آن است که ترجیحات افراد کامل، تعدی‌پذیر و پیوسته باشد تا رفتار آنان با یک تابع مطلوبیت قابل نمایش شود.

مفهوم عقلانیت متعارف زیربنای بسیاری از نظریه‌های اقتصادی، از جمله نظریهٔ تقاضا، نظریهٔ عرضه، نظریهٔ تعادل عمومی و نظریهٔ بازی است. در تمامی این نظریه‌ها فرض می‌شود که عاملان اقتصادی در پی بیشینه‌سازی مطلوبیت یا سود خود هستند و برآیند تعامل این تصمیم‌های فردی به شکل‌گیری تعادل‌های اقتصادی منجر می‌شود. از همین رو، عقلانیت در اقتصاد متعارف نه یک فرض فرعی، بلکه یکی از ارکان اصلی تحلیل رفتار اقتصادی به‌شمار می‌رود.

### ۲ـ۱. عقلانیت و نظریهٔ بازی

نظریهٔ بازی چارچوبی ریاضی برای تحلیل تصمیم‌های استراتژیک فراهم می‌کند که در آن نتیجهٔ انتخاب هر بازیگر به تصمیم‌های سایر بازیگران وابسته است. این نظریه در اقتصاد متعارف برای تحلیل تعاملات راهبردی در بازارها، مذاکرات و سیاست‌گذاری اقتصادی به‌کار می‌رود و نوع تلقی از عقلانیت، نقش تعیین‌کننده‌ای در تفسیر و نتایج آن دارد.

در ادبیات اقتصاد و نظریهٔ بازی، عقلانیت را می‌توان از دو منظر متمایز بررسی کرد: از منظر ظرفیت‌شناختی، تمایز میان عقلانیت کامل و عقلانیت محدود مطرح است و از منظر جهت‌گیری ارزشی، می‌توان میان عقلانیت ابزاری و عقلانیت اخلاق‌محور تفکیک کرد. عقلانیت کامل و محدود به توانایی شناختی بازیگران مربوط می‌شوند؛ درحالی‌که عقلانیت ابزاری و اخلاق‌محور به اهداف و ارزش‌های حاکم بر تصمیم‌گیری اشاره دارند. بر این اساس، نظریهٔ بازی کلاسیک عمدتاً بر عقلانیت کامل و ابزاری استوار است؛ درحالی‌که اقتصاد رفتاری و رویکردهای جدیدتر، محدودیت‌های شناختی و ترجیحات اجتماعی و اخلاقی را نیز وارد تحلیل کرده‌اند (Guala, 2006, p. 242; Kahf, 1997, p. 32).

به‌صورت رسمی، یک بازی استراتژیک به شکل ذیل تعریف می‌شود:

$$G = (N, S_i, U_i)$$

که در آن N مجموعه بازیکنان، $S_i$ مجموعه استراتژی‌های بازیکن $i$ و $U_i$ تابع مطلوبیت اوست. در این

چارچوب، عقلانیت به این معناست که هر بازیکن استراتژی $s_i^*$ را انتخاب می‌کند که مطلوبیت او را، با توجه به رفتار سایر بازیگران، بیشینه سازد؛ به‌گونه‌ای که:

$$U_i(s_i^*, s_{-i}) \geq U_i(s_i, s_{-i})$$

برای هر $s_i \in S_i$

یکی از مفاهیم محوری نظریهٔ بازی، تعادل نَش است. تعادل نَش وضعیتی است که در آن هیچ بازیگری نمی‌تواند با تغییر یک‌جانبهٔ استراتژی خود به نتیجهٔ بهتری دست یابد. به‌صورت رسمی، برداری از استراتژی‌ها $s^* = (s_1^*, \ldots, s_n^*)$ است که برای هر بازیکن $i$ شرط ذیل برقرار باشد:

$$U_i(s_i^*, s_{-i}^*) \geq U_i(s_i, s_{-i}^*)$$

این تعریف نشان می‌دهد که مفهوم عقلانیت مستقیماً در ساختار تعادل وارد شده است. بنابراین هرگونه تغییر در تعریف تابع مطلوبیت، فضای استراتژی‌ها یا قیود حاکم بر رفتار، می‌تواند به تغییر نتایج تعادلی منجر شود. همین نکته، مبنای نظری بازتعریف بازی و تعادل در چارچوب «نظریهٔ تعامل اقتصادی اسلامی» را فراهم می‌سازد.

### ۳ـ۱. تحلیل مدل‌های بازی و ارتباط آن با عقلانیت

نوع عقلانیت نقش تعیین‌کننده‌ای در انتخاب استراتژی‌ها و شکل‌گیری تعادل‌ها در نظریهٔ بازی دارد. در بازی‌های کلاسیک که بر عقلانیت کامل و عمدتاً عقلانیت ابزاری استوارند، بازیکنان در پی بیشینه‌سازی منفعت فردی خود هستند. برای مثال، در معمای زندانی، تعادل نَش معمولاً به انتخاب راهبرد خیانت منجر می‌شود؛ هرچند همکاری می‌تواند پیامد جمعی مطلوب‌تری ایجاد کند (Axelrod, 1984, p. 15). همچنین در بازی‌های هماهنگی، انتخاب راهبرد به انتظارات بازیکنان از رفتار دیگران وابسته است و ممکن است چند تعادل به‌طور هم‌زمان وجود داشته باشد (Nash, 1951, p. 50). در بازی‌های جمع صفر نیز منافع بازیکنان کاملاً متعارض فرض می‌شود و موفقیت یک طرف معادل زیان طرف دیگر است (Harsanyi, 1977, p. 58).

در مقابل، اقتصاد رفتاری و نظریهٔ بازی تجربی نشان داده‌اند که رفتار واقعی افراد همواره با پیش‌بینی‌های عقلانیت کامل سازگار نیست. محدودیت‌های شناختی، یادگیری تدریجی، انصاف، اعتماد و ترجیحات اجتماعی از جمله عواملی هستند که بر تصمیم‌گیری اثر می‌گذارند (Camerer, 2003, p. 112). ازاین‌رو در بازی‌های رفتاری، بازیکنان لزوماً در پی بیشینه‌سازی سود مادی نیستند و ممکن است عدالت، همکاری یا هنجارهای اجتماعی را نیز در انتخاب‌های خود لحاظ کنند (Fehr & Schmidt, 1999, p. 819).

به‌طورکلی، انتخاب راهبرد را می‌توان تابعی از نوع عقلانیت دانست:

$$s_i^* = \arg\max_{s_i \in S_i} U_i(s_i, s_{-i}; \theta)$$

که در آن $\theta$ بیانگر نوع عقلانیت حاکم بر تصمیم‌گیری است. در عقلانیت کامل، استراتژی‌ها بر بیشینه‌سازی منفعت

فردی متمرکز هستند؛ در عقلانیت محدود، راه‌حل‌های رضایت‌بخش و یادگیری تدریجی اهمیت می‌یابند؛ و در عقلانیت اخلاق‌محور، ملاحظاتی همچون انصاف، عدالت و پیامدهای اجتماعی نیز وارد فرایند تصمیم‌گیری می‌شوند.

بنابراین تحول در مفهوم عقلانیت به توسعهٔ مدل‌های بازی و ارائهٔ تبیین‌های واقع‌گرایانه‌تر از رفتار انسان منجر شده است. همین تحول، زمینهٔ نظری لازم را برای طرح رویکردهای جدیدی همچون «نظریهٔ تعامل اقتصادی اسلامی» فراهم می‌سازد که در آن، علاوه بر ملاحظات فردی، قیود اخلاقی و شرعی نیز در تحلیل رفتار راهبردی وارد می‌شوند.

### ۴ـ۱. مطالعات موردی و مثال‌های عملی بازی‌ها در اقتصاد متعارف

#### ۱ـ۴ـ۱. تأثیر بازی زندانی بر بازارهای رقابتی

بازارهای رقابتی، مانند بازار سوخت یا کالاهای مصرفی، نمونه‌ای از کاربرد معمای زندانی هستند. شرکت‌ها در تصمیم‌گیری‌های مرتبط با قیمت‌گذاری و رقابت بازار با یکدیگر تعامل راهبردی دارند. در چارچوب عقلانیت مطلق، هر بنگاه در پی بیشینه‌سازی سود خود است و این امر غالباً به تعادل نَش و کاهش سود کل صنعت منجر می‌شود (Tirole, 1988, p. 102). در مقابل، عقلانیت محدود بر استفاده از تجربه و اطلاعات ناقص در تصمیم‌گیری تأکید دارد (Simon, 1955, p. 108). همچنین در رویکردهای اخلاق‌محور، بنگاه‌ها علاوه بر سود، ملاحظاتی همچون انصاف، رضایت مشتری و مسئولیت اجتماعی را نیز در نظر می‌گیرند.

#### ۲ـ۴ـ۱. تأثیر بازی تقسیم عادلانه بر سیاست‌های مالی

بازی تقسیم عادلانه در سیاست‌گذاری مالی و تخصیص منابع عمومی کاربرد گسترده‌ای دارد. در چارچوب عقلانیت متعارف، منابع به‌گونه‌ای تخصیص می‌یابند که منافع اقتصادی کل را بیشینه کنند، اما در رویکرد اخلاق‌محور، معیارهایی همچون عدالت و حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر نیز در تصمیم‌گیری دخالت داده می‌شوند (Fehr & Schmidt, 1999, p. 821). ازاین‌رو تفاوت در تعریف عقلانیت می‌تواند به نتایج متفاوتی در سیاست‌های توزیعی منجر شود.

#### ۳ـ۴ـ۱. تأثیر بازی‌های تطبیقی بر نوآوری

در صنایع نوآور، تصمیم‌گیری‌ها غالباً در شرایط عدم قطعیت و اطلاعات ناقص صورت می‌گیرد. در چنین محیطی، بازیگران از طریق یادگیری و تجربه، راهبردهای خود را به‌تدریج اصلاح می‌کنند. اقتصاد رفتاری نشان می‌دهد که بسیاری از تصمیم‌های نوآورانه نه بر پایهٔ بیشینه‌سازی فوری منفعت، بلکه بر اساس فرآیندهای یادگیری و سازگاری با محیط اتخاذ می‌شوند (Camerer, 2003, p. 118).

مطالعات فوق نشان می‌دهد که نوع عقلانیت تأثیر مستقیمی بر انتخاب استراتژی‌ها و نتایج بازی‌ها دارد. هرچه عناصر اخلاقی و اجتماعی بیشتر در فرآیند تصمیم‌گیری وارد شوند، تحلیل رفتار اقتصادی از الگوی صرفاً منفعت‌محور

فاصله گرفته و به سمت الگوهای همکاری‌محور و عدالت‌گرا حرکت می‌کند. این نتیجه، زمینهٔ نظری لازم را برای طرح چارچوب «نظریهٔ تعامل اقتصادی» در اقتصاد اسلامی فراهم می‌آورد.

### ۵ـ۱. نقد اقتصاددانان بر عقلانیت در نظریهٔ بازی

#### ۱ـ۵ـ۱. نقد عقلانیت مطلق

اقتصاددانانی مانند سایمون (۱۹۵۵) و کانمن و تورسکی (۱۹۷۹) معتقدند فرض عقلانیت مطلق، واقعیت رفتار انسانی را به‌درستی منعکس نمی‌کند؛ زیرا افراد نه به اطلاعات کامل دسترسی دارند و نه از توان پردازش نامحدود برخوردارند. علاوه بر این، تصمیم‌های آنان تحت تأثیر خطاهای شناختی، سوگیری‌های رفتاری و محدودیت‌های توجه قرار دارد. ازاین‌رو اتکای صرف به عقلانیت مطلق می‌تواند به نتایجی غیرواقعی یا حتی نامطلوب منجر شود؛ چنان‌که در معمای زندانی، تعادل نَش به نتیجه‌ای می‌انجامد که از همکاری جمعی کارآمدتر نیست (Simon, 1957, p. 110; Kahneman & Tversky, 1979, p. 263).

از منظر تحلیلی نیز بسیاری از فروض عقلانیت کامل، از جمله ثبات و سازگاری ترجیحات، در عمل با چالش مواجه‌اند؛ درنتیجه، پیش‌بینی‌های مبتنی‌بر عقلانیت کامل همواره به نتایج یکتا و پایدار منتهی نمی‌شود.

#### ۲ـ۵ـ۱. نقد عقلانیت ابزاری

عقلانیت ابزاری که بر انتخاب کارآمدترین وسیله برای دستیابی به اهداف از پیش تعیین‌شده تأکید دارد، با انتقادهای متعددی روبه‌رو شده است: نخست آنکه اهداف افراد همواره ثابت نیست و ممکن است در طول زمان تغییر کند؛ دوم آنکه این رویکرد پیامدهای اخلاقی و اجتماعی تصمیم‌ها را نادیده می‌گیرد. سن (۱۹۸۷) معتقد است چنین برداشتی از عقلانیت نمی‌تواند عدالت و رفاه اجتماعی را تضمین کند و انسان را به موجودی صرفاً منفعت‌جو فرو می‌کاهد (Sen, 1987, p. 45). همچنین مطالعات اقتصاد رفتاری و نظریه‌های تکاملی نشان داده‌اند که تصمیم‌های صرفاً ابزاری در بلندمدت ممکن است به تضعیف همکاری و کاهش رفاه جمعی بینجامند (Axelrod, 1984, p. 34).

در چارچوب نظریهٔ بازی نیز، تابع مطلوبیت استاندارد، معمولاً تنها بر پرداخت‌های مادی استوار است؛ درحالی‌که در بسیاری از تعاملات واقعی، عواملی چون انصاف، اعتماد، نیت دیگران و هنجارهای اجتماعی نیز در تصمیم‌گیری مؤثرند؛ ازاین‌رو بسیاری از پژوهشگران بر ضرورت گسترش تابع مطلوبیت و وارد کردن ترجیحات اخلاقی و اجتماعی تأکید کرده‌اند.

#### ۳ـ۵ـ۱. نقد عقلانیت محدود

عقلانیت محدود اگرچه توصیف واقع‌بینانه‌تری از رفتار انسان ارائه می‌دهد، اما خود با محدودیت‌هایی مواجه است: نخست آنکه تصمیم‌های مبتنی‌بر قواعد سرانگشتی و روش‌های اکتشافی ممکن است به نتایج غیربهینه منجر شوند؛

دوم آنکه این رویکرد در شرایط پیچیده، قدرت پیش‌بینی دقیق را کاهش می‌دهد (Camerer, 2003, p. 124)؛ سوم آنکه بسیاری از مدل‌های عقلانیت محدود همچنان توجه کافی به ملاحظات اخلاقی و عدالت اجتماعی ندارند و بیشتر بر سازگاری فرد با محیط و فرایند یادگیری تمرکز می‌کنند (Thaler, 2018, p. 72).

از منظر تحلیلی نیز یکی از محدودیت‌های مهم این رویکرد، فقدان یک چارچوب تعادلی صریح و فراگیر است؛ زیرا در بسیاری از مدل‌های رفتاری، هم‌گرایی به یک تعادل مشخص تضمین نمی‌شود و پیش‌بینی نتایج بازی‌ها با عدم قطعیت بیشتری همراه است.

مجموع این نقدها نشان می‌دهد که عقلانیت مطلق و عقلانیت ابزاری، علی‌رغم توان تحلیلی بالا، قادر به تبیین کامل رفتار واقعی انسان نیستند و عقلانیت محدود نیز با وجود واقع‌گرایی بیشتر، از برخی کاستی‌های نظری و هنجاری رنج می‌برد. این وضعیت زمینه را برای جست‌وجوی چارچوبی جامع‌تر فراهم کرده است که بتواند ابعاد شناختی، اخلاقی و اجتماعی رفتار را به‌صورت هم‌زمان در تحلیل وارد کند. بر این اساس، گذار به عقلانیت جامع مستلزم بازتعریف عناصر اصلی نظریهٔ بازی، از جمله تابع مطلوبیت، مجموعه قیود و مفهوم تعادل است؛ امری که مبنای نظری طراحی چارچوب «نظریهٔ تعامل اقتصادی» در اقتصاد اسلامی را تشکیل می‌دهد.

### ۶ـ۱. عقلانیت در اقتصاد اسلامی و نظریهٔ بازی

#### ۱ـ۶ـ۱. مفهوم عقل و عقلانیت در اقتصاد اسلامی

در اندیشهٔ اسلامی، عقل قوه‌ای ادراکی است که انسان را به شناخت حقیقت، تمییز خیر و شر و تشخیص مصالح و مفاسد قادر می‌سازد و یکی از منابع معتبر استنباط احکام شرعی به‌شمار می‌رود (مظفر، ۱۳۷۰، ج۲، ص۱۰). عقل در متون اسلامی صرفاً ابزار شناخت نیست، بلکه وسیلهٔ هدایت انسان به‌سوی سعادت فردی و اجتماعی نیز محسوب می‌شود.

فلاسفهٔ مسلمان برای عقل مراتب و کارکردهای گوناگونی برشمرده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: عقل نظری، عقل عملی، عقل معاش و عقل معاد. عقل نظری ناظر به شناخت و ادراک حقایق است؛ عقل عملی به تشخیص و انتخاب رفتار صحیح مربوط می‌شود؛ عقل معاش تدبیر امور مادی و اقتصادی را بر عهده دارد؛ و عقل معاد انسان را به‌سوی اهداف متعالی و سعادت اخروی هدایت می‌کند. ازاین‌رو تصمیم‌گیری اقتصادی در اسلام صرفاً مبتنی‌بر محاسبهٔ منافع مادی نیست، بلکه نتیجهٔ تعامل ابعاد شناختی، اخلاقی و غایت‌شناختی عقل است.

در این چارچوب، عقلانیت به معنای به‌کارگیری عقل برای دستیابی به حکمت و عمل بر اساس آن است. بنابراین عقلانیت اسلامی صرفاً به محاسبهٔ سود و زیان محدود نمی‌شود، بلکه اخلاق، عدالت، مسئولیت اجتماعی و التزام به احکام شرعی را نیز دربر می‌گیرد. از منظر تحلیلی، مطلوبیت فرد در اقتصاد اسلامی تنها تابعی از منافع مادی نیست، بلکه مؤلفه‌هایی مانند عدالت، اخلاق و رضایت الهی نیز در آن نقش دارند:

$Ui = Ui$ (منافع مادی، عدالت، اخلاق، رضایت الهی)

بر این اساس، عقلانیت اسلامی را می‌توان «عقلانیت جامع» نامید؛ عقلانیتی که عقل ابزاری را در چارچوب عقلانیت ارزشی و وحیانی قرار می‌دهد. در این چارچوب، اهداف و ابزارها هر دو باید با معیارهای اخلاقی و شرعی سازگار باشند و ترجیحات مادی تحت قیود ارزشی و دینی قرار گیرند.

دو مؤلفهٔ بنیادین این عقلانیت، عدالت و اخلاق هستند. عدالت به معنای قرار گرفتن هر چیز در جای خود و رعایت انصاف در تعاملات اقتصادی است و می‌تواند به‌عنوان جزء تابع مطلوبیت یا قید تصمیم‌گیری وارد مدل شود. همچنین اخلاق، با اصولی همچون صداقت، امانت‌داری و وفای به عهد، مجموعه استراتژی‌های مجاز را محدود می‌سازد و از انتخاب رفتارهای غیرمشروع جلوگیری می‌کند.

درنتیجه، عقلانیت در اقتصاد اسلامی را می‌توان به‌صورت یک مسئلهٔ بهینه‌سازی مقید تعریف کرد؛ به‌گونه‌ای‌که عامل اقتصادی در پی حداکثرسازی مطلوبیت خود است، اما انتخاب‌های او در چارچوب قیود اخلاقی و شرعی صورت می‌گیرد. بنابراین عقلانیت اسلامی نه‌تنها به دنبال منفعت فردی، بلکه در پی تحقق عدالت، رفاه اجتماعی و خیر جمعی نیز است. این ویژگی‌ها زمینهٔ بازتعریف مفهوم تعادل در نظریهٔ بازی را فراهم می‌سازد و به شکل‌گیری «تعادل مقید اسلامی» منجر می‌شود؛ تعادلی که در آن هیچ بازیگری با نقض قیود شرعی و اخلاقی نمی‌تواند به مطلوبیت بیشتری دست یابد.

**۲ـ۶ـ۱. مقایسهٔ عقلانیت در اقتصاد اسلامی و اقتصاد متعارف و نظریهٔ بازی**

در یک مقایسهٔ فشرده میان عقلانیت در اقتصاد اسلامی و اقتصاد متعارف، به‌ویژه در نظریهٔ بازی، می‌توان به نتایج ذیل رسید:

الف) در اقتصاد متعارف، عقلانیت عمدتاً به‌صورت عقلانیت ابزاری و منفعت‌محور تعریف می‌شود و هدف آن بیشینه‌سازی مطلوبیت فردی است. این فرض اگرچه امکان مدل‌سازی دقیق را فراهم می‌کند، اما همهٔ ابعاد رفتار واقعی انسان را توضیح نمی‌دهد. در مقابل، در اقتصاد اسلامی عقلانیت ابزاری در چارچوب قیود شرعی و اخلاقی عمل می‌کند و علاوه بر منفعت فردی، رفاه جمعی را نیز در نظر می‌گیرد. در قالب نظریهٔ بازی، این تفاوت به محدود شدن فضای استراتژی‌ها از Si به Si^* محدود می‌شود؛ به‌گونه‌ای‌که تنها استراتژی‌های مشروع در مجموعه انتخاب باقی می‌مانند؛

ب) در اقتصاد متعارف، اخلاق و عدالت معمولاً نقش فرعی دارند و تنها در برخی مدل‌های اقتصاد رفتاری مورد توجه قرار می‌گیرند؛ درحالی‌که در اقتصاد اسلامی، اخلاق، عدالت و مشروعیت شرعی از ارکان اصلی عقلانیت هستند. ازاین‌رو تابع مطلوبیت تنها به منافع مادی محدود نمی‌شود، بلکه مؤلفه‌های عدالت و رفاه اجتماعی را نیز دربر می‌گیرد:

$$Ui = ui(xi) + \alpha J + \beta W$$

که در آن J بیانگر عدالت و W نمایانگر رفاه اجتماعی و $\alpha$ و $\beta$ وزن ترجیحات عدالت‌محور و رفاه اجتماعی هستند؛

ج) در نظریهٔ بازی متعارف، تمرکز اصلی بر سود فردی و تعادل نَش است، اما در اقتصاد اسلامی، نتایج بازی باید علاوه بر کارایی اقتصادی، با حقوق دیگران و موازین شرعی نیز سازگار باشند. ازاین‌رو تعادل زمانی برقرار است که هیچ بازیکنی نتواند با انتخاب استراتژی دیگری در مجموعه مجاز Si^*، به مطلوبیت بیشتری دست یابد؛

د) پیامدهای رفتاری دو رویکرد نیز متفاوت است. در اقتصاد متعارف، تصمیم‌ها غالباً فردمحور و کوتاه‌مدت‌اند و ممکن است به نتایج نابرابر یا غیراخلاقی منجر شوند؛ درحالی‌که در اقتصاد اسلامی، تصمیم‌ها با ملاحظهٔ عدالت، مشروعیت و رفاه جمعی اتخاذ می‌شوند. درنتیجه، افزودن قیود اخلاقی و شرعی می‌تواند برخی تعادل‌های غیرتعاونی را حذف و زمینهٔ شکل‌گیری تعادل‌های تعاونی و پایدارتر را فراهم سازد؛

ه) در اقتصاد متعارف، انتخاب استراتژی‌های فرصت‌طلبانه امری ممکن و گاه عقلایی تلقی می‌شود، اما در اقتصاد اسلامی، استراتژی‌ها به انتخاب‌های مشروع و اخلاقی محدود هستند، حتی اگر سود مالی کمتری ایجاد کنند. بنابراین مسئلهٔ تصمیم‌گیری به‌صورت ذیل بازتعریف می‌شود:

$$\max U_i(s_i, s_{-i})$$

به‌طوری‌که $s_i \in Si^*$ که در آن $Si^*$ مجموعه استراتژی‌های مشروع و اخلاقی است.

**جدول ۲: مقایسهٔ عقلانیت در اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی**

| ویژگی | اقتصاد متعارف | اقتصاد اسلامی |
|---|---|---|
| هدف تصمیم‌گیری | بیشینه‌سازی منفعت فردی | تعادل بین منفعت فردی، اخلاق و خیر جمعی |
| عقلانیت | مطلق، ابزاری، محدود | اخلاق‌محور، اجتماعی، محدود و ابزاری |
| معیار سنجش موفقیت | سود و بهرهٔ اقتصادی | سود مشروع، عدالت و رفاه جمعی |
| قواعد و محدودیت‌ها | قوانین بازار و رقابت | شریعت، انصاف، منع ضرر، منع غرر، حرمت ربا و رفاه اجتماعی |
| رفتار انسانی واقعی | اغلب نادیده گرفته می‌شود | خطاهای شناختی و اخلاق انسانی لحاظ می‌شود |
| کاربرد نظریهٔ بازی | پیش‌بینی تعادل نَش، استراتژی‌های رقابتی | تضمین عدالت، انصاف، تقسیم منابع و مشروعیت شرعی |

نکتهٔ تحلیلی مهم آن است که تفاوت‌های جدول فوق، صرفاً توصیفی نیستند، بلکه مستقیماً در عناصر رسمی مدل بازی (تابع مطلوبیت، مجموعه استراتژی‌ها و تعریف تعادل) وارد می‌شوند و بنابراین به نتایج تعادلی متفاوتی منجر خواهند شد.

## ۲. مدل مفهومی پژوهش حاضر

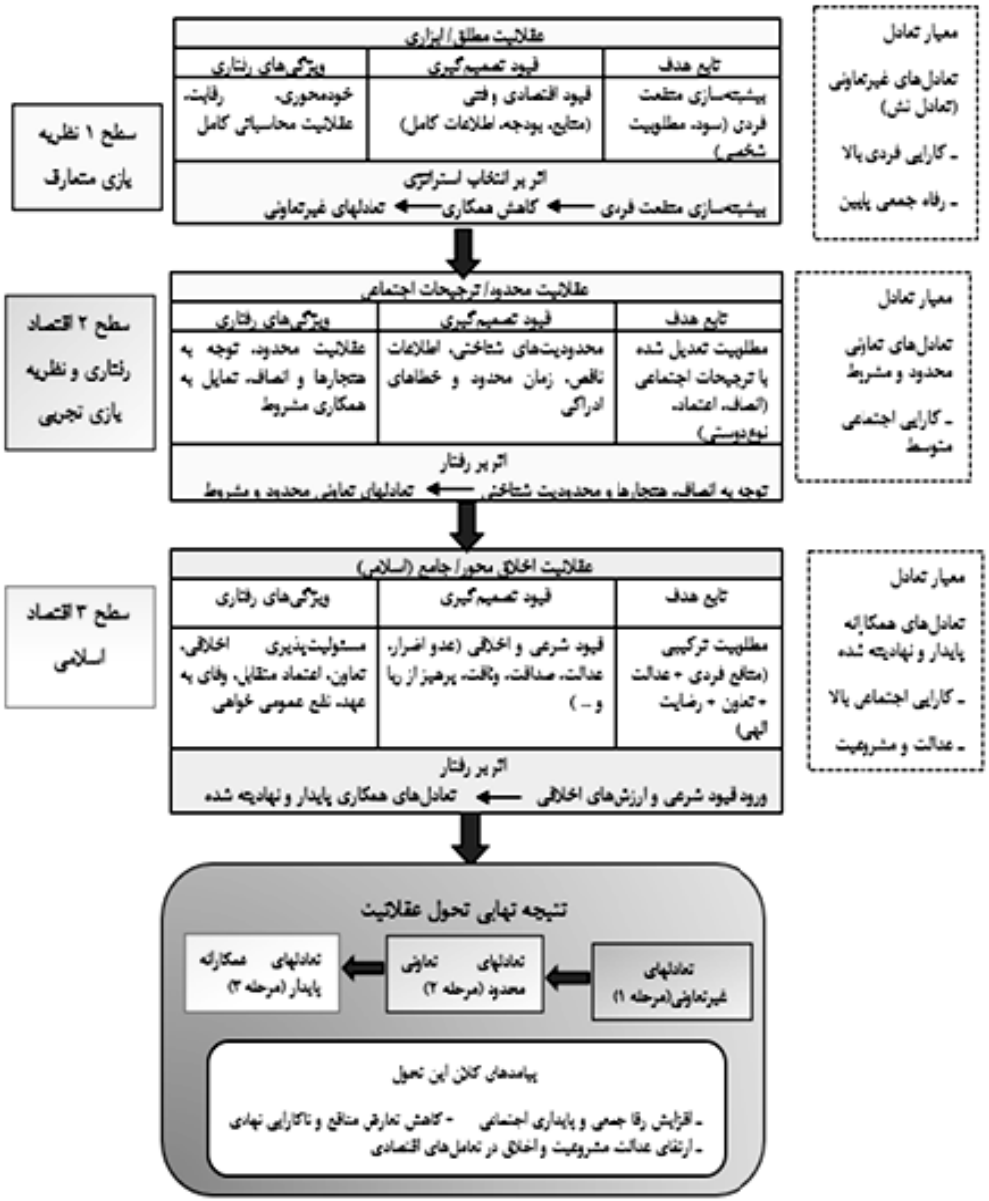
مدل مفهومی پژوهش حاضر، صرفاً یک چارچوب توصیفی نیست، بلکه به‌عنوان یک ساختار تحلیلی سه‌سطحی طراحی شده است که در آن، نوع عقلانیت به‌عنوان متغیر بنیادی در نظریهٔ بازی، در سه سطح قابل تحلیل

است و به‌عنوان متغیر مستقل، بر شکل‌گیری تابع هدف، مجموعه قیود تصمیم‌گیری و در نهایت نوع تعادل‌های بازی اثر می‌گذارد. در این مدل، تغییر نوع عقلانیت از ابزاری به محدود و سپس به عقلانیت اسلامی، به‌صورت تدریجی به بازتعریف فضای استراتژی و تغییر ماهیت تعادل از غیرتعاونی به تعاونی و سپس به تعادل اخلاق‌محور منجر می‌شود. به بیان دقیق‌تر، اگر در نظریهٔ بازی کلاسیک، تابع هدف تنها شامل مطلوبیت فردی باشد، در اقتصاد رفتاری این تابع با مؤلفه‌هایی مانند انصاف، ترجیحات اجتماعی و هنجارها تعدیل می‌شود، و در اقتصاد اسلامی، تابع هدف به‌صورت ترکیبی از مطلوبیت فردی، پایبندی به قیود شرعی (مانند منع ضرر، غرر و ربا) و اهداف عدالت‌محور بازتعریف می‌گردد.

در بخش نخست این مدل مفهومی، نظریهٔ بازی متعارف مبتنی‌بر فرض عقلانیت مطلق و ابزاری قرار دارد. در این چارچوب، بازیگران به‌عنوان کنشگرانی خودمحور، دارای اطلاعات کامل و در پی بیشینه‌سازی مطلوبیت فردی فرض می‌شوند. نتیجهٔ پذیرش و به‌کارگیری چنین عقلانیتی، انتخاب استراتژی‌هایی است که اغلب به تعادل‌های غیرتعاونی مانند تعادل نَش منجر می‌شود. این تعادل‌ها اگرچه از منظر فردی پایدارند، اما در سطح جمعی می‌توانند با کاهش رفاه اجتماعی، تشدید تعارض منافع و بروز ناکارایی‌های نهادی همراه باشند (Von Neumann & Morgenstern, 1944; Nash, 1951).

در واکنش به محدودیت‌های این رویکرد، اقتصاد رفتاری و نظریهٔ بازی تجربی با معرفی مفاهیمی نظیر عقلانیت محدود، ترجیحات اجتماعی و نقش هنجارها، سطح میانی مدل را شکل می‌دهند. در این چارچوب، عواملی چون انصاف، اعتماد و نوع‌دوستی وارد تحلیل می‌شوند و رفتارهای مشاهده‌شده بازیگران لزوماً با پیش‌بینی‌های عقلانیت ابزاری منطبق نیست. کنشگران به‌جای بهینه‌سازی کامل، به راه‌حل‌های رضایت‌بخش روی می‌آورند و تعادل‌های حاصل نیز ماهیتی مشروط، تطبیقی و تجربی پیدا می‌کنند. پیامد این تغییر، ظهور تعادل‌های تعاونی محدود و مشروط است که نسبت به نظریهٔ متعارف، کارایی اجتماعی بالاتری دارند؛ هرچند همچنان از ثبات بلندمدت برخوردار نیستند (Simon, 1957; Fehr & Schmidt, 1999).

در سطح نهایی مدل، اقتصاد اسلامی قرار دارد که با ارائهٔ مفهومی متفاوت از عقلانیت، چارچوبی اخلاق‌محور، جمع‌گرا و مبتنی‌بر مبانی توحیدی را مطرح می‌کند. در این رویکرد، تصمیم‌گیری اقتصادی در پیوند با ارزش‌هایی چون وثاقت، عدالت، تعاون، مسئولیت اجتماعی و پرهیز از اضرار به غیر معنا می‌یابد. چنین عقلانیتی زمینه‌ساز شکل‌گیری تعادل‌های همکارانهٔ پایدار است که هم با منافع فردی سازگارند و هم رفاه جمعی و ثبات اجتماعی را تقویت می‌کنند. بدین ترتیب، مدل نشان می‌دهد که بازتعریف عقلانیت، نقشی کلیدی در بازاندیشی نظریهٔ بازی و ارتقای کارایی نظام‌های اقتصادی ایفا می‌کند.




**شکل ۱: مدل مفهومی تحول عقلانیت در نظریهٔ بازی از عقلانیت ابزاری تا عقلانیت اسلامی**

**توضیح شکل:** در این مدل تغییر در عقلانیت باعث تغییر در سه مؤلفهٔ بنیادین تصمیم‌گیری (تابع هدف، قیود و ویژگی‌های رفتاری) شده و درنتیجه، نوع تعادل‌های به‌دست‌آمده از تعاملات استراتژیک نیز از غیرتعاونی به همکارانهٔ پایدار تحول می‌یابد.

بر این اساس، تحول در مفهوم عقلانیت صرفاً تغییری در فروض رفتاری نیست، بلکه مستقیماً ساختار تعادل‌های اقتصادی را دگرگون می‌سازد. ازاین‌رو عقلانیت را باید نه یک فرض کمکی، بلکه یک متغیر ساختاری و بنیادین در نظریهٔ بازی و تحلیل تعاملات اقتصادی دانست.

## ۳. اصول موضوعهٔ عقلانیت در «نظریهٔ تعامل اقتصادی»

پیش از ارائهٔ مدل ریاضی نظریهٔ تعامل اسلامی، لازم است مبانی آن در قالب مجموعه‌ای از اصول موضوعه به‌صورت دقیق تبیین شود. این اصول، رفتار کنشگران اقتصادی را در چارچوب عقلانیت اسلامی صورت‌بندی کرده و بنیان نظری لازم برای تحلیل تعادل‌ها و پیامدهای تعاملات اقتصادی را فراهم می‌آورند.

به‌منظور ارائهٔ صورت‌بندی دقیق‌تر از مفهوم عقلانیت در اقتصاد اسلامی و ایجاد بنیانی صوری و ریاضی برای مدل پیشنهادی، می‌توان مجموعه‌ای از اصول موضوعه را تعریف کرد که رفتار کنشگران اقتصادی را در چارچوب نظریهٔ تعامل اقتصادی هدایت می‌کند. این اصول، هم بُعد توصیفی (رفتار واقعی) و هم بُعد هنجاری (رفتار مطلوب) را دربر می‌گیرند.

### ۳ـ۱. اصل عقلانیت مقید

هر عامل اقتصادی در پی بیشینه‌سازی مطلوبیت خود است، اما این بیشینه‌سازی در چارچوب «قیود شرعی و هنجاری» انجام می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، مسئلهٔ انتخاب هر بازیکن به‌صورت ذیل تعریف می‌شود:

$$\max_{s_i \in S_i^I} U_i(s_i, s_{-i})$$

که در آن، $S_i$ مجموعه تمام استراتژی‌های ممکن بازیکن $i$ و $S_i^I \subseteq S_i$ مجموعه استراتژی‌های مجاز (سازگار با قیود شرعی و هنجاری) است. نماد $s_{-i}$، یعنی استراتژی سایر بازیکنان.

بدین ترتیب، دامنهٔ انتخاب بازیکن به‌طور درون‌زا به استراتژی‌های مشروع محدود می‌شود. این محدودسازی نشان می‌دهد که عقلانیت در این چارچوب نه مطلق است و نه صرفاً ابزاری، بلکه «مقید و هنجاری» است؛ به این معنا که کنشگر اقتصادی تنها در میان گزینه‌های مجاز به بهینه‌سازی می‌پردازد، نه در کل فضای انتخاب ممکن.

### ۳ـ۲. اصل مشروعیت استراتژی‌ها

در چارچوب نظریهٔ تعامل اقتصادی، هر استراتژی انتخابی باید با مجموعه قیود شرعی و هنجاری سازگار باشد. به‌صورت صوری، مجموعه استراتژی‌های مجاز بازیکن $i$ به‌گونه‌ای تعریف می‌شود که:

$$s_i \in S_i^I \iff s_i \notin F$$

که در آن، $F$ بیانگر مجموعه کنش‌ها و استراتژی‌های نامشروع است؛ از جمله اقداماتی که با قواعدی نظیر منع ربا، منع غرر، منع اضرار و سایر الزامات شرعی و اخلاقی در تعارض‌اند.

$$F = \{ s_i \in S_i \mid s_i \}$$

بر این اساس، مجموعه $S_i^I$ از طریق حذف عناصر نامشروع از فضای کلی استراتژی‌ها $S_i$ حاصل می‌شود. درنتیجه، فضای بازی پیش از انجام هرگونه تحلیل راهبردی، به‌صورت درون‌زا «پاک‌سازی هنجاری» شده و تنها گزینه‌های مشروع در فرآیند بهینه‌سازی و شکل‌گیری تعادل‌ها مورد ملاحظه قرار می‌گیرند.

### ۳ـ۳. اصل چندبعدی بودن مطلوبیت

مطلوبیت هر عامل اقتصادی تابعی چند بعدی از مؤلفه‌های مادی، اخلاقی و اجتماعی است:

$$U_i = U_i (\pi_i, J, E_i, R_i)$$

که در آن، $\pi_i$ منافع مادی، $J$ شاخص عدالت، $E_i$ مؤلفه‌های اخلاقی، و $R_i$ بیانگر ملاحظات معنوی و عقلانیت غایی است؛ به‌گونه‌ای که:

$$\frac{\partial U_i}{\partial J} > 0 \quad , \quad \frac{\partial U_i}{\partial E_i} > 0$$

این روابط نشان می‌دهد که عدالت و اخلاق، اجزای درونی تابع مطلوبیت بوده و به‌طور مثبت بر آن اثر می‌گذارند، نه آنکه صرفاً به‌عنوان قیود بیرونی در نظر گرفته شوند.

### ۴ـ۳. اصل ترجیح عدالت بر منفعت صرف

مفاد این اصل گویای این نکته است که در صورت تعارض میان سود فردی و عدالت، برای سطوح متعارف تفاوت در منافع مادی، ترجیح به نفع گزینهٔ عادلانه خواهد بود:

$$J(s') > J(s) \Rightarrow U_i(s') \geq U_i(s)$$

این رابطه نشان می‌دهد که عدالت در فرآیند انتخاب، نقش «قید مؤثر» (و در مواردی غالب) ایفا می‌کند و می‌تواند بر ترجیحات صرفاً مادی غلبه نماید.

### ۵ـ۳. اصل درون‌زایی اخلاق

مؤلفه‌های اخلاقی در این چارچوب، درون تابع مطلوبیت تعریف می‌شوند و تابعی از انتخاب‌های عامل هستند:

$$E_i = E_i(s)$$

بدین ترتیب، اخلاق نه یک قید بیرونی، بلکه جزء درونی تابع هدف است. تفاوت اساسی با نظریهٔ بازی متعارف در این است که در آن، اخلاق ـ در صورت لحاظ ـ معمولاً به‌صورت محدودیت خارجی وارد می‌شود؛ حال آنکه در اینجا به‌صورت درون‌زا در ترجیحات عامل اقتصادی ادغام شده است.

### ۶ـ۳. اصل تعادل مقید

بر اساس این اصل، تعادل تعاملی تنها در فضای استراتژی‌های مشروع تعریف می‌شود. به‌صورت صوری:

$$U_i(s^*) \geq U_i(s_i, s^*_{-i}) \qquad \forall s_i \in S_i^I$$

یعنی برای هر عامل (بازیکن) $i$ و برای هر استراتژی مجاز $s_i \in S_i^I$، مطلوبیت او در پروفایل تعادلی $s^*$ حداقل به‌اندازهٔ مطلوبیتی است که در صورت انحراف یک‌جانبه به آن استراتژی (درحالی‌که سایر بازیکنان استراتژی‌های تعادلی خود $s^*_{-i}$ را حفظ کرده‌اند) به‌دست می‌آورد. به بیان دیگر، هیچ بازیکنی نمی‌تواند با تغییر یک‌جانبه به یک استراتژی مجاز، مطلوبیت بیشتری کسب کند. بر این اساس، تعادل نه در کل فضای استراتژی‌ها، بلکه در «فضای پالایش‌شده و مشروع» تعریف می‌شود. درنتیجه، مفهوم تعادل نَش در این چارچوب به «تعادل مقید» یا «تعادل پالایش‌شده اخلاقی» تبدیل می‌شود؛ تعادلی که در آن تنها استراتژی‌های سازگار با قیود شرعی و هنجاری امکان حضور دارند.

### ۷ـ۳. اصل پایداری همکاری (صورت‌بندی صوری در بازی‌های تکراری)

در چارچوب نظریهٔ تعامل اقتصاد، همکاری صرفاً یک پیامد رفتاری یا توصیهٔ اخلاقی نیست، بلکه می‌تواند به‌صورت صوری به‌عنوان یک تعادل پایدار در بازی‌های تکراری تبیین شود. بدین منظور، یک بازی مرحله‌ای را در نظر می‌گیریم که به‌صورت نامتناهی تکرار می‌شود و هر بازیکن $i$ دارای عامل تنزیل $\delta_i \in (0,1)$ است. مطلوبیت تنزیل‌شده بازیکن به‌صورت ذیل تعریف می‌شود:

$$U_i = \sum_{t=0}^{\infty} \delta_i^t \, u_i(s^t)$$

که در آن $u_i(s^t)$ مطلوبیت مرحله‌ای است و در چارچوب اسلامی شامل مؤلفه‌های مادی، اخلاقی و عدالت‌محور می‌باشد. فرض می‌شود ساختار عایدی‌ها در بازی مرحله‌ای از ترتیب استاندارد معمای زندانی تبعیت کند؛ به‌گونه‌ای که:

$$T_i > R_i > P_i$$

که در آن:

$R_i$ : عایدی همکاری متقابل $(C, C)$

$T_i$ : وسوسه خیانت یک‌جانبه $(D, C)$

$P_i$ : عایدی خیانت متقابل $(D, D)$

در این چارچوب، با وارد کردن مؤلفه‌های اخلاقی و عدالت‌محور در تابع مطلوبیت مرحله‌ای (از طریق ضرایب $\beta_i$ و $\gamma_i$)، جذابیت نسبی خیانت کاهش می‌یابد. به بیان دقیق‌تر، شکاف $T_i - R_i$ کوچک‌تر می‌شود.

درنتیجه، استراتژی‌های همکارانه (نظیر راهبرد «محرک») زمانی یک «تعادل کامل زیربازی» خواهند بود که شرط ذیل برقرار باشد:

$$\delta_i \geq \frac{T_i - R_i}{T_i - P_i}$$

$T_i - R_i$ با توجه به اینکه در چارچوب اسلامی، حضور مؤلفه‌های اخلاقی در تابع مطلوبیت باعث کاهش تفاوت می‌شود، شرط فوق با سهولت بیشتری برقرار می‌گردد.

بنابراین هرگاه:

۱. بازیکنان به آینده وزن کافی بدهند (یعنی $\delta_i$ بزرگ باشد)؛ و

۲. عدالت و اخلاق نقش مثبت و معناداری در تابع مطلوبیت ایفا کنند،

انگیزهٔ انحراف کوتاه‌مدت تضعیف شده و همکاری می‌تواند در تمامی زیربازی‌ها پایدار بماند. این وضعیت را می‌توان به‌صورت فشرده چنین بیان کرد:

همکاری ⟵ تعادل کامل زیر بازی

یعنی در این چارچوب، همکاری نه‌تنها یک انتخاب اخلاقی، بلکه یک تعادل عقلایی پایدار در معنای دقیق نظریهٔ بازی است. این نتیجه، یکی از تفاوت‌های بنیادین میان نظریهٔ بازی متعارف و «نظریهٔ تعامل اقتصاد» را نشان می‌دهد؛ چراکه در اینجا، اخلاق و عدالت به‌صورت درون‌زا شرایط پایداری همکاری را تقویت می‌کنند، نه آنکه صرفاً به‌عنوان قیود بیرونی عمل نمایند.

### جمع‌بندی اصول موضوعهٔ نظریهٔ تعامل اقتصادی اسلامی

این اصول موضوعهٔ هفت‌گانه، بنیان نظری و صوری چارچوب پیشنهادی «نظریهٔ تعامل اقتصادی» را در چارچوب اقتصاد اسلامی تشکیل می‌دهند. این اصول نشان می‌دهند که تفاوت میان نظریهٔ بازی متعارف و «نظریهٔ تعامل اقتصادی»، صرفاً در افزودن برخی ملاحظات اخلاقی به مدل‌های موجود نیست، بلکه در سطح مبانی، تابع مطلوبیت، فضای استراتژی‌ها و تعریف تعادل، یک بازسازی مفهومی و ریاضی رخ می‌دهد.

در این چارچوب جدید، نخست، عقلانیت اقتصادی از حالت مطلق و صرفاً ابزاری خارج شده و به عقلانیتی «مقید، هنجاری و چندبعدی» تبدیل می‌شود؛ به‌گونه‌ای‌که کنشگر اقتصادی نه در کل فضای انتخاب، بلکه تنها در فضای استراتژی‌های مشروع و سازگار با شریعت به بهینه‌سازی مطلوبیت می‌پردازد. بدین ترتیب، برخی استراتژی‌ها اساساً پیش از ورود به تحلیل بازی حذف می‌شوند و فضای بازی به‌صورت هنجاری پالایش می‌گردد؛

دوم، تابع مطلوبیت دیگر صرفاً تابعی از منافع مادی نیست، بلکه مؤلفه‌هایی همچون عدالت، اخلاق، اعتماد، مسئولیت اجتماعی و رضایت معنوی نیز به‌صورت درون‌زا در ساختار ترجیحات وارد می‌شوند. درنتیجه، عدالت و اخلاق نه قیود بیرونی و تحمیلی، بلکه اجزای سازندهٔ عقلانیت اقتصادی محسوب می‌شوند؛

سوم، مفهوم تعادل نیز دگرگون می‌شود. در این چارچوب، تعادل تنها در فضای استراتژی‌های مشروع تعریف می‌شود و بنابراین «تعادل اسلامی» یا «تعادل تعاملی» را می‌توان صورت پالایش‌شده و اخلاقی تعادل نَش دانست؛ تعادلی که در آن، هیچ بازیگری نمی‌تواند با انحراف یک‌جانبه به یک استراتژی مجاز، مطلوبیت بیشتری کسب کند؛

چهارم، در بازی‌های تکراری، ورود مؤلفه‌های اخلاقی و عدالت‌محور به تابع مطلوبیت، انگیزه‌های فرصت‌طلبانه را کاهش داده و امکان شکل‌گیری همکاری پایدار را تقویت می‌کند؛ درنتیجه، همکاری نه صرفاً یک توصیهٔ اخلاقی، بلکه یک تعادل عقلایی پایدار در معنای دقیق نظریهٔ بازی خواهد بود.

بر این اساس، اصول موضوعهٔ حاضر را می‌توان گامی در جهت گذار از «نظریهٔ بازی متعارف» به «نظریهٔ تعامل اقتصادی» دانست؛ چارچوبی که در آن، ابزارهای تحلیلی نظریهٔ بازی با مبانی عدالت‌محور و اخلاقی اقتصاد اسلامی تلفیق شده و امکان صورت‌بندی رسمی رفتار اقتصادی در چارچوب شریعت را فراهم می‌آورد.

## ۴. مدل رسمی «نظریهٔ تعامل اقتصادی»

به‌منظور تبیین رسمی (صوری و ریاضی) تعاملات اقتصادی در چارچوب اقتصاد اسلامی، می‌توان یک «بازی اسلامی» یا به تعبیر بهتر یک «تعامل اسلامی» را به‌صورت ساختاری تعمیم‌یافته از بازی‌های متعارف تعریف کرد. در این چارچوب، علاوه بر اجزای استاندارد نظریهٔ بازی، قیود شرعی و ساختار هنجاری نیز به‌عنوان اجزای درون‌زا وارد مدل می‌شوند. این مدل مبتنی‌بر اصول موضوعهٔ پیش‌گفته است و تلاش می‌کند عقلانیت اسلامی را در قالبی صوری و قابل تحلیل ریاضی بازنمایی کند.

### ۴ـ۱. تعریف تعامل اسلامی

یک تعامل اسلامی به‌صورت ذیل تعریف می‌شود:

$$G^I = \langle N, (S_i)_{i\in N}, (U_i)_{i\in N}, \mathcal{C}, \mathcal{N} \rangle$$

که در آن:

$N = \{1,2, \dots, n\}$ مجموعه عامل‌هاست؛

$S_i$ مجموعه استراتژی‌های ممکن برای عامل $i$ است؛

$U_i$ تابع مطلوبیت اسلامی عامل $i$ است؛

$\mathcal{C}$ مجموعه قیود شرعی است؛

$\mathcal{N}$ بیانگر ساختار هنجاری شامل عدالت، انصاف و الزامات اخلاقی است.

تفاوت اساسی این تعریف با بازی متعارف در آن است که بازی صرفاً با سه‌گانه $(N, S, U)$ تعریف نمی‌شود، بلکه قیود شرعی و هنجارهای اخلاقی نیز به‌عنوان اجزای ذاتی ساختار بازی لحاظ می‌گردند.

### ۲ـ۴. مجموعه استراتژی‌های مجاز

در چارچوب اسلامی، همهٔ استراتژی‌های ممکن قابل انتخاب نیستند، بلکه تنها استراتژی‌هایی مجازند که با قیود شرعی سازگار باشند؛ بنابراین برای هر بازیکن داریم:

$$S_i^I = \{s_i \in S_i \mid s_i\}$$

که در آن، مجموعه قیود شرعی شامل مواردی همچون منع ربا، منع غرر، منع ضرر، مشروعیت قراردادها، صداقت و وفای به عهد است؛ درنتیجه:

$$S_i^I \subseteq S_i$$

و مجموعه استراتژی‌های مجاز کل تعامل نیز به‌صورت ذیل تعریف می‌شود:

$$S^I = \prod_{i \in N} S_i^I$$

بنابراین تفاوت مهم این چارچوب با نظریهٔ بازی متعارف در آن است که برخی استراتژی‌ها نه‌تنها نامطلوب، بلکه اساساً نامشروع و غیرمجاز تلقی شده و پیش از تحلیل، از فضای انتخاب حذف می‌شوند.

### ۳ـ۴. تابع مطلوبیت اسلامی

در این چارچوب، تابع مطلوبیت به‌صورت چندبعدی تعریف می‌شود و صرفاً به سود مادی محدود نیست. تابع مطلوبیت هر عامل به‌صورت ذیل بیان می‌شود:

$$U_i(s) = \alpha_i \pi_i(s) + \beta_i J(s) + \gamma_i E_i(s) + \delta_i R_i(s)$$

که در آن:

$\pi_i(s)$: سود مادی عامل؛

$J(s)$: شاخص عدالت (اعم از عدالت توزیعی یا رویه‌ای)؛

$E_i(s)$: مؤلفهٔ اخلاقی (مانند انصاف، عدم اضرار و صداقت)؛

$R_i(s)$: پاداش معنوی یا رضایت شرعی.

همچنین ضرایب:

$$\alpha_i, \beta_i, \gamma_i, \delta_i \geq 0$$

وزن هریک از این مؤلفه‌ها را نشان می‌دهند.

درنتیجه، برخلاف اقتصاد متعارف که در آن:

$$U_i = \pi_i$$

در اینجا مطلوبیت به‌صورت ترکیبی از ابعاد مادی، اخلاقی، اجتماعی و معنوی تعریف می‌شود. به بیان دیگر، عدالت و اخلاق نه یک قید بیرونی، بلکه بخشی از تابع هدف کنشگر اقتصادی هستند.

### ۴ـ۴. تعریف تعادل در چارچوب تعامل اسلامی

یک پروفایل استراتژی (مجموعه کامل استراتژی‌های انتخاب‌شده توسط همهٔ بازیکنان به‌صورت هم‌زمان): $s^* \in S^I$ «تعادلی تعاملی» است اگر:

$$U_i(s^*) \geq U_i(s_i, s^*_{-i}) \forall i \quad , \quad \forall s_i \in S_i^I$$

یعنی هیچ بازیکنی نمی‌تواند با تغییر یک‌جانبه به یک استراتژی مجاز، مطلوبیت بیشتری کسب کند. بنابراین مفهوم تعادل نه در کل فضای استراتژی‌ها، بلکه در «فضای پالایش‌شده و مشروع» تعریف می‌شود. این تعریف در واقع تعمیمی از تعادل نَش است که در آن دامنهٔ انحراف، به استراتژی‌های مجاز شرعی و هنجاری محدود شده است.

### ۵ـ۴. تعادل تعاملی مقید به عدالت

برای تقویت بعد هنجاری مدل، می‌توان شرط حداقل عدالت را نیز وارد تعریف تعادل کرد:

$$J(s^*) \geq \bar{J}$$

که در آن، $\bar{J}$ حداقل سطح قابل قبول عدالت است. در این چارچوب، یک وضعیت، زمانی «تعادل اسلامی» محسوب می‌شود که سه شرط به‌صورت هم‌زمان برقرار باشد: نخست، تعادل نَش در فضای استراتژی‌های مجاز اسلامی برقرار باشد؛ دوم، تمامی قیود و الزامات شرعی رعایت شود؛ و سوم، حداقل سطح قابل قبول عدالت نیز تحقق یابد. یعنی:

$$s^* \begin{cases} \text{تعادل نش } S_i \\ \text{رعایت قیود شرعی} \\ \text{برقراری حداقل عدالت} \end{cases}$$

اگر و تنها اگر

بنابراین عدالت در این چارچوب صرفاً پیامد جانبی بازار نیست، بلکه شرطی درونی برای تحقق تعادل اقتصادی محسوب می‌شود.

### ۶ـ۴. دلالت‌های تحلیلی مدل

این چارچوب دارای چند پیامد تحلیلی مهم است: نخست، استراتژی‌های غیرشرعی از مجموعه انتخاب حذف می‌شوند؛ بنابراین بسیاری از تعادل‌های کلاسیک، مانند تعادل خیانت در معمای زندانی، اساساً امکان ظهور نخواهند داشت؛ دوم، با در نظر گرفتن وزن‌های مثبت برای مؤلفه‌های اخلاقی، عدالت و پاداش معنوی، انگیزهٔ همکاری تقویت می‌شود و احتمال شکل‌گیری تعادل‌های تعاونی افزایش می‌یابد؛ سوم، در بازی‌های تکراری، وجود عناصر اخلاقی و معنوی موجب افزایش اعتماد، کاهش انگیزهٔ انحراف و تقویت همکاری پایدار می‌شود.

در بازی‌های تکراری نیز اگر بازیکنان وزن کافی به آینده بدهند و مؤلفه‌های اخلاقی و عدالت‌محور در تابع مطلوبیت نقش مؤثری داشته باشند، استراتژی‌های همکارانه می‌توانند به «تعادل کامل زیربازی» تبدیل شوند. به بیان دیگر، اخلاق و عدالت، هزینهٔ خیانت کوتاه‌مدت را افزایش داده و پایداری همکاری بلندمدت را تقویت می‌کنند.

### ۷ـ۴. جمع‌بندی مدل

این مدل نشان می‌دهد که تفاوت بنیادین میان نظریهٔ بازی متعارف و چارچوب اسلامی در سه سطح اصلی قابل تبیین است: نخست، محدود شدن فضای استراتژی‌ها به انتخاب‌های مشروع؛ دوم، بازتعریف تابع مطلوبیت به‌صورت چندبعدی؛ و سوم، مقید شدن مفهوم تعادل به قیود شرعی و معیارهای عدالت.

درنتیجه، برخلاف نظریهٔ بازی متعارف که تعادل‌های آن لزوماً عادلانه یا اخلاقی نیستند، در چارچوب اسلامی، تعادل‌ها به‌صورت درون‌زا به سمت نتایج عادلانه، همکارانه و پایدار سوق پیدا می‌کنند. از این منظر، این چارچوب را می‌توان گامی نظری در جهت گذار از «نظریهٔ بازی» به «نظریهٔ تعامل اقتصادی اسلامی» تلقی کرد؛ چارچوبی که در آن، رفتار اقتصادی نه صرفاً بر پایهٔ سود فردی، بلکه بر مبنای تلفیق عقلانیت، عدالت، اخلاق و مشروعیت شرعی تحلیل می‌شود. این صورت‌بندی نظریهٔ تعامل را می‌توان گامی در جهت عمل به توصیهٔ قرآنی: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» (مائده: ۲) و نهادینه کردن آن در مباحث علمی اقتصاد اسلامی به‌شمار آورد.

## ۵. مقایسهٔ تطبیقی نظریهٔ بازی متعارف و نظریهٔ تعامل اقتصادی

### ۵ـ۱. مقایسهٔ چند بازی کلاسیک در دو رویکرد

مقایسهٔ بازی‌های کلاسیک نشان می‌دهد که تفاوت اصلی دو رویکرد به تفاوت در تعریف عقلانیت بازمی‌گردد. در معمای زندانی، نظریهٔ بازی متعارف با فرض عقلانیت ابزاری، خیانت را به‌عنوان تعادل نَش پیش‌بینی می‌کند، اما در اقتصاد اسلامی، به دلیل ورود ملاحظات اخلاقی و عدالت‌محور، همکاری می‌تواند به گزینهٔ برتر تبدیل شود. در این چارچوب، همکاری علاوه بر منفعت مادی دارای ارزش اخلاقی و خیانت دارای هزینهٔ اخلاقی است؛ ازاین‌رو امکان شکل‌گیری تعادل‌های تعاونی افزایش می‌یابد.

در بازی تقسیم کیک نیز درحالی‌که اقتصاد متعارف بر حداکثرسازی سهم فردی تأکید دارد، اقتصاد اسلامی با لحاظ عدالت و مشروعیت قراردادها، به سمت تقسیم منصفانهٔ منابع سوق پیدا می‌کند. نمونهٔ عملی آن در قراردادهای مشارکتی اسلامی مشاهده می‌شود که در آنها سود و ریسک به‌صورت عادلانه میان طرفین توزیع می‌شود.

همچنین در بازی‌های تکراری، هر دو رویکرد امکان شکل‌گیری همکاری را می‌پذیرند، اما در اقتصاد اسلامی، اعتماد، وفای به عهد و تعهدات اخلاقی، پایداری همکاری را تقویت می‌کند. افزون بر این، وجود نهادهای شرعی و اخلاقی، از طریق نظارت و اعمال قواعد رفتاری، ساختار بازی و مجموعه تعادل‌های قابل دستیابی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

### ۵ـ۲. مقایسهٔ دو نظریه در مطالعات موردی

برخی مطالعات نشان می‌دهد که رفتار اقتصادی در نهادهای مالی اسلامی صرفاً تابع بازدهٔ مالی نیست، بلکه متغیرهایی همچون مشروعیت شرعی، اعتماد و انگیزه‌های دینی نیز در تصمیم‌گیری نقش دارند (Aysan & et al., 2017). این امر بیانگر تفاوت تابع مطلوبیت در دو نظام است؛ به‌گونه‌ای‌که در اقتصاد اسلامی، مطلوبیت علاوه بر منافع مادی، عناصر هنجاری و ارزشی را نیز دربر می‌گیرد.

### ۵ـ۳. مقایسهٔ در سیاست‌گذاری و مدیریت بحران

تفاوت دو رویکرد در سیاست‌گذاری اقتصادی نیز آشکار است. در اقتصاد متعارف، کارایی اقتصادی و ثبات بازار معمولاً معیار اصلی تصمیم‌گیری است؛ درحالی‌که در اقتصاد اسلامی، عدالت اجتماعی، حفظ اشتغال، توزیع منصفانهٔ منافع و مشروعیت شرعی نیز در تابع هدف سیاست‌گذار وارد می‌شود.

این تفاوت در مدیریت منابع مشترک نیز مشاهده می‌شود. نظریهٔ بازی متعارف احتمال بروز «فاجعهٔ منابع مشترک» را در نتیجهٔ رفتارهای خودمحور توضیح می‌دهد؛ درحالی‌که اقتصاد اسلامی با تأکید بر امانت‌داری و مسئولیت اجتماعی، زمینهٔ همکاری و حفاظت از منابع عمومی را تقویت می‌کند.

این دو نظریه در مدیریت «بحران‌های مالی» نیز می‌توانند متفاوت عمل کنند. در اقتصاد متعارف، تمرکز بر ثبات بازارهای مالی و حفظ ارزش سهام‌داران است؛ درحالی‌که در اقتصاد اسلامی، علاوه بر این، حفظ اشتغال، عدالت اجتماعی و توزیع متوازن ضررها نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.

### ۴ـ۵. پیامدهای تفاوت دو رویکرد

در سطح خرد، تفاوت در مفهوم عقلانیت به الگوهای متفاوت رفتار مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان منجر می‌شود؛ به‌گونه‌ای‌که تصمیم‌های اقتصادی علاوه بر منافع فردی، متأثر از مسئولیت‌های اخلاقی و اجتماعی نیز هستند.

در سطح کلان نیز این تفاوت در اهداف سیاست‌گذاری نمایان می‌شود. اقتصاد متعارف عمدتاً بر رشد و کارایی تأکید دارد؛ درحالی‌که اقتصاد اسلامی در کنار کارایی، عدالت توزیعی، کاهش فقر و توسعهٔ متوازن را نیز دنبال می‌کند. همچنین در حوزهٔ حکمرانی شرکتی، اقتصاد اسلامی منافع همهٔ ذی‌نفعان را مورد توجه قرار می‌دهد، نه صرفاً منافع سهام‌داران.

در مجموع، مقایسهٔ دو رویکرد نشان می‌دهد که نظریهٔ تعامل اقتصادی با وارد کردن قیود اخلاقی، شرعی و اجتماعی به ساختار تصمیم‌گیری، دامنهٔ تحلیل نظریهٔ بازی را گسترش داده و امکان تبیین طیف وسیع‌تری از رفتارهای اقتصادی را فراهم می‌آورد.

## نتیجه‌گیری

نظریهٔ بازی به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین چارچوب‌های تحلیلی در اقتصاد متعارف، بر مبنای بررسی تصمیم‌های استراتژیک شکل گرفته است؛ جایی که نتیجهٔ انتخاب یک بازیگر وابسته به تصمیم‌های سایر بازیگران است. در این چارچوب، «عقلانیت» کلیدواژه‌ای اساسی است که تعیین می‌کند کنشگران چگونه تصمیم می‌گیرند، چه اهدافی دارند و چگونه راهبرد خود را برمی‌گزینند.

در ادبیات اقتصاد متعارف، عقلانیت از دو منظر قابل تحلیل است: از منظر ظرفیت‌شناختی، تمایز میان عقلانیت کامل و عقلانیت محدود مطرح می‌شود؛ از منظر جهت‌گیری اهداف و ارزش‌ها نیز می‌توان میان عقلانیت ابزاری و اشکال مختلف عقلانیت ارزشی یا اخلاقی تفکیک قائل شد. نظریهٔ بازی کلاسیک عمدتاً بر عقلانیت کامل و ابزاری استوار بوده است؛ درحالی‌که اقتصاد رفتاری محدودیت‌های شناختی انسان را برجسته ساخته و برخی رویکردهای جدید نیز نقش انگیزه‌های اخلاقی و اجتماعی را مورد توجه قرار داده‌اند.

نمونه‌های کلاسیک نظریهٔ بازی، از جمله «بازی زندانی»، «بازی هماهنگی» و «بازی‌های مجموع صفر»، بر پایهٔ فرض عقلانیت مطلق و ابزاری طراحی شده‌اند. به‌عبارت‌دیگر، این بازی‌ها با پیش‌فرض بیشینه‌سازی منفعت فردی و دسترسی کامل به اطلاعات بنا شده‌اند. بااین‌حال، نتایج تجربی حاصل از اجرای این بازی‌ها

نشان می‌دهد که کنشگران واقعی غالباً از این فروض عدول می‌کنند و رفتار آنها با پیش‌بینی‌های عقلانیت مطلق مطابقت ندارد. به همین دلیل، شواهد تجربی بیشتر حاکی از وجود عقلانیت محدود و گرایش به انگیزه‌هایی فراتر از منفعت شخصی ـ مانند رعایت انصاف، عدالت و همکاری پایدار ـ است. بازی‌های رفتاری مانند «بازی تقسیم عادلانه» و «بازی‌های مشارکتی» به‌خوبی نشان می‌دهند که افراد در عمل به ملاحظات اجتماعی و اخلاقی پایبند هستند و این نوع رفتارها منجر به شکل‌گیری تعادل‌های تعاونی و محدود می‌شود. مطالعات موردی نشان می‌دهند که عقلانیت مطلق و ابزاری بیشتر در شرایط کوتاه‌مدت و رقابت شدید کاربرد دارد؛ درحالی‌که عقلانیت محدود و اخلاق‌محور توانایی بهتری در توضیح رفتارهای بلندمدت و تعادل‌های اجتماعی دارد. بر همین اساس، اقتصاددانانی چون هربرت سایمون، دنیل کاهنمان و آموس تورسکی نقدهای بنیادینی بر فرض عقلانیت مطلق وارد کرده‌اند و نشان داده‌اند که نادیده گرفتن محدودیت‌های انسانی و ملاحظات اخلاقی می‌تواند به پیش‌بینی‌های غیرواقع‌بینانه یا پیامدهای غیراخلاقی بینجامد.

خلاصه آنکه در نظریهٔ بازی متعارف، عقلانیت همواره در حال تحول بوده است؛ از مدل‌های ریاضی صرف (ابزاری و مطلق) به‌سوی رویکردهایی که بیشتر به واقعیت اجتماعی و اخلاقی نزدیک می‌شوند.

در اندیشهٔ اسلامی، عقل جایگاهی بنیادین دارد، هم به‌عنوان منبع معرفت دینی و هم به‌عنوان هدیه‌ای الهی برای هدایت انسان. فیلسوفان مسلمان عقل را به مراتبی چون عقل نظری، عقل عملی، عقل معاش و عقل معاد تقسیم کرده‌اند که هریک بعدی از زندگی انسان را پوشش می‌دهد؛ از شناخت علمی و تدبیر دنیوی گرفته تا اخلاق، عدالت و آمادگی برای آخرت. از این منظر، عقلانیت در اسلام صرفاً به معنای محاسبهٔ سود و زیان مادی نیست، بلکه مفهومی جامع دارد که عقل، اخلاق، عدالت، حکمت و وحی را درهم می‌آمیزد. عقلانیت اسلامی سه ویژگی اساسی دارد:

**۱. جامعیت:** عقلانیت اسلامی نه‌تنها عقل ابزاری، بلکه عقلانیت ارزشی، اخلاقی، وحیانی و انتقادی را دربر می‌گیرد. به‌عبارت‌دیگر، عقلانیت محدود به انتخاب ابزار نیست، بلکه شامل انتخاب هدف بر اساس ارزش‌ها و هماهنگی با شریعت می‌شود؛

**۲. محوریت عدالت و اخلاق:** در اسلام، عقلانیت بدون عدالت و اخلاق بی‌معناست. فرد عقلانی کسی است که در تصمیم‌های خود به انصاف، صداقت، وفای به عهد، منع ضرر و پرهیز از ظلم پایبند باشد. بنابراین عقلانیت در اقتصاد اسلامی همواره «عدالت‌محور» است؛

**۳. تبعیت از شریعت و وحی:** درحالی‌که عقلانیت در غرب سکولار می‌تواند مستقل از ارزش‌های دینی تعریف شود، در اسلام عقلانیت در چارچوب وحی و احکام شرعی معنا پیدا می‌کند. به‌عنوان‌مثال، در تصمیم‌های اقتصادی، قواعدی همچون حرمت ربا، منع غرر و اکل مال به باطل خطوط قرمز عقلانیت اقتصادی محسوب می‌شوند.

در اقتصاد اسلامی، عقلانیت اقتضا می‌کند که تعادل میان منفعت فردی و خیر جمعی برقرار شود. این عقلانیت نه‌تنها به دنبال کارایی اقتصادی است، بلکه مشروعیت شرعی، عدالت اجتماعی و رفاه عمومی را نیز هدف قرار می‌دهد.

مقایسهٔ تطبیقی عقلانیت در نظریهٔ بازی و اقتصاد اسلامی نشان می‌دهد اگر این دو رویکرد در کنار یکدیگر قرار گیرند، تفاوت‌های بنیادین در ابعاد ذیل با یکدیگر دارند:

**۱. هدف تصمیم‌گیری:** در نظریهٔ بازی متعارف، هدف اصلی بیشینه‌سازی منفعت فردی است؛ درحالی‌که در اقتصاد اسلامی هدف، تعادل میان منفعت فردی، عدالت و خیر جمعی است.

**۲. نوع عقلانیت:** نظریهٔ بازی از عقلانیت مطلق و ابزاری آغاز می‌کند و به‌تدریج عقلانیت محدود و اخلاقی را وارد می‌سازد. در مقابل، عقلانیت اسلامی از همان ابتدا اخلاق‌محور، اجتماعی و دینی است.

**۳. معیار موفقیت:** در نظریهٔ بازی، موفقیت به «رسیدن به تعادل نَش» یا «سود فردی» تعریف می‌شود. در اقتصاد اسلامی، موفقیت در رسیدن به عدالت، سود مشروع و رفاه جمعی است.

**۴. قواعد و محدودیت‌ها:** در اقتصاد متعارف، تنها محدودیت‌ها، قوانین بازار و رقابت‌اند، اما در اقتصاد اسلامی، علاوه بر قوانین بازار، احکام شریعت (مانند منع ربا و غرر) و اصول اخلاقی محدودیت‌های اصلی‌اند.

**۵. رفتار انسانی واقعی:** اقتصاد رفتاری در جهت پر کردن خلأ نظریهٔ بازی تلاش می‌کند محدودیت‌های شناختی و انگیزه‌های اخلاقی را لحاظ کند، اما در اقتصاد اسلامی، این موضوع ذاتی عقلانیت است و خطاهای شناختی و تعهدات اخلاقی هر دو پذیرفته می‌شوند.

**۶. کاربرد نظریهٔ بازی:** نظریهٔ بازی متعارف عمدتاً در پیش‌بینی تعادل رقابتی و رفتار فردی کوتاه‌مدت به‌کار می‌رود. در اقتصاد اسلامی، نظریهٔ بازی باید به‌گونه‌ای بازطراحی شود که عدالت، انصاف، حقوق دیگران و مشروعیت شرعی در نتایج لحاظ شوند.

نمونه‌های عملی این تفاوت‌ها را بیشتر روشن می‌کند. در «بازی زندانی»، بر اساس مبانی آن بازیکنان متعارف معمولاً باید به تعادل خیانت‌محور برسند، اما در اقتصاد اسلامی، به دلیل پایبندی به عدالت، شرع و اخلاق، احتمال وقوع تعادل همکاری بیشتر است. در «بازی تقسیم کیک»، بازیکنان در نظریهٔ بازی به دنبال بیشینه‌سازی سهم خود هستند، اما در اقتصاد اسلامی تقسیم باید منصفانه و مشروع باشد، حتی اگر به سود کمتر فردی بینجامد.

ازاین‌رو می‌توان گفت نظریهٔ بازی در اقتصاد متعارف به دنبال مدل‌سازی ریاضی رفتار است؛ درحالی‌که اقتصاد اسلامی ابتدا به دنبال نهادینه‌سازی عدالت و اخلاق در رفتارهای اقتصادی است. تفاوت اساسی در اینجاست که در اقتصاد متعارف، اخلاق و عدالت اگر هم وارد شوند، بیرونی و فرعی‌اند، اما در اقتصاد اسلامی، اخلاق و عدالت ذاتی عقلانیت‌اند.

خلاصه آنکه بررسی تطبیقی عقلانیت در نظریهٔ بازی و اقتصاد اسلامی نشان می‌دهد که هر دو رویکرد در تلاش برای تبیین رفتار انسانی در شرایط تعامل و تعارض‌اند، اما نقطهٔ عزیمت و غایت آنها متفاوت است. نظریهٔ بازی با عقلانیت مطلق آغاز می‌شود و به‌تدریج با نقدها و توسعه‌های اقتصاد رفتاری به عقلانیت محدود و اخلاق‌محور نزدیک می‌شود. در مقابل، عقلانیت در اقتصاد اسلامی از همان ابتدا جامع، اخلاق‌محور و عدالت‌مدار است.

به بیان دیگر، اگر نظریهٔ بازی مسیر «تکامل تدریجی عقلانیت» را طی کرده است، اقتصاد اسلامی از آغاز، عقلانیتی جامع و چندبعدی را به رسمیت می‌شناسد. این عقلانیت اسلامی، عقل ابزاری را در چارچوب عقل ارزشی و وحیانی محدود می‌کند و مانع آن می‌شود که سود فردی به بهای ظلم، تبعیض یا بی‌عدالتی تحقق یابد.

«عقلانیت» در اسلام را می‌توان به‌عنوان یک سازهٔ چندبعدی در نظر گرفت که شامل مؤلفه‌های شناختی (پردازش اطلاعات)، ابزاری (انتخاب وسیله) و هنجاری (اخلاق، عدالت و مشروعیت) است. به بیان دقیق‌تر، تفاوت بنیادین میان دو رویکرد را می‌توان در «درون‌زا بودن قیود اخلاقی در تابع مطلوبیت» در اقتصاد اسلامی و «برون‌زا بودن آنها» در اقتصاد متعارف دانست. این تمایز، پیامدهای مستقیمی بر نوع تعادل‌های حاصل دارد؛ به‌گونه‌ای‌که در مدل‌های متعارف، تعادل‌ها عمدتاً از نوع غیرتعاونی هستند؛ درحالی‌که در چارچوب اسلامی، امکان شکل‌گیری تعادل‌های همکارانهٔ پایدار افزایش می‌یابد.

از منظر روش‌شناسی، این مقاله نشان می‌دهد که گذار از «نظریهٔ بازی» به «نظریهٔ تعامل اقتصادی» اسلام مستلزم بازتعریف سه عنصر اساسی است: تابع مطلوبیت، مجموعه استراتژی‌ها و قیود نهادی. درنتیجه، می‌توان چارچوب پیشنهادی این پژوهش را گامی در جهت صورت‌بندی یک چارچوب «بازی اسلامی» یا به تعبیر مناسب‌تر «تعامل اقتصادی» اسلامی دانست که در آن، عقلانیت به‌صورت هم‌زمان شامل بهینه‌سازی، التزام اخلاقی و رعایت قیود شرعی است.

نکتهٔ مهم در این میان این است که انجام مطالعات بیشتر دربارهٔ عقلانیت در نظریهٔ بازی و عقلانیت اسلامی می‌تواند به توسعهٔ مدلی نوین از «نظریهٔ تعامل اقتصادی اسلامی» منجر شود؛ مدلی که نه‌تنها رفتار اقتصادی فردی را تبیین می‌کند، بلکه عدالت اجتماعی، اخلاق و مشروعیت شرعی را نیز تضمین می‌نماید. چنین مدلی می‌تواند هم در سیاست‌گذاری اقتصادی اسلامی و هم در تحلیل تعارض‌ها و همکاری‌های اجتماعی در جوامع مسلمان کاربرد داشته باشد.

در نهایت، می‌توان گفت که نظریهٔ بازی و اقتصاد اسلامی اگرچه از دو سنت فکری متفاوت برخاسته‌اند، اما می‌توانند در گفت‌وگویی سازنده قرار گیرند. نظریهٔ بازی ابزار ریاضی و تحلیلی را فراهم می‌آورد، و اقتصاد اسلامی جهت و غایت اخلاقی و دینی آن را تعیین می‌کند. این ترکیب می‌تواند افق‌های جدیدی در تحلیل‌های اقتصادی و اجتماعی بگشاید؛ افق‌هایی که در آن عقلانیت نه فقط ابزاری برای منفعت فردی، بلکه مسیری برای تحقق عدالت، رفاه و سعادت جمعی است.

نکتهٔ مهم آن است که هدف این پژوهش نفی نظریهٔ بازی متعارف یا ادعای برتری مطلق یک چارچوب بر چارچوب دیگر نیست. نظریهٔ بازی در این مقاله به‌مثابهٔ یک ابزار تحلیلی تلقی شده است که می‌تواند بر پایهٔ مفروضات متفاوتی دربارهٔ عقلانیت بنا شود. اقتصاد متعارف معمولاً عقلانیت ابزاری و منفعت‌محور را مبنای تحلیل قرار می‌دهد؛ درحالی‌که اقتصاد اسلامی مدعی نوعی عقلانیت مقید به ارزش‌های اخلاقی، عدالت و قیود شرعی است. ازاین‌رو دستاورد اصلی پژوهش حاضر ارائهٔ چارچوبی صوری برای صورت‌بندی این ادعای رفتاری در قالب نظریهٔ بازی است. بر این اساس، مدل پیشنهادی نه جایگزینی برای نظریهٔ بازی، بلکه گسترشی از آن در جهت تحلیل رفتار اقتصادی در چارچوب اقتصاد اسلامی محسوب می‌شود. همچنین این چارچوب امکان طراحی بازی‌ها و آزمون‌های تجربی را فراهم می‌آورد تا میزان انطباق رفتار واقعی کنشگران مسلمان با مفروضات عقلانیت اسلامی و شرایط تحقق یا عدم تحقق تعادل‌های مورد انتظار مورد بررسی قرار گیرد.

نکتهٔ دیگر توجه به این مطلب است که باید میان دو سطح از تحلیل تمایز قائل شد: سطح نخست، ارائهٔ «مدل هنجاری عقلانیت اسلامی» که سطح تحلیل هنجاری و نظری است و می‌کوشد ساختار عقلانیت مطلوب در اقتصاد اسلامی را صورت‌بندی کند و پیامدهای آن را در تعاملات اقتصادی نشان دهد؛ سطح دوم، سطح «آزمون تجربی عقلانیت اسلامی» که سطح تحلیل تجربی است و به بررسی میزان انطباق رفتار واقعی کنشگران اقتصادی با این الگوی عقلانیت می‌پردازد. پژوهش حاضر در سطح نخست قرار دارد و هدف آن ارائهٔ چارچوبی مفهومی و صوری برای عقلانیت اسلامی در نظریهٔ بازی است. بااین‌حال، یکی از مهم‌ترین مسیرهای پژوهشی آینده می‌تواند طراحی آزمایش‌های رفتاری و بازی‌های اقتصادی برای سنجش تجربی میزان تحقق عقلانیت اسلامی در رفتار واقعی افراد و مقایسهٔ آن با پیش‌بینی‌های عقلانیت متعارف و عقلانیت محدود باشد.

## منابع


زاهدی وفا، محمدمهدی، عسکری، محمدمهدی، نعمتی، محمد و موحدی بک‌نظر، مهدی (۱۳۹۵). *محدودیت‌های فلسفی بهره‌گیری از نظریهٔ بازی‌ها در تحلیل‌های تعاملی اقتصاد اسلامی*. معرفت اقتصاد اسلامی، ۱۴، ۴۹ـ۶۶.

شجاعی، م. و غلامی، ر. (۱۳۹۸). عقلانیت محدود و کاربست آن در اقتصاد رفتاری و نظریهٔ بازی‌ها. *پژوهش‌های اقتصادی ایران*، ۲۱(۲)، ۷۷ـ۱۰۲.

دادگر، یدالله و عزتی، مرتضی (۱۳۸۲). *عقلانیت در اقتصاد اسلامی*. پژوهش‌های اقتصادی، ۹ و ۱۰، ۱ـ۲۴.

عیسوی، محمود (۱۳۷۹). *معرفت‌شناسی، عقلانیت و اقتصاد*. دانشگاه امام صادق﵇، ۱۱ و ۱۲، ۹ـ۳۴.

فراهانی فرد، محمدعلی و پارسانیا، حمید (۱۳۹۹). *بررسی تطبیقی عقل‌گرایی در اقتصاد متعارف و حکمت عملی اقتصاد اسلامی*. اقتصاد اسلامی، ۷۷، ۹۱ـ۱۲۰.

مظفر، محمدرضا (۱۳۷۰). *اصول الفقه*. قم: اسماعیلیان.

Axelrod, R. (1984). *The evolution of cooperation*. Basic Books.

Aysan, A. F., Disli, M., Duygun, M. & Öztürk, H. (2017). Religiosity versus rationality: Depositor behavior in Islamic and conventional banks. *Journal of Comparative Economics*, 45(3), 583-601. https: //doi. org/10. 1016/j. jce. 2017. 03. 001

Camerer, C. F. (2003). *Behavioral game theory: Experiments in strategic interaction*. Princeton University Press.

Fehr, E. & Schmidt, K. M. (1999). A theory of fairness, competition, and cooperation. *Quarterly Journal of Economics*, 114(3), 817-868.

Guala, F. (2006). Has game theory been refuted? *The Journal of Philosophy*, 103(5), 239-263.

Harsanyi, J. C. (1977*). Rational behaviour and bargaining equilibrium in games and social situations*. Cambridge University Press.

Iqbal, Z. & Mirakhor, A. (2007). *An introduction to Islamic finance: Theory and practice*. John Wiley & Sons, p. 67.

Kahf, M. (1997). *The Islamic economy: Analytical study of the functioning of the Islamic economic system*. Plainfield, IN: The Muslim Students' Association of the U. S. and Canada.

Kahneman, D. & Tversky, A. (1979). Prospect theory: An analysis of decision under risk. *Econometrica*, 47(2), 263-291. https: //doi. org/10. 2307/1914185.

Kahneman, D. (2011). *Thinking, Fast and Slow*. Farrar, Straus and Giroux.

Kuran, T. (1995). *Islam and Mammon: The Economic Predicaments of Islamism*. Princeton University Press.

Nash, J. (1951). Equilibrium points in n-person games. *Proceedings of the National Academy of Sciences*, 36(1), 48-49.

Osborne, M. J. & Rubinstein, A. (1994). *A course in game theory*. MIT Press, 21.

Rabin, M. (1993). Incorporating fairness into game theory and economics. *American Economic Review*, 83(5), 1281-1302.

Rapoport, A. (1966). *Two-Person Game Theory: The Essential Ideas.* University of Michigan Press.

Rawls, J. (1971). *A theory of justice.* Harvard University Press, p. 60-6

Sen, A. (1977*).* Rational fools: A critique of the behavioral foundations of economic theory. *Philosophy & Public Affairs*, 6(4), 317-344.

Sen, Amartya (1987). *On ethics and economics*. New York, NY, USA: Blackwell.

Simon, H. A. (1955). A behavioral model of rational choice. *The Quarterly Journal of Economics*, 69(1), 99-118.

Simon, H. A. (1957). *Models of man: Social and rational; Mathematical essays on rational human behavior in a social setting*. John Wiley & Sons.

Thaler, R. H. (2018). *Misbehaving: The making of behavioral economics*. W. W. Norton & Company.

Tirole, J. (1988). *The theory of industrial organization*. MIT Press.

Von Neumann, J. & Morgenstern, O. (1944). Theory of games and economic behavior. *Princeton University Press*, 15, 48, 52.

**Ma'rifat-e Eghtesād-e Islāmī** _____ **2026, Vol. 17, No. 2, 87-111**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003572

20.1001.1.20422322.1405.17.2.4.2

# Critical Analysis of "Conventional Economic Rationality Model" and Presentation of a New Model

**Ataollah Rafiei Atani** / Assistant Professor, Department of Economics, School of Management, Economics and Development Engineering, Iran University of Science and Technology
rafieiatani@iust.ac.ir

**Received:** 2026/04/21 - **Accepted:** 2026/10/04

## Abstract

Neoclassical economic rationality, which is defined as the optimal choice of means to achieve assumed goals, based on stable preferences, has been reduced to instrumental rationality. This conception of rationality, which has its roots in Cartesian philosophy, Kantian reason, and Weber's distinction between instrumental rationality and value rationality, portrays the "rational man" only as a calculating person separated from moral and social contexts. The present article argues with a critical approach that such a conception of rationality is not a universal truth, but a historical-cultural construct in the context of Western civilization, which ignores the basic dimensions of human economic behavior. In this article, using the analytical method, rationality is examined from three perspectives: first, the philosophical perspective, by analyzing the thoughts of Descartes, Kant, and Weber; Second, the social-institutional perspective, with an emphasis on the institutionalized human being in the context of social relations and culture; And third, from a psychological point of view, by taking advantage of the achievements of behavioral economics and neuroeconomics. The research findings show the limitations of neoclassical rationality in explaining the real economic behavior of humans. As an alternative to this reductionist view, the article proposes the concept of "dynamic fuzzy rationality" based on Sadra'i philosophy. In this framework, rationality is not considered an absolute and two-valued attribute, but rather a continuous, multidimensional and transformable spectrum. This model provides the possibility of achieving a more realistic and comprehensive framework for understanding and explaining human economic behavior.

**Keywords:** Economic man, Neoclassical rationality, Institutionalized man, Behavioral economics, Sadra's wisdom, Dynamic Fuzzy Rationality.

**JEL classification:** B41, B49, C79, P4.

معرفت اقتصاد اسلامی ——— سال هفدهم، شماره دوم، پیاپی ۳۴، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص ۸۷ـ۱۱۱

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003572

dor 20.1001.1.20422322.1405.17.2.4.2

**نوع مقاله:** پژوهشی

# تجزیه‌وتحلیل انتقادی «مدل عقلانیت اقتصادی متعارف» و ارائهٔ یک الگوی جدید

**عطاءالله رفیعی آتانی** / استادیار گروه اقتصاد، دانشکدهٔ مدیریت، اقتصاد و مهندسی پیشرفت، دانشگاه علم و صنعت ایران
rafieiatani@iust.ac.ir

**دریافت:** ۱۴۰۵/۰۲/۰۱ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۷/۱۲

## چکیده

عقلانیت اقتصادی نئوکلاسیک که به‌مثابهٔ انتخاب بهینهٔ ابزارها برای دستیابی به اهداف مفروض، بر پایهٔ ترجیحات پایدار تعریف می‌شود، به عقلانیت ابزاری فروکاسته شده است. این برداشت از عقلانیت که ریشه در فلسفهٔ دکارتی، عقل کانتی و تمایز وبری میان عقلانیت ابزاری و عقلانیت ارزشی دارد، «انسان عقلانی» را فقط فردی محاسبه‌گر و منفک از زمینه‌های اخلاقی و اجتماعی به تصویر می‌کشد. مقالهٔ حاضر با رویکردی انتقادی استدلال می‌کند که چنین برداشتی از عقلانیت، نه حقیقتی جهان‌شمول، بلکه برساخته‌ای تاریخی ـ فرهنگی در بستر تمدن غرب است که ابعاد اساسی رفتار اقتصادی انسان را نادیده می‌گیرد. در این مقاله، با استفاده از روش تحلیلی، عقلانیت از سه منظر بررسی می‌شود: نخست، منظر فلسفی، با واکاوی اندیشه‌های دکارت، کانت و وبر؛ دوم، منظر اجتماعی ـ نهادی، با تأکید بر انسان نهادینه‌شده در بستر مناسبات اجتماعی و فرهنگ؛ و سوم، از منظر روان‌شناختی، با بهره‌گیری از دستاوردهای اقتصاد رفتاری و اقتصاد عصب‌پایه. یافته‌های پژوهش نشان‌دهندهٔ محدودیت‌های عقلانیت نئوکلاسیک در تبیین رفتار واقعی اقتصادی انسان است. مقاله در مقام ارائهٔ بدیلی برای این برداشت تقلیل‌گرایانه، مفهوم «عقلانیت فازی پویا» را با ابتنا بر فلسفهٔ صدرایی پیشنهاد می‌کند. در این چارچوب، عقلانیت نه صفتی مطلق و دوارزشی، بلکه طیفی پیوسته، چندبُعدی و تحول‌پذیر تلقی می‌شود. این الگو، امکان دستیابی به چارچوبی واقع‌بینانه‌تر و جامع‌تر را برای فهم و تبیین رفتار اقتصادی انسان فراهم می‌سازد.

**کلیدواژه‌ها:** انسان اقتصادی، عقلانیت نئوکلاسیک، انسان نهادمند، اقتصاد رفتاری، حکمت صدرایی، عقلانیت فازی پویا.

**طبقه‌بندی JEL:** B41، B49، C79، P4.

## مقدمه

عقلانیت، یکی از اساسی‌ترین خصوصیات «انسان اقتصادی» مفروض در اقتصاد نئوکلاسیک، شالودهٔ نظریه‌ها و مدل‌های این رویکرد را تشکیل می‌دهد. در این چارچوب، عقلانیت به معنای توانایی کنشگر برای انتخاب بهینه در میان گزینه‌های موجود، بر اساس ترجیحات پایدار و اطلاعات کامل تعریف می‌شود و به‌عنوان معیار اصلی تحلیل رفتار اقتصادی به‌کار می‌رود. چنین برداشتی از عقلانیت، حاصل تلفیق سنت‌های فلسفی و روش‌شناختی مدرن است که از عقل خودبنیاد دکارتی و عقل قاعده‌گذار کانتی آغاز شده و با تمایز وبری میان عقلانیت ابزاری و ارزشی به شکل نهایی خود رسیده است. این فرآیند، به پیدایش نظریهٔ انتخاب عقلانی و صورت‌بندی ریاضیاتی رفتار اقتصادی انجامید؛ نظریه‌ای که کنشگر اقتصادی را فردی محاسبه‌گر، منفعت‌طلب و مستقل از زمینه‌های اخلاقی و اجتماعی تصویر می‌کند. بااین‌حال، شواهد تاریخی و مطالعات میان‌رشته‌ای نشان می‌دهد که این تصویر از عقلانیت، نه حقیقتی جهان‌شمول، بلکه برساخته‌ای فکری و فرهنگی است که در بستر مدرنیتهٔ غربی شکل گرفته و به‌طور آگاهانه یا ناآگاهانه، بسیاری از ابعاد انسانی را نادیده گرفته است. فروکاست عقلانیت به محاسبه‌گری ابزاری، حذف ارزش‌ها و نادیده گرفتن تأثیر ساختارها و فرهنگ، باعث شده است که نظریهٔ نئوکلاسیک در تبیین رفتار واقعی انسان‌ها با محدودیت‌های جدی مواجه شود.

ازهمین‌رو تحلیل ماهیت و جایگاه عقلانیت اقتصادی، مستلزم بررسی سه بعد اصلی است که در ادامهٔ این نوشتار پی گرفته می‌شود: نخست، واکاوی ریشه‌های فلسفی آن و نشان دادن چگونگی تأثیر سنت‌های فکری مدرن بر تعریف عقلانیت در اقتصاد؛ دوم، تحلیل ابعاد اجتماعی و نهادی عقلانیت و بررسی چالش‌های رویکرد نئوکلاسیک در برابر دیدگاه‌های ساختارگرایانه و فرهنگ‌گرایانه؛ و سوم، ارزیابی نقدهای روان‌شناسی، اقتصاد رفتاری و نورواکانومیکس که با شواهد تجربی، محدودیت‌های شناختی، عاطفی و عصبی انسان را آشکار می‌کنند. این مسیر تحلیلی، نه‌تنها امکان درک ژرف‌تر از عقلانیت اقتصادی و سیر تاریخی آن را فراهم می‌کند، بلکه زمینه را برای ارائهٔ چارچوبی پرمایه‌تر و واقع‌گرایانه‌تر مهیا می‌سازد؛ چارچوبی که بتواند محاسبه‌گری ابزاری را در پیوند با پیچیدگی‌های روانی، اجتماعی و اخلاقی انسان متنوع و متکثر فهم و بازتعریف کند.

## پیشینهٔ تحقیق در قلمرو عقلانیت اقتصادی

در اقتصاد جریان اصلی (رویکرد نئوکلاسیک)، یک تبیین زمانی «اقتصادی» تلقی می‌شود که پدیده‌ها را بر پایهٔ انتخاب‌های عقلانی عاملان فردی منفعت‌طلب توضیح دهد. نظریه‌هایی مانند نظریهٔ عمومی جان مینارد کینز (۱۹۳۶) که بر گرایش‌های روان‌شناختی و «روح حیوانی» تأکید دارد، در چارچوب اقتصاد متعارف جایگاه محدودی دارند، مگر آنکه برای آنها بنیان‌های عقلانیت اقتصادی ساخته شود؛ رویکردی که نیوکینزین‌ها دنبال کرده‌اند. نظریهٔ نئوکلاسیک بر مجموعه‌ای از فروض بنیادین دربارهٔ «انسان اقتصادی» استوار است که هدف آنها تبیین و پیش‌بینی رفتار اقتصادی فردی است. سه ویژگی اصلی این انسان عبارت‌اند از: فردگرایی، نفع‌طلبی یا

مطلوبیت‌گرایی و عقلانیت کامل اقتصادی. عقلانیت کامل قابلیتی ذهنی و ابزاری است که به فرد امکان می‌دهد با توجه به اطلاعات، اهداف و ترجیحات مشخص، بهترین انتخاب محاسبه‌پذیر را انجام دهد. نظریهٔ انتخاب عقلایی، صورت‌بندی ریاضی و تحلیلی این الگوست که این سه مؤلفه را به‌صورت هم‌زمان بازسازی می‌کند (Elster, 1986, p. 1-6). ازاین‌رو برای فهم حدود و ماهیت عقلانیت اقتصادی، باید ابتدا روشن شود که در این سنت، عقل چه نقشی در فرایند انتخاب ایفا می‌کند.

سنت غالب در نظریهٔ اقتصادی، متأثر از فایده‌گرایی قرن نوزدهم و روشنگری اسکاتلند، به‌ویژه آثار دیوید هیوم و آدام اسمیت، بر تلقی ابزاری از عقلانیت استوار است. در این دیدگاه، عقل مؤثرترین وسیله را برای تحقق اهداف مفروض تعیین می‌کند، اما در تعیین خود اهداف نقشی ندارد. هیوم این دیدگاه را با این گزاره بیان می‌کند که «عقل به تنهایی هرگز نمی‌تواند انگیزه‌ای برای هیچ کنش ارادی باشد» و «عقل هست و باید بندهٔ احساسات باشد (Hume, 1740/1978, p. 413-415). بنابراین انگیزش نهایی کنش از احساس یا میل ناشی می‌شود و عقل عمدتاً وظیفهٔ تعیین وسیله را بر عهده دارد. این تفکیک میان اهداف و وسایل در صورت‌بندی‌های جدیدتر نظریهٔ انتخاب عقلانی نیز تداوم یافته است. مایکل اسمیت (۱۹۸۷)، با پیروی از الیزابت انسکومب، میان باورها و خواسته‌ها تمایز می‌گذارد: باورها باید با جهان منطبق باشند؛ درحالی‌که خواسته‌ها مبنای تغییر جهان در جهت مطلوب فرد هستند. ساویج نیز با الهام از رمزی و فون نویمان ـ مورگنسترن، نظریهٔ مطلوبیت انتظاری را بر مجموعه‌ای از اصول سازگاری ترجیحات بنا کرد و احتمال را بیانگر میزان اطمینان فرد به‌درستی یک گزاره دانست. در این چارچوب، کنشگر اقتصادی با شناخت گزینه‌ها و پیامدهای آنها، گزینه‌ای را برمی‌گزیند که مطلوبیت انتظاری بیشتری داشته باشد (Mas-Colell, Whinston & Green, 1995, p. 9). در وضعیت‌های مخاطره نیز، بر اساس معیار بیزی، رفتار عقلانی عبارت است از رتبه‌بندی گزینه‌ها بر مبنای مطلوبیت انتظاری ذهنی و انتخاب گزینه‌ای که این مقدار را بیشینه کند (Elster, 1986, p. 1-6).

بر این اساس، ساختار نظری عقلانیت اقتصادی متعارف را می‌توان بر یک زنجیرهٔ مشخص استوار دانست: اهداف و ترجیحات مفروض‌اند، اطلاعات و باورها وضعیت جهان را مشخص می‌کنند و عقل، بهترین وسیله را برای دستیابی به اهداف انتخاب می‌کند. همین ساختار پرسش مهمی را پیش می‌کشد: آیا عقلانیت صرفاً به انتخاب کارآمدترین وسیله محدود است، یا شناخت موقعیت، شکل‌گیری ترجیحات و بازاندیشی در اهداف نیز می‌تواند بخشی از عقلانیت باشد؟ برای پاسخ به این پرسش باید میان دو بُعد عقلانیت تمایز گذاشت: عقلانیت شناختی، یعنی توانایی شناخت موقعیت، درک واقعیت‌های مادی و اجتماعی و بازاندیشی در اهداف؛ و عقلانیت عملی، یعنی توانایی ارزیابی گزینه‌ها و انتخاب کارآمدترین وسیله برای رسیدن به اهداف معین. در نظریه‌های اقتصادی متعارف، بُعد شناختی تقریباً حذف شده و ترجیحات مفروض گرفته می‌شوند (Sen, 1977, p. 321-325). درنتیجه، عقلانیت اقتصادی عمدتاً به

عقلانیت عملی تقلیل یافته است؛ یعنی عقل همچون ابزاری برای محاسبه وسیله‌ها عمل می‌کند و در تعیین ارزش و غایت نقشی ندارد. پیامد این رویکرد، محدود شدن عقل به تحلیل وسیله‌ها، تهی شدن کنش اقتصادی از زمینه‌های اخلاقی و اجتماعی و حذف غایات انسانی و معناهای هستی‌شناختی از افق تحلیل عقلانی است. این تقلیل در فروض مدل ریاضی عقلانیت اقتصادی نیز آشکار است: فردگرایی روش‌شناختی، ترجیحات معین و پایدار با ویژگی‌هایی همچون کامل بودن انتقال‌پذیری، بهینه‌سازی و تصمیم‌گیری در چارچوب محدودیت‌های درآمدی، زمانی و منابعی (Mas-Colell & Green, 1995, p. 3-30). بنابراین نقد عقلانیت کامل صرفاً نقد یک فرض دربارهٔ توان محاسباتی انسان نیست، بلکه پرسشی بنیادی‌تر دربارهٔ چیستی انسان اقتصادی، ماهیت ترجیحات و جایگاه شناخت، ارزش و غایت در کنش اقتصادی را مطرح می‌کند.

باوجود اهمیت امروزی عقلانیت در اقتصاد، بحث نظام‌مند دربارهٔ آن نسبتاً دیر شکل گرفت. در فرهنگ‌نامهٔ اقتصادی پالگریو (۱۹۱۸ [۱۸۹۹]) عقلانیت هنوز مدخل مستقلی نداشت، اما در دایرةالمعارف جدید پالگریو (۱۹۸۷) مدخل‌هایی از ارو، سن و سارجنت به آن اختصاص یافت. این تحول نشان می‌دهد که عقلانیت ابتدا بیشتر پیش‌فرضی ضمنی در نظریهٔ اقتصادی بود و سپس به موضوعی مستقل تبدیل شد. از دههٔ ۱۹۴۰، آثار فون نویمان و مورگنسترن (۱۹۵۳ [۱۹۴۴]) و ساموئلسون (۱۹۴۷) زمینهٔ برجسته شدن این مفهوم را فراهم کردند و در دههٔ ۱۹۵۰، آثار ارو (۱۹۵۱) و سایمون (۱۹۵۵) مسیرهای متفاوت استفاده و نقد آن را گشودند. در دهه‌های بعد نیز سن (۱۹۷۰؛ ۱۹۷۷) و دیگران دامنهٔ بحث عقلانیت را در اقتصاد و علوم اجتماعی گسترش دادند. بدین ترتیب، عقلانیت از فرضی نسبتاً پنهان به مسئله‌ای صریح، نظری و چندوجهی تبدیل شد.

این تحول نظری در ادبیات ایرانی نیز بازتاب یافته است. در حوزهٔ اقتصاد متعارف و نقد آن، منظور و طاهری (۱۳۹۲) با تأکید بر محدودیت‌های رفتاری و روان‌شناختی، نشان دادند که عقلانیت کامل قادر به تبیین کامل رفتار واقعی انسان نیست و مفاهیم «عقلانیت کران‌دار، ارادهٔ کران‌دار و منفعت‌طلبی کران‌دار» را مطرح کردند. چمنی و همکاران (۱۳۹۸) نیز در مطالعات آزمایشی نشان دادند که ریسک‌گریزی، اثر چارچوب و وزن‌دهی احتمالات موجب فاصلهٔ رفتار افراد از الگوی عقلانیت نئوکلاسیک می‌شود. احمدی و معطوفی (۱۳۹۹) در بررسی حسابداری ذهنی، بر تأثیر محدودیت‌های ذهنی بر عقلانیت اقتصادی تأکید کردند. در سطح نظری نیز علم‌الهدی و توکلی (۱۳۹۴) با بررسی تحول مفهوم «انسان اقتصادی»، نشان دادند که تصویر منفعت‌طلب و محاسبه‌گر انسان در اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک با تناقض‌هایی روبه‌رو است و تبیین جامعی از رفتار انسان ارائه نمی‌دهد. در جریان اندیشهٔ اسلامی نیز تلاش‌هایی برای عبور از عقلانیت صرفاً ابزاری و منفعت‌محور صورت گرفته است. عزتی و دادگر (۱۳۸۲) عقلانیت نئوکلاسیک را نقد و چارچوبی متناسب با مبانی اقتصاد اسلامی پیشنهاد کردند. الهی و همکاران (۱۳۹۸) با بهره‌گیری از دیدگاه‌های تفسیری علامه طباطبائی، هم‌راستا با ایدهٔ این مقاله، مفاهیمی مانند «فردیت مشکک» و «عقلانیت

تکاملی» را بدون تبیین تفصیلی آن، مطرح کردند و توحیدی‌نیا (۱۳۸۸) بر پیوند اخلاق با مبانی اقتصاد خرد و کلان تأکید داشت. همچنین عمرایی و نسرین‌دوست (۱۴۰۰) با تکیه بر نوروفاینانس، تمایز میان عقلانیت کامل، عقلانیت محدود و انتخاب بهینه را بررسی کرده و نشان دادند که ریسک‌پذیری اقتصادی الزاماً به نتایج عقلایی و بهینه منجر نمی‌شود. از منظر اجتماعی و ساختاری نیز عبدالهی و فرجادی (۱۳۹۵) نشان دادند که ناامنی اقتصادی و اجتماعی خانواده‌ها در تهران، تصمیم به فرزندآوری را به کنشی عقلانی، اما حداقلی و بازاندیشانه تبدیل کرده است. برزگر و حسین‌زاده (۱۳۹۵) نیز در بررسی قانون هدفمندسازی یارانه‌ها بر ضرورت توجه به ابعاد اقتصادی، حقوقی، سیاسی و حرفه‌ای عقلانیت در سیاست‌گذاری عمومی تأکید کردند. در مجموع، پژوهش‌های ایرانی را می‌توان در چهار محور اصلی دید: اقتصاد رفتاری که محدودیت‌های شناختی عقلانیت کامل را آشکار می‌کند؛ نقد نظریهٔ انسان اقتصادی که کفایت تصویر متعارف از کنشگر را به چالش می‌کشد؛ اقتصاد اسلامی و اخلاقی که غایات و ارزش‌ها را به بحث عقلانیت بازمی‌گرداند؛ و رویکردهای اجتماعی و نهادی که نقش ساختارها، هنجارها و سیاست‌ها را در شکل‌دهی به کنش عقلانی برجسته می‌کنند. باوجود این، این رویکردها هریک عمدتاً بر بخشی از مسئله تمرکز دارند و ازاین‌رو نیاز به چارچوبی که بتواند ابعاد مختلف عقلانیت را در یک ساختار نظری واحد به هم پیوند دهد همچنان باقی است.

بر همین اساس، تفاوت مقالهٔ حاضر با پژوهش‌های پیشین در آن است که با روشی فرانظریه‌ای و مبتنی‌بر متاآنالیز، ضمن بهره‌گیری از این رویکردها، می‌کوشد با استفاده از حکمت صدرایی چارچوبی جامع و چندلایه برای تبیین ماهیت عقلانیت ارائه کند. نگارنده پیش‌تر نظریهٔ «عقلانیت فازی پویا» را به‌عنوان نظریهٔ پایه در قلمرو ماهیت انسان، انسان اقتصادی و عقلانیت، در چارچوب حکمت صدرایی، در کتاب *کنش انسانی* (۱۳۹۶) ارائه کرده است. الهی و همکاران (۱۳۹۸) نیز سازگاری این دیدگاه را با نظریهٔ قرآنی علامه طباطبائی نشان داده‌اند. از سوی دیگر، داوودی، توکلی و پناهی بروجردی (۱۳۹۶) «عقلانیت طیفی» را به‌عنوان راه‌حلی برای اشکالات عقلانیت متعارف مطرح کرده‌اند، اما آن را صرفاً دربارهٔ کنشگر مسلمان و با توجه به نحوهٔ اهتمام او به انجام تکالیف الهی صورت‌بندی کرده‌اند. موضوع پژوهش حاضر، عقلانیت طیفی و فازی مطلق انسان اقتصادی است؛ یعنی چارچوبی که عقلانیت انسان مسلمان نیز در آن قابل تحلیل است. از این منظر، مقالهٔ حاضر می‌کوشد با عبور از تقلیل عقلانیت به محاسبهٔ ابزاری و با ترکیب ابعاد شناختی، عملی، ارزشی، اجتماعی و غایی، تصویری جامع‌تر از ماهیت عقلانیت اقتصادی ارائه کند.

## ماهیت فلسفی عقلانیت اقتصادی

تحلیل مبانی فلسفی عقلانیت اقتصادی مستلزم پاسخ به سه پرسش اساسی است: نخست، پرسش هستی‌شناختی دربارهٔ ماهیت عقل مفروض در علم اقتصاد و جایگاه آن در وجود انسان؛ دوم، پرسش معرفت‌شناختی دربارهٔ توانایی عقل اقتصادی در شناخت و تبیین رفتارهای انسانی؛ و سوم، پرسش روش‌شناختی دربارهٔ پیامدهای این مبانی برای

نظریه‌پردازی اقتصادی. پاسخ به این پرسش‌ها بدون توجه به فلسفهٔ مدرن غرب امکان‌پذیر نیست؛ زیرا عقل اقتصادی در بستر همین سنت فلسفی شکل گرفته و بازتابی از تلقی مدرنیته از عقل انسانی است.

یکی از مهم‌ترین تحولات فکری دوران جدید، جایگزینی تدریجی عقل انسانی به‌جای عقل الهی قرون وسطی بود. درحالی‌که در جهان‌بینی قرون وسطی، عقل جایگاهی تابع و محدود در نسبت با وحی داشت، در دوران مدرن عقل به معیار نهایی شناخت، اخلاق، علم و سازمان‌دهی اجتماعی تبدیل شد. در این نگرش، عقل نه‌تنها ابزاری برای فهم جهان، بلکه نیرویی برای بازسازی و مهندسی آن تلقی شد. انقلاب علمی قرن هفدهم و روش‌های ریاضی گالیله و نیوتن، زمینهٔ این تحول را فراهم کردند و عقل ریاضی را به الگوی اصلی شناخت علمی تبدیل ساختند. اوج این تحول در اندیشهٔ دکارت نمایان شد. دکارت با گزارهٔ مشهور «می‌اندیشم، پس هستم» (Descartes, 1641/1996)، عقل را بنیاد هستی و معرفت معرفی کرد و انسان را به‌عنوان سوژه‌ای خودبنیاد در مرکز شناخت قرار داد. از دیدگاه او، جهان دارای ساختاری قابل اندازه‌گیری و محاسبه است و ریاضیات مناسب‌ترین ابزار برای شناخت آن محسوب می‌شود. این نگاه، بعدها در اقتصاد به شکل مفهوم «انسان اقتصادی» ظهور یافت؛ انسانی مستقل، محاسبه‌گر و منطقی که بدون اتکا به عوامل بیرونی مانند سنت یا ارزش‌های دینی، بر اساس اطلاعات و ترجیحات خود تصمیم می‌گیرد.

ویژگی‌های اصلی عقل دکارتی، یعنی خودبنیادی، تحلیل‌گری و قابلیت محاسبه، به بنیان‌های نظریهٔ انتخاب عقلانی در اقتصاد تبدیل شد. پیرو و. مینی معتقد است فلسفهٔ دکارتی، مبنای حاکمیت روش قیاسی و ریاضی در اقتصاد و همچنین تعریف انسان اقتصادی به‌عنوان مهم‌ترین اصل موضوعه نظریه‌های متعارف اقتصادی را فراهم کرده است (مینی، ۱۳۷۵، ص۲۷). دکارت با جست‌وجوی یقینی‌ترین مبانی معرفت، روش ریاضی را الگویی برای تولید دانش قرار داد؛ زیرا استدلال‌های قیاسی ریاضی بر اصول اولیه‌ای استوارند که باید یقینی باشند. همین فرض که واقعیت انسانی نیز قابلیت تبدیل به عناصر کمّی و قابل محاسبه دارد، زمینهٔ شکل‌گیری انسان اقتصادی را فراهم کرد (مینی، ۱۳۷۵، ص۳۸).

بر این اساس، اقتصاد متعارف برای تحلیل رفتار انسان، مجموعه‌ای از اصول موضوعه دربارهٔ طبیعت بشر وضع کرد و سپس با روش قیاسی به استخراج قضایای اقتصادی پرداخت (مینی، ۱۳۷۵، ص۴۴). بنابراین ریاضیاتی شدن روش اقتصاد نتیجهٔ مستقیم ریاضیاتی شدن موضوع آن، یعنی انسان اقتصادی بود؛ زیرا روش هر علم متناسب با تصویری است که از موضوع خود ارائه می‌دهد.

باوجود این، مبانی عقلانیت اقتصادی تنها در فلسفهٔ دکارت ریشه ندارد. کانت در نقد عقل عملی (۱۷۸۸) عقل را توانایی انسان برای وضع قواعد عام و ضروری معرفی کرد. در اندیشهٔ کانت، عقل مستقل از امیال و تجربه، ساختارهای نظم‌دهندهٔ شناخت و عمل انسانی را فراهم می‌کند. ترکیب عقل خودبنیاد دکارتی با عقل قاعده‌گذار

کانتی، تصویری از کنشگر اقتصادی ایجاد کرد که مستقل، خودمختار و دارای توانایی محاسبهٔ عقلانی است. چنین کنشگری در چارچوب‌هایی مانند تابع مطلوبیت و قید بودجه تصمیم می‌گیرد و قواعد مشخص را برای دستیابی به اهداف از پیش تعیین‌شده به‌کار می‌گیرد، بدون آنکه خود دربارهٔ ارزش آن اهداف داوری کند.

این تلقی فلسفی در تحلیل جامعه‌شناختی وبر نیز انعکاس یافت. وبر با تفکیک میان «عقلانیت ابزاری» و «عقلانیت ارزشی» (Weber, 1978)، نشان داد که اقتصاد مدرن بر نوعی عقلانیت مبتنی‌بر کارآمدی، محاسبه‌پذیری و انتخاب بهترین وسیله برای دستیابی به هدف استوار است. از این منظر، عقلانیت اقتصادی نئوکلاسیک حاصل پیوند سه مؤلفهٔ اساسی است: خودبنیادی دکارتی، قاعده‌مندی کانتی و عقلانیت ابزاری وبری.

نظریهٔ انتخاب عقلانی را می‌توان صورت نهایی این برداشت از عقل دانست. این نظریه بر سه پیش‌فرض اصلی استوار است: نخست، آغاز تحلیل از فرد مستقل و خودبنیاد (Descartes, 1641/1996, p. 54)؛ دوم، تصور کنشگر به‌عنوان موجودی ابزارمحور که اهداف مشخصی را با قواعد عقلانی دنبال می‌کند (Kant, 1788, p. 15-17; Weber, 1978, vol. 1, p. 24)؛ و سوم، فرض وجود ترجیحات پایدار، قابل مقایسه و منظم که امکان مدل‌سازی ریاضی رفتار را فراهم می‌سازد. بااین‌حال، این تصویر از عقل انسانی با نقدهای مهمی مواجه شده است. آمارتیا سن معتقد است چنین مدلی انسانی را ترسیم می‌کند که در محاسبهٔ هزینه و فایده توانمند است، اما نسبت به اخلاق، عدالت و انصاف بی‌تفاوت باقی می‌ماند (Sen, 1977, p. 329). او این برداشت از عقلانیت را «بیش از حد تقلیل‌گرایانه» می‌داند (Sen, 1977, p. 336). همچنین هاسمن بر ضرورت عبور از محدودیت‌های اخلاق‌گریز این الگو تأکید می‌کند (Hausman, 2008, p. 45-48).

بنابراین عقلانیت اقتصادی مدرن را باید نه صرفاً یک ابزار تحلیلی، بلکه تجلی فلسفهٔ مدرن دربارهٔ عقل انسانی دانست؛ عقلی که فردی، خودبنیاد، محاسبه‌گر و مستقل از ارزش‌های اخلاقی فرض می‌شود. این عقل در تحلیل، پیش‌بینی و انتخاب ابزارهای کارآمد توانمند است، اما دربارهٔ غایات انسانی و ارزش‌های اخلاقی محدودیت دارد. به همین دلیل، اقتصاد نئوکلاسیک که در قرن نوزدهم شکل گرفت و در قرن بیستم به جریان غالب تبدیل شد، تجسم عقلانیت ابزاری است؛ اقتصادی که در آن انسان اقتصادی (homo economicus) با ترجیحات ثابت، اطلاعات کامل و هدف بیشینه‌سازی منفعت شخصی تعریف می‌شود.

ازآنجاکه این انسان، جهان اقتصادی را در قالب متغیرها، قیود و توابع ریاضی درک می‌کند، اقتصاد نئوکلاسیک نیز روش خود را بر مدل‌سازی ریاضی، بهینه‌سازی و استدلال صوری بنا نهاده است. بنابراین پیوند میان فلسفهٔ عقل مدرن و روش‌شناسی اقتصاد را می‌توان چنین خلاصه کرد: انسان اقتصادی دکارتی ـ کانتی، زمینه‌ساز شکل‌گیری اقتصاد ریاضی و نظریهٔ انتخاب عقلانی شد. بر این اساس، فلسفهٔ مدرن انسان را به نوعی آفرید و سپس ارائه کرد که نوع روش علمی اقتصاد را نیز تعین بخشید.

## ماهیت اجتماعی عقلانیت اقتصادی

از منظر اجتماعی، عقلانیت اقتصادی متعارف با دو رقیب اساسی، یعنی «ساختارگرایی» و «فرهنگ‌گرایی» مواجه است. برای فهم این تقابل می‌توان مبانی عقلانیت را در قالب دو مفهوم «عقلانیت کم‌مایه» و «عقلانیت پرمایه» بازخوانی کرد. عقلانیت کم‌مایه بر ویژگی‌های ذاتی و ثابت نوع بشر استوار است؛ درحالی‌که عقلانیت پرمایه، عقلانیت را محصول شرایط اجتماعی، فرهنگی و ساختاری می‌داند.

عقلانیت کم‌مایه که نمونهٔ کامل آن در نظریهٔ «انسان اقتصادی عقلانی» مشاهده می‌شود، بر وجود یک «خود» از پیش تعیین‌شده و ثابت در انسان مبتنی است و با روش‌شناسی طبیعت‌گرایانه سازگار است. بر اساس این دیدگاه، اگر گزاره‌ای دربارهٔ گروهی از انسان‌ها صادق باشد، می‌توان آن را به‌طور پیشینی دربارهٔ همهٔ انسان‌ها در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها تعمیم داد؛ ازاین‌رو نیازی به پژوهش تجربی و استقرایی گسترده وجود ندارد و می‌توان نظریه‌ها را از طریق روش قیاسی و بر پایهٔ فرضیات مربوط به طبیعت انسان بنا کرد. درنتیجه، رفتارهای مشاهده‌شده در شرایط مختلف، بازتاب همان ذات ثابت انسانی تلقی می‌شوند و امکان تدوین قوانین عینی و جهان‌شمول دربارهٔ رفتار انسان فراهم می‌آید.

بر مبنای این نگرش، همهٔ افراد و جوامع باید از قواعد عقلانی مشابهی پیروی کنند و تفاوت میان حوزه‌های تصمیم‌گیری مانند اقتصاد، سیاست و دین موجب تفاوت در اصول بنیادین عقلانیت نمی‌شود. منطقی که رفتار مصرف‌کننده و تولیدکننده را توضیح می‌دهد، می‌تواند رفتار مالیات‌دهندگان، کارگزاران دولتی و حتی کنش‌های مذهبی را نیز تبیین کند. بنابراین عقلانیت مبتنی‌بر طبیعت انسانی به وجود یک نظام عقلانی واحد و فرازمانی برای تبیین رفتار انسانی متعهد است.

این رویکرد بر فردگرایی روش‌شناختی استوار است و چهار پیش‌فرض اصلی دربارهٔ رابطهٔ فرد و جامعه دارد: نخست، رفتار جامعه در همهٔ عرصه‌ها باید در نهایت بر اساس رفتار عقلانی افراد توضیح داده شود؛ دوم، مطلوب کلی جامعه مانند رفاه اجتماعی مستقل از مطلوبیت‌های فردی نیست؛ سوم، ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی قدرتی فراتر از مجموع قدرت افراد ندارند و تحلیل منافع گروهی باید به انتخاب‌های فردی بازگردد؛ و چهارم، نظریه‌های انتخاب عقلانی دیدگاه خود دربارهٔ جامعه را به‌صورت قیاسی از مفروضات مربوط به علایق، باورها و انتخاب‌های فردی استخراج می‌کنند. این پیش‌فرض‌ها در اندیشهٔ متفکرانی چون هابز، اسمیت، رالز و نوزیک بازتاب یافته‌اند. شلینگ نیز بر این باور است که در تحلیل هر مسئلهٔ فردی می‌توان خود را جای دیگران قرار داد؛ زیرا انسان‌ها اساساً از شیوه‌های مشابهی برای اندیشیدن برخوردارند (Schelling, 1978, p. 18).

بااین‌حال، این مبنای عقلانیت برای تبیین کامل رفتار انسانی، هم در سطح خرد و هم در سطح کلان، با محدودیت مواجه است. در سطح خرد، افراد همیشه بر اساس محاسبهٔ کامل و عقلانی عمل نمی‌کنند، بلکه ممکن است رفتارهایی ناعقلانی، ضد عقلانی، مافوق عقلانی، نزدیک به عقلانی یا مبتنی‌بر عقلانیت محدود داشته باشند.

از این منظر، نظریهٔ عقلانیت متعارف به دلیل تصویر انسان به‌عنوان موجودی صرفاً محاسبه‌گر که از ارزش‌ها، محدودیت‌های شناختی و زمینه‌های اجتماعی مستقل است، با چالش جدی جامعه‌شناختی مواجه می‌شود.

در برابر این رویکرد، ساختارگرایی و فرهنگ‌گرایی بر نقش عوامل بیرونی در شکل‌دهی رفتار انسانی تأکید دارند. «ساختار» به نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اشاره دارد که از طریق نهادها، سازمان‌ها و روابط قدرت بر رفتار افراد اثر می‌گذارند. «فرهنگ» نیز مجموعه‌ای از ارزش‌ها، رسوم، سنت‌ها و معانی مشترک است که همچون یک «هویت نرم‌افزاری» در کنار «هویت سخت‌افزاری» ساختارها، شیوهٔ ادراک و انتخاب انسان‌ها را شکل می‌دهد. فرهنگ از طریق ارزش‌ها و ساختار از طریق قواعد، نهادها و روابط قدرت بر کنش انسانی اثر می‌گذارند.

رویکرد فرهنگی بر قواعد برخاسته از ارزش‌های مشترک و دانش عمومی تأکید دارد؛ درحالی‌که رویکرد ساختارگرا بر قواعد حاصل از تعامل میان عاملان اجتماعی و ساختارها تمرکز می‌کند. در مقابل، روش‌شناسی عقل‌گرایانه عمدتاً به تحلیل علایق و باورهای فردی محدود می‌شود و پیامدهای اجتماعی ناخواسته را اغلب در چارچوب رفتارهای غیرعقلانی توضیح می‌دهد. فرهنگ‌گرایی به معناکاوی پدیده‌ها در بستر فرهنگی و ساختارگرایی به تبیین علّی رابطه میان کنشگران و ساختارهای اجتماعی می‌پردازند.

از این منظر، بسیاری از رفتارهایی که در چارچوب نظریهٔ انتخاب عقلانی غیرعقلانی به نظر می‌رسند، در زمینهٔ فرهنگی و ساختاری خود دارای معنا هستند (Lichbach, 2003). جامعه از طریق فرهنگ و ساختار، محدودیت‌ها و فرصت‌هایی برای تصمیم‌گیری فردی ایجاد می‌کند. به اعتقاد لیچبک، نظریهٔ انتخاب عقلانی پروژه‌ای مهم در علوم اجتماعی است، اما به تنهایی قادر به تبیین تمامی واقعیت‌های اجتماعی نیست و برای تکمیل آن به رویکردهای فرهنگی و کلان نیاز دارد.

بر این اساس، هرچه نفوذ ساختارها، هنجارها و فرهنگ اجتماعی بر رفتار افراد بیشتر شود، سهم عوامل غیرمحاسباتی در کنش انسانی افزایش می‌یابد؛ زیرا رفتار انسان تنها محصول محاسبهٔ منطقی نیست، بلکه تحت تأثیر نیروهای اجتماعی، عاطفی و الگوهای فرهنگی نیز قرار دارد. این ایده که بخش مهمی از رفتار اجتماعی ریشه در انگیزه‌ها و گرایش‌های غیرعقلانی اما اجتماعی دارد، به شکل نظام‌مند در نظریهٔ ویلفردو پارتو مطرح شده است.

پارتو، اقتصاددان و جامعه‌شناس ایتالیایی، در اثر مهم خود *جامعه و ذهن* (۱۹۱۶)، برداشت خاصی از عقلانیت ارائه می‌کند که بر تمایز میان «اعمال منطقی» و «اعمال غیرمنطقی» استوار است. از دیدگاه او، عمل منطقی زمانی شکل می‌گیرد که کنشگر هدف مشخصی داشته باشد، ابزار متناسب برای دستیابی به آن را انتخاب کند و رابطهٔ میان وسیله و هدف از نظر تجربی یا علمی قابل تأیید باشد. این نوع عقلانیت که به عقلانیت ابزاری علمی نزدیک است، بیشتر در حوزه‌هایی مانند علوم دقیق، مهندسی و فعالیت‌های اقتصادی فنی مشاهده می‌شود.

اما پارتو معتقد است بخش عمدهٔ رفتارهای انسانی در قلمرو اعمال غیرمنطقی قرار دارد. در این اعمال، رابطهٔ میان وسیله و هدف الزاماً بر مبنای ارزیابی تجربی نیست، بلکه از نیروهای روانی، عاطفی، غریزی و فرهنگی تأثیر می‌پذیرد. او برای توضیح این وضعیت از دو مفهوم «رسیدوها (Residues) «و «مشتقات» (Derivations) استفاده می‌کند. رسیدوها عناصر پایدار روانی ـ اجتماعی هستند که در لایه‌های عمیق فرد و جامعه باقی می‌مانند، مانند گرایش به حفظ سنت‌ها یا مقاومت در برابر نوآوری. مشتقات نیز صورت‌بندی‌های ظاهراً عقلانی و ایدئولوژیکی هستند که پس از وقوع عمل برای توجیه و مشروعیت‌بخشی به آن ارائه می‌شوند.

بنابراین «ناعقلانی بودن» (irrationality / non-logical) در اندیشهٔ پارتو به معنای فقدان عقل یا تفکر نیست، بلکه به معنای غلبهٔ نیروهایی است که از منظر علمی و تجربی قابل ارزیابی دقیق نیستند و معمولاً با پوششی از عقلانیت ظاهری همراه می‌شوند. این دیدگاه، محدودیت‌های عقلانیت اقتصادی متعارف را آشکار می‌کند و نشان می‌دهد که رفتار اجتماعی نه صرفاً حاصل محاسبهٔ فردی، بلکه نتیجهٔ تعامل میان انگیزه‌های انسانی، فرهنگ، ساختارهای اجتماعی و نیروهای تاریخی است (Pareto,1935).

**جامعه‌شناسی و عقلانیت اقتصادی**

در سنت جامعه‌شناسی کلاسیک و مدرن، مفهوم «کنش انسانی» همواره در کانون توجه متفکران بوده است. در تاریخ اندیشهٔ اجتماعی، نقطهٔ آغاز صورت‌بندی مفهومی و تاریخی عقلانیت را می‌توان در آثار ماکس وبر (۱۹۲۰ـ۱۸۶۴) یافت. با توجه به فراز قبلی همین مقاله به نظر می‌رسد وبر در مفصل فلسفه و جامعه‌شناسی قرار دارد. وبر عقلانیت را نه فضیلتی فردی یا توان ذهنی، بلکه فرآیندی تاریخی و اجتماعی می‌داند که ابعاد گوناگونی دارد. او چهار نوع عقلانیت را از هم متمایز می‌کند: ابزاری، ارزشی، سنتی و عاطفی (Weber, 1978, vol. 1, p. 24-26). در این میان، عقلانیت اقتصادی برجسته‌ترین نمونهٔ عقلانیت ابزاری است؛ حالتی که در آن کنشگر با محاسبهٔ دقیق ابزار و پیامدها، راهی برای دستیابی به هدف برمی‌گزیند. به‌زعم وبر، سرمایه‌داری مدرن بستر تاریخی گسترش این نوع عقلانیت است و منطق آن به‌تدریج در سایر حوزه‌های اجتماعی، مانند بوروکراسی، حقوق و علم، نیز نفوذ کرده است (Weber, 2002, p. 18; Kalberg, 1980). او در اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری نشان می‌دهد که این عقلانیت، برخاسته از تحول در جهان‌بینی دینی ـ به‌ویژه زهد کالوینی ـ است و نه صرفاً نتیجهٔ حرص فردی یا ویژگی طبیعی بازار (Weber, 2002, p. 13-31). از نظر وبر، عقلانی شدن جهان فرایندی است که همهٔ حوزه‌های زندگی را تابع منطق محاسبه‌پذیر و پیش‌بینی‌پذیر می‌سازد و اقتصاد مدرن هم نمود این روند و هم محرک اصلی آن است (Weber, 1978, vol. 2, p. 85-87). از نظر وبر دوران جدید غرب محصول این نوع از عقلانیت بوده است. تالکوت پارسونز (۱۹۷۹ـ۱۹۰۲) این بحث را در قالب نظریهٔ کنش اجتماعی بسط می‌دهد. او در ساختار کنش اجتماعی (۱۹۳۷) با تلفیق اندیشه‌های وبر، دورکیم، پارتو و مارشال، «واحد کنش» را معرفی می‌کند که شامل کنشگر، هدف،

موقعیت و نظام ارزشی است (Parsons, 1937, p. 44). در این چارچوب، عقلانیت صرفاً بهینه‌سازی ابزارها نیست، بلکه در پیوند با هنجارها و ارزش‌ها معنا پیدا می‌کند. از این دیدگاه، مدل اقتصادی نئوکلاسیک ـ که انتخاب ابزارهای بهینه در شرایط کمیابی را محور می‌داند ـ تنها یکی از انواع کنش عقلانی است که باید در متن ساختار اجتماعی تحلیل شود (Parsons, 1937, p. 64; 1951). پارسونز در مدل AGIL، اقتصاد را زیرنظامی می‌بیند که منابع را با نیازهای مادی جامعه تطبیق می‌دهد، اما عملکردش وابسته به نظام‌های فرهنگی و اجتماعی است (Parsons, 1951, p. 71-80). او و نیل اسمِلزر تأکید می‌کنند که عقلانیت اقتصادی مطرح در اقتصاد، سازه‌ای انتزاعی است که تنها در بستر نهادها و هنجارها می‌توان آن را به‌طور واقع‌گرایانه فهمید (Parsons & Smelser, 1956, p. 21).

کارل پولانی (۱۹۶۴ـ۱۸۸۶) با نقد این نگاه انتزاعی، عقلانیت اقتصادی را پدیده‌ای تاریخی و نهادی می‌داند. او در تحول بزرگ (۱۹۴۴) میان «عقلانیت شکلی» ـ یعنی محاسبه‌گری برای حداکثرسازی نفع در شرایط کمیابی ـ و «عقلانیت جوهری» ـ یعنی تصمیم‌گیری بر اساس نیازهای واقعی، روابط اجتماعی و ارزش‌های انسانی ـ تمایز می‌گذارد (Polanyi, 1944, ch. 4). پولانی تأکید می‌کند که در بیشتر تاریخ، فعالیت اقتصادی درون‌ساخته (embedded) در نهادهای اجتماعی بوده است. سرمایه‌داری مدرن با ایدهٔ بازار خودتنظیم‌گر این پیوند را گسست و طبیعت، کار و پول را به «کالاهای خیالی» تبدیل کرد که این امر پیامدهای ویرانگر اجتماعی و زیست‌محیطی داشت (Polanyi, 1944, chs. 5-6). او این فرایند را «حرکت دوگانه» می‌نامد: گسترش منطق بازار از یک‌سو و مقاومت اجتماعی برای بازگرداندن کنترل نهادی از سوی دیگر (Polanyi, 1944, ch. 11).

پی‌یر بوردیو (۲۰۰۲ـ۱۹۳۰) با مفاهیم «هابیتوس» و «میدان» چارچوبی بدیل برای فهم عقلانیت ارائه می‌کند. هابیتوس مجموعه‌ای از گرایش‌های نهادینه و ناآگاه است که از طریق اجتماعی شدن شکل می‌گیرد و کنش را بدون محاسبهٔ آگاهانه هدایت می‌کند (Bourdieu, 1977; 1990). بوردیو این را «عقلانیت عملی» یا «حس بازی» می‌نامد؛ دانشی بدنی و زمینه‌مند که قواعد هر میدان اجتماعی را درونی می‌کند. هر میدان ـ از اقتصاد تا هنر ـ منطق و سرمایه‌های خاص خود را دارد و عقلانیت در آن میدان وابسته به درونی‌سازی همین منطق است (Bourdieu, 1984). در میدان اقتصادی، این عقلانیت با منطق سرمایه‌دارانه پیوند دارد، اما نه به‌عنوان واقعیتی طبیعی، بلکه به‌عنوان محصول هابیتوس طبقات مسلط (Bourdieu, 2005)؛ حتی انتخاب‌های به ظاهر فردی، مانند مصرف یا آموزش، اغلب در خدمت حفظ یا ارتقای سرمایه‌های نمادین‌اند؛ پدیده‌ای که بوردیو آن را «اقتصاد نمادین» می‌خواند (Bourdieu, 1984).

## انسان نهادمند: صورت‌بندی اجتماعی کنش اقتصادی در نظریهٔ نهادگرایی

اقتصاد نهادگرا از آغاز شکل‌گیری خود تصویر نئوکلاسیک «انسان اقتصادی» را به چالش کشیده است؛ درحالی‌که نئوکلاسیک‌ها کنشگر را فردی عقلانی، منفعت‌محور و دارای ترجیحات نسبتاً ثابت می‌دانند. نهادگرایان او را موجودی اجتماعی، تاریخی و یادگیرنده می‌بینند که ترجیحات و رفتارهایش در بستر نهادها، فرهنگ و روابط قدرت شکل

می‌گیرد. وبلن با تکیه بر «عادت‌های نهادینه‌شده» و تکامل نهادهای اجتماعی استدلال می‌کند که خواسته‌ها و انگیزه‌های اقتصادی را نمی‌توان صرفاً به تابع مطلوبیت فروکاست (Veblen, 1899, p. 68-70; Veblen, 1914, p. 56-65). این نگاه با بینش جامعه‌شناختی دورکیم دربارهٔ الزام‌آوری واقعیت‌های اجتماعی، تحلیل تاریخی مارکس از نهادهای اقتصادی و نظریهٔ کنش اجتماعی وبر هم‌پوشانی دارد، به‌ویژه وبر نشان می‌دهد که عقلانیت اقتصادی مدرن خود در زمینه‌های فرهنگی، دینی و اخلاقی شکل گرفته است (Weber, 2002). در نهادگرایی جدید نیز این رویکرد با ابزارهای تحلیلی تازه ادامه یافته است. نورث نهادها را «قواعد بازی» و انسان‌ها را بازیگرانی با عقلانیت محدود می‌داند (North, 1990, p. 25)؛ ازاین‌رو تصمیم‌گیری در شرایط نااطمینانی، هزینه‌های مبادله و قیود رسمی و غیررسمی تحلیل می‌شود. بنابراین در هر دو شاخهٔ کلاسیک و جدید نهادگرایی، انسان اقتصادی کنشگری منزوی و جهان‌شمول نیست، ترجیحات او در فرایند اجتماعی شکل می‌گیرد و انتخاب‌هایش به ساختارها و نهادهایی وابسته است که پیشاپیش فرصت‌ها، محدودیت‌ها و حتی شیوهٔ ادراک او را سازمان می‌دهند. بدین ترتیب، «انسان نهادمند» بدیلی برای انسان اقتصادی نئوکلاسیک ارائه می‌کند و عقلانیت را به‌جای ویژگی ثابت و کم‌مایه، پدیده‌ای زمینه‌مند و تحول‌پذیر می‌فهمد.

## روان‌شناسی و عقلانیت اقتصادی

پیش از آنکه اقتصاد رفتاری به‌عنوان حوزه‌ای مستقل تثبیت شود، روان‌شناسی کلاسیک در قالب نظریه‌های شناختی، رفتاری و اجتماعی بارها به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به نقد مفروضات عقلانیت اقتصادی پرداخته بود. این نقدها متوجه برداشت اقتصاد نئوکلاسیک از «انسان اقتصادی» به‌عنوان موجودی با قدرت شناخت کامل و توان محاسبه بی‌خطا بود. اقتصاد رفتاری، به‌عنوان شاخه‌ای میان‌رشته‌ای، با بهره‌گیری از یافته‌های روان‌شناسی شناختی، علوم اعصاب و علوم تصمیم‌گیری، این فرض بنیادین «عقلانیت کامل» را به چالش کشید. برخلاف اقتصاد متعارف که رفتار اقتصادی را عمدتاً نتیجهٔ انتخاب‌های عقلانی در چارچوب بهینه‌سازی سود و فایده می‌داند، اقتصاد رفتاری تأکید دارد که انسان واقعی دارای ظرفیت‌های شناختی محدود است، تحت تأثیر احساسات و ناعقلانیت‌ها عمل می‌کند و تصمیم‌هایش به شدت به زمینه‌های محیطی وابسته است. این بازتعریف بر سه نظریهٔ اصلی استوار است: نظریهٔ عقلانیت محدود، سوگیری‌های شناختی و «تلنگر» که نقش معماری انتخاب در جهت‌دهی به رفتارهای اقتصادی را بررسی می‌کند.

هربرت سایمون با طرح نظریهٔ عقلانیت محدود، یکی از جدی‌ترین نقدها را بر پیش‌فرض عقلانیت کامل وارد کرد (Simon, 1976) و آن را به‌عنوان چارچوبی بدیل در اقتصاد رفتاری معرفی نمود. این محدودیت‌ها شامل محدودیت‌های شناختی ذهن، محدودیت زمان برای تصمیم‌گیری و پیچیدگی ذاتی مسائل است. سایمون نشان داد که ذهن انسان توان پردازش کامل همهٔ گزینه‌ها، پیامدها و احتمالات را ندارد و برای ساده‌سازی از قواعد سرانگشتی

استفاده می‌کند (Simon, 1957, p. 198-203). سایمون و ویلیام چیس (۱۹۷۳) با مطالعهٔ بازی شطرنج دریافتند که حتی استادان بزرگ همهٔ حالات ممکن را نمی‌سنجند و از الگوهای آشنا و حافظهٔ تصویری بهره می‌گیرند (Simon & Chase, 1973, p. 393). سایمون همچنین محدودیت‌های محیطی را برجسته کرد و در کتاب *رفتار اداری* (۱۹۴۷) نشان داد که مدیران بر اساس تجربهٔ گذشته، اطلاعات ناقص و قواعد نهادی تصمیم می‌گیرند (Simon, 1947, p. 88-112). او در برابر مفهوم بهینه‌سازی، ایدهٔ «رضایت‌بخشی» را مطرح کرد؛ یعنی بسنده کردن به گزینه‌ای که از آستانهٔ قابل قبول عبور کند (Simon, 1955). این نظریه بعدها به سیاست‌گذاری و حتی طراحی در هوش مصنوعی تعمیم یافت (۱۹۹۶). هرچند این دیدگاه با محدودیت‌هایی نظیر دشواری کمی‌سازی رضایت‌بخشی روبه‌رو است، اما همچنان از ارکان اصلی اقتصاد رفتاری است.

در ادامهٔ این مسیر، دنیل کانمن و آموس تورسکی با معرفی نظریهٔ هیوریستیک‌ها و سوگیری‌های شناختی نشان دادند که انسان‌ها به‌جای محاسبات پیچیده، از میان‌برهای ذهنی استفاده می‌کنند. کانمن در کتاب *تفکر، سریع و کند* (۲۰۱۱) این فرایند را با دو نظام ذهنی توضیح می‌دهد: «نظام ۱» سریع، شهودی و خودکار و «نظام ۲» کند، تحلیلی و آگاهانه. در اغلب تصمیم‌ها، نظام ۱ فعال است و همین موجب بروز خطاهای شناختی می‌شود. نظریهٔ چشم‌انداز (Kahneman & Tversky, 1979) مهم‌ترین دستاورد آنهاست که نشان می‌دهد افراد پیامدها را نسبی و نسبت به یک نقطه مرجع ارزیابی می‌کنند، نسبت به زیان‌ها حساس‌تر از منافع هم‌ارزش‌اند و احتمال‌ها را به‌صورت تحریف‌شده می‌سنجند (Probability Weighting). این نظریه با معرفی تابع ارزش و تابع وزن‌دهی احتمال، جایگزینی قدرتمند برای نظریهٔ مطلوبیت انتظاری شد و مبنای بسیاری از پژوهش‌های بعدی قرار گرفت. در حوزهٔ کاربردی، ریچارد تیلر و کاس سانستین نظریهٔ «تلنگر» (Nudge) را بر پایهٔ شناخت محدودیت‌های ذهنی و سوگیری‌ها مطرح کردند (Thaler & Sunstein, 2008). تلنگر با استفاده از طراحی محیط تصمیم‌گیری، افراد را به انتخاب‌های بهتر سوق می‌دهد بدون آنکه آزادی انتخاب آنان سلب شود؛ مفهومی که به «پدرسالاری لیبرال» شهرت دارد. از نظر معرفت‌شناختی، تلنگر صرفاً ابزاری سیاستی نیست، بلکه بیانگر تغییری در فهم انسان اقتصادی است؛ انسانی که نه صرفاً عامل عقلانی، بلکه موجودی متأثر از محیط، روایت‌های فرهنگی و سوگیری‌های ناخودآگاه است. این نظریه با پیوند دادن یافته‌های اقتصاد رفتاری به سیاست‌گذاری عملی نشان داده است که تغییرات ظریف در محیط تصمیم‌گیری می‌تواند اثرگذارتر از مداخلات پرهزینه باشد و ازاین‌رو به یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های کاربردی اقتصاد رفتاری بدل شده است. مطالعات کلاسیک نورواکونومیکس نیز نشان می‌دهد انسان‌ها اساساً دارای عقلانیت کامل مفروض در اقتصاد نئوکلاسیک نیستند. برای نمونه مطالعات نشان می‌دهد که هنگام تصمیم‌گیری بین پاداش فوری و پاداش با تأخیر، دو سیستم عصبی متفاوت در مغز فعال می‌شوند (McClure & et al., 2004): پاداش‌های فوری، با فعالیت یک ناحیه از مغز و پاداش‌های بلندمدت، با فعال‌سازی ناحیهٔ دیگر مغز مرتبط‌اند؛ بنابراین

لزوماً آدمی با محاسبات عقلانی تصمیم نمی‌گیرد. این یافته نشان می‌دهد که تمایل به پاداش‌های سریع ـ حتی زمانی که به لحاظ عقلانی زیان‌بار است ـ دارای بنیان عصبی است. این تمایل، مبنای نورونی مفهوم «تنزیل زمانی» را فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که رفتارهای ناعقلانی انسان‌ها، صرفاً ناشی از ضعف اراده یا فقدان دانش نیست، بلکه ریشه در ساختار مغز دارد. مطالعات در این حوزه نشان می‌دهند که تصمیم‌گیری اقتصادی انسان نه‌تنها تابع محاسبات منطقی نیست، بلکه به شدت تحت تأثیر عواطف، ساختارهای عصبی و ترجیحات اجتماعی قرار دارد (Camerer & et al., 2005). برای نمونه، پژوهش مشهور سنفی (۲۰۰۳) با استفاده از بازی اولتیماتوم نشان می‌دهد که افراد در مواجهه با پیشنهادهای غیرمنصفانه، واکنشی عصبی در آمیگدال نشان می‌دهند که منجر به رد پیشنهادها حتی با منافع مالی برای خودشان می‌شود؛ رفتاری که با پیش‌بینی‌های مدل‌های عقلانی قابل توجیه نیست. علاوه بر این، یافته‌های فهر و گلیمچر (۲۰۱۳) در کتاب مرجع *نورواکانومیکس* تأکید دارند که مدارهای مغزی درگیر در تصمیم‌گیری، اغلب میان‌برهایی هیجانی، تجربی و زمینه‌مند را و نه محاسبات بهینه به‌کار می‌گیرند. از سوی دیگر، مطالعات فهر و کمریر (۲۰۰۷) در زمینهٔ «نورواکانومیکس اجتماعی» نشان می‌دهند که مغز انسان نه فقط به بازدهی مادی، بلکه به انصاف، همدلی و تعاملات اجتماعی نیز واکنش نشان می‌دهد. این نتایج به روشنی دلالت دارند بر اینکه رفتارهای اقتصادی، آمیخته‌ای از ترجیحات اجتماعی و پاسخ‌های عصبی‌اند، نه خروجی تصمیم‌گیری بهینه یک عامل عقلانی کامل. در مجموع، نورواکانومیکس با ارائهٔ شواهد تجربی مبتنی‌بر عملکرد مغز، اعتبار جهانی فرض عقلانیت کامل در اقتصاد را به چالش می‌کشد و از لزوم بازنگری در مبانی معرفت‌شناختی نظریه‌های اقتصادی سخن می‌گوید. به جای آن، رویکردهای مبتنی‌بر عقلانیت محدود (bounded rationality)، سوگیری‌های شناختی و ترجیحات اجتماعی و عصبی، چارچوب‌های واقع‌گرایانه‌تری برای تحلیل رفتار اقتصادی ارائه می‌دهند.

## عقلانیت فازی به‌مثابهٔ یک فرانظریه، راهکاری برای درک جامع‌تر عقلانیت انسانی

نشان داده شد که در دهه‌های اخیر، موجی از نقدها و دیدگاه‌های نوین ـ از جمله اقتصاد اخلاقی در چارچوب فلسفهٔ اخلاق، اقتصاد رفتاری بر مبانی دانش روان‌شناسی و علوم عصبی و نیز نهادگرایی در چارچوب جامعه‌شناسی ـ کاستی‌های عقلانیت کلاسیک را به‌درستی نشان داده‌اند. اقتصاددانان رفتاری و روان‌شناسان شناختی نشان داده‌اند که انسان واقعی نه‌تنها دارای محدودیت‌های شناختی است، بلکه تحت تأثیر احساسات و سوگیری‌های ذهنی نیز تصمیم می‌گیرد. جامعه‌شناسان تأکید کرده‌اند که تصمیم‌های ظاهراً «غیرعقلانی» را می‌توان در چارچوب ارزش‌های فرهنگی یا فشارهای ساختاری معنا کرد. نرواقتصاد نیز با شواهد عصبی بیان می‌کند که مغز انسان در تصمیم‌گیری اقتصادی به شدت تحت تأثیر عواطف، ساختارهای عصبی و ترجیحات اجتماعی است، نه صرفاً محاسبات منطقی. مجموع این دیدگاه‌ها حاکی از آن است که مفهوم عقلانیت بسیار پیچیده‌تر و متنوع‌تر از تعریف خشک نئوکلاسیک

است و دیگر نمی‌توان عقلانیت را امری مطلق و همه‌جا یکسان دانست. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که همهٔ این نظریات مطلقاً غیرواقعی نیستد و تا حدودی ولو اندک از حقیقت برخوردارند. مشکل اصلی ناشی از آن است که هریک مدعی تمام حقیقت در این عرصه هستد. به نظر می‌رسد هریک از این نظریات بُعدی و یا سطحی از واقعیت را رویت و روایت می‌کنند. در چارچوب فلسفهٔ صدرایی این واقعیت روش‌شناختی یک توضیح روشن معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی دارد و آن این است که عقل انسانی و محصول آن علم دارای یک واقعیت ذومراتب و فازی است. بنابراین «عقلانیت فازی و ذومراتبی» چارچوبی جامع‌تر برای ساختن یک فرانظریهٔ جامع عقلانیت است. این رویکرد تلاش می‌کند تمامی سطوح و حالات عقلانیت را در قالب یک چارچوب پیوسته و چندلایه بگنجاند و به ما امکان دهد تا سطوح فقدان عقلانیت، ضد عقلانیت، عقلانیت محدود، عقلانیت ابزاری، عقلانیت معطوف به منفعت فردی، عقلانیت معطوف به خیر اجتماعی، عقلانیت متعالی و کمال‌طلب و نیز عقلانیت الهی را در کنشگر به رسمیت بشناسیم و درنتیجه رفتار کنشگران را متناسب و مرتبط به سطوح عقلانیت آنها توضیح دهیم. به همین منظور، ابتدا مفهوم عقلانیت فازی و ذومراتبی را شرح داده و سپس هفت سطح عقلانیت انسانی در این چارچوب را بررسی می‌کنیم.

## چارچوب نظری تبیین ماهیت فازی و ذومراتب عقلانیت

در چارچوب حکمت اسلامی وجه تمایز وجود انسانی از سایر موجودات عقل اوست و درنتیجه عقل منشأ همهٔ آثار وجودی انسان و به‌طور خاص منشأ مهم‌ترین آثار وجودی انسان، یعنی علم و عمل (دانش و کنش) خواهد بود. روشن است که انسان‌ها از عقل هم‌سطح هم برخوردار نیستند. در چارچوب حکمت صدرایی هر واقعیت متکثری ـ نظیر واقعیت وجود انسانی ـ بر اساس همهٔ اصول بنیادین حکمت متعالیه با ارجاع به مفهوم «تشکیک» یا ذومراتب بودگی وجود توضیح داده می‌شود (شیرازی، ۱۹۸۱، ج۲، ص۳۱۱). از سوی دیگر، برای تبیین واقعیت عقل انسانی به‌عنوان مولد دانش و کنش می‌توان نقطهٔ آغاز فهم حقیقت انسان را اصل فلسفی اتحاد وجودی عقل، عاقل و معقول یا اتحاد وجودی علم، عالم و معلوم قرار داد؛ زیرا پس از آنکه انسان به شناختی دست یافت، با شناخت به اتحاد و عینیت وجودی می‌رسد. بنابراین نفس و علم دو واقعیت و دو چیز نیستند، بلکه وجود نفس همان وجود علم به شیء نیز است؛ یعنی یک واقعیت واحدی است که به اعتباری وجود نفس است و به اعتباری دیگر وجود علم است و در این چارچوب نظری وجود انسان چیزی جز آگاهی نیست (عبودیت، ۱۳۸۹، ص۱۴۳). از سوی دیگر، عقل هر انسانی با کسب هر میزانی از علم بر اساس مبانی «حرکت جوهری» به‌صورت ذاتی جدید تبدیل می‌شود، و وجود انسان پیوسته در حال دگرگونی است و هر علم تازه او را به مرتبه‌ای دیگر وجودی منتقل می‌کند. به همین دلیل، هیچ انسانی تکرار گذشته خود نیست و هیچ دو انسانی نیز شبیه یکدیگر نیستند (سعیدی، ۱۳۹۵). بنابراین بر مبنای مهم «اصالت وجود» همهٔ آثار وجودی انسان محصول سطح علم اوست. بر اساس آموزهٔ «تشکیک وجود» مرتبهٔ علمی هر انسانی همان مرتبهٔ وجودی اوست؛ زیرا انسان به همان میزانی که علم دارد وجود دارد. بر اساس اصل «حرکت جوهری»، سطح عقل و علم و انسان در حالت تحول دائمی است.

به‌علاوه نظریهٔ «انسان به‌مثابهٔ تجسم عمل» (رفیعی آتانی، ۱۳۹۸، ص۲۷۶) توضیح می‌دهد که هر عمل انسانی صفتی را در نفس او ایجاد می‌کند (مقدمهٔ اول)؛ چون نفس همان علم است (مقدمهٔ دوم)؛ عمل با یک واسطه به علم تبدیل می‌شود. نتیجه آن است که نخست هر سطحی از علم منشأ کنش (عمل) اوست و عمل نیز علم موجود را به مرتبه‌ای تازه ارتقا یا تنزل می‌دهد. این فرایند رفت و برگشتی تحولی و تکاملی تا بی‌نهایت ادامه دارد. بنابراین علم به عمل و عمل به صفت، صفت به علم و علم به مرتبهٔ تازه‌ای از وجود نفس و دوباره این جان تغییریافته منشأ کنش جدید خواهد بود. این چرخه ـ که در آن نفس هم علت پدیدآورندهٔ علم و عمل است و هم محصول علم و عمل پیشین خود ـ تا بی‌نهایت ادامه دارد. بنابراین کنش انسان که محصول واقعیت ذومراتب اوست باید مرتبط با سطح وجودی متناظر خود ـ یعنی عقلانیت ذومراتب او ـ توضیح داده شود.

## دلالت‌های روش‌شناختی عقلانیت فازی

عقلانیت فازی بر این ایده استوار است که مرز میان رفتار عقلانی و غیرعقلانی صلب و دوگانه (صفر و یکی) نیست. همان‌طور که منطق فازی در برابر منطق کلاسیک قرار می‌گیرد و به درجاتی بین ۰ و ۱ قائل است، عقلانیت فازی نیز درجات مختلفی از عقلانی بودن تصمیم‌ها و کنش‌ها را می‌پذیرد. در مدل نئوکلاسیک ـ آن هم با تعریف خودش از عقلانیت ـ کنشگر یا کاملاً عقلانی فرض می‌شود یا رفتارهایش «غیرعقلانی» تلقی شده و نادیده گرفته می‌شوند، اما در پارادایم فازی، عقلانیت و غیرعقلانیت به‌عنوان دو قطب یک طیف در نظر گرفته می‌شوند که بین آنها بی‌نهایت حالت میانجی وجود دارد. به بیان دیگر، رفتارها و تصمیم‌های انسانی هریک دارای درجه‌ای از عقلانیت (یا عدم عقلانیت) هستند و ما باید به‌جای برچسب زدن مطلق، میزان این درجه را بسنجیم. عقلانیت فازی می‌تواند به‌عنوان فرانظریه‌ای عمل کند که انواع برداشت‌های پیشین از عقلانیت را به‌طور روشمند نقد و یکپارچه نماید. در چارچوب این مبانی که همهٔ انسان‌ها با یک درجه و یک نوع از عقلانیت تصمیم نمی‌گیرند، بلکه بسته به توانمندی‌های شناختی در سطوح متفاوتی از عقلانیت عمل می‌کنند. این سطوح را می‌توان از پایین‌ترین حد (فقدان عقلانیت) تا بالاترین حد (عقلانیت کمال‌طلب) مرتب کرد. در بخش بعد، هفت سطح پیشنهادی این چارچوب معرفی و بررسی شده‌اند. این هفت سطح به ترتیب عبارت‌اند از: ۱. فقر یا فقدان عقلانیت؛ ۲. ضد عقلانیت؛ ۳. عقلانیت محدود؛ ۴. عقلانیت ابزاری کامل؛ ۵. عقلانیت منفعت‌طلب؛ ۶. عقلانیت اخلاقی جامعه‌گرا؛ ۷. عقلانیت کمال‌طلب؛ ۸. عقلانیت الهی. هر سطح، منعکس‌کنندهٔ وضعیت خاصی از ظرفیت شناختی فرد و بافت تصمیم‌گیری اوست که در ادامه توضیح داده می‌شود.

۱. فقر یا فقدان عقلانیت: پایین‌ترین مرتبه در این طیف، وضعیتی است که در آن فرد عملاً از توان تصمیم‌گیری عقلانی بی‌بهره است یا به‌قدری اندک‌بهره است که رفتارهایش رنگ و بوی خردمندانه ندارند؛ مثلاً فقط تحت تأثیر ارتباطات مستقیم حواس پنج‌گانه یا خیالات و توهمات تصمیم می‌گیرد. چنین «فقر عقلانیتی» حتی ممکن است به

دلایل گوناگون رخ دهد، از جمله نقصان‌های شدید شناختی (مانند نارسایی‌های ذهنی یا اختلالات روانی حاد)، نبود آموزش و آگاهی، یا شرایط محیطی بسیار فشارزا که مجال اندیشیدن را سلب می‌کند. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که فقر اقتصادی یکی از عواملی است که می‌تواند به‌طور موقت فرد را در این وضعیت قرار دهد. به‌عنوان نمونه، مطالعات نشان داد که دغدغه‌های مالی شدید چنان بخش عظیمی از توان ذهنی فقرا را درگیر می‌کند که برای سایر تصمیم‌ها «قدرت مغزی» کافی باقی نمی‌ماند (مولاینیتن و شفیر، ۱۳۹۸). بنابراین «فقر و فقدان عقلانیت» لزوماً به معنای اختلال دائم نیست، بلکه می‌تواند محصول شرایط محیطی نامساعد باشد که اجازهٔ بهره‌گیری از خرد را نمی‌دهد.

۲. ضد عقلانیت: مرحلهٔ دوم حالتی است که فرد نه‌تنها از خردورزی بهره نمی‌گیرد، بلکه به شکلی فعالانه در تقابل با منطق عقلانی عمل می‌کند. ضد عقلانیت را می‌توان افراطی‌ترین شکل رفتار غیرعقلانی دانست که در آن انگیزه‌ها و نیروهایی مخالف عقل بر فرد حاکم می‌شوند. نمونه‌های ضد عقلانیت را می‌توان در رفتارهای مخرب و خودویرانگر مشاهده کرد؛ مثلاً زمانی که فرد از سر خشم یا کینه کاری می‌کند که به زیان خودش هم است (صرفاً برای اینکه طرف مقابل را تنبیه کند)، ضد عقلانیت می‌تواند ریشه در احساسات نیرومند (خشم، نفرت، ترس شدید)، تعصبات فکری و ایدئولوژیک، یا هنجارهای اجتماعی نامعقول داشته باشد. به‌طور خلاصه، در سطح ضد عقلانیت، انسان آگاهانه یا ناآگاهانه برخلاف منطق مصلحت‌اندیش عقل رفتار می‌کند و چه‌بسا به نتایجی کاملاً زیان‌بار دست می‌یابد. توجه به این سطح نشان می‌دهد چرا نظریه‌های صرفاً عقل‌گرا در توضیح بعضی رفتارهای بشری ناکافی‌اند؛ زیرا انسان بعضاً موجودی شوریده‌سر و طغیانگر در برابر حکم عقل است.

۳. عقلانیت محدود: عقلانیت محدود به این معناست که انسان‌ها در عمل نمی‌توانند کاملاً مطابق با مدل ایدئال عقلانی تصمیم بگیرند؛ چراکه با محدودیت‌های مختلفی مواجه‌اند: محدودیت توان پردازش ذهن (حافظه و توجه محدود)، محدودیت زمان برای تصمیم‌گیری، و پیچیدگی ذاتی مسائلی که با آن روبه‌رو هستند. سایمون نشان داد ذهن انسان قادر به در نظر گرفتن همهٔ گزینه‌ها و پیامدهای ممکن نیست و برای جبران این ناتوانی از میان‌برهای شناختی (heuristics) استفاده می‌کند؛ حتی شطرنج‌بازان بزرگ هم به‌جای محاسبهٔ تمامی حرکات ممکن، به الگوهای آشنا و حافظهٔ خود تکیه می‌کنند. تصمیم‌گیرندگان در دنیای واقعی معمولاً به‌جای بهینه‌سازی مطلق، به یک انتخاب رضایت‌بخش و «بسنده» اکتفا می‌کنند؛ مفهومی که سایمون آن را رضایت‌بخشی (satisficing) به‌جای maximizing نامید. عقلانیت محدود همچنین تأکید می‌کند که فرآیند تصمیم‌گیری باید با محدودیت‌های شناختی و محیطی سازگار باشد؛ چیزی که سایمون آن را «عقلانیت رویه‌ای» در مقابل «عقلانیت محتوایی» (نتیجه‌گرا) نام‌گذاری کرد. شواهد فراوانی از روان‌شناسی شناختی این دیدگاه را تأیید می‌کنند. دنیل کانمن و آموس تورسکی نشان دادند که انسان‌ها از قواعد سرانگشتی بهره می‌گیرند که هرچند اغلب مفیدند، اما به‌طور نظام‌مند خطا ایجاد می‌کنند. آنها با معرفی دو نظام فکری ـ نظام ۱ سریع و شهودی، و نظام ۲ کُند و تحلیلی ـ توضیح دادند که غالب

تصمیم‌ها بدون محاسبه و ناخودآگاه اتخاذ می‌شود و به همین دلیل مستعد خطاست. در مجموع، سطح عقلانیت محدود بیانگر دنیای واقعی تصمیم‌گیری اکثریت مردم است؛ تلاشی نسبی برای عقلانی بودن، در حد توان مغز و امکانات موجود.

۴. عقلانیت ابزاری کامل: این همان سطح ایدئالی است که مدل نئوکلاسیک برای انسان اقتصادی در نظر می‌گیرد. در این مرتبه، فرض بر این است که فرد به‌صورت کامل و بهینه، وسایل تحقق اهداف خود را انتخاب می‌کند؛ یعنی در چارچوب اطلاعات موجود و ترجیحات معین، بهترین گزینهٔ ممکن را برمی‌گزیند. عقلانیت در این معنا یک قابلیت ذهنی ـ ابزاری است که اجازه می‌دهد تصمیم‌گیرنده مانند یک «ماشین حسابگر»، تمامی پیامدها را بسنجد و با حداکثر کارایی به هدف برسد. این مفهوم بر مبنای عقلانیت ابزاری ماکس وبر بنا شده است که عقل را صرفاً خدمتگزار رسیدن به هدف‌های مفروض می‌داند. به تعبیر هیوم، «عقل باید بندهٔ احساسات باشد»؛ بدین معنا که خود هدف را عقل تعیین نمی‌کند، بلکه هدف‌ها از خواسته‌ها می‌آیند و عقل فقط در انتخاب وسیلهٔ مؤثر خلاصه می‌شود. بنابراین در عقلانیت ابزاری کلاسیک، ارزش‌ها و اهداف پرسش نمی‌شوند، عقل فقط کارآمدترین راه رسیدن به هر هدف دلخواه را نشان می‌دهد. مدل اقتصادی نئوکلاسیک، این سطح را نقطهٔ مبنا قرار داد و هر رفتاری را که با آن فاصله داشت غیرعقلانی تلقی کرد. در این سطح از عقلانیت، فرض بر این است که فرد از هر گونه خطای شناختی یا ضعف پردازشی مبراست، زمان و اطلاعات کافی در اختیار دارد، و هیچ عامل حواس‌پرتی یا احساسی مزاحم تصمیم‌گیری‌اش نمی‌شود. روشن است که چنین شرایطی در واقعیت نادر است، اما به‌هرحال، سطح عقلانیت ابزاری کامل به‌مثابهٔ یک الگوی مرجع و ایدئال در بسیاری از نظریه‌های اقتصادی به‌کار رفته است.

۵. عقلانیت منفعت‌طلب (خودنفع‌محور): درحالی‌که سطح قبل بر بهینه بودن ابزارها برای رسیدن به هر هدفی تأکید داشت، این سطح مشخصاً به ماهیت هدف‌ها در عقلانیت کلاسیک اشاره می‌کند. منظور از عقلانیت منفعت‌طلب، عقلانیتی است که هدف آن حداکثرسازی منافع مادی شخصی فرد باشد. در اقتصاد متعارف فرض بر این است که هر فرد به دنبال بیشینه کردن مطلوبیت یا سود شخصی خویش است. بنابراین عقلانیت وی در خدمت نفع شخصی (خواه مادی، خواه لذت‌جویانه) قرار می‌گیرد. آمارتیاسن این تصویر از انسان را به طنز «ابله عقلانی» نامیده است؛ فردی که صرفاً به محاسبهٔ نفع خود می‌پردازد و هیچ انگیزهٔ والاتری ندارد. سن اشاره می‌کند که «انسان کاملاً اقتصادی در مرز یک احمق اجتماعی است»؛ زیرا چنین موجودی از همدلی، اخلاق و دلبستگی‌های انسانی تهی شده است. بااین‌حال، این همان عاملی است که نظریه‌های رایج، فاخرتر عقلانیت را بر پایهٔ آن بنا کردند. اقتصاددان قرن نوزدهم، فرانسیس اجورث، آشکارا فرض می‌کرد که «آنچه لذت می‌دهد خوب است» و انسان اقتصادی چیزی نیست جز موجودی که تنها به دنبال حداکثر کردن لذت (مطلوبیت) خود است. عقلانیت منفعت‌طلب در سطح خرد به رفتارهایی چون رقابت برای کسب درآمد بیشتر، مصرف‌گرایی افراطی، یا تصمیم‌گیری صرفاً بر مبنای هزینه ـ فایده شخصی منجر می‌شود. نکته اینجاست که این نوع عقلانیت در چارچوب گسترده‌تر می‌تواند

کوتاه‌بینانه یا حتی غیرعقلانی جلوه کند. برای مثال، فرد منفعت‌طلب ممکن است از مشارکت در امور خیریه یا همکاری‌های جمعی سر باز زند؛ چون سود مستقیمی برایش ندارد، اما در بلندمدت همین فقدان سرمایهٔ اجتماعی می‌تواند به زیان خودش تمام شود. به بیان دیگر، تمرکز تک‌بعدی بر منافع شخصی می‌تواند عقلانیت ابزاری فرد را هم مخدوش کند؛ چراکه دنیای واقعی شامل تعاملات و بازخوردهای پیچیده است. سن و دیگر منتقدان استدلال می‌کنند که انسان‌ها علاوه بر نفع شخصی، انگیزه‌هایی مثل نوع‌دوستی، وظیفه‌شناسی و هنجارهای اجتماعی دارند و نادیده گرفتن این انگیزه‌ها، تصویری ناقص از عقلانیت ارائه می‌دهد.

۶. عقلانیت اخلاقی جامعه‌گرا: در این سطح، فرد علاوه بر منفعت شخصی، خیر عمومی، انصاف، اصول اخلاقی و هنجارهای اجتماعی را نیز در تصمیم‌گیری دخالت می‌دهد. این سطح با عقلانیت ارزشی وبر قرابت دارد. شواهد آزمایشگاهی مانند بازی اعتماد و بازی کالاهای عمومی نشان می‌دهند که افراد در بسیاری از موقعیت‌ها حتی با وجود امکان کسب سود بیشتر، همکاری و تقسیم عادلانه را انتخاب می‌کنند. یافته‌های نورواکانومیکس اجتماعی نیز نشان داده‌اند که مغز نسبت به انصاف، همدلی و تعامل اجتماعی واکنش نشان می‌دهد (Camerer & Fehr, 2007). آمارتیا سن مفهوم «تعهد» را برای توضیح رفتارهایی به‌کار می‌برد که فرد به سبب یک اصل اخلاقی یا هدف اجتماعی انجام می‌دهد؛ حتی اگر مطلوبیت شخصی او را کاهش دهد. بنابراین عقلانیت جامعه‌گرا دامنهٔ خرد انسانی را از خودنفعی صرف فراتر می‌برد و پیوند عقل با اخلاق و خیر جمعی را به رسمیت می‌شناسد.

۷. عقلانیت کمال‌طلب: عقل نه صرفاً ابزار تأمین خواسته‌های فردی یا جمعی، بلکه راهنمای حرکت به‌سوی کمال انسانی است. فرد تصمیم‌ها و کنش‌های خود را با اهدافی مانند حقیقت‌جویی، عدالت، فضیلت و خودسازی تنظیم می‌کند و منافع کوتاه‌مدت را در برابر اهداف پایدارتر و متعالی‌تر می‌سنجد. در سنت ارسطویی، فضیلت و عقل عملی در نسبت با سعادت انسانی معنا می‌یابند و در حکمت اسلامی نیز عقل می‌تواند با تهذیب و رشد وجودی، انسان را به‌مراتب بالاتر کمال هدایت کند. بنابراین عقلانیت کمال‌طلب جهت‌گیری بلندمدت و فراتر از منفعت فوری دارد و غایت آن شکوفایی ظرفیت‌های انسانی است.

۸. عقلانیت الهی: آنگاه که انسان توانست هدف کنش خود را تقرب وجودی به مصداق کمال مطلق، یعنی خدا قرار دهد، نقطهٔ اوج ظرفیت انسانی امکان فعلیت پیدا می‌کند. در این سطح از عقلانیت، رفتارهای آدمی با ارجاع به تقرب وجودی به بی‌نهایت قابل توضیح خواهد بود. اگر سطح ۱ را حضیض عقلانیت بدانیم، سطح ۸ اوج آن است؛ قله‌ای که خرد انسان در آن با فضیلت و کمال مطلق یکی می‌شود.

## مزایای فرانظریهٔ فازی ـ ذومراتبی

چارچوب عقلانیت فازی و ذومراتبی پاسخی به پیچیدگی رفتار انسانی است که نظریه‌های تک‌ساحتی قادر به تبیین کامل آن نبودند. این رویکرد چند مزیت مهم دارد:

ـ شمول و جامعیت: عقلانیت نه فقط بهینه‌سازی خودخواهانه یا عقلانیت محدود، بلکه طیفی از غیاب عقلانیت تا عقلانیت اخلاقی کامل را شامل می‌شود. به این ترتیب، رفتارهایی چون ایثار یا خطاهای شناختی وصلهٔ ناجور نیستند، بلکه نقاطی بر پیوستار عقلانیت‌اند.

ـ انعطاف در تحلیل و سیاست‌گذاری: با پذیرش درجات مختلف عقلانیت می‌توان سیاست‌هایی واقع‌بینانه طراحی کرد؛ مثلاً فقر را نه‌تنها مسئله‌ای اخلاقی، بلکه مانعی برای ارتقای عقلانیت جمعی دید. همچنین به‌جای سرزنش مردم به خاطر سوگیری‌ها، باید محیط تصمیم‌گیری را بهبود داد (مانند تلنگرها در اقتصاد رفتاری). این چارچوب امکان راه‌حل‌های تدریجی و ارتقادهنده را فراهم می‌آورد.

ـ پیوند فرد و ساختار: عقلانیت ذومراتبی هم‌زمان به رشد فردی (شناخت و اراده) و شرایط اجتماعی ـ فرهنگی توجه می‌کند. فرد می‌تواند با آموزش ارتقا یابد و جامعه نیز با تقویت اعتماد و ارزش‌های مشترک رفتارها را از خودمحوری به جامعه‌گرایی سوق دهد.

ـ آشتی نظریه‌های رقیب: عقلانیت کلاسیک اقتصادی، اقتصاد رفتاری، دیدگاه‌های جامعه‌شناختی و حتی عقلانیت الهی همگی در این طیف جای می‌گیرند. این رویکرد نشان می‌دهد به‌جای رد یا پذیرش یک نظریه، باید هرکدام را صورتی خاص از عقلانیت در پیوستاری وسیع‌تر دانست.

در نهایت، عقلانیت یک نقطهٔ ثابت نیست، بلکه مسیری است که از محدودیت‌ها و خطاها آغاز می‌شود و با شناخت، پرورش فردی و بهبود ساختارها به تعالی فرد و جامعه می‌انجامد.

## نتیجه‌گیری

مقالهٔ حاضر نشان داد که عقلانیت اقتصادی رایج که در دوران جدید غرب شکل گرفته، هرچند در محاسبه‌گری تحلیلی نیرومند است، اما رویکردهای جامعه‌شناختی و نهادگرا نشان می‌دهند که انسان به‌عنوان کنشگری اجتماعی و نهادمند، موجودی تاریخی و یادگیرنده است. ترجیحات و انتخاب‌های فرد در بستر ساختارهای اجتماعی، فرهنگ و نهادهای حاکم شکل می‌گیرد؛ بنابراین فرض کنشگر کاملاً مستقل و جهان‌شمول بسیار ساده‌انگارانه و مخدوش است. اندیشمندانی چون وبر، پارسونز و وبلن تأکید کرده‌اند که عقلانیت صرفاً به انتخاب ابزارها محدود نیست و تنها در پیوند با ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی معنا می‌یابد. از این منظر، الگوی اقتصاد نئوکلاسیک با چشم‌پوشی از بافت اجتماعی ـ فرهنگی رفتار، تبیینی ناقص از کنش اقتصادی ارائه می‌دهد. علاوه بر این، یافته‌های روان‌شناسی شناختی، اقتصاد رفتاری و نرواکونومیکس نیز محدودیت‌های بنیادین عقلانیت کلاسیک را آشکار کرده‌اند. وجود سوگیری‌های شناختی، نقش هیجانات و فرایندهای ناخودآگاه مغز در تصمیم‌گیری نشان می‌دهد که انسان واقعی همواره مطابق مدل «عامل عقلانی کاملاً محاسبه‌گر» رفتار نمی‌کند. بدین ترتیب، ایدهٔ انسان اقتصادی به‌عنوان موجودی کاملاً منطقی و منفعت‌طلب، با واقعیت‌های

رفتاری ناسازگار است و نیاز به تجدیدنظر جدی دارد. بر مبنای مجموعهٔ این نقدها و شواهد، ضرورت عدم اکتفا به پارادایم عقلانیت ابزاری آشکار می‌شود.

در همین راستا، پژوهش حاضر با الهام از حکمت متعالیه (فلسفهٔ صدرایی)، الگوی «عقلانیت فازی پویا» را پیشنهاد کرده است. این الگو، عقلانیت را نه یک وضعیت مطلق، بلکه طیفی پیوسته و چندسطحی در نظر می‌گیرد که طی آن مراتب متعددی از خرد و عقل انسانی قابل شناسایی است. چنین نگرشی امکان می‌دهد ارزش‌های اخلاقی، عواطف انسانی و زمینه‌های اجتماعی و روان‌شناختی در کنار محاسبات سودجویانه در تحلیل‌های اقتصادی لحاظ شوند. بدین‌سان، مفهوم عقلانیت اقتصادی از قید تقلیل‌گرایی تک‌بعدی رها شده و به چارچوبی جامع‌تر برای فهم انسان پیچیده ارتقا می‌یابد. بنابراین بازنگری در مبانی نظری اقتصاد بر اساس این رویکرد چندلایه و پویا، اقدامی ضروری برای نزدیک‌تر کردن نظریه‌های اقتصادی به واقعیت‌های پیچیدهٔ رفتار انسانی است.

## منابع


احمدی، شهرزاد و معطوفی، علیرضا (۱۳۹۹). بررسی عقلانیت اقتصاد رفتاری در حسابداری ذهنی با مطالعه اقتصاد آزمایشگاهی. *پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی*، ۲۸(۹۵)، ۱۳۷ـ۱۸۰.

برزگر، ابراهیم و حسین‌زاده، صیاد (۱۳۹۵). بررسی عقلانیت سیاست‌گذاری عمومی در ایران: مطالعه موردی «قانون هدفمند کردن یارانه‌ها». *سیاست‌گذاری عمومی*، ۲(۱)، ۵۱ـ۷۹.

توحیدی‌نیا، ابوالقاسم (۱۳۸۸). امکان‌سنجی تأثیر اخلاق بر مبانی اقتصاد خرد و کلان. *اخلاق در علوم و فناوری*، ۴(۳ و ۴)، ۲۸ـ۳۸.

چمنی، رضا، باقریان، فاطمه و شکری، امید (۱۳۹۸). نقش سوگیری‌های شناختی بر عقلانیت تصمیم‌گیری اقتصادی تحت ریسک در میان دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی. *روان‌شناسی شناختی*، ۷(۱)، ۱ـ۱۴.

داوودی، پرویز، توکلی، محمدجواد و پناهی بروجردی، محمدسعید (۱۳۹۶). عقلانیت طیفی اسلامی در مقابل نظریه انتخاب عقلایی اقتصاد متعارف. *معرفت اقتصاد اسلامی*، ۹(۱)، ۶۷ـ۸۴.

رفیعی آتانی، عطاءالله (۱۳۹۸). *واقعیت و روش تبیین کنش انسانی در چهارچوب فلسفه اسلامی: نظریه‌ای بنیادین در علوم انسانی*. تهران: آفتاب توسعه.

سعیدی، احمد (۱۳۹۵). *حرکت جوهری نفس در حکمت متعالیه و کتاب و سنت*. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱م). *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*. بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

عبدالهی، عادل و فرجادی، غلامعلی (۱۳۹۵). عقلانیت اقتصادی و اجتماعی و کنش فرزندآوری در شهر تهران؛ نتایج یک مطالعه کیفی. *مطالعات جمعیتی*، ۴، ۱۰۱ـ۱۳۱.

عبودیت، عبدالرسول (۱۳۸۹). *خطوط کلی حکمت متعالیه*. *تهران: سمت*.

عزتی، مرتضی و دادگر، یدالله (۱۳۸۲). عقلانیت در اقتصاد اسلامی. *پژوهش‌های اقتصادی (رشد و توسعه پایدار)*. ۱ـ۲۵.

علم‌الهدی، سیدناصر و توکلی، محمدجواد (۱۳۹۴). نقد و بررسی سیر تحول اندیشه انسان اقتصادی در اقتصاد متعارف. *معرفت*، ۱۱، ۱ـ۲۹.

عمرایی، رضا و نسرین‌دوست، طیبه (۱۴۰۰). عقلانیت و بهینگی در ریسک‌پذیری اقتصادی و نوروفاینانس. *مطالعات مدیریت و حسابداری*. ۷(۲)، ۸۰ـ۹۴.

منظور، داود و طاهری، مجتبی (۱۳۹۲). عقلانیت اقتصادی در بوته نقد اقتصاد رفتاری. *پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی*، ۲۱(۶۸)، ۱۵۹ـ۱۷۴.

مینی، پیرو و. (۱۳۷۵). *فلسفه و اقتصاد: مبادی و سیر تحول نظریه اقتصادی*. ترجمهٔ مرتضی نصرت و حسین راغفر. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

مولاینیتن، سندهیل و شفیر، الدار (۱۳۹۸). *فقر احمق می‌کند*. ترجمهٔ سیدامیرحسین میرابوطالبی. تهران: ترجمان علوم انسانی.

الهی، ناصر، کیاءالحسینی، سیدضیاءالدین و فیروزآبادی، سیدمحمدضیاء (۱۳۹۸). بازتعریف مفاهیم اساسی نظریه انتخاب عقلایی بر اساس برداشت‌های تفسیری علامه طباطبائی. *معرفت اقتصاد اسلامی*، ۱۱(۱)، ۴۱ـ۵۶.

Arrow, K. J. (1951). *Social choice and individual values*. New Haven, CT: Yale University Press.

Bourdieu, P. (1977). *Outline of a Theory of Practice*. Cambridge University Press.

Bourdieu, P. (1984). *Distinction: A Social Critique of the Judgement of Taste*. Harvard University Press.

Bourdieu, P. (1990). *The Logic of Practice*. Stanford University Press.

Bourdieu, P. (2005*). The Social Structures of the Economy*. Polity Press.

Camerer, C. F., Loewenstein, G. & Prelec, D. (2005). Neuroeconomics: How neuroscience can inform economics. *Journal of Economic Literature*, 43(1), 9-64.

Descartes, R. (1641/1996). *Meditations on first philosophy* (J. Cottingham, Trans.). Cambridge: Cambridge University Press. (Original work published 1641).

Durkheim, É. (1893). The Division of Labour in Society.

Elster, Jon. (1986*). Rational Choice*. Oxford: Basil Blackwell.

Fehr, E. & Camerer, C. F. (2007). Social neuroeconomics: The neural circuitry of social preferences. *Trends in Cognitive Sciences*, 11(10), 419-427.

Habermas, J. (1984). *The Theory of Communicative Action*, Volume 1: Reason and the Rationalization of Society (T. McCarthy, Trans.). Beacon Press.

Hausman, D. M. (2008). *Philosophy of Economics*. In E. N. Zalta (Ed.), The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Fall 2008 Edition). Stanford University. Retrieved from.

Hume, D. (I740/I978). *A Treatise of Human Nature*. Oxford: Clarendon Press.

Kahneman, D. (2011). *Thinking, fast and slow*. Farrar, Straus and Giroux.

Kalberg, S. (1980). Max Weber's Types of Rationality: Cornerstones for the Analysis of Rationalization Processes in History. *American Journal of Sociology*, 85(5), 1145-1179.

Kant, I. (1788). *Critique of Practical Reason* (M. Gregor, Trans.). Cambridge University Press.

Keynes, J. M. (1936). *The general theory of employment, interest and money*. London: Macmillan.

Lichbach, Mark Irving. (2003*). Is Rational Choice Theory All of Social Science?* University of Michigan Press.

Mas-Colell, A., Whinston, M. D. & Green, J. R. (1995). *Microeconomic Theory*. New York: Oxford University Press.

McClure, S. M., Laibson, D., Loewenstein, G. & Cohen, J. D. (2004). Separate neural systems value immediate and delayed monetary rewards. *Science*, 306(5695), 503-507.

Mises, L. von. (1936). *Socialism: An economic and sociological analysis* (J. Kahane, Trans.). London: Jonathan Cape. (Original work published 1922).

North, D. C. (1990). *Institutions Change and Economic Performance*. Cambridge University Press.

Palgrave, R. H. I. (Ed.). (1918). *Dictionary of political economy* (Vols. 1-3). London: Macmillan. (Original work published 1894-1899).

Pareto, V. (1935). *The Mind and Society (Trattato di Sociologia Generale)* (A. Livingston, Trans.). New York: Harcourt, Brace. (Original work published 1916).

Parsons, T. (1937). *The Structure of Social Action*. New York: McGraw-Hill.

Parsons, T. (1951). *The Social System*. Glencoe, IL: Free Press.

Parsons, T. & Smelser, N. J. (1956). *Economy and Society: A Study in the Integration of Economic and Social Theory*. London: Routledge & Kegan Paul.

Polanyi, K. (1944). *The Great Transformation: The Political and Economic Origins of Our Time*. Beacon Press.

Samuelson, P. A. (1947). *Foundations of economic analysis*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Sanfey, A. G., Rilling, J. K., Aronson, J. A., Nystrom, L. E. & Cohen, J. D. (2003). The neural basis of economic decision-making in the ultimatum game. *Science*, 300(5626), 1755-1758.

Schelling, F. W. J. (1978). *System of Transcendental Idealism* (1800), translated by Peter Heath, University of Virginia Press.

Sen, A. (1977). Rational fools: A critique of the behavioral foundations of economic theory. *Philosophy & Public Affairs*, 6(4), 317-344. Princeton University Press.

Simon, H. A. (1947). *Administrative Behavior*. New York: Free Press.

Simon, H. A. (1955). A behavioral model of rational choice. *Quarterly Journal of Economics*, 69(1), 99-118.

Simon, H. A. (1957). *Models of Man*. New York: Wiley.

Simon, H. A. (1976). *From substantive to procedural rationality*. In Method and Appraisal in Economics (p. 129-148). Cambridge University Press.

Simon, H. A. (1996). *The Sciences of the Artificial* (3rd ed.). MIT Press.

Simon, H. A. & Chase, W. G. (1973). Skill in chess. *American Scientist*, 61(4), 393-403.

Smith, Michael (1987). The Humean Theory of Motivation. *Mind*, 96(381), 36-61.

Thaler, R. H. & Sunstein, C. R. (2008). Nudge: *Improving Decisions About Health, Wealth, and Happiness*. Yale University Press.

Tversky, A. & Kahneman, D. (1979). Prospect theory: An analysis of decision under risk. *Econometrica*, 47(2), 263-291.

Veblen, T. (1899). The Theory of the Leisure Class. Macmillan.

Veblen, T. (1914). *The Instinct of Workmanship and the State of the Industrial Arts*. Macmillan.

von Neumann, J. & Morgenstern, O. (1953). *Theory of games and economic behavior* (3rd ed.). Princeton, NJ: Princeton University Press. (Original work published 1944)

Weber, M. (1978). *Economy and society: An outline of interpretive sociology* (G. Roth & C. Wittich, Eds.). Berkeley: University of California Press. (Original work published 1922)

Weber, M. (2002). *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism* (S. Kalberg, Trans.). Roxbury Publishing.

**Ma'rifat-e Eghtesād-e Islāmī** _____ **2026, Vol. 17, No. 2, 113-137**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003973

20.1001.1.20422322.1405.17.2.5.3

# A New Plan in the Classification of Islamic Economic literature

**Seyed Ahmed Ameli** / Assistant Professor, Faculty of Economics, Kharazmi University ameli@khu.ac.ir

**Mortazavi Mortazavi Kakhki** / Assistant Professor, Department of Economics, Razavi University of Islamic Sciences Dr.mortazavi@razavi.ac.ir

**Ali Nemati** / Assistant Professor, Department of Islamic Economics, Research Institute of Islamic Studies in Human Sciences, Ferdowsi University of Mashhad alinemati@um.ac.ir

**Ali Akbar Karimi** / Ph.D. in Economic Sciences, Institute of Islamic Culture and Thought karimiisu@gmail.com

**Vahid Arshadi** / Assistant Professor, Department of Islamic Economics, Research Institute of Islamic Studies in Human Sciences, Ferdowsi University of Mashhad v.arshadi@um.ac.ir

**Received:** 2026/06/21 - **Accepted:** 2026/08/31

## Abstract

In the field of Islamic economics, despite the significant and increasing research growth in recent decades, the lack of a comprehensive and indigenous classification system that can properly reflect the wide range of topics, theoretical foundations and innovative approaches of this field has always been a fundamental challenge. The standard classification system of JEL (Journal of Economic Literature) faces significant limitations in covering specific topics, conceptual subtleties, and jurisprudential and ethical foundations of Islamic economics. Many key concepts are either completely ignored or scattered in unrelated subfields, which makes it difficult for researchers to find relevant sources and comprehensively understand the knowledge structure of Islamic economics. This article proposes a new classification framework called IEC (Islamic Economics Classification) with the aim of solving this gap. Taking advantage of the critical analysis of JEL's structure and content and considering the unique characteristics of Islamic economics, IEC presents a hierarchical and flexible classification that is able to cover all dimensions of this emerging domain. This proposed framework, which includes the main categories such as principles and foundations, economic jurisprudence, Islamic banking and finance, economic policy, support system and sustainable development, provides the possibility of more precise organization of researches, facilitating the search in specialized databases.

**Keywords:** Classification, Islamic economics, JEL, IEC.

**JEL classification:** A19, A29, P4

معرفت اقتصاد اسلامی ——— سال هفدهم، شماره دوم، پیاپی ۳۴، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص ۱۱۳ـ۱۳۷

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003973

dor 20.1001.1.20422322.1405.17.2.5.3

**نوع مقاله:** پژوهشی

# طرحی جدید در طبقه‌بندی ادبیات اقتصاد اسلامی

**سیداحمد عاملی** / استادیار دانشکدهٔ اقتصاد دانشگاه خوارزمی ameli@khu.ac.ir

**مرتضی مرتضوی کاخکی** / استادیار گروه اقتصاد دانشگاه علوم اسلامی رضوی Dr.mortazavi@razavi.ac.ir

**علی نعمتی** / استادیار گروه اقتصاد اسلامی پژوهشکدهٔ مطالعات اسلامی در علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد alinemati@um.ac.ir

**علی‌اکبر کریمی** / دکتری علوم اقتصادی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی karimiisu@gmail.com

**وحید ارشدی** / استادیار گروه اقتصاد اسلامی پژوهشکدهٔ مطالعات اسلامی در علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد v.arshadi@um.ac.ir

**دریافت:** ۱۴۰۵/۰۳/۳۱ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۶/۰۹

**چکیده**

در حوزهٔ اقتصاد اسلامی، باوجود رشد چشمگیر و فزایندهٔ پژوهش‌ها طی دهه‌های اخیر، فقدان یک نظام طبقه‌بندی جامع و بومی که بتواند گسترهٔ وسیع موضوعات، مبانی نظری و رویکردهای نوآورانهٔ این رشته را به‌درستی منعکس کند، همواره یک چالش اساسی بوده است. سیستم طبقه‌بندی استاندارد JEL (Journal of Economic Literature) در پوشش دادن موضوعات خاص، ظرافت‌های مفهومی و مبانی فقهی و اخلاقی اقتصاد اسلامی با محدودیت‌های قابل توجهی روبه‌رو است. بسیاری از مفاهیم کلیدی یا به‌طور کامل نادیده گرفته شده‌اند یا در زیرشاخه‌هایی نامرتبط پراکنده شده‌اند که این امر یافتن منابع مرتبط و درک جامع از ساختار دانش اقتصاد اسلامی را برای پژوهشگران دشوار می‌سازد. این مقاله با هدف رفع این خلأ، چارچوب طبقه‌بندی نوینی به نام IEC (Islamic Economics Classification) را پیشنهاد می‌کند. IEC با بهره‌گیری از تحلیل انتقادی ساختار و محتوای JEL و با در نظر گرفتن ویژگی‌های منحصربه‌فرد اقتصاد اسلامی، یک طبقه‌بندی سلسله‌مراتبی و انعطاف‌پذیر ارائه می‌دهد که قادر است تمامی ابعاد این حوزهٔ نوظهور را پوشش دهد. این چارچوب پیشنهادی که شامل دسته‌بندی‌های اصلی از قبیل اصول و مبانی، فقه‌الاقتصاد، بانکداری و مالی اسلامی، سیاست‌گذاری اقتصادی، نظام حمایتی و توسعهٔ پایدار است، امکان سازماندهی دقیق‌تر پژوهش‌ها، تسهیل جست‌وجو در پایگاه‌های دادهٔ تخصصی را فراهم می‌آورد.

**کلیدواژه‌ها:** طبقه‌بندی، اقتصاد اسلامی، JEL، IEC.

**طبقه‌بندی JEL:** A19، A29، P4

## مقدمه

دانش اقتصاد اسلامی، همچون سایر حوزه‌های معرفتی در تمدن اسلامی، محصول تعاملی پویا میان میراث فکری مسلمانان و دستاوردهای نظری اقتصاد در ادوار گوناگون است. اقتصاددانان اسلامی با «خوانشی نو» و متناسب با جهان‌بینی اسلامی و اقتضائات زمانه، به بازآفرینی دانش اقتصاد می‌پردازند تا پاسخ‌گوی نیازهای جامعهٔ اسلامی باشد. این رویکرد، غنای خاصی به دانش اقتصاد متعارف می‌بخشد و ظرفیت آن را برای خدمت به اهداف توسعه‌ای و اجتماعی ارتقا می‌دهد.

در این میان، طبقه‌بندی علوم نقشی بنیادین ایفا می‌کند. تاریخ علم در تمدن‌های گوناگون گواه آن است که دانشمندان بزرگ، از جمله اندیشمندان مسلمان چون فارابی، ابن‌سینا و ابن‌خلدون، همواره بخش قابل توجهی از تلاش خود را به طبقه‌بندی علوم اختصاص داده‌اند. این امر نه‌تنها به سازماندهی دانش، بلکه به تسهیل آموزش، بازیابی اطلاعات و تضمین ماندگاری و گسترش مرزهای علم کمک شایانی کرده است (مختاری، شفیع تبار سماکوش و قاضی‌زاده، ۱۳۹۷؛ فدایی عراقی، ۱۳۸۹؛ اکرمی، ۱۳۸۹). به‌عبارت‌دیگر، رشد و توسعهٔ دانش با طبقه‌بندی نظام‌مند آن گره خورده است.

بااین‌وجود، طبقه‌بندی‌ها صرفاً ابزارهای فنی و خنثی نیستند. آنها فناوری‌های زیرساختی قدرتمندی هستند که اغلب به دلیل ماهیت پنهان خود، بدون توجه به دلالت‌های عمیق‌تر سیاسی، اخلاقی و ایدئولوژیکشان مورد پذیرش قرار می‌گیرند. همان‌طور که ماکس وبر اشاره کرد، انسان مدرن در «قفسی آهنین» از بوروکراسی و قوانین خودساخته گرفتار است، و زیرساخت‌های اطلاعاتی مبتنی‌بر طبقه‌بندی‌ها می‌توانند به تشدید این محدودیت‌ها منجر شوند (Bowker & Star, 1999, p. 319-320). مطالعات دورکیم و مارکس نیز نشان داده‌اند که ساختار طبقه‌بندی‌ها و چارچوب‌های فکری جوامع، بازتاب‌دهندهٔ ساختار قدرت و اصول کنترل اجتماعی حاکم بر آنهاست (Brown, 1973, p. 364).

البته طبقه‌بندی تنها در علوم کاربرد ندارد، بلکه امروزه به‌عنوان فرآیندی محوری در تلاش‌های فردی و اجتماعی انسان مورد استفاده قرار می‌گیرد بدون اینکه شناختی دقیق و علمی از عناصر آن وجود داشته باشد (Baily, 1994, p. 1). اما دانشمندانی که در عرصهٔ طبقه‌بندی علمی تلاش نموده‌اند، به سلسله مراتب علوم و تعیین جایگاه و حوزهٔ هر علم در چارچوب طرح کلی معرفت آدمی توجه بسیار داشته‌اند (بکار، ۱۳۸۹، ص۱۵). بنابراین تأثیرگذاری جهان‌بینی‌ها علاوه بر علم (نصر، ۱۳۹۱)، بر طبقه‌بندی علوم نیز مشهود و مورد تأکید اندیشمندان است (بکار، ۱۳۸۹، ص۸۵) تا حدی که گرنت (۲۰۰۷) مدعی است که طبقه‌بندی‌های متأخر علوم در غرب نیز متأثر از جهان‌بینی ایشان و تحولات دوران رنسانس بوده است که به‌طور خاص به علت توجه ویژه به خصلت تجربی علوم بسیار متفاوت از طبقه‌های پیشین علوم در سایر تمدن‌ها به‌ویژه تمدن اسلامی است.

در دنیای مدرن، تخصص‌گرایی افراطی و پیچیدگی فزایندهٔ مسائل، ضرورت بازنگری در نظام‌های طبقه‌بندی را بیش از پیش آشکار ساخته است. نظام طبقه‌بندی JEL که به‌طور گسترده در اقتصاد متعارف استفاده می‌شود، علی‌رغم کارایی ظاهری، عمیقاً تحت تأثیر جهان‌بینی سرمایه‌داری و نظام اقتصادی غرب تدوین شده است. این طبقه‌بندی که با تفکیک‌های خاص خود (مانند دوگانه‌های رایج)، ارزش‌ها و پیش‌فرض‌های خاصی را بر پژوهشگران تحمیل می‌کند، نمی‌تواند به‌درستی مبانی، رویکردها و نیازهای منحصربه‌فرد اقتصاد اسلامی را پوشش دهد.

این نارسایی، اندیشمندان اقتصاد اسلامی را بر آن داشته تا به دنبال ایجاد بدیلی مناسب باشند. اگرچه تلاش‌های ارزشمندی همچون طبقه‌بندی (Iqbal & Balamash, 2014) و طرح صمصامی و همکاران (۱۳۹۷) صورت گرفته، اما خلأ یک نظام طبقه‌بندی جامع و مورد اجماع که هویت علمی اقتصاد اسلامی را به‌درستی بازتاب دهد، همچنان پابرجاست. این وضعیت، حتی در نشریات تخصصی اقتصاد اسلامی نیز مشاهده می‌شود که ناگزیر به استفاده از طبقه‌بندی JEL باوجود نواقص آشکار آن هستند.

لذا این پژوهش با هدف پر کردن این شکاف معرفتی، به معرفی طبقه‌بندی اقتصاد اسلامی IEC می‌پردازد. پس از دو سال مطالعهٔ نظام‌مند ادبیات طبقه‌بندی علوم و پژوهش‌های مرتبط، فرآیندی برای تدوین این طبقه‌بندی دنبال شده است. مقالهٔ حاضر، در گام نخست، به مروری کوتاه بر طبقه‌بندی JEL و انتقادات ساختاری و ایدئولوژیک وارد بر آن خواهد پرداخت؛ سپس ضرورت ایجاد طبقه‌بندی مستقل در اقتصاد اسلامی را با تأکید بر مبانی و اهداف این دانش، مورد بحث قرار خواهد داد؛ در ادامه طبقه‌بندی پیشنهادی IEC و ویژگی‌های متمایز آن نسبت به JEL تبیین شده؛ و در نهایت، طرح پیشنهادی برای سازماندهی و هدایت ادبیات اقتصاد اسلامی ارائه خواهد شد. لازم به ذکر است جزئیات تمایزات این طرح با طبقه‌بندی‌های ذکرشده در سطرهای فوق‌الذکر در مقالات آتی به تفصیل بررسی شده است.

## مبانی نظری و مرور پیشینه

همان‌گونه که آمد سیستم طبقه‌بندی ژورنال ادبیات اقتصادی JEL به‌عنوان یک طبقه‌بندی مرجع در علوم اداری و اقتصادی مورد توجه است. این طبقه‌بندی که توسط انجمن اقتصاد امریکا AEA توسعه یافته و از سال ۱۹۶۹ به‌عنوان استاندارد جهانی در سازماندهی و نمایه‌سازی مقالات و کتب اقتصادی شناخته می‌شود، چارچوبی یکپارچه و درعین‌حال جهت‌مند برای دسترسی به دانش اقتصادی فراهم کرده است که باعث شده تا اکثر مجلات اقتصادی از این طبقه‌بندی استفاده نمایند. بااین‌حال، این طبقه‌بندی علی‌رغم گستردگی و مقبولیت جهانی، محدودیت‌های قابل توجهی در پوشش دادن ابعاد خاص و مبانی نظری اقتصاد اسلامی دارد، لذا درک ساختار، تاریخچه و نقاط قوت و ضعف JEL پیش‌نیاز ضروری برای اثبات ضرورت و تبیین مزایای سیستم طبقه‌بندی پیشنهادی IEC است.

به همین منظور تاریخچهٔ تحول این طبقه‌بندی، ساختار فعلی و همچنین نقاط قوت اصلی آن را بیان خواهیم کرد تا در ادامه، با تمرکز بر کاستی‌های JEL در مواجهه با ادبیات اقتصاد اسلامی، زمینهٔ لازم برای معرفی و دفاع از چارچوب جایگزین IEC فراهم شود. تحلیل JEL نه‌تنها به ما کمک می‌کند تا میزان ناکارآمدی آن را در زمینهٔ مورد بحث مشخص کنیم، بلکه الگوبرداری از موفقیت‌های آن در ایجاد یک استاندارد جهانی را نیز ممکن می‌سازد.

**تاریخچهٔ JEL**

نیاز به یک نظام طبقه‌بندی مدون برای ادبیات اقتصادی، دیرزمانی است که احساس شده است. اولین تلاش‌ها در این راستا به اوایل قرن بیستم بازمی‌گردد. ساختاری برای دسته‌بندی ادبیات اقتصادی بیش از صد سال قبل در سال ۱۹۱۱ توسط سردبیر مجلهٔ مرور اقتصاد امریکا (American Economic Review) (AER) و بیشتر به‌منظور طبقه‌بندی اقتصاد خرد طراحی شد و در ابتدا نسبت به مسائل اقتصاد کلان بی‌توجه بود و شامل ۱۰ طبقه می‌شد (Cherrier, 2017, p. 549)، تا اینکه درخواست مقامات دولتی از انجمن اقتصاد امریکا مبنی‌بر مشخص نمودن حوزهٔ تخصصی اعضای آن، به‌خصوص با توجه به وقوع جنگ در اروپا و درخواست‌های بازسازی از جانب آنها باعث شد تا انجمن به فکر بازنگری در تقسیم‌بندی اولیه خود بیفتد. این تلاش‌ها که از سال ۱۹۴۰ با پیش‌نویس‌های بل و هومان آغاز شد، در نهایت در سال ۱۹۴۸ با تقسیم‌بندی ادبیات اقتصادی به سه دستهٔ اصلی روش‌شناسی، کلیات (که شامل اقتصاد کلان و خرد) و موضوعات خاص که شامل کاربرد نظریهٔ خرد و کلان در موضوعات مختلف و در مجموع ۱۷ بخش را شامل می‌شد، به انجام رسید (Cherrier, 2017, p. 552). اما گسترش مرزهای دانش اقتصادی از اواخر دههٔ ۴۰ و ورود اقتصاد کینزی و مسائل رشد به اقتصاد و همچنین افزایش تعداد اقتصاددانان و نیز انتشار کتب و مقالات اقتصادی در حوزه‌های جدید، باعث شد تا بازنگری فهرست آن در دستور کار قرار بگیرد؛ همچنین این واقعیت که طبقه‌بندی‌های ارائه‌شدهٔ قبلی دیدگاه عمومی در خصوص رشتهٔ اقتصاد را نیز شکل داده بودند و انتظارات از اقتصاد را روشن می‌نمودند، باعث شد تا تقسیم‌بندی اولیه‌ای که برای ادارهٔ یک نشریه پیشنهاد شده بود، جایگاه مهمی در تصویرسازی از رشتهٔ اقتصاد به‌دست آورد و به همین دلیل بازنگری در این فهرست عملاً تصویر اقتصاد را تغییر می‌داد.

با افزایش حجم مقالات واصله به انجمن و دشواری در فرآیند داوری و پذیرش آنها، نیاز به بازنگری در تقسیم‌بندی و حتی تأسیس نشریات جدید، بیش از پیش احساس شد. این تحولات در نهایت منجر به تدوین و استفاده از طبقه‌بندی JEL در شکل اولیه آن از سال ۱۹۶۹ در مجلهٔ ادبیات اقتصادی گردید. این طبقه‌بندی در دههٔ ۱۹۹۰ نیز مورد بازنگری قرار گرفت و از آن زمان تا کنون به‌عنوان یک استاندارد بین‌المللی رایج برای طبقه‌بندی مقالات و کتب اقتصادی در سطح جهان پذیرفته شده است، حتی مجلات تخصصی فعال در سایر نحله‌های فکری اقتصاد نیز از این طبقه‌بندی بهره می‌برند.

کدهای اختصاص‌یافته به طبقات و زیرطبقات در JEL، با در نظر گرفتن گسترهٔ وسیع مطالعات اقتصادی، به‌طور مداوم در حال تحول و تکامل هستند. این طبقه‌بندی علاوه بر روشن کردن حدود کلی دانش اقتصاد و موضوعات آن برای محققان، با پویایی این رشته همگام است. به‌عبارت‌دیگر، با ظهور مطالعات جدید در حوزهٔ اقتصاد، شاهد توسعه و به‌روزرسانی طبقه‌بندی JEL هستیم که این تغییرات اغلب با عناوینی مانند «به‌روزشده» (Updated) در نسخه‌های جدید منعکس می‌گردد.

لذا با توجه به فراز و نشیب‌های ذکرشده، این تصور که طبقه‌بندی خنثی بوده و فاقد هرگونه بیان ارزشی است، رد می‌شود. همچنین این ادعا که تحولات این طبقه‌بندی متناسب با تغییر و تحولات رخ داده در عرصهٔ دانش بوده است، صحیح نخواهد بود؛ چراکه واضح است در هر طبقه‌بندی، رویکردهای معرفتی دانشمندان مؤثر است، اما از سوی دیگر، وجود طبقه‌بندی می‌تواند راهنمایی برای دانش‌پژوهان در کشف و خلق مسئله و جهت‌دهی به تحقیقات آینده باشد. در این صورت طبقه‌بندی در عمل به محلی برای شناخت اجمالی حوزه‌های مطالعاتی اقتصاد تبدیل شده است که محقق و پژوهشگر علاوه بر اینکه می‌تواند بر اساس علاقه‌مندی خود جایگاه مطالعهٔ خود را در این طبقه‌بندی بیابد؛ همچنین می‌تواند با ایده‌های کلی که در طبقه‌بندی مشاهده می‌کند، مسائل جدیدی را تصور نموده و بتواند حوزهٔ مطالعاتی کامل آن را ملاحظه نماید. ازهمین‌رو طبقه‌بندی JEL علاوه بر ترسیم فضای موجود، نوعی راهنمای عملیاتی برای تحقیقات آینده است و از سویی آشنایی با آن می‌تواند ظرفیت‌های مناسبی برای طبقه‌بندی اقتصاد اسلامی فراهم آورد.

نکتهٔ جالب توجه در این گذار تاریخی این است که بازنگری‌های انجام‌شده بر این شیوهٔ طبقه‌بندی هرکدام ویژگی‌های خود را دارند و متناسب با نیازهای زمانه و نیروهای درونی و بیرونی انجام شده‌اند و هرکدام نیز به شیوه‌ای کاملاً متفاوت از گذشته انجام شده‌اند. اگر در اولین طبقه‌بندی نظرات یک سردبیر مهم بوده است، در بازنگری دههٔ ۴۰ فشار بیرونی و در دههٔ ۶۰ نیاز اعضا دارای اولویت بوده است و البته در تمام این مراحل تصویر شکل گرفته از اقتصاد و حتی تأمین منابع مالی برای توسعهٔ اقتصاد مدنظر بوده است (Cherrier, 2017, p. 577)، لذا به هیچ عنوان نباید این تقسیم‌بندی را یک تقسیم‌بندی صرفاً علمی دانست، بلکه مدیریت دانش و نیروهای درونی و بیرونی در شکل فعلی این طبقه‌بندی مؤثر بوده‌اند.

### معرفی اجمالی طبقه‌بندی JEL

این طبقه‌بندی شامل ۲۰ عنوان اصلی در هر طبقه است که هرکدام از آنها متناسب با کمیت و کیفیت مطالعات صورت گرفته و نیز رویکرد طراحان دارای زیر طبقاتی نیز هستند. هرکدام از این زیر طبقات نیز به‌نوبهٔ خود به عناوین فرعی دیگری تقسیم می‌شوند و در نهایت یک کد متشکل از حرف و عدد دو رقمی را به‌عنوان جایگاه بحث معرفی می‌نمایند. برای مثال نظریهٔ رفتار تولیدکننده که با کد D22 نمایش داده می‌شوند، زیر مجموعهٔ

اقتصاد خرد با کد D بوده و در زیر طبقهٔ دوم کد D، یعنی سازمان و تولید قرار گرفته و در نهایت بحث‌های نظری رفتار تولیدکننده را شامل می‌شود. این طبقه‌بندی سه سطحی (شامل عناوین اصلی، فرعی درجهٔ یک و فرعی درجهٔ دو) در مجموع نظامی از عناوین، موضوعات بزرگ و کوچک را دربر می‌گیرند که حوزه‌های مختلف مطالعاتی مورد نظر طراحان را نشان داده و به نویسنده امکان می‌دهد تا جایگاه نوشتار خود در ادبیات اقتصادی متعارف را مشخص نماید. البته با توجه به خصلت مطالعات اقتصادی که معمولاً رابطهٔ بین چند عنصر در نظام اقتصادی را بررسی می‌نمایند و همچنین استقرایی بودن طبقه‌بندی مذکور و نیز تنوع ادبیات و رویکردهای مختلف نسبت به یک مسئله، قرارگیری یک عنوان ذیل چند طبقه از نظر JEL مشکلی ندارد و در عمل اکثر مقالات اقتصادی ذیل چند کد مختلف طبقه‌بندی می‌شوند.

نگاهی به عناوین بخش‌های اصلی این طبقه‌بندی نشان می‌دهد که از نظر توسعه‌دهندگان این طبقه‌بندی، موضوعات اقتصادی از اقتصاد آموزش گرفته تا مسائل کاربردی و نیز اقتصاد فرهنگی و یا موضوعات متفرقه مدنظر ایشان بوده و هرجا نیز که ذیل عنوانی امکان طرح مباحثی دیگر وجود دارد، زیربخش عمومی «سایر» می‌تواند نواقص طبقه‌بندی را جبران نموده و با گسترش ادبیات در بخش‌های با عنوان «سایر» به‌مرور می‌توان با به‌روزرسانی طبقه‌بندی این نواقص را برطرف نمود. به‌منظور آشنایی بیشتر مناسب است عناوین بخش‌های اصلی این طبقه‌بندی در قالب جدول ذیل معرفی شده تا گسترهٔ دانش و ادبیات اقتصادی از نظر طراحان این طبقه‌بندی مشخص شود.

**جدول ۱: عناوین اصلی طبقات در طبقه‌بندی JEL**

| ردیف | کد | عنوان فارسی | عنوان انگلیسی |
|---|---|---|---|
| ۱ | **A** | کلیات علم اقتصاد و آموزش | **General Economics and Teaching** |
| ۲ | **B** | تاریخ عقاید اقتصادی، روش‌شناسی و رویکردهای دگراندیش (هترودکس)؛ | **History of Economic Thought, Methodology, and Heterodox Approaches** |
| ۳ | **C** | روش‌های ریاضی و مقداری | **Mathematical and Quantitative Methods** |
| ۴ | **D** | اقتصاد خرد | **Microeconomics** |
| ۵ | **E** | اقتصاد کلان و اقتصاد پولی | **Macroeconomics and Monetary Economics** |
| ۶ | **F** | اقتصاد بین‌الملل | **International Economics** |
| ۷ | **G** | اقتصاد مالی | **Financial Economics** |
| ۸ | **H** | اقتصاد بخش عمومی | **Public Economics** |
| ۹ | **I** | سلامت، آموزش و رفاه | **Health, Education, and Welfare** |
| ۱۰ | **J** | اقتصاد نیروی کار و اقتصاد جمعیت شناسی | **Labor and Demographic Economics** |
| ۱۱ | **K** | حقوق و اقتصاد | **Law and Economics** |
| ۱۲ | **L** | سازمان‌های صنعتی | **Industrial Organization** |

| ردیف | کد | عنوان فارسی | عنوان انگلیسی |
|---|---|---|---|
| ۱۳ | M | مدیریت اجرایی کسب و کار، اقتصاد کسب و کار، بازاریابی و حسابداری و اقتصاد کارکنان | Business Administration and Business Economics • Marketing • Accounting • Personnel Economics |
| ۱۴ | N | تاریخ وقایع اقتصادی | Economic History |
| ۱۵ | O | توسعهٔ اقتصادی، نوآوری، تغییرات فناورانه و رشد | Economic Development, Innovation, Technological Change, and Growth |
| ۱۶ | P | سیستم‌های اقتصادی | Economic Systems |
| ۱۷ | Q | اقتصاد کشاورزی و منابع طبیعی، اقتصاد اکولوژی و محیط زیست | Agricultural and Natural Resource Economics • Environmental and Ecological Economics |
| ۱۸ | R | اقتصاد شهری، روستایی، منطقه‌ای، مستغلات و حمل و نقل | Urban, Rural, Regional, Real Estate, and Transportation Economics |
| ۱۹ | Y | موضوعات متفرقه | Miscellaneous Categories |
| ۲۰ | Z | دیگر موضوعات خاص | Other Special Topics |

**منبع: https://www.aeaweb.org/econlit/jelCodes.php?view=jel**

## بررسی انتقادی طبقه‌بندی JEL

علی‌رغم استفادهٔ وسیع از طبقه‌بندی مذکور، تا کنون نقدهای فراوانی به این نظام طبقه‌بندی وارد شده است. این نقدها که هم از جانب اقتصاددانان جریان متعارف و هم دگراندیش (هترودکس) وارد شده است را می‌توان در دسته‌بندی‌های ذیل بیان نمود:

۱. برخی از متخصصان دانش طبقه‌بندی علوم معتقدند ربط و نسبتی ماهوی و ضروری بین رده‌بندی و واقعیت دانش وجود ندارد و رده‌بندی، یک نظام یا طرح نیست که به نحوی معصومانه و «آینه‌وار» بازتاب‌دهنده و تصویرکنندهٔ روابط بین مفاهیم باشد. بالعکس، در طرح‌های رده‌بندی، معرفتی ضمنی و نامصرح وجود دارد که همان معانی مشترک و بین‌الاذهانی کنشگران اجتماعی است. از دید ایشان جهان اجتماعی (Social Universe)، رده‌بندی دانش را مانند یک برساخت اجتماعی (social construct) قوام می‌دهد. به‌عبارت‌دیگر، رده‌بندی دانش، تجسم دیدگاه‌های اجتماعی خاصی است که به آن تعین می‌دهد و لذا هر نظام رده‌بندی، تجسم معانی و معارفی جهت‌مند است. در این نگاه رده‌بندی دانش، یک کنش تفسیری است که در پیوند با جهان کنشگران اجتماعی (The universe of social actors) است و لذا با تاریخ، فرهنگ، روابط اجتماعی و ایدئولوژی نسبت دارد و خودمختار نیست (خندان و همکاران، ۱۳۹۴، ص۶۱۳).

طبقه‌بندی JEL هم از این قاعده مستثنا نیست و طبقات JEL همان‌گونه که از عناوین ذکرشده مشخص است، ناظر به حوزه‌های مطرح در رویکرد متعارف اقتصاد بوده و متأثر از خوانش و قرائت سرمایه‌سالارانه و نئوکلاسیک و القای آن در حوزه‌های تعریف‌شده هستند؛ مفاهیمی چون اقتصاد خرد و اقتصاد کلان، مفهوم بنگاه

سرمایه‌داری، انسان عقلایی، حاکمیت مصرف‌کننده و تعریفی خاص از دانش اقتصاد به‌عنوان علم تخصیص بهینهٔ منابع کمیاب به نیازهای بی‌شمار و مانند آن مفاهیمی است که در طبقه‌بندی JEL تعیین‌کننده و محوری است. مسلماً این رویکرد برای محققانی که رویکرد پژوهشی متناسب با این رویکرد دارند، می‌تواند مفید باشد، ولی در خصوص موضوعاتی که در چارچوب رویکرد متعارف مورد غفلت بوده و یا با نگرشی خاص به اقتصاد می‌نگرد، می‌تواند تا حدی گمراه‌کننده نیز باشد. برای مثال مفاهیمی مانند زکات، وقف، احکام معاملات، ربا، مضاربه، مشارکت، صکوک و بانکداری بدون ربا در JEL فاقد جایگاه مستقل و روشن هستند و بدین ترتیب در فضای دانش در طبقهٔ سایر یا متفرقه قرار گرفته و قابلیت بازیابی دقیق خود را از دست می‌دهند. این امر تنها محدودیت برای جست‌وجو و دسترسی به این منابع را در پی ندارد، بلکه نبود برخی از مفاهیم و موضوعات در طبقه‌بندی رایج می‌تواند چنین تلقی را برای دانش‌پژوهان رشته ایجاد کند که این موضوعات و مسائل فاقد اهمیت هستند و این امر می‌تواند به رشد ناهمگون رویکردهای مختلف در علم بینجامد.

۲. در این طبقه‌بندی حتی برای رویکردهای رقیب درون جریان اصلی یا به عبارتی درون‌گفتمانی نیز مجال اندک و ناچیزی در برخی از زیرگروه‌ها داده شده است که نمی‌تواند حوزهٔ نقد را در این طبقه‌بندی به‌طور شفاف مشخص نماید. منظور از درون‌گفتمانی، سایر مکاتب رقیب با جریان متعارف اقتصاد هستند که با الگوی اقتصاد سرمایه‌داری همخوانی دارند، ولی نگاه نئوکلاسیکی رایج را فاقد شرایط و ویژگی‌های لازم برای تحقیق در برخی حوزه‌ها می‌دانند. برای مثال دیدگاه‌های نظریه‌پردازان توسعه‌ای که نظریات توسعهٔ متعارف را به چالش می‌کشند مانند نظریات ساختارگرایان و یا طرف‌داران توسعهٔ متوزان جایگاه مشخصی در این جریان ندارد. همچنین مالتوسی‌ها و ریکاردویی‌ها صرفاً در دو زیرمجموعه بیان شده‌اند؛ درحالی‌که این جریانات در بسیاری از نظرات با جریان متعارف نیز همخوان بوده و البته تمایزات جدی در مفاهیم مربوط به روابط بین‌الملل و توسعه دارند. بااین‌حال، در این طبقه‌بندی برای محققان این گروه نیز در عمل جایگاه مناسبی ارائه نشده است؛ چراکه از منظر طراحان طبقه‌بندی، این عناوین فرعی بوده و غالباً در رده‌های «سایر» قرار می‌گیرند. درنتیجه، چنین محققانی باید به دنبال رده‌های فرعی در یک زیرگروه بروند که عملاً حوزهٔ طبقه‌بندی را از بی‌طرفی دانشی خارج می‌کند و نیز القای حس ناخوشایند به مخاطب و نویسنده نیز خواهد داشت.

۳. طرف‌داری طبقات JEL از رویکردی خاص علاوه بر ایجاد مشکل برای رویکردهای درون‌گفتمانی، مشکلات جدی‌تری برای سایر رویکردهای رقیب ایجاد می‌نماید. برای مثال، رویکردهای رقیب برون‌گفتمانی که زاویهٔ نگاه جدی با اقتصاد سرمایه‌داری دارند، از جمله مارکسیسم و سوسیالیسم اقتصادی که حتی عنصر مذهب و اخلاق در آنها به‌صورت جدی مطرح نشده است، جایگاه به مراتب نازل‌تری از مکاتب درون‌گفتمانی دارند. ازهمین‌رو مفاهیم مدنظر این مکاتب و عناوین و موضوعات اختصاصی آنها صرفاً در برخی رده‌های فرعی

و درجهٔ دو بیان شده و جانمایی آنها صرفاً در ردهٔ تاریخ اندیشهٔ اقتصادی و بدون توجه به حوزه‌های عملیاتی اقتصاد بعضاً به نحوی است که پژوهشگر در نگاه اول بدون مطالعهٔ قبلی دچار نوعی سردرگمی در نحوهٔ مطالعه و ساحت اندیشه در نقد مکتبی خواهد شد.

۴. تکلیف سایر رویکردها از جمله رویکردهای برون‌گفتمانی که خاستگاه اصلی آنها را ارزش‌های اخلاقی و دینی تشکیل می‌دهد، در این طبقه‌بندی نیز مشخص نیست و عملاً هیچ جایگاهی در این طبقه‌بندی ندارند. برای مثال، اقتصاد اسلامی به‌عنوان رویکردی معاصر که سابقهٔ تدوین آثار ثانویهٔ آن به چندین دهه می‌رسد، عملاً یک بار نیز در این طبقه‌بندی با عنوان اقتصاد اسلامی ذکر نشده است، یا در تاریخ وقایع اقتصادی و روش‌های مدیریت و سازماندهی و یا حتی در اندیشهٔ اقتصادی نیز اثری از آثار اندیشمندان اسلامی حتی ابن‌خلدون نیز مشاهده نمی‌شود، لذا نحوهٔ طبقه‌بندی دانش اقتصاد، اگر متهم به جانب‌داری از یک رویکرد خاص نباشد، متهم به نادیده انگاشتن حجم قابل توجهی از مطالعات اقتصادی مرتبط با حوزهٔ اخلاق و دین با رویکرد اسلامی خواهد بود. به‌علاوه مطالعات اقتصادی مرتبط با اخلاق، دین، عدالت و برابری نیز در برخی عناوین به‌صورت کلی ذکر شده است که در مقایسه با دقت زیاد و کم نظیری که در طبقه‌بندی مطالعات کمّی و ریاضی و سایر حوزه‌ها صورت گرفته، ناچیز، کلی و فاقد دقت‌های مورد انتظار است.

۵. در نهایت لازم است میان کارآمدی نظام JEL در سازمان‌دهی ادبیات اقتصاد متعارف و کفایت آن برای طبقه‌بندی ادبیات اقتصاد اسلامی تمایز قائل شویم. نظام JEL از منظر تاریخی و عملیاتی، چارچوبی مؤثر برای نمایه‌سازی بخش مهمی از پژوهش‌های اقتصادی فراهم کرده است، اما کارآمدی آن در یک حوزهٔ معرفتی، به معنای کفایت آن برای حوزه‌ای با مبانی، اصطلاحات و نهادهای متفاوت نیست. برای نمونه، موضوعاتی مانند زکات، وقف، احکام معاملات، ربا، مضاربه، مشارکت، صکوک، بانکداری بدون ربا، اقتصاد حلال و رابطهٔ فقه و سیاست‌گذاری اقتصادی، در نظام JEL فاقد جایگاه مستقل و صریح هستند. این موضوعات ممکن است به‌صورت پراکنده ذیل اقتصاد پولی، اقتصاد مالی، اقتصاد بخش عمومی، اقتصاد رفاه یا موضوعات متفرقه قرار گیرند. بااین‌حال، چنین جانمایی‌ای تفاوت‌های مفهومی و نهادی آنها را به‌طور کامل منعکس نمی‌کند.

به‌عنوان‌مثال، پژوهشی دربارهٔ سازوکار زکات صرفاً یک مطالعهٔ مربوط به مالیات یا انتقال درآمد نیست؛ زیرا زکات هم‌زمان واجد ابعاد فقهی، عبادی، توزیعی، نهادی و سیاستی است. همچنین مطالعه‌ای دربارهٔ بانکداری بدون ربا را نمی‌توان صرفاً در طبقهٔ بانکداری یا اقتصاد پولی جای داد؛ زیرا تفاوت میان بهره و ربا، ساختار عقود، رابطهٔ مالکیت و مدیریت، سازوکار تقسیم سود و زیان و الزامات شرعی، بخشی از هویت موضوع را تشکیل می‌دهد.

بنابراین مسئلهٔ اصلی آن نیست که JEL هیچ‌یک از این پژوهش‌ها را به‌طور مطلق قابل طبقه‌بندی نمی‌داند، بلکه مشکل در آن است که این موضوعات در این نظام فاقد کدهای مستقل و معنادار هستند و درنتیجه، ویژگی‌های

مبنایی و نهادی آنها در فرایند نمایه‌سازی کم‌رنگ می‌شود. از این منظر، محدودیت JEL برای اقتصاد اسلامی، محدودیتی در سطح پوشش مفهومی، تفکیک اصطلاح‌شناختی و بازنمایی مبانی دانش است.

با این تفاصیل می‌توان ادعا کرد که در واقع نظام‌های رده‌بندی، نظام‌های عینی مطلق مستقل از زمان و مکان (اجتماع و فرهنگ) نیستند، بلکه نظام‌هایی هستند که شرایط فرهنگی و اجتماعی حاکم بر تولیدشان، آنها را مقید و مشروط می‌سازد. این دریافت، علاوه بر ارزش نظری، حاوی این دلالت اخلاقی نیز است که هر نظام رده‌بندی دانش، محدود به حدود هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خاص خودش است و باید رده‌بندی‌های «دیگر» مبتنی‌بر حدود هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی «دیگر» را نیز به رسمیت شناخت و برایش حق حیات قائل شد (خندان و همکاران، ۱۳۹۴، ص۶۱۳). ازاین‌رو به نظر می‌رسد جای طرح طبقه‌بندی جدید از دانش اقتصادی که متناسب با جهان‌بینی معرفتی اسلام و روش‌شناسی علوم اسلامی باشد، به شدت در ادبیات دانشی اقتصاد خالی باشد.

**پیشینهٔ تلاش‌ها برای طبقه‌بندی جدید در اقتصاد اسلامی**

تلاش برای طراحی نظام طبقه‌بندی مستقل در حوزهٔ اقتصاد و مالی اسلامی، سابقه‌ای قابل توجه دارد، از جمله مهم‌ترین نمونه‌ها می‌توان به طرح اقبال و بلامش (۲۰۱۴) و نیز طرح صمصامی و همکاران (۱۳۹۷) اشاره کرد. این تلاش‌ها از آن جهت اهمیت دارند که نشان می‌دهند استفادهٔ صرف از نظام JEL نیازهای اصطلاح‌شناختی و موضوعی ادبیات اقتصاد اسلامی را به‌طور کامل پوشش نمی‌دهد.

طرح اقبال و بلامش با هدف فراهم کردن چارچوبی برای طبقه‌بندی ادبیات اقتصاد و مالی اسلامی ارائه شده است. ویژگی مهم این طرح، توجه به موضوعاتی مانند مبانی اقتصاد اسلامی، بانکداری و مالی اسلامی، زکات، وقف، توسعه، فقر و عدالت است. از این جهت، طرح مذکور گامی مهم در جهت شناسایی حوزه‌های خاص اقتصاد اسلامی محسوب می‌شود. بااین‌حال، ساختار آن تا حد زیادی بر توسعه و تکمیل عناوین موضوعی استوار است و در آن، رابطهٔ سلسله‌مراتبی میان مبانی معرفت‌شناختی، اصول هنجاری، نهادهای اقتصادی و حوزه‌های کاربردی به‌صورت کامل تبیین نشده است.

طرح صمصامی و همکاران نیز با هدف معرفی حوزه‌های اصلی مطالعات اقتصاد اسلامی و ایجاد چارچوبی برای سازمان‌دهی آثار این حوزه ارائه شده است. این طرح، نسبت به JEL توجه بیشتری به موضوعات اسلامی و نهادهای اختصاصی اقتصاد اسلامی دارد. بااین‌حال، برخی حوزه‌های بنیادین مانند فلسفهٔ اقتصاد اسلامی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، مطالعات بین‌رشته‌ای و نسبت میان فقه، اخلاق و سیاست‌گذاری اقتصادی در آن نیازمند تفصیل بیشتری هستند.

تفاوت اصلی IEC با تلاش‌های پیشین در این است که IEC صرفاً به افزودن عناوین اسلامی به طبقات موجود اکتفا نمی‌کند، بلکه منطق چیدمان طبقات را نیز بازطراحی می‌کند. در این نظام، حرکت از مبانی معرفتی و فلسفی به سمت نهادها، سیاست‌ها و حوزه‌های کاربردی دنبال می‌شود. افزون بر این، IEC تلاش می‌کند سه ویژگی را هم‌زمان

تأمین کند: نخست، بازنمایی مبانی و هویت مستقل اقتصاد اسلامی؛ دوم، پوشش موضوعات تخصصی مانند بانکداری، مالیه، زکات، وقف و فقه اقتصادی؛ و سوم، حفظ امکان مقایسه و ارتباط با ادبیات اقتصاد متعارف. به‌طور خلاصه، طرح‌های پیشین زمینهٔ مهمی برای طراحی IEC فراهم کرده‌اند، اما نوآوری مقالهٔ حاضر در ترکیب تحلیل مبنایی و اصطلاح‌شناختی با سازمان‌دهی چندلایه و امکان نمایه‌سازی چندبعدی است.

انتقادات وارد بر طبقه‌بندی JEL و نیز تلاش‌های مذکور می‌تواند ضرورت طراحی طبقه‌بندی جدید برای اقتصاد اسلامی را به اثبات برساند، ولی علاوه بر این انتقادات، موارد دیگری نیز هست که این ضرورت را بیش از پیش نشان می‌دهد. از یک‌سو اکثر نشریات اقتصاد اسلامی به دلیل فقدان جایگزین مناسب برای طبقه‌بندی ادبیات اقتصاد اسلامی از طبقه‌بندی JEL استفاده می‌کنند، ولی با توجه به تأثیر رویکردهای معرفتی دانشمندان در طبقه‌بندی و تأثیر طبقه‌بندی بر دانش‌پژوهان در کشف و خلق مسئله و جهت‌دهی به تحقیقات آینده خطر این امر روشن می‌شود؛ چراکه تفاوت جهان‌بینی و مبانی ارزشی اقتصاد اسلامی با سرمایه‌داری واضح است و لذا استفاده از همان تقسیم‌بندی می‌تواند به‌مرور زمان باعث غلبهٔ نگاه اقتصاد متعارف بر اقتصاد اسلامی شده و تفاوت‌های این دو جریان را به نفع جریان متعارف سامان‌دهی نماید. این ضرورت توسط اندیشمندان اقتصاد اسلامی مورد تأکید قرار گرفته است. برای مثال اقبال (۲۰۱۵، ص۴۹) نظر ۱۰ اقتصاددان را در تأیید ضرورت طبقه‌بندی جدید بیان می‌کند.

همچنین در عمل، طبقه‌بندی JEL تصویری از اقتصاد را نه‌تنها برای اقتصاددانان، بلکه برای مخاطبان اقتصاد از دستگاه‌های دولتی و مشاغل و کسب و کارها گرفته تا مخاطبین عام و بالقوه این علم ارائه می‌کند که با تصویری که اقتصاد اسلامی از حوزه‌های بررسی و اهداف خود دارد متفاوت است. به‌عبارت‌دیگر، در عمل طبقه‌بندی به محلی برای شناخت اجمالی حوزه‌های مطالعاتی اقتصاد تبدیل شده است که مخاطبان، محققان، سیاست‌مداران، صاحبان کسب و کار و پژوهشگران علاوه بر اینکه می‌توانند بر اساس علاقه‌مندی خود جایگاه مطالعهٔ خود را در این طبقه‌بندی بیابند؛ همچنین می‌توانند با ایده‌های کلی که در طبقه‌بندی مشاهده می‌کنند، مسائل جدیدی را تصور نموده و حوزهٔ مطالعاتی کامل آن را ملاحظه نمایند. ازهمین‌رو طبقه‌بندی JEL در عمل راهنمای تحقیقاتی مؤسسات و پژوهشگران در مسائل خود می‌شود و در صورت ارائهٔ طبقه‌بندی بدیل، این عمل علاوه بر ترسیم فضای موجود می‌تواند به‌عنوان نوعی راهنمای عملیاتی برای تحقیقات آینده در نظر گرفته شود که آشنایی با آن می‌تواند بصیرت‌های راهگشایی را برای حوزه‌های برنامه‌ریزی و عملیاتی اقتصادی با رویکرد اسلامی داشته باشد؛ همچنین ازآنجاکه بسیاری از متون اقتصاد اسلامی ناظر به فقه و شریعت اسلامی نوشته می‌شود و ابزارهای خاص دینی در برنامه‌ریزی امور مسلمین را شامل می‌شود، قرار دادن این عناوین ذیل کدهای ارائه‌شده توسط JEL نه‌تنها سخت، بلکه در بسیاری از موارد غیرممکن بوده و تنها در ذیل عنوان «سایر» قرار می‌گیرند که این امر با منطق طبقه‌بندی که سهولت در بازیابی اطلاعات و دسترسی به مقالات است در تضاد است، لذا ضرورت دارد با توجه به ادبیات تولیدی در اقتصاد اسلامی طبقه‌بندی جدیدی در این زمینه صورت گیرد.

به‌عنوان شاهدی بر این امر می‌توان دغدغهٔ سردبیران و داوران مجلات اقتصاد اسلامی و نیز نویسندگان مقالات این حوزه در اختصاص کد صحیح JEL به مقالات را یادآور شد. برخی مطالعات نشان می‌دهند که تنها ۱۵ درصد از مقالات اقتصاد اسلامی دارای کد صحیح هستند و در عمل به‌واسطهٔ تفاوت‌های جدی روشی و منشی نویسندگان، اختصاص کد صحیح به مقالات و کارهای پژوهشی امری ناممکن است (Iqbal, 2015, p. 46). با در نظر گرفتن این موارد نگارندگان مقاله برآنند که با توجه به ضرورت پرداختن به اندیشهٔ اقتصاد اسلامی به‌عنوان جزء ضروری در فلسفهٔ حکومت اسلامی، به معرفی طبقه‌بندی ادبیات اقتصاد اسلامی IEC و وجه تباین آن با طبقه‌بندی JEL بپردازند و ضمن احترام به تلاش‌های سایر اندیشمندان در این حوزه و نیز با توجه به اثر اقبال و بلامش (۲۰۱۴) که در دانشگاه ملک عبدالعزیز اقدام به ارائهٔ طبقه‌بندی نموده‌اند، سعی می‌نمایند تا با جبران نواقص این تلاش‌های علمی، طرحی نو در این زمینه ارائه دهند. بدین منظور در بخش بعدی پس از بیان رویکرد روشی، طبقه‌بندی ادبیات اقتصاد اسلامی IEC معرفی شده و برخی از مهم‌ترین تفاوت‌های آن با JEL بررسی می‌شود و در نهایت نیز نظام طبقه‌بندی ادبیات اقتصاد اسلامی معرفی خواهد شد.

## روش‌شناسی تدوین نظام کدگذاری

پژوهش حاضر از نظر هدف، در زمرهٔ پژوهش‌های توسعه‌ای ـ کاربردی قرار دارد و از نظر ماهیت و روش، یک پژوهش کیفی با رویکرد تحلیل ساختاری و اصطلاح‌شناختی (Terminological Analysis) است. فرآیند طراحی و تدوین «نظام طبقه‌بندی اقتصاد اسلامی» IEC به‌عنوان یک ساختار طبقه‌بندی دانش (Taxonomy)، بر اساس یک متدولوژی ترکیبی قیاسی ـ استقرایی (Deductive-Inductive) و در قالب چهار گام اصلی صورت پذیرفته است.

### گام اول: تحلیل فرانظری و کشف کدهای بنیادین (رویکرد قیاسی)

در این گام، با تکیه بر روش قیاسی، ابعاد کلان، جهان‌بینی و پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی اقتصاد اسلامی مورد مداقه قرار گرفت. هدف از این مرحله، استخراج «طبقات اصلی» بود تا ریل‌گذاری لایهٔ اول کدگذاری بر اساس هندسهٔ معرفتی اسلام (مانند اولویت انگیزه، اخلاق، عدالت و قواعد الهی) شکل گیرد. در این بخش، ساختار درختی بر اساس ترتب منطقی مبانی تا روبناها طراحی شد.

### گام دوم: تحلیل محتوای استقرایی و نگاشت متون

برای پر کردن لایه‌های ثانویه (کدهای دو رقمی) و ثالثه (کدهای سه رقمی) و سنجش میزان فراگیری (Comprehensiveness) نظام IEC، از رویکرد استقرایی استفاده شد. در این مرحله، حجم گسترده‌ای از ادبیات تولیدشده در حوزهٔ اقتصاد اسلامی طی سه دههٔ اخیر (شامل مقالات نشریات معتبر داخلی و بین‌المللی مانند مجلهٔ KAUJIE، پایان‌نامه‌ها، کتب مرجع و سرفصل‌های آموزشی) مورد بررسی و تحلیل محتوای

تماتیک (Thematic Analysis) قرار گرفت. دغدغه‌ها، کلیدواژه‌ها و اصطلاحات تخصصی استخراج‌شده از این متون، مبنای تعریف کدهای فرعی واقع شدند.

**گام سوم: ارزیابی انتقادی و مهندسی معکوس ساختار JEL**

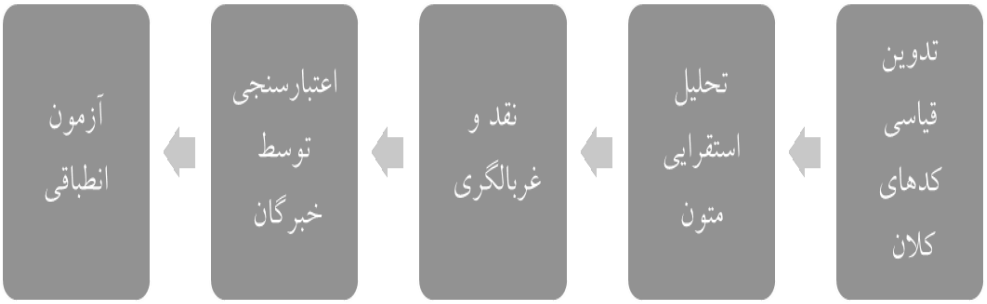
در این گام، ماتریس نظام کدگذاری JEL مورد کالبدشکافی قرار گرفت. خلأهای تئوریک آن در مواجهه با مفاهیم اسلامی (مانند اندیشهٔ اسلامی، تاریخ‌گروی و نهادسازی‌هایی مانند وقف، زکات، بانکداری بدون ربا و قواعد فقهی) شناسایی شد؛ سپس با حذف کدهای موازی، حاشیه‌ای و مبهم در JEL (مانند کدهای تکلیفی Y و Z)، فرآیند بهینه‌سازی و بوم‌سازی ساختار لایه‌ای انجام شد تا تفکیک مرزهای دانش به دقیق‌ترین شکل ممکن صورت گیرد.

**گام چهارم: اعتبارسنجی فرآیندی و پایداری اصطلاحات**

به‌منظور احراز روایی سازه (Construct Validity) و اطمینان از کارآمدی عملیاتی کدهای طراحی‌شده، پیش‌نویس اولیهٔ سیستم IEC در دو لایه مورد ارزیابی قرار گرفت:

۱. نظرسنجی از خبرگان ساختار کدهای کلان و فرعی در چندین حلقهٔ علمی و با کسب نظر از متخصصان اقتصاد اسلامی و فقه اقتصاد، مورد بازنگری، حک و اصلاح قرار گرفت؛

۲. آزمون انطباق عملیاتی: به‌صورت تصادفی، نمونه‌ای از مقالات منتشرشده در سال‌های اخیر انتخاب و فرآیند نمایه‌سازی آنها با کدهای جدید IEC تست شد تا صراحت، عدم تداخل و پایداری نظام معنایی کدهای سه‌رقمی (مانند کدهای مربوط به تورم، حکمرانی و نهادهای سنتی) احراز شود. نمودار ذیل فرآیند چهارگانهٔ متدولوژی تدوین IEC را نشان می‌دهد.




**منطق حاکم بر طراحی و تفاوت‌های ساختاری نظام کدگذاری IEC**

دستاورد پژوهش حاضر در تدوین نظام طبقه‌بندی IEC، در دو سطح اجمالی (کدهای کلان) و تفصیلی (زیرشاخه‌های خرد) قابل عرضه است. این ماتریس اصطلاح‌شناختی، تمایزات ساختاری و گفتمانی عمیقی با سیستم کدگذاری

متعارف JEL دارد که این تفاوت‌ها در دو سطح قابل رهگیری است: نخست، «تمایزات مبنایی، کلان و فرانظری» که خود را در هندسهٔ کلی و چیدمان لایهٔ اول سیستم نشان می‌دهند؛ و دوم، «تمایزات خرد و جزیی» که در سطح زیرطبقات دوم و سوم تجلی یافته‌اند. منطق عملیاتی حاکم بر دگرگونی‌های ساختاری IEC در مقایسه با JEL را می‌توان در قالب پنج گزارهٔ راهبردی ذیل تبیین نمود.

### ۱. نفی حصر عقلی در فرآیند طبقه‌بندی دانش

باید توجه داشت که در بستر فلسفهٔ علم و اصطلاح‌شناسی علوم و شاخه‌های دانش، هیچ‌گونه حصر عقلی در ایجاد و انشای طبقات دانش وجود ندارد. ساختارهای طبقه‌بندی، پدیده‌هایی زمینه‌مند و متأثر از پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی هستند؛ بنابراین هر نظام تکامل‌یافته‌ای از جمله JEL ناگزیر نیازمند نسخه‌های بدیل، پویا و قابل توسعه است و ماتریس پیشنهادی IEC نیز بر پایهٔ همین اصل انعطاف‌پذیری روش‌شناختی بنا شده است.

### ۲. جریان‌سازی منطق «کل به جزء» و تقدم لایه‌های معرفتی

در بالاترین سطح معماری IEC، ترتب ابواب و تقدم و تأخر کدهای کلان بر اساس منطق حرکت از کل به جزء و از مبانی به روبناها تنظیم شده است. بر این اساس، نظام کدگذاری برخلاف JEL، از کلیات، مباحث معرفت‌شناختی، روش‌شناسی و فلسفهٔ علم اقتصاد آغاز می‌شود (کد A)؛ در گام بعد، با بررسی سیر تحلیلی و تاریخی عقاید و وقایع اقتصادی در بستر حکومت‌های اسلامی امتداد می‌یابد؛ و سپس با اتخاذ رویکردی انتقادی نسبت به پارادایم‌های کلان متعارف شامل سرمایه‌داری، سوسیالیسم و کمونیسم مسیر خود را طی می‌کند. این ساختار قیاسی با تبیین هستهٔ سخت تئوریک و اصول اساسی اقتصاد اسلامی و درعین‌حال بازتاب دادن نقدهای درون‌گفتمانی به این مکتب قوام می‌یابد. این توالی منطقی، علت چیدمان متمایز طبقات A تا E را در خروجی این پژوهش تبیین می‌کند.

### ۳. بومی‌سازی ساختاری و بازمهندسی طبقات کلان

با هدف بوم‌سازی نظام اصطلاحات بر مبنای دال‌های مرکزی اقتصاد اسلامی (مانند کل‌گرایی، مبنامحوری و اجتناب از دسپیلین‌زدگی کمی‌گرایانه)، تغییراتی جدی در لایهٔ اول طبقات صورت گرفته است. بر این اساس:

ـ تأسیس طبقات جدید: طبقات B (فلسفه، عدالت و اخلاق اقتصادی) و K (بخش سوم، اقتصاد خیرخواهانه و نهادهای سنتی اسلام) به‌عنوان حلقه‌های مفقوده و حاشیه‌ای در JEL، به دلیل جایگاه بنیادین و اصیل خود در اقتصاد اسلامی، به‌عنوان طبقات مستقل و اصلی بازتعریف شده‌اند.

ـ حذف و ادغام طبقات: JEL کدهای C، N، Y و Z از ساختار JEL حذف یا بازمهندسی شدند. ردیف Y به دلیل تقلیل‌گرایی و کم‌اهمیتی موضوعی حذف گردید. مباحث مربوط به کد N (تاریخ اقتصاد) با رویکرد تحلیلی ـ وقایعی در ذیل کدهای اصیل B و D بازآرایی شد. رویکردهای مذهبی متشتت در JEL، در ساختار IEC به‌عنوان بخش لاینفک تمام مطالعات اقتصادی پیوند خورد.

ـ تغییر چیدمان: و در نهایت، رویکرد اصالت‌بخشی به ابزارهای مقداری در کد C (اقتصاد ریاضی و سنجی) تعدیل شده و رویکرد انتقادی نسبت به حدود کاربرد روش‌های کمی در زیرگروه‌های کد C این پژوهش جایگذاری شده است.

**۴. بازنویسی زیرطبقات بر مبنای رویکرد انتقادی مبنامحور**

در بازآرایی سایر طبقات وام‌گرفته‌شده از JEL، فرآیند بازبینی و بوم‌سازی با لحاظ هم‌زمان معیارهای سه‌گانه صورت گرفته است: حرکت از کل به جزء، جایگذاری مفاهیم اصیل اسلامی، و اجتناب حداکثری از صوری‌سازی یا اصطلاحاً «اسلامیزه کردن سطحی» عناوین. هدف اصلی در این لایه، جایگزینی الگوهای متشتت، شاخص‌گرا و اثبات‌گرای محض با یک «رویکرد انتقادی کل‌نگر و مبنامحور» بوده است تا کدهای فرعی بتوانند اهداف غایی و جهت‌دهندهٔ پژوهش‌های بومی را پشتیبانی کنند.

**۵. حفظ پل‌های ارتباطی جهت فراتحلیل و مطالعات تطبیقی**

اگرچه در بررسی مقایسه‌ای میان عناوین تفصیلی IEC و JEL، به دلیل تحول در مبانی تعاریف (بند ۴)، تفاوت‌های عمیق مفهومی دیده می‌شود، اما نظام IEC تعمداً از قطع ارتباط کامل با تجربهٔ تاریخی و متراکم سیستم JEL پرهیز نموده است. این تصمیم استراتژیک با هدف فراهم ساختن امکان «مطالعات تطبیقی رویکردی» در عناوین مشابه و تسهیل فرآیند انتقال نظام استناددهی برای پژوهشگران بین‌المللی اتخاذ شده است.

## معرفی طبقه‌بندی اقتصاد اسلامی IEC

همان‌گونه که تبیین شد، طبقه‌بندی دقیق پیش‌شرط تمام جست‌وجوهای علمی است و در بسیاری از موارد اصطلاحاتی که توسط اقتصاددانان به‌صورت عام و اقتصاددانان اسلامی به‌صورت خاص استفاده می‌شود، مشترک لفظی هستند و مضامین متعددی را شامل می‌شوند. بنابراین در طبقه‌بندی اقتصاد اسلامی باید توجه داشت که نقصان واقعی در طبقه‌بندی JEL این است که جایگاه برخی مفاهیم در آن دارای ابهام و برخی از مفاهیم در آن مغفول مانده‌اند. ازهمین‌رو نگارندگان با مطالعهٔ دقیق JEL سعی نموده تا نواقص این طبقه‌بندی برای اقتصاد اسلامی را برطرف نموده و درعین‌حال از چارچوب عینی آن برای دسته‌بندی مطالعات استفاده نمایند.

بر این اساس برای برطرف نمودن نواقص JEL ضمن مطالعه و بررسی کدهای این طبقه‌بندی و احصای نواقص اولیه در آن، مطالعهٔ آثار متعدد در اقتصاد اسلامی، مطالعهٔ متون مختلف اقتصادی، ایده‌پردازی در موضوعات کلان و عناوین اقتصاد اسلامی، بررسی آثار اندیشمندان در موضوع طبقه‌بندی مطالعات اقتصاد اسلامی، از جمله اثر اقبال و بلامش در این موضوع، اقدام به تهیهٔ پیش‌نویسی شد که در نهایت با انجام اصلاحات و اضافات متعدد نسخهٔ نهایی آن آماده گردید. ویژگی‌های این نسخه بدیل را می‌توان به‌صورت خلاصه در هشت عنوان بومی، خلاقانه، فراگیر،

چندلایه، ایده‌پردازانه، منسجم، دارای نظام معنایی قابل دفاع و قابل استفاده برای سایر مکاتب و نیز دارای قابلیت توسعه و به‌روزرسانی خلاصه نمود که می‌تواند در طبقه‌بندی ادبیات اقتصاد اسلامی به‌عنوان یک راهنما عمل نموده و منجر به توسعهٔ ادبیات اقتصاد اسلامی گردد.

### ویژگی‌های IEC

به‌منظور شناخت بهتر این طبقه‌بندی مناسب است تا ویژگی‌های مدنظر نگارندگان تصریح شده تا بهتر بتوان تمایزات این طبقه‌بندی با سایر طبقه‌بندی‌ها به‌ویژه JEL را دریافت. به همین منظور به‌صورت خلاصه نه ویژگی این نسخه تبیین می‌گردد.

#### ۱. بومی

برخی از اندیشمندان غربی در مقالات خود به ضرورت دانش بومی و نقش آن در توسعهٔ جوامع تأکید کرده و معتقدند این دانش می‌تواند ابزاری برای پیشرفت و توسعهٔ علمی باشد. آنها همچنین بر این باور هستند که با توجه به روابط قدرت، مدافعان دانش بومی می‌بایست از راهبرد مستندسازی و بایگانی و طبقه‌بندی دانش به‌عنوان یکی از عناصر زرادخانهٔ سلاح خود استفاده کنند (Agrawal, 2002, p. 295). بر این اساس در این طبقه‌بندی نیز به‌منظور متناسب‌سازی ادبیات طبقه‌بندی با ادبیات اقتصاد اسلامی، با استفاده از مأخذشناسی اقتصاد اسلامی و نیز بررسی آثار فارسی، عربی و انگیسی موجود در اقتصاد اسلامی سعی شده است تا از کلیدواژگانی در طبقات و زیرطبقات استفاده گردد که مورد توافق عموم اقتصاددانان اسلامی بوده و فهم مشترکی از آنها در میان ایشان وجود دارد. همچنین برخی از اصطلاحات علمی خاص اقتصاد اسلامی به‌خصوص در حوزه‌های بین رشته‌ای فقهی و دینی که در اقتصاد اسلامی مورد استفاده بودند در طبقه‌بندی‌ها مورد توجه قرار گرفته‌اند تا استفادهٔ آن برای پژوهشگران و مخاطبان این رشته آسان‌تر گردد. لازم به ذکر است در پژوهش حاضر، به‌تدریج سه رویکرد برای شناسایی موضوعات مورد توجه قرار گرفت: رویکرد تطبیقی و مقایسه‌ای میان نظامات سرمایه‌داری و سوسیالیسم و اقتصاد اسلامی، رویکرد انتقادی به سرمایه‌داری و سوسیالیسم، و رویکرد تاریخی به وقایع و اندیشه‌های اقتصادی صدر اسلام، و در نهایت ترکیب مناسب از هر سه رویکرد را در طراحی و ارائهٔ طبقه‌بندی IEC می‌توان مشاهده نمود.

#### ۲. خلاقانه

ازآنجاکه یکی از اهداف طبقه‌بندی‌های علمی هدایت پژوهش‌های آتی به سمت مسائلی است که هنوز پاسخ‌های مناسبی برای آنها یافت نشده است، طبقات IEC به نحوی ارائه شده‌اند که توجه محققان را به مسائل مغفول‌مانده جلب نموده و مسائل نوین را در کنار موضوعات و مسائل بسیار تحقیق‌شده قرار دهد. برای مثال، مطالب مربوط به آثار اولیهٔ اقتصاد اسلامی و نیز تأکید بر نقش فهم تاریخ در این زمینه در طبقاتی مستقل امری است که سابقه‌ای در مطالعات مشابه ندارد.

### ۳. فراگیری

در طراحی این طبقه‌بندی سعی شده است تا با مطالعهٔ آثار موجود اقتصاد اسلامی تمامی رویکردهای موجود نسبت به اقتصاد اسلامی در نظر گرفته شوند و نه‌تنها رویکردهای فقهی و فلسفی و تاریخی متعلق به تمام مذاهب اسلام در نظر گرفته شوند، بلکه رویکردهای کمی و مدل‌سازی و حتی رویکردهای منتقد به اقتصاد متعارف و سایر مکاتب اقتصادی نیز لحاظ شوند تا از این طریق هر تلاش علمی منتقد وضع موجود در اقتصاد متعارف و توسعه‌دهندهٔ اقتصاد اسلامی در این طبقه‌بندی دارای سهم باشند.

### ۴. چندبعدی

این روش که از اوایل قرن بیستم در حوزهٔ طبقه‌بندی به‌کار می‌رود این امکان را می‌دهد که یک پدیده را از چند جنبهٔ مختلف و در چند طبقهٔ مختلف قرار داد. این ویژگی در طبقه‌بندی حاضر به‌کار رفته است و لذا با عبور از طبقه‌بندی درختی، امکان اتصال یک پدیده به چند شاخهٔ مرتبط را نیز فراهم می‌آورد. این امر به‌خصوص در اقتصاد اسلامی که ماهیت بین رشته‌ای دارد بسیار دارای اهمیت است.

### ۵. انسجام

سعی شده است تا در حد امکان با توجه به منطق کل به جزء موجود در طبقه‌بندی مطالب، طبقه‌بندی دارای یک پیوستگی منطقی بوده و پراکندگی در آن راهی نداشته باشد. به‌عبارت‌دیگر، طبقه‌بندی حاضر به‌عنوان یک کل دارای توافق و سازگاری درونی بوده و تمام اجزاء در کنار هم پیکرهٔ مسائل و موضوعات اقتصاد اسلامی را شکل می‌دهند.

### ۶. دارای نظام معنایی قابل دفاع

برخلاف طبقه‌بندی JEL، سعی شده تا منطق کل به جزء در این طبقه‌بندی رعایت شود و تقدم و تأخر ابواب مختلف بر اساس همین منطق شکل بگیرد. ازهمین‌رو طبقه‌بندی از کلیات و مسائل معرفتی و روش‌شناسی و فلسفهٔ علم اقتصاد آغاز شده است و با بیان تاریخ عقاید اقتصادی در حکومت‌های اسلامی ادامه یافته و سپس با نگاه انتقادی به نظام‌های سه‌گانهٔ سرمایه‌داری، سوسیالیسم و کمونیسم مسیر طبقه‌بندی طی شده و با تبیین اصول اساسی در نظریهٔ اقتصاد اسلامی، انتقادات مربوط به نظام اقتصاد اسلامی نیز ذکر شده است. در ادامه حوزهٔ اقتصاد خرد و اقتصاد کلان و اقتصاد رشد و توسعه با رویکرد اسلامی ارائه شده و متناسب با آن رویکرد انتقادی نیز مطرح شده است، و در ادامه سایر مباحث نیز بر اساس اولویت موضوعی ارائه شده است، در نهایت در درون هر طبقه نیز سعی در رعایت منطق کل به جزء داشته و به فراخور موضوعات زیرطبقات توسعه یافته‌اند؛ به‌نحوی‌که پوشش‌دهندهٔ موضوعات اساسی دانش اقتصاد بوده و متناسب با رویکرد اسلامی تبیین مناسب آن ارائه شده است.

**۷. قابل استفاده برای سایر مکاتب**

ازآنجاکه طبقه‌بندی JEL نسبت به سایر جریان‌های فکری کم‌توجه بوده است، IEC سعی نموده تا انتقادات رویکردهای متعاضد با اقتصاد اسلامی و حتی دستاوردهای قابل استفادهٔ اقتصاد متعارف و نیز مطالعات تجربی کشورهای مختلف به‌خصوص اسلامی را نیز در این طبقه‌بندی در نظر گرفته و متناسب با آن طبقاتی را در نظر بگیرد تا علاوه بر جریان اصیل اقتصاد اسلامی سایر رویکردهای متقارب نیز بتوانند از این مجموعه استفاده نمایند.

**۸. قابلیت توسعه و به‌روزرسانی**

با توجه به پیشرفت‌های روزافزون شاخهٔ جوان اقتصاد اسلامی و نیز تجربهٔ سایر طبقه‌بندی‌ها، این قابلیت در زیرطبقات و طبقات اصلی وجود دارد که با گسترش دانش اقتصاد اسلامی، موضوعات و مسائل جدید نیز در طبقات قرار گیرند و نظام چندلایه موجود به نحوی طراحی شده است که تغییرات آتی را بتواند پوشش دهد.

**۹. دارای ماهیت چندرشته‌ای**

یکی از الزامات طراحی نظام طبقه‌بندی برای اقتصاد اسلامی، توجه به ماهیت چندرشته‌ای این دانش است. اقتصاد اسلامی صرفاً مطالعهٔ رفتار اقتصادی در یک چارچوب ارزشی متفاوت نیست، بلکه در نقطهٔ تلاقی اقتصاد، فقه، حقوق، اخلاق، فلسفه، جامعه‌شناسی، سیاست‌گذاری عمومی و مطالعات تمدنی قرار دارد؛ ازاین‌رو محدود کردن هر اثر به یک طبقهٔ منفرد می‌تواند بخشی از هویت علمی آن را پنهان کند.

در نظام IEC، مطالعات فلسفی و معرفت‌شناختی در لایه‌های بنیادین طبقه‌بندی قرار گرفته‌اند و موضوعاتی مانند مبانی شناخت، انسان‌شناسی اقتصادی، روش‌شناسی، عدالت، اخلاق، نظریهٔ مالکیت و آسیب‌شناسی اقتصاد اسلامی به‌عنوان موضوعات حاشیه‌ای تلقی نمی‌شوند. همچنین بانکداری و مالیهٔ اسلامی در طبقات اختصاصی جای گرفته‌اند تا تفاوت‌های نهادی، قراردادی و فقهی آنها با بانکداری و مالیهٔ متعارف قابل مشاهده باشد.

برای انعکاس ماهیت بین رشته‌ای اقتصاد اسلامی، نظام IEC امکان نمایه‌سازی چندکدی را فراهم می‌کند. بر این اساس، یک مقاله دربارهٔ «اثر زکات بر فقر» می‌تواند هم‌زمان در طبقهٔ نهادهای اسلامی، اقتصاد رفاه، فقر و سیاست‌گذاری اجتماعی قرار گیرد. به همین ترتیب، مقاله‌ای دربارهٔ «حاکمیت شرکتی در بانکداری اسلامی» می‌تواند کدهای مرتبط با بانکداری اسلامی، فقه معاملات، حاکمیت شرکتی و نظارت مالی را دریافت کند.

## تفاوت‌های IEC و JEL

حاصل این تلاش که در پیوست این نوشتار عرضه می‌شود از جهات مختلف با JEL متفاوت است که می‌توان این تفاوت‌ها را در قالب دو دسته بیان نمود: نخست تفاوت‌های مبنایی، کلان و رویکردی که خود را در ظاهر طبقه‌بندی نیز نشان می‌دهد؛ و دوم تفاوت‌های جزیی، خرد که خود را در زیرطبقات اول و دوم هر طبقهٔ اصلی نمایش می‌دهند که به دلیل رعایت اختصار صرفاً تفاوت‌های مبنایی، کلان و رویکردی در این مقاله مورد اشاره قرار گرفته است.

### ۱. نحوهٔ چیدمان طبقات

چیدمان A تا T در IEC، با چیدمان گروه‌ها A تا Z در JEL متفاوت است. در رویکرد IEC نگاه از کل به جزء و از زیرساخت‌ها و مبانی به روبناهای اندیشه‌ای وجود دارد؛ درحالی‌که چیدمان JEL درصدد ارائهٔ رویکرد مذکور نیست و به‌صورت متشتت و پراکندهٔ گروه‌ها آورده شده است. JEL نخست با مباحث اندیشه‌ای آغاز نموده و آموزش و تاریخ عقاید را مقدم می‌سازد، ولی بلافاصله به رویکردهای خرد و کلان وارد می‌شود و سپس جایگاه مسائل کمی و ریاضی در اقتصاد را پررنگ می‌سازد، ولی این روند از کلیات و رویکردها به جزییات پایدار نمی‌ماند، بلکه مباحث فلسفهٔ اقتصادی و نیز نظام‌های اقتصادی و یا تأثیر فرهنگ بر اقتصاد در بخش‌های پایانی این طرح‌واره ارائه می‌شود، اما در IEC سعی شده است تا نگاه کل به جزء حاکم بوده و از کلیات مباحث اقتصاد اسلامی و نیز مبانی مکتبی و اندیشه‌ای و فلسفی آن آغاز و سپس رویکردها و در نهایت بخش‌های اقتصادی در کنار هم طرح‌واره‌ای از مسائل (A well-arranged structure of the problems) را ارائه نمایند که این امر به انسجام نظری و نیز قابلیت گسترش IEC کمک شایانی می‌کند.

### ۲. تناسب با ادبیات اقتصاد اسلامی

یکی از ضرورت‌های طرح‌شده در معرفی طبقه‌بندی جدید، عدم تناسب طبقه‌بندی JEL با ادبیات اقتصاد اسلامی است. در IEC سعی شده به نحو مؤثری عناوین JEL با فضای اقتصاد اسلامی مقایسه شده و بومی‌سازی شوند و در مواردی نیز به کلی تغییر یابد. به‌عبارت‌دیگر، نگارندگان به دنبال گنجاندن مفاهیم اقتصاد اسلامی در قالب عبارات و طبقات JEL نبوده‌اند و صرفاً با افزودن کلمهٔ اسلامی به عناوین سعی در اسلامیزه کردن طبقه‌بندی نداشته‌اند، بلکه هرجا که لازم بوده است از استخدام عناوین جدید و ایجاد طبقات تازه فروگذار نکرده‌اند. همچنین ازآنجاکه IEC برای اقتصاد اسلامی ارائه شده است، در بسیاری از موارد کلمهٔ اسلام یا اسلامی در عنوان یک گروه یا طبقه ذکر نشده است تا از اختلاط موضوعی و حشو جلوگیری شود و لذا متن هر طبقه با رویکرد اسلامی تبیین شده است.

به‌عبارت‌دیگر، تفکیک حوزه‌های اسلامی و متعارف در نظام IEC بر مبنای یک قاعدهٔ شکلی و یکسان صورت نگرفته است؛ زیرا چنین رویکردی ممکن است به تکثیر غیرضروری طبقات، ایجاد هم‌پوشانی و کاهش کارایی نمایه‌سازی منجر شود. معیار اصلی تفکیک، میزان تفاوت مفهومی، نهادی، روش‌شناختی و اصطلاح‌شناختی میان دو حوزه بوده است. در حوزه‌هایی مانند اقتصاد کلان، بانکداری، مالیه، نظام‌های اقتصادی و سیاست‌گذاری اقتصادی، تفاوت میان چارچوب اسلامی و متعارف صرفاً به تغییر در نتایج تجربی محدود نیست، بلکه مفاهیمی مانند پول، بهره، خلق اعتبار، سیاست پولی، بانک، مالکیت، توزیع و عدالت، از مبانی متفاوتی برخوردارند؛ ازاین‌رو برای این حوزه‌ها طبقات یا زیرطبقات اسلامی مستقل طراحی شده است.

در مقابل، در موضوعاتی مانند روش‌های آماری، برخی روش‌های اقتصادسنجی، اقتصاد محیط زیست یا برخی مطالعات جمعیتی، ابزار و موضوع مطالعه ممکن است میان پژوهش‌های اسلامی و غیراسلامی مشترک باشد. در چنین مواردی، IEC به‌جای جداسازی کامل، از نمایه‌سازی چندکدی و درج رویکرد اسلامی در سطح زیرطبقات یا برچسب‌های تکمیلی استفاده می‌کند. بنابراین منطق IEC نه تفکیک کامل همهٔ موضوعات اسلامی از موضوعات متعارف و نه ادغام کامل آنهاست، بلکه بر اصل «تفکیک در موارد تفاوت مبنایی و اتصال در موارد اشتراک تحلیلی» استوار است.

### ۳. امکان استفادهٔ سایر مکاتب دگراندیش از طبقه‌بندی

در طبقه‌بندی IEC سعی شده تا حد میسور امکان طرح نقد فراگیر برای سایر اندیشه‌ها و رویکردهای رقیب نیز فراهم گردد؛ به‌نحوی‌که در بسیاری از عناوین این طبقه‌بندی، سایر مکاتب نیز می‌توانند فضای نقد مورد نظر خود را دربارهٔ اندیشهٔ اقتصاد سرمایه‌داری تبیین نمایند؛ چیزی که در رویکرد JEL مجالی برای آن وجود نداشت.

### ۴. تأکید بر الگوهای مبنایی به‌جای الگوهای کمی

در مبانی نقد، سعی شده برخلاف JEL که بیشتر شاخص‌های کمّی را ملاک نقد مکاتب قرار داده است، IEC مبانی اندیشه‌ای اصیل را بررسی نماید و نقد مکاتب مختلف را بر این اساس انجام دهد؛ به‌نحوی‌که محقق در مطالعهٔ این عناوین بتواند مدل ذهنی کل‌نگر و مبنامحور را جایگزین مدل متشتت و شاخص‌گرا و کمّی‌گرا نماید.

### ۵. ایجاد طبقات جدید

با توجه به ضعف‌های موجود در طبقه‌بندی JEL در نادیده‌انگاری برخی از مهم‌ترین فعالیت‌های پژوهشی در اقتصاد، لازم بود تا دسته‌بندی‌ها علاوه بر تفاوت در چینش، دارای ابوابی باشند که سابقهٔ کمتری در طبقه دارند و نادیده گرفته شده‌اند. به همین منظور و با توجه به ماهیت اخلاقی اقتصاد اسلامی و اهمیت عدالت در مباحث اقتصاد اسلامی و رویکردهای دگراندیش، طبقهٔ جدیدی با عنوان اخلاق و اقتصاد، عدالت و فلسفهٔ اقتصادی (B) ایجاد شد. همچنین با توجه به ماهیت مردمی و نیز نقش انگیزه‌های خیرخواهانه در فعالیت‌های اقتصادی، عنوان اقتصاد بخش سوم (خیرخواهانه و وقف) (K) در طبقه‌بندی IEC ایجاد شد که این عناوین در گروه‌های JEL وجود ندارد یا به‌صورت فرعی در برخی زیرگروه‌ها تعریف شده است.

### ۶. حذف برخی طبقات

در مقایسهٔ بین این دو طبقه‌بندی، طبقات C، Y و Z موجود در JEL، در IEC حذف شده است که دلیل آن کم اهمیت بودن مطالب در Y بوده و موارد مربوط به حوزهٔ مذهب در سایر مطالعات اقتصاد آورده شده است و رویکرد انتقادی به روش‌های کمّی نیز در زیرگروه‌های C آورده شده است.

به‌منظور مقایسهٔ بهتر در ادامه عناوین طبقات اصلی طبقه‌بندی IEC ارائه شده است که می‌تواند در مقایسه با جدول سابق تفاوت‌های اصلی این طبقه‌بندی را نشان دهد. فهرست کامل طبقات نیز در پیوست ارائه شده است.

**جدول ۲: عناوین طبقات اصلی IEC**

| طبقات | گروه‌های طبقه‌بندی‌شده در ذیل عنوان هر طبقه در IEC |
|---|---|
| A | کلیات اقتصاد اسلامی و تربیت اقتصادی، تدریس اقتصاد اسلامی (چه چیزی، به چه کسی و توسط چه کسی آموزش داده شود؟)، متون آموزشی در اقتصاد متعارف و هترودوکس و اسلامی و نقدهای آن |
| B | سیر تطور تاریخی نظریات فلسفهٔ اقتصادی، نظریهٔ ارزش در اقتصاد اسلامی و مکاتب رقیب، نظریات عدالت و اخلاق هنجاری، نظریهٔ مالکیت در اقتصاد اسلامی و مکاتب رقیب، اخلاق اقتصادی |
| C | روش‌شناسی اقتصاد اسلامی و اقتصادهای دینی، مکاتب جاری هترودوکس، محدودهٔ کاربرد روش‌های کمی و نقد آن، اقتصاد آزمایشگاهی در چارچوب رفتار انسان اقتصادی |
| D | تاریخ عقاید اقتصادی از هجرت تا انتهای خلفای راشدین، از اموی تا انتهای عباسی، در دورهٔ گذار تا استعمار کشورهای اسلامی (دوران انتهای قرون میانه)، از دورهٔ قرن ۹ تا ابتدای قرن ۱۳ (دورهٔ مستعمره شدن کشورهای اسلامی)، از قرن ۱۳ تا کنون (دورهٔ معاصر) (ادامهٔ استعمار کشورهای اروپایی)، سرگذشت اقتصاددانان مسلمان (اقتصاددانان مسلمان از صدر اسلام) |
| E | نظام سرمایه‌داری، نظام سوسیالیسم و اقتصادهای در دورهٔ گذار (گذار از سوسیالیسم به سرمایه‌داری)، نظام اقتصاد اسلامی، دیگر سیستم‌های اقتصادی، بررسی مقایسه‌ای سیستم‌های اقتصادی و آینده‌پژوهی سیستم‌های اقتصادی |
| F | رفتار خانوار و اقتصاد خانواده، سازمان‌ها و تولید، توزیع، قیمت‌گذاری و ساختار بازار، تعادل عمومی و عدم تعادل، اقتصاد رفاه، تحلیل تصمیم‌گیری جمعی، اطلاعات، دانش و نااطمینانی، انتخاب بین‌زمانی و رشد اقتصادی |
| G | مکاتب اقتصاد کلان اسلامی، مبانی اقتصاد کلان و مؤلفه‌های آن، قیمت، تورم و نوسانات تجاری، پول و نرخ بهره، ساختار بانکداری اسلامی، سیاست‌های اقتصاد کلان، جنبه‌های اقتصاد کلان مالیهٔ عمومی و دور نمای کلی |
| H | توسعهٔ اقتصادی، حقوق مالکیت معنوی و پیشرفت، الگوهای پیشرفت و نقد و بررسی مدل‌های برنامه‌ریزی و رشد در توسعهٔ اقتصادی متعارف، تجربهٔ توسعهٔ اقتصادی در کشورهای اسلامی |
| I | ساختار و مرزهای دولت، مالیات، یارانه‌ها و درآمد، سیاست‌های مالی در اسلام، عرضهٔ عمومی کالاها، مخارج دولت مرکزی اسلامی و سیاست‌های وابسته، بودجه‌ریزی ملی (مرکزی)، کسری‌ها و بدهی‌ها، دولت محلی و ایالتی، روابط بین دولت‌های محلی، ایالتی و مرکزی |
| J | بهداشت، آموزش و نهادهای پژوهشی، رفاه، فقر، تأمین اجتماعی و عدالت، مسکن، قضا |
| K | حکمرانی وقف و امور خیریه (درون‌سازمانی)، مسائل رابطهٔ وقف وحکمرانی دولت و متغیرهای اقتصادی، نهادهای وقف و خیریه |
| L | جنبه‌های کلی بازارهای مالی، نهادهای مالی اقتصاد اسلامی و نقدی بر نهادهای اقتصاد متعارف، فقه حاکمیت شرکت و مالیهٔ شرکت‌ها |
| M | تجارت، جابه‌جایی بین‌المللی عوامل و کسب و کار بین‌المللی، مالیهٔ بین‌المللی، جنبه‌های اقتصاد کلان تجارت و مالیهٔ بین‌الملل، اقتصاد سیاسی بین‌المللی، فقه روابط اقتصادی بین‌الملل |

| طبقات | گروه‌های طبقه‌بندی‌شده در ذیل عنوان هر طبقه در IEC |
|---|---|
| N | اقتصاد کلان و پولی، ساختار صنعتی، رشد، نوسانات، بازارها و نهادهای مالی، نیروی کار و مصرف‌کنندگان، جمعیت‌شناسی، آموزش، بهداشت، رفاه، درآمد، ثروت، مذهب و بشردوستی، دولت، جنگ، قانون، روابط بین‌الملل و مقررات، کشاورزی، منابع طبیعی، محیط زیست، صنایع استخراجی، تولید صنعتی و ساختمان (ساخت و ساز)، حمل و نقل، تجارت، انرژی، فناوری و سایر خدمات، تاریخ کسب و کار خرد (مشاغل خرد)، تاریخ شهری و منطقه‌ای |
| O | حوزه‌های اصلی حقوق، حقوق تجارت و مقررات‌گذاری در اسلام، سایر حوزه‌های مهم حقوق، رویهٔ قانونی (قضایی) سیستم حقوقی و رفتار غیرقانونی |
| P | اقتصاد جمعیت در اقتصاد اسلامی، تقاضا و عرضهٔ نیروی کار در اقتصاد اسلامی، مبانی دستمزد و جبران در اقتصاد اسلامی، نظریهٔ قرارداد کار در اسلام، بازارهای نیروی کار خاص در اقتصاد اسلامی، مناسبات کارفرما ـ نیروی کار (مدیریت)، اتحادیه‌های کارگری چانه‌زنی جمعی از منظر اقتصاد اسلامی، مبانی بیکاری و تحرک و ظرفیت‌های شغلی در اقتصاد اسلامی، تبعیض کار و بررسی شرایط و حقوق کار و الگوهای مختلف کاری در اقتصاد اسلامی، اقتصاد کلان جمعیت |
| Q | توسعهٔ پایدار و اقتصاد اسلامی، اقتصاد کشاورزی، منابع طبیعی و محیط زیست، حکمرانی در منابع تجدیدشونده (ماهیگیری، جنگل‌داری، زمین، آب و...)، حکمرانی منابع پایان‌پذیر و نفت و مسائل آن، حکمرانی محیط زیست در اقتصاد اسلامی، اقتصاد سیاسی انرژی |
| R | اقتصاد منطقه‌ای عمومی، اقتصاد شهری و روستایی و حمل و نقل، اقتصاد مسکن و مستغلات و مسائل آن، اقتصاد حمل و نقل |
| S | مدیریت اجرایی کسب و کار، اقتصاد کسب و کار (مجموعه رفتار یا تعاملات یک بنگاه با پیرامون اقتصادی خودش در جهت ادارهٔ اقتصادی یک کسب و کار)، بازاریابی و تبلیغات، حسابداری و حسابرسی، اقتصاد کارکنان |
| T | ساختار و عملکرد بازار و راهبردهای بنگاه، اهداف شرکت، سازمان و رفتار، سازمان‌های غیرانتفاعی و بنگاه‌های عمومی، سیاست‌ها و مسائل ضد انحصار و ضد تبانی، راهبردهای توسعهٔ صنعتی (اولویت‌های ساخت و ورود تکنولوژی، زنجیرهٔ ارزش و...) سیاست صنعتی و تنظیم‌گری، منابع طبیعی و مواد اولیه، مطالعهٔ بخش خدمات اقتصاد، مطالعات بخش خدمات رفاهی و حمل و نقل |

## نتیجه‌گیری

طبقه‌بندی یک فعالیت علمی پرثمر است؛ زیرا طبقه‌بندی دقیق پیش‌شرط لازم برای جست‌وجوهای علمی است و باعث می‌شود تا مفاهیم و اصطلاحاتی که در مکاتب فکری مختلف داری مضامین متفاوت هستند، معنای روشنی بیابند و هندسهٔ مباحث و مفاهیم روشن شود. علاوه بر کارکرد بازیابی اطلاعات، حفظ و نگهداری و انتقال و آموزش بهتر نیز از مزایای طبقه‌بندی علوم است و باعث می‌شود تا جهت‌گیری‌های علم و نیز حوزهٔ نفوذ آن نزد عالمان مشخص شده و تصویر دقیق‌تری از علم برای تمام مخاطبین شکل بگیرد. علم اقتصاد متعارف نیز از همین روش برای توسعهٔ خود استفاده نموده است.

طبقه‌بندی رایج در اقتصاد متعارف، طبقه‌بندی JEL است که با سابقه‌ای بیش از صد سال و پس از چهار بازنگری اساسی هم‌اکنون در اکثر پایگاه‌های اطلاعات علمی اقتصاد دنیا استفاده می‌شود. این طبقه‌بندی که با انتقادات فراوانی نیز مواجه است، به دلیل نبود بدیل مناسب هم‌اکنون در اکثر مجلات اقتصاد اسلامی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد؛

طبقه‌بندی که اولویت‌های دانشی نظام سرمایه‌داری را نشان می‌دهد و در آن نه‌تنها برای اقتصاد اسلامی با وجود تحقیقات فراوان معاصر جایی وجود ندارد، بلکه بسیاری از اولویت‌های پژوهشی این دانش و سایر مکاتب دانشی رقیب نیز نادیده گرفته می‌شوند، لذا تغییر و ارائهٔ بدیلی برای آن یکی از اولویت‌های اندیشمندان اقتصاد اسلامی بوده است و تجربه‌هایی مانند اقبال و بلامش (۲۰۱۴) نیز تا کنون نتوانسته است به‌عنوان جریانی قوی در برابر این طبقه‌بندی خودنمایی نماید.

طبقه‌بندی JEL حتی برای سایر رویکردهای درون‌گفتمانی خود نیز جایگاه خاصی در نظر نمی‌گیرد و صرفاً با لحاظ نمودن کثرت مطالعات در جریان متعارف اقتصاد، خود را به‌روزرسانی می‌کند. این مقاله با در نظر گرفتن نواقص JEL اقدام به ارائهٔ نسخه‌ای بدیل، بومی، خلاقانه، فراگیر، چندلایه، منسجم، دارای نظام معنایی قابل دفاع و قابل استفاده برای سایر مکاتب و نیز دارای قابلیت توسعه و به‌روزرسانی را ارائه کرده است که می‌تواند در طبقه‌بندی ادبیات اقتصاد اسلامی به‌عنوان یک راهنما عمل نموده و منجر به توسعهٔ ادبیات اقتصاد اسلامی گردد. جدول ذیل می‌تواند خلاصه‌ای از تفاوت‌های این دو نظام طبقه‌بندی را نمایش دهد.

**جدول ۳: مقایسهٔ ساختار کلان منطق چیدمان JEL و IEC**

| شاخص مقایسه | نظام طبقه‌بندی **JEL** | نظام طبقه‌بندی **IEC** |
|---|---|---|
| فلسفهٔ چیدمان | استقرایی، عمل‌گرایانه و مبتنی‌بر حجم مقالات منتشرشده | قیاسی، از کل به جزء، از مبانی معرفتی به روبناهای اقتصادی |
| نقطهٔ شروع | کلیات آموزش و تاریخ عقاید به‌صورت انتزاعی | کلیات تربیت اقتصادی، فلسفهٔ اقتصادی، عدالت و اخلاق هنجاری |
| جایگاه اخلاق و بخش خیرخواهانه | فرعی، پراکنده در زیرشاخه‌های رفاه یا موضوعات خاص | اصیل و ساختاریافته در قالب طبقات مستقل (کد **B** و **K**) |
| رویکرد به ابزارهای مقداری (ریاضی) | طبقهٔ مستقل و مسلط (کد **C**) به‌عنوان پیش‌فرض علم | طبقهٔ مشروط (جزیی از کد **C**) همراه با نقد محدودهٔ کاربرد آن |
| انعطاف‌پذیری در برابر دگراندیشی | حاشیه‌ای (رویکردهای هترودوکس در لایه‌های انتهایی کدهای فرعی) | ساختاری (پیش‌بینی فضا برای نقدهای درون و برون‌گفتمانی در تمام سطوح) |

## منابع


اکرمی، ایوب (۱۳۸۹). بررسی تطبیقی طبقه‌بندی‌های علوم در تمدن اسلامی. *معرفت*، ۱۹(۴)، ۷۱ـ۸۷.

بکار، عثمان (۱۳۸۹). *طبقه‌بندی علوم از نظر حکمای مسلمان*. ترجمهٔ جواد قاسمی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

خندان، محمد، فدایی عراقی، غلامرضا و صفی، محمدرضا (۱۳۹۴). لایه‌های روش‌شناختی منطق استفهامی و کاربرد آن در تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش. *پژوهش‌نامهٔ پردازش و مدیریت اطلاعات*، ۳۰(۳)، ۶۰۳ـ۶۳۰.

صمصامی، حسین و همکاران (۱۳۹۷). *مأخذشناسی اقتصاد اسلامی*. تهران: نور علم.

فدایی عراقی، غلامرضا (۱۳۸۹). *طرحی نو در طبقه‌بندی علوم*. تهران: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران.

مختاری، حیدر، شفیع‌تبار، سماکوش و نوروز قاضی‌زاده، حمید (۱۳۹۷). تبیین و مقایسهٔ طبقه‌بندی‌های علوم در تمدن اسلامی و تمدن غرب. *علوم و فنون مدیریت اطلاعات*، ۴(۳)، ۴۹ـ۷۴.

نصر، حسین (۱۳۹۱). *علم و تمدن در اسلام*. ترجمهٔ احمد آرام. تهران: علمی و فرهنگی.

Agrawal, A. (2002). Indigenous knowledge and the politics of classification. *International Social Science Journal*, 54 (173), 287-297.

Baily, K. D. (1994). *Typologies and Taxonomies: An introduction to classification*. California: Sage Publication.

Bowker, G. C. & Star, S. L. (1999). *Sorting Things Out; Classification and Its Consequences*. Cambridge, MA: The M IT Press.

Brown, R. (1973). Knowledge, Education, and Cultural Change Papers in the Sociology of Education. New York, NY: Routledge.

Cherrier, B. (2017). Classifying Economics: A History of the JEL Codes. *Journal of Economic Literature*, 544-579.

Grant, E. (2007). *A History of Natural Philosophy: from the Ancient World to the Nineteenth Century*. London: Cambridge University Press.

Iqbal, M. & Balamash, f. (2014). *KAUJIE Classification Scheme for Literature in Islamic Economics and Finance*. Arabia Saudi, Jeddah: Islamic economc Institue, King abdolaziz University.

Iqbal, M. (2015). An Innovative Scheme for Classifying Literature inIslamic Economics and Finance. *Islamic Economic JKAU*, 43-74.

**Ma'rifat-e Eghtesād-e Islāmī** _____ **2026, Vol. 17, No. 2, 139-165**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003942

20.1001.1.20422322.1405.17.2.10.8

# An Analysis of the Impact of Feedstock Pricing on the Balanced Development of Iran's Petrochemical Industry, with an Emphasis on the General Policies of the "Moqavema" (Resistance) Economics

**Mohammad Hossein Ghavam** / Assistant Professor, Department of Finance, Faculty of Islamic Studies and Management, Imam Sadiq University Ghavam@isu.ac.ir

**Ali Akbar Hosseini** / PhD Candidate in Finance, University of Tehran aa.hosseini@ut.ac.ir

**Received:** 2026/06/14 - **Accepted:** 2026/09/01

## Abstract

The pricing of petrochemical feedstock is a significant factor influencing investment, product mix, resource efficiency, value chain development, and the distribution of benefits derived from hydrocarbon resources. This study aims to evaluate petrochemical feedstock pricing within the framework of the "Resistance Economy" general policies. In terms of purpose, this is an applied-developmental study; in terms of methodology, it employs a sequential exploratory mixed-methods approach. Relevant documents were analyzed using thematic analysis; subsequently, the extracted components were incorporated into a five-point Likert-scale questionnaire and administered to 15 experts. The data were analyzed using the one-sample Wilcoxon signed-rank test and the binomial test. Out of 7 initial indicators related to the Resistance Economy, 6 were confirmed. Among 20 components associated with pricing challenges, 11 were found to be statistically significant in the Wilcoxon test, with 7 of these also being confirmed by the binomial test. The concentration of the export portfolio on basic products and the extent of value chain development received the highest rating (mean score of 4.00). Furthermore, out of 14 policy options, 9 were supported by the Wilcoxon test, and 7 were confirmed by the binomial test. The development of domestic technology and catalysts—facilitated through joint research and development agreements—was prioritized, receiving an average score of 4.00. The findings underscore the necessity for pricing transparency, regulatory stability, institutional coordination, and the linking of feedstock concessions to the measurable performance of enterprises.

**Keywords:** Petrochemical industry, feedstock pricing, Moqavema Economics, Resistance Economics, Balanced Development of the Petrochemical Industry.

**JEL classification:** L51, L52, L71.

معرفت اقتصاد اسلامی ——— سال هفدهم، شماره دوم، پیاپی ۳۴، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص ۱۳۹ـ۱۶۵

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003942

dor 20.1001.1.20422322.1405.17.2.10.8

**نوع مقاله:** پژوهشی

# تحلیل تأثیر قیمت‌گذاری خوراک بر توسعهٔ متوازن صنعت پتروشیمی ایران با تأکید بر سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی

**محمدحسین قوام** / استادیار گروه مالی دانشکدهٔ معارف اسلامی و مدیریت دانشگاه امام صادق ﷺ Ghavam@isu.ac.ir

**علی‌اکبر حسینی** / دانشجوی دکتری مالی دانشگاه تهران aa.hosseini@ut.ac.ir

**دریافت:** ۱۴۰۵/۰۳/۲۴ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۶/۱۰

## چکیده

قیمت‌گذاری خوراک پتروشیمی عاملی موثر بر سرمایه‌گذاری، ترکیب محصولات، بهره‌وری منابع، توسعهٔ زنجیرهٔ ارزش و توزیع منافع حاصل از منابع هیدروکربوری است. هدف پژوهش ارزیابی قیمت‌گذاری خوراک پتروشیمی در چارچوب سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی است. پژوهش از نظر هدف، کاربردی ـ توسعه‌ای و از نظر روش، آمیختهٔ اکتشافی متوالی است. اسناد مرتبط با روش تحلیل مضمون بررسی شدند؛ سپس مؤلفه‌های استخراج‌شده در پرسش‌نامهٔ پنج‌درجه‌ای لیکرت در اختیار ۱۵ متخصص قرار گرفت و داده‌ها با آزمون‌های دقیق ویلکاکسون یک‌نمونه‌ای و دوجمله‌ای تحلیل شد. از ۷ شاخص اولیهٔ اقتصاد مقاومتی، ۶ شاخص تأیید شد. از ۲۰ مؤلفهٔ مرتبط با چالش‌های قیمت‌گذاری، ۱۱ مؤلفه در آزمون ویلکاکسون معنادار بود که ۷ مورد در آزمون دوجمله‌ای نیز تأیید شد. تمرکز سبد صادراتی بر محصولات پایه و میزان توسعهٔ زنجیرهٔ ارزش با میانگین ۴/۰۰ بالاترین ارزیابی را داشت. از ۱۴ گزینهٔ سیاستی نیز، ۹ گزینه در آزمون ویلکاکسون و ۷ گزینه در آزمون دوجمله‌ای تأیید شد. توسعهٔ فناوری و کاتالیست‌های داخلی از طریق قراردادهای مشترک تحقیق و توسعه با میانگین ۴/۰۰ در اولویت قرار گرفت. نتایج بر ضرورت شفافیت قیمت‌گذاری، ثبات مقررات، هماهنگی نهادی و پیوند امتیازات خوراک با عملکرد قابل سنجش بنگاه‌ها تأکید دارد.

**کلیدواژه‌ها:** صنعت پتروشیمی، قیمت‌گذاری خوراک، اقتصاد مقاومتی، توسعهٔ متوازن صنعت پتروشیمی.

**طبقه‌بندی JEL:** L51، L52، L71.

## مقدمه

ایران یکی از بزرگ‌ترین دارندگان منابع هیدروکربوری در جهان است. بر اساس گزارش ادارهٔ اطلاعات انرژی امریکا، ایران در پایان سال ۲۰۲۳ از نظر ذخایر اثبات‌شدهٔ نفت در رتبهٔ سوم و از نظر ذخایر اثبات‌شدهٔ گاز طبیعی در رتبهٔ دوم جهان قرار داشت. همچنین حدود ۲۴ درصد از ذخایر اثبات‌شدهٔ نفت خاورمیانه در ایران قرار دارد (U.S. Energy Information Administration [EIA], 2024, p. 1). بااین‌حال، برخورداری از منابع گستردهٔ نفت و گاز، به تنهایی به بهره‌برداری کارآمد از این منابع، افزایش ارزش افزوده یا شکل‌گیری زنجیره‌های صنعتی رقابت‌پذیر منجر نمی‌شود، بلکه تحقق این ظرفیت‌ها به کیفیت سیاست‌گذاری، نحوهٔ تخصیص منابع، ساختار مالکیت بنگاه‌ها و سازوکارهای تنظیم‌گری وابسته است.

در این پژوهش «توسعهٔ متوازن صنعت پتروشیمی» به توسعهٔ هماهنگ حلقه‌های پایه، میانی و پایین‌دستی زنجیرهٔ تولید، تنوع‌بخشی به سبد محصولات، توزیع متناسب سرمایه‌گذاری میان زنجیره‌های مختلف، افزایش بهره‌وری خوراک و کاهش تمرکز ظرفیت تولید و صادرات در تعداد محدودی از محصولات پایه اطلاق می‌شود. بر این اساس، توسعهٔ متوازن به معنای توزیع یکسان سرمایه‌گذاری میان همهٔ محصولات یا مناطق نیست، بلکه به معنای جلوگیری از شکل‌گیری عدم تعادل پایدار میان حلقه‌های زنجیرهٔ ارزش و هدایت منابع به بخش‌هایی است که ظرفیت ایجاد ارزش افزوده، اشتغال و پیوندهای صنعتی بیشتری دارند.

صنعت پتروشیمی با تبدیل نفت، گاز طبیعی و سایر مواد هیدروکربوری به محصولات پایه، میانی و نهایی، ظرفیت مهمی برای ایجاد ارزش افزوده، تأمین مواد اولیهٔ صنایع پایین‌دستی، توسعهٔ صادرات و کاهش آسیب‌پذیری درآمدهای ارزی دارد. بااین‌حال، جهت توسعهٔ این صنعت تا حد زیادی به نوع و قیمت خوراک وابسته است. قیمت خوراک می‌تواند بر انتخاب فناوری، نوع محصول، سودآوری واحدها، جهت سرمایه‌گذاری، میزان مصرف انرژی و انگیزهٔ تکمیل زنجیرهٔ ارزش اثر بگذارد. به همین دلیل، دولت‌ها از ابزارهایی مانند قیمت خوراک، مالیات، عوارض، تعرفه و مشوق‌های سرمایه‌گذاری برای جهت‌دهی به رفتار بنگاه‌های فعال در صنایع انرژی‌بر استفاده می‌کنند (زارعی و همکاران، ۱۴۰۲، ص۱۲).

با وجود این، واگذاری سهام شرکت‌های دولتی را نمی‌توان لزوماً معادل شکل‌گیری بنگاه‌های خصوصی مستقل و بازار رقابتی دانست. در مواردی که مالکیت شرکت‌ها به نهادهای عمومی غیردولتی، صندوق‌ها یا هلدینگ‌های بزرگ منتقل شده است، استفاده از تعبیر «واگذاری» یا «غیردولتی‌سازی» دقیق‌تر از خصوصی‌سازی کامل است. افزون بر این، انتقال مالکیت به تنهایی تضمین نمی‌کند که تمرکز تولید کاهش یابد، ورود بنگاه‌های جدید تسهیل شود یا مزیت ناشی از خوراک به حلقه‌های پایین‌دستی منتقل گردد. ازاین‌رو آثار قیمت‌گذاری خوراک باید در پیوند با ساختار مالکیت، تمرکز بازار، روابط میان تأمین‌کنندگان خوراک و تولیدکنندگان محصول و قواعد رقابت بررسی شود.

مسئلهٔ قیمت‌گذاری خوراک نیز صرفاً به بالا یا پایین بودن نرخ محدود نیست. روش محاسبهٔ قیمت، ثبات و قابلیت پیش‌بینی فرمول، نحوهٔ تسعیر ارز، انتخاب قیمت‌های مرجع، تعیین کف و سقف نرخ، دسترسی فعالان اقتصادی به داده‌های محاسباتی و چگونگی انتقال تخفیف خوراک به زنجیرهٔ پایین‌دستی، از اجزای اصلی نظام قیمت‌گذاری‌اند. صادقی شاهدانی و همکاران با استفاده از روش دلفی، سیزده آسیب را در روش قیمت‌گذاری گاز طبیعی خوراک شناسایی کرده‌اند که مشخص نبودن روند تغییر نرخ و انتقال نیافتن تخفیف خوراک به حلقه‌های بعدی زنجیره از مهم‌ترین آنهاست (صادقی شاهدانی و همکاران، ۱۳۹۵، ص۲۱۸ـ۲۲۰). زارعی و همکاران نیز نشان داده‌اند که نبود اطلاعات شفاف دربارهٔ برخی اجزای فرمول و داده‌های فروش داخلی و خارجی گاز، امکان پیش‌بینی مستقل نرخ را برای سرمایه‌گذاران محدود می‌کند (زارعی و همکاران، ۱۴۰۲، ص۱۹ـ۲۰).

این مجموعه مسائل نشان می‌دهد که اصلاح قیمت‌گذاری خوراک نمی‌تواند به تعیین یک نرخ پایین‌تر یا بالاتر محدود شود. نظام مطلوب باید به‌طور هم‌زمان قابلیت پیش‌بینی، شفافیت، رقابت‌پذیری، بهره‌وری، انتقال مزیت به زنجیرهٔ پایین‌دستی، سرمایه‌گذاری مولد و حفظ منافع عمومی را پوشش دهد. تخفیف خوراک، درصورتی‌که بدون تعهد قابل سنجش در زمینهٔ افزایش تولید، بهبود بهره‌وری، انتقال فناوری یا تکمیل زنجیره اعطا شود، ممکن است به تمرکز سود در واحد دریافت‌کننده منجر شود. در مقابل، تعیین نرخ بدون توجه به قیمت محصولات، شرایط بازار و ریسک واحدهای تولیدی نیز می‌تواند انگیزهٔ سرمایه‌گذاری را کاهش دهد.

انتخاب سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی به‌عنوان چارچوب اصلی ارزیابی این پژوهش، به معنای برتری آن بر سایر اسناد بالادستی نیست. این سیاست‌ها به دلیل ارتباط مستقیم بندهای آن با کاهش آسیب‌پذیری درآمدهای نفت و گاز، افزایش ارزش افزوده، تکمیل زنجیرهٔ ارزش، شفاف‌سازی اقتصاد، شفاف و روان‌سازی نظام قیمت‌گذاری و مدیریت مصرف انرژی انتخاب شده‌اند (سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی، ۱۳۹۲، ص۱، بندهای ۸، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۹ و ۲۳). مفهوم اقتصاد مقاومتی نیز تنها به مقاومت در برابر تحریم محدود نمی‌شود، بلکه تاب‌آوری در برابر تکانه‌ها و توان بازگشت اقتصاد به مسیر باثبات را دربر می‌گیرد (نوفرستی، ۱۳۹۵، ص۱۵۹ـ۱۶۰). همچنین سنجش مقاومت اقتصادی مستلزم استفاده از شاخص‌های روشن و قابل اندازه‌گیری است و نمی‌توان صرفاً به گزاره‌های کلی و هنجاری بسنده کرد (بیرانوند و همکاران، ۱۳۹۶، ص۲۲ـ۲۳).

سؤال اصلی پژوهش این است که نظام قیمت‌گذاری خوراک گازی و مایع صنعت پتروشیمی ایران تا چه اندازه با الزامات بندهای مرتبط سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی و مقتضیات مالکیت، رقابت و تنظیم‌گری ناشی از سیاست‌های کلی اصل ۴۴ سازگار است و چه اصلاحاتی می‌تواند شفافیت، قابلیت پیش‌بینی، بهره‌وری خوراک و تکمیل زنجیرهٔ ارزش این صنعت را تقویت کند؟

نوآوری پژوهش در سه محور قرار دارد: نخست، ارزیابی هم‌زمان قیمت‌گذاری خوراک در چارچوب سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی و سیاست‌های کلی اصل ۴۴؛ دوم، پیوند دادن مسئلهٔ نرخ خوراک با ساختار مالکیت، رقابت، تنظیم‌گری و راهبری مالی بنگاه‌ها؛ و سوم، ترکیب تحلیل مضمون منابع علمی و حقوقی با ارزیابی کمی مؤلفه‌های استخراج‌شده توسط صاحب‌نظران مرتبط.

## ۱. ادبیات پژوهش

قیمت‌گذاری خوراک پتروشیمی در نقطهٔ تلاقی سیاست انرژی، سیاست صنعتی، مدیریت منابع عمومی، رقابت و تنظیم‌گری قرار دارد. خوراک پتروشیمی از یک‌سو بخشی از منابع نفت و گاز کشور و از سوی دیگر، نهادهٔ اصلی تولید محصولات پتروشیمی است. به همین دلیل، تعیین قیمت آن نمی‌تواند صرفاً بر اساس هزینهٔ استخراج یا حداکثرسازی درآمد کوتاه‌مدت دولت انجام شود. نظام قیمت‌گذاری باید به‌طور هم‌زمان آثار نرخ خوراک بر درآمد عمومی، رقابت‌پذیری بنگاه‌ها، بهره‌وری مصرف منابع، جهت سرمایه‌گذاری، ترکیب محصولات و توسعهٔ حلقه‌های بعدی زنجیرهٔ ارزش را در نظر گیرد.

در این پژوهش، «نظام مناسب قیمت‌گذاری خوراک» به سازوکاری اطلاق می‌شود که دارای فرمول روشن و قابل بازتولید، داده‌های محاسباتی در دسترس، ثبات نسبی و قابلیت پیش‌بینی، رفتار غیرتبعیض‌آمیز با بنگاه‌های مشابه و سازگاری با بهره‌وری و توسعهٔ زنجیرهٔ ارزش باشد. بنابراین مناسب بودن قیمت‌گذاری الزاماً به معنای پایین بودن قیمت نیست؛ همان‌گونه که افزایش نرخ نیز به تنهایی تضمین‌کنندهٔ تخصیص بهینهٔ منابع عمومی نخواهد بود.

### ۱ـ۱. انواع خوراک و آثار آن بر ساختار تولید

مجتمع‌های پتروشیمی ایران برحسب فناوری و محصول تولیدی از خوراک‌های گازی و مایع استفاده می‌کنند. گاز طبیعی یا متان عمدتاً در تولید متانول، آمونیاک و اوره به‌کار می‌رود. اتان خوراک اصلی تولید اتیلن و در ادامه انواع پلی‌اتیلن است. خوراک‌های مایع مانند نفتا، میعانات گازی، پروپان، بوتان و سایر مایعات گازی نیز در تولید محصولات الفینی، آروماتیکی و شیمیایی استفاده می‌شوند (زارعی و همکاران، ۱۴۰۲، ص۱۴).

### ۲ـ۱. سیر تحول تاریخی قیمت‌گذاری خوراک در ایران

در دوره‌ای که مالکیت و مدیریت بخش عمدهٔ صنعت پتروشیمی در اختیار دولت بود، قیمت خوراک عمدتاً در چارچوب روابط مالی میان بنگاه‌های دولتی تعیین می‌شد. در این ساختار، تغییر قیمت خوراک بیشتر به جابه‌جایی منابع در درون بخش عمومی منجر می‌شد و آثار آن بر سود سهام‌داران غیردولتی، ارزش بازار شرکت‌ها و توزیع منافع میان گروه‌های مستقل، به شکل کنونی مطرح نبود. نرخ خوراک نیز غالباً از طریق احکام بودجه‌ای، مصوبات دولت، دستورالعمل‌های وزارت نفت و قراردادهای میان شرکت‌های دولتی تعیین می‌شد (زارعی و همکاران، ۱۴۰۲، ص۱۲ـ۱۳).

در برنامه‌های اول و دوم توسعه، هم‌زمان با افزایش تنوع محصولات و احداث مجتمع‌های جدید، استفاده از خوراک‌هایی مانند نفتای سبک و سنگین، گاز مایع و رافینیت گسترش یافت. در برنامه‌های سوم و چهارم نیز احداث واحدهای مبتنی‌بر گاز طبیعی و اتان شتاب بیشتری گرفت. این تحول، همراه با تفاوت شرایط اقتصادی خوراک‌های گازی و مایع، بر جهت سرمایه‌گذاری و ترکیب ظرفیت‌های ایجادشده در صنعت اثر گذاشت (زارعی و همکاران، ۱۴۰۲، ص۱۵ـ۱۶).

مرحلهٔ مهم بعدی با ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ و آغاز گسترده‌تر واگذاری شرکت‌های پتروشیمی از سال ۱۳۸۶ شکل گرفت. پس از واگذاری‌ها، قیمت خوراک از یک رابطهٔ عمدتاً درون‌بخش عمومی به متغیری مؤثر بر سودآوری بنگاه‌ها، ارزش سهام، تصمیم‌های سرمایه‌گذاری و میزان درآمد دولت از منابع نفت و گاز تبدیل شد. در این شرایط، نوع مالکیت شرکت دریافت‌کنندهٔ خوراک و ساختار رقابت در بازار محصولات نیز اهمیت بیشتری یافت (سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی، ۱۳۸۴).

با تصویب قانون هدفمند کردن یارانه‌ها در سال ۱۳۸۸، تعیین قیمت حامل‌های انرژی و خوراک صنایع وارد مرحلهٔ جدیدی شد. در ادامه، قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت در سال ۱۳۹۳، معیارهای نسبتاً مشخص‌تری برای تعیین قیمت خوراک ایجاد کرد؛ سپس فرمول قیمت خوراک گاز طبیعی در سال ۱۳۹۴ و فرمول قیمت اتان در سال ۱۳۹۵ ابلاغ شد. این فرمول‌ها با هدف کاهش تصمیم‌های سالانه و افزایش امکان برنامه‌ریزی بلندمدت تدوین شدند. بااین‌حال، تغییرات بعدی در کف و سقف قیمت، نحوهٔ تسعیر ارز و مصوبات بودجه‌ای همچنان بر قابلیت پیش‌بینی نظام قیمت‌گذاری اثر گذاشته است (صادقی شاهدانی و همکاران، ۱۳۹۵، ص۱۹۸ـ۲۰۱؛ زارعی و همکاران، ۱۴۰۲، ص۱۶ـ۱۹).

گزارش مرکز مطالعات زنجیرهٔ ارزش نشان می‌دهد که در دورهٔ ۲۰۱۶ـ۲۰۱۸، قیمت اسمی اتان در ایران از قیمت گزارش‌شده برای امریکا و عربستان بیشتر بوده است (مرکز مطالعات زنجیرهٔ ارزش، ۲۰۱۸؛ زارعی و همکاران، ۱۴۰۲، ص۱۴). بااین‌حال، به دلیل تاریخی بودن داده‌ها و تفاوت در ساختار بازار، کیفیت خوراک، قراردادها و حمایت‌های سیاستی، این ارقام برای ارزیابی وضعیت کنونی یا مقایسهٔ قطعی رقابت‌پذیری کشورها کافی نیستند.

### ۳ـ۱. چارچوب سیاستی و حقوقی قیمت‌گذاری خوراک

چارچوب حقوقی قیمت‌گذاری خوراک را می‌توان در چهار سطح بررسی کرد: سیاست‌های کلی اصل ۴۴ و قواعد رقابت؛ قانون هدفمند کردن یارانه‌ها؛ قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت؛ و آیین‌نامه‌ها و ابلاغیه‌های اجرایی وزارت نفت (سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی، ۱۳۸۴؛ قانون هدفمند کردن یارانه‌ها، ۱۳۸۸؛ قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت، ۱۳۹۳؛ قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی، ۱۳۸۷).

قانون هدفمند کردن یارانه‌ها، مبنای عمومی اصلاح قیمت حامل‌های انرژی را فراهم کرد، اما به دلیل تفاوت خوراک با مصرف سوخت، قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت معیارهای

اختصاصی‌تری را برای خوراک پتروشیمی مقرر کرد. بر اساس جزء «۴» بند «الف» مادهٔ ۱ این قانون، قیمت خوراک باید با توجه به متوسط وزنی درآمد فروش داخلی، صادراتی و وارداتی، قیمت محصولات، رقابت‌پذیری تولید، جذب سرمایه‌گذاری و توسعهٔ زنجیرهٔ ارزش تعیین شود. همچنین امکان اعطای تخفیف پلکانی برای قراردادهای بلندمدتی که به تولید محصولات میانی و نهایی و افزایش ارزش افزوده منجر شوند، پیش‌بینی شده است (قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت، ۱۳۹۳، ص۲، مادهٔ ۱، جزء «۴» بند «الف»).

این حکم نشان می‌دهد که تخفیف خوراک، امتیازی عمومی و بدون شرط نیست، بلکه باید با عملکرد مشخص در زمینهٔ تکمیل زنجیرهٔ ارزش پیوند داشته باشد. بنابراین ارزیابی مقررات صرفاً با مقایسهٔ نرخ پایه و نرخ تخفیف‌یافته کافی نیست و باید بررسی شود که آیا تعهدات دریافت‌کنندگان تخفیف قابل سنجش بوده و مزیت اعطاشده به حلقه‌های بعدی زنجیره منتقل شده است یا خیر؟

### ۴ـ۱. سازوکار قیمت‌گذاری خوراک گاز طبیعی

در ابلاغیهٔ وزارت نفت در سال ۱۳۹۴، قیمت پایهٔ گاز طبیعی تحویلی به واحدهای پتروشیمی از ترکیب دو مؤلفهٔ اصلی شکل گرفت: متوسط قیمت گاز در بازارهای منتخب بین‌المللی و متوسط وزنی درآمد حاصل از فروش داخلی، صادرات و واردات گاز. صورت ساده شدهٔ این رابطه به شرح ذیل است (وزارت نفت، ۱۳۹۴، ص۱):

**رابطه (۱): فرمول پایه قیمت خوراک گاز طبیعی**

$$P_g = 0.5\,P_h + 0.5\,P_w$$

بااین‌حال، کارایی فرمول به چند شرط وابسته است: نخست، حجم و ارزش فروش داخلی، صادرات و واردات باید به‌صورت منظم و قابل راستی‌آزمایی منتشر شود؛ دوم، بازارهای مرجع باید با بازارها و رقبای صنعت پتروشیمی ایران تناسب داشته باشند. زارعی و همکاران معتقدند برخی بازارهای انتخاب‌شده، از نظر نوع مصرف و شرایط عرضه با بازار خوراک پتروشیمی ایران تفاوت دارند و استفاده از قیمت بازار کشورهای رقیب منطقه‌ای می‌تواند موضوع بررسی قرار گیرد (زارعی و همکاران، ۱۴۰۲، ص۱۹ـ۲۰)؛ سوم، مبنای تسعیر ارز و نحوهٔ اعمال تعدیلات دوره‌ای باید از پیش مشخص باشد.

نبود دسترسی به اجزای محاسباتی فرمول باعث می‌شود تولیدکنندگان و سرمایه‌گذاران نتوانند نرخ آتی را به‌طور مستقل بازسازی و پیش‌بینی کنند. صادقی شاهدانی و همکاران نیز مشخص نبودن روند تغییر قیمت، ضعف در ایجاد انگیزهٔ صرفه‌جویی و انتقال نیافتن مزیت خوراک به زنجیرهٔ پایین‌دستی را از آسیب‌های روش قیمت‌گذاری دانسته‌اند (صادقی شاهدانی و همکاران، ۱۳۹۵، ص۲۱۸ـ۲۲۰). بنابراین وجود فرمول به تنهایی برای تحقق شفافیت کافی نیست و داده‌های ورودی، زمان اعلام نرخ و حدود مداخله‌های موردی نیز باید روشن باشند.

### ۵ـ۱. سازوکار قیمت‌گذاری اتان

**رابطه (۲): فرمول پایه قیمت اتان**

$$P_E = 0.25\ (P_N + P_{PE}) - 145$$

اتان یکی از خوراک‌های اصلی تولید اتیلن و پلی‌اتیلن است و قیمت آن برحسب دلار در هر تن متریک تعیین می‌شود. وزارت نفت در سال ۱۳۹۵، با استناد به جزء «۴» بند «الف» مادهٔ ۱ قانون الحاق، فرمولی را ابلاغ کرد که قیمت اتان را به قیمت نفتا و قیمت مرجع پلی‌اتیلن مرتبط می‌کرد (وزارت نفت، ۱۳۹۵، ص۱).

**رابطه (۳): قیمت مرجع پلی‌اتیلن**

$$P_{PE} = \frac{P_{China}^{Netback} + P_{India}^{Netback} + P_{Iran}}{3}$$

**رابطه (۴): فرمول Netback**

$$P^{Netback} = P^{CFR} - C_{Freight}$$

پیوند قیمت اتان با نفتا و پلی‌اتیلن سبب می‌شود تغییرات بازار محصول نهایی و خوراک جایگزین، در نرخ اتان منعکس شود. این سازوکار می‌تواند بخشی از ریسک بازار را میان عرضه‌کنندهٔ اتان و تولیدکنندهٔ اتیلن توزیع کند، اما درعین‌حال با چند محدودیت مواجه است: ثابت ماندن طولانی مدت کف، سقف و مقدار ثابت فرمول ممکن است در شرایط تورم جهانی، تغییر هزینه‌های فناوری یا تحول بازار محصولات، کارکرد اولیهٔ آن را تضعیف کند؛ همچنین انتخاب بازارهای مرجع، هزینهٔ حمل و قیمت داخلی پلی‌اتیلن باید شفاف و قابل بازبینی باشد.

### ۶ـ۱. قیمت‌گذاری خوراک مایع

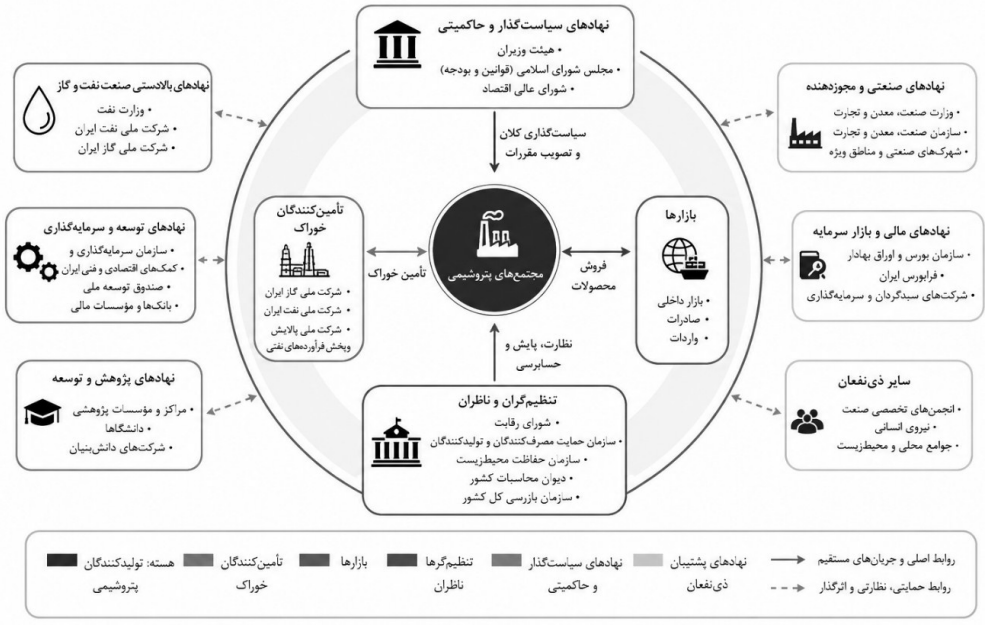
خوراک مایع شامل نفتا، میعانات گازی، مایعات گازی و سایر فراورده‌های قابل استفاده در واحدهای پتروشیمی است. قیمت این خوراک‌ها، برخلاف گاز طبیعی، ارتباط بیشتری با قیمت نفت خام و فراورده‌های نفتی در بازارهای منطقه‌ای دارد. در برخی دوره‌ها، خوراک‌های پالایشگاهی بر اساس قیمت فوب خلیج فارس پس از اعمال درصدی تخفیف عرضه شده‌اند. برای نمونه، زارعی و همکاران گزارش کرده‌اند که در مقطعی قیمت خوراک مایع پالایشی معادل قیمت فوب خلیج فارس منهای پنج درصد تعیین می‌شد (زارعی و همکاران، ۱۴۰۲، ص۱۶ـ۱۸).

نوسان قیمت نفت می‌تواند هم‌زمان قیمت خوراک مایع و محصولات حاصل از آن را تغییر دهد. افزون بر آن، تغییر عرضه و تقاضای محصولات آروماتیکی و الفینی بر حاشیهٔ سود این واحدها اثر می‌گذارد. بااین‌حال، پاسخ

سیاستی مناسب الزاماً کاهش عمومی نرخ خوراک نیست. بهبود بازدهٔ فرایند، تنوع‌بخشی به گریدهای محصول، توسعهٔ زنجیرهٔ بنزن، تولوئن و زایلین‌ها، کاهش اتلاف و استفاده از فناوری‌های تکمیلی می‌تواند آسیب‌پذیری واحدهای خوراک مایع را کاهش دهد.

### ۷ـ۱. ساختار مالکیت، رقابت و تنظیم‌گری

تحلیل قیمت خوراک بدون بررسی ساختار مالکیت و قدرت بازار ناقص است. واگذاری سهام شرکت‌های پتروشیمی لزوماً به شکل‌گیری بنگاه‌های خصوصی مستقل منجر نشده و بخشی از مالکیت به نهادهای عمومی غیردولتی، صندوق‌ها و هلدینگ‌های بزرگ انتقال یافته است؛ ازاین‌رو باید میان واگذاری مالکیت، غیردولتی شدن و ایجاد رقابت تمایز قائل شد. در بازاری که تولید یک محصول در اختیار تعداد محدودی بنگاه قرار دارد، دسترسی ترجیحی به خوراک ممکن است موقعیت بنگاه‌های موجود را تقویت کند. بااین‌حال، برای اثبات وجود انحصار یا قدرت بازار نمی‌توان صرفاً به تعداد تولیدکنندگان استناد کرد. سهم فروش یا تولید بنگاه‌ها، نسبت تمرکز چند بنگاه برتر، شاخص هرفیندال ـ هیرشمن، موانع ورود و روابط مالکیتی میان تولیدکنندگان باید بررسی شوند. بنابراین «تمرکز بازار» در این پژوهش یک موضوع تحلیلی است و نه نتیجه‌ای که بدون دادهٔ بازار قطعی تلقی شود.




**شکل ۱: بازیگران اثرگذار بر صنعت پتروشیمی ایران**

**مأخذ: (بازترسیم و تکمیل‌شده بر اساس شکوهی و همکاران، ۱۳۹۹، ص۳۰۱)**

## پیشینهٔ پژوهش

مطالعات مرتبط با قیمت‌گذاری خوراک پتروشیمی را می‌توان در چهار جریان اصلی بررسی کرد: نخست، پژوهش‌های مربوط به فرمول قیمت‌گذاری، ساختار نهادی و تنظیم‌گری؛ دوم، مطالعات عملکرد مالی، بهره‌وری و فناوری؛ سوم، مطالعات اقتصاد مقاومتی، تاب‌آوری و سنجش تحقق سیاست‌ها؛ و چهارم، پژوهش‌های مرتبط با سرمایه‌گذاری، تأمین مالی و تجربه‌های تطبیقی. بررسی انتقادی این مطالعات نشان می‌دهد که هر جریان بخشی از مسئله را توضیح داده است، اما ارتباط میان قیمت‌گذاری خوراک، ساختار مالکیت، رقابت، بهره‌وری، تأمین مالی و الزامات سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی کمتر در قالب یک چارچوب منسجم بررسی شده است.

سلطانیان و همکاران با استفاده از پویایی‌های سیستم نشان دادند که در زنجیرهٔ اوره و آمونیاک، تعیین نرخ خوراک بدون توجه به تغییر قیمت جهانی محصول می‌تواند سودآوری واحدها و توجیه اقتصادی طرح‌های جدید را کاهش دهد. آنان پیوند قیمت خوراک با قیمت فروش محصول را راهی برای توزیع متعادل‌تر ریسک بازار میان عرضه‌کنندهٔ خوراک و تولیدکنندهٔ دانستند (سلطانیان و همکاران، ۱۳۹۴، ص۷۶ـ۷۷). بااین‌حال، یافته‌های این مطالعه به زنجیرهٔ اوره و آمونیاک محدود است و به سایر انواع خوراک و محصولات قابل تعمیم مستقیم نیست.

زارعی و همکاران با استناد به گزارش معاونت پژوهش‌های زیربنایی و تولیدی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، دفتر مطالعات انرژی، صنعت و معدن، نشان داده‌اند که واحدهای خوراک مایع از نظر ساختار هزینه، تنوع محصول و میزان ارتباط با صنایع میانی و پایین‌دستی با مجتمع‌های گازپایه تفاوت دارند. بر این اساس، یکسان‌نگری در قیمت‌گذاری خوراک‌های گازی و مایع نمی‌تواند تفاوت فناوری، ارزش محصولات قابل استحصال و نقش آنها در زنجیرهٔ ارزش را منعکس کند (معاونت پژوهش‌های زیربنایی و تولیدی، ۱۳۹۴؛ زارعی و همکاران، ۱۴۰۲، ص۳۱ـ۳۲). بااین‌حال، آمار و مقررات مورد استفادهٔ این گزارش به دورهٔ انتشار آن مربوط است و برای تحلیل وضعیت کنونی نیازمند به روزرسانی است.

صادقی شاهدانی و همکاران با استفاده از روش دلفی، سیزده آسیب نظام قیمت‌گذاری گاز طبیعی خوراک را شناسایی کردند. مشخص نبودن روند تغییر نرخ، انتقال نیافتن تخفیف خوراک به صنایع پایین‌دستی و ضعف انگیزه‌های صرفه‌جویی و نوآوری از مهم‌ترین یافته‌های آنان بود (صادقی شاهدانی و همکاران، ۱۳۹۵، ص۲۱۸ـ۲۲۰). این مطالعه قیمت‌گذاری را فراتر از تعیین نرخ و در ارتباط با رفتار بنگاه و زنجیرهٔ تولید بررسی کرده است، اما تغییرات مقرراتی سال‌های بعد را پوشش نمی‌دهد. شکوهی و همکاران نشان دادند که تعدد نهادهای سیاست‌گذار، تأمین‌کنندهٔ خوراک، صادرکنندهٔ مجوز و ناظر، همراه با ابهام در جایگاه شرکت ملی صنایع پتروشیمی، موجب هم‌پوشانی وظایف و ضعف هماهنگی شده است. آنان ایجاد نهاد تنظیم‌گر بخشی با وظایف روشن، استقلال نسبی، پاسخ‌گویی و دسترسی به اطلاعات را پیشنهاد کردند (شکوهی و همکاران، ۱۳۹۹، ص۳۰۰ـ۳۰۴). بااین‌حال، میزان تمرکز بازار و قدرت بنگاه‌ها در این مطالعه با شاخص‌های کمی سنجیده نشده است.

زارعی و همکاران نیز با بررسی تاریخی و حقوقی فرمول‌های خوراک گاز طبیعی، اتان و خوراک مایع نتیجه گرفتند که انتشار نشدن برخی داده‌های محاسباتی، امکان پیش‌بینی مستقل نرخ را برای سرمایه‌گذاران محدود

می‌کند. آنان ثبات نسبی مقررات، شفافیت اجزای فرمول و کاهش تصمیم‌های موردی را از الزامات بهبود نظام قیمت‌گذاری دانستند (زارعی و همکاران، ۱۴۰۲، ص۱۹ـ۲۰، ۲۸ـ۳۰، ۳۳ـ۳۴). این پژوهش چارچوب حقوقی و فنی مناسبی ارائه می‌دهد، اما پیامدهای فرمول‌ها بر عملکرد بنگاه‌ها و ساختار رقابت را به‌صورت تجربی بررسی نمی‌کند. در مجموع، این مطالعات نشان می‌دهند که کارایی نظام قیمت‌گذاری به سطح نرخ محدود نیست و به شفافیت، قابلیت پیش‌بینی، تنظیم‌گری و نحوهٔ انتقال مزیت خوراک به زنجیرهٔ پایین‌دستی نیز وابسته است.

**شکاف پژوهشی:** مرور ادبیات نشان می‌دهد که اگرچه مطالعات متعددی به جنبه‌های مختلف قیمت‌گذاری خوراک و اقتصاد مقاومتی پرداخته‌اند، اما چارچوب یکپارچه‌ای که شش شاخص اصلی اقتصاد مقاومتی (بندهای ۱۳، ۱۵، ۲۳، ۱۹، ۱۲ و ۸) را با چالش‌های عملی قیمت‌گذاری و راهکارهای اولویت‌دار پیوند دهد، ارائه نشده است. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از تحلیل مضمون منابع منتخب و اعتبارسنجی توسط ۱۵ خبرهٔ صنعت، به پر کردن این شکاف می‌پردازد.

## روش تحقیق

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی ـ توسعه‌ای و از نظر ماهیت، توصیفی ـ تحلیلی است و با رویکرد آمیختهٔ اکتشافی متوالی انجام شده است. در مرحلهٔ نخست، شاخص‌های مرتبط با سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی، مؤلفه‌های مربوط به چالش‌های قیمت‌گذاری خوراک و گزینه‌های سیاستی از طریق تحلیل اسناد استخراج شدند؛ در مرحلهٔ دوم، مؤلفه‌های به‌دست‌آمده در قالب پرسش‌نامه در اختیار مشارکت‌کنندگان متخصص قرار گرفتند و با استفاده از آزمون‌های ناپارامتریک اعتبارسنجی شدند. فرایند پژوهش در سه مرحله انجام شد: تحلیل اسناد و استخراج مضامین، طراحی و اجرای پرسش‌نامه، و تحلیل و تلفیق یافته‌های کیفی و کمی.

جامعهٔ اسنادی پژوهش شامل مقالات علمی، پایان‌نامه‌ها، گزارش‌های پژوهشی و سیاستی، قوانین، آیین‌نامه‌ها و اسناد مرتبط با قیمت‌گذاری خوراک پتروشیمی، توسعهٔ زنجیرهٔ ارزش، ساختار صنعت پتروشیمی و سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی بود. منابع به‌صورت هدفمند و بر اساس چهار معیار انتخاب شدند: ارتباط مستقیم با مسئلهٔ پژوهش، دسترسی به متن کامل، برخورداری از اعتبار علمی یا نهادی و وجود محتوای قابل استفاده برای استخراج شاخص‌ها، مؤلفه‌ها یا گزینه‌های سیاستی. منابع تکراری، منابع فاقد ارتباط مستقیم و اسنادی که اطلاعات تحلیلی کافی نداشتند، از بررسی نهایی کنار گذاشته شدند.

در مرحلهٔ جست‌وجو، منابع علمی، قانونی و سیاستی مرتبط شناسایی شد. پس از غربالگری و حذف منابع تکراری یا کم‌ارتباط، منابع منتخب وارد تحلیل نهایی شدند. تحلیل اسناد با روش تحلیل مضمون استقرایی و بر اساس مراحل پیشنهادی براون و کلارک انجام شد (Clarke & Braun, 2006, p. 87-93). این مراحل شامل مطالعه و آشنایی با داده‌ها، استخراج کدهای اولیه، تشکیل مضامین اولیه، بازبینی مضامین، تعریف و نام‌گذاری مضامین و تنظیم گزارش نهایی بود. واحد تحلیل، جمله، بند یا بخشی از متن بود که به یکی از ابعاد قیمت‌گذاری خوراک، سیاست‌های اقتصاد مقاومتی، ساختار صنعت پتروشیمی یا گزینه‌های اصلاحی اشاره داشت.

تحلیل و کدگذاری اسناد به‌صورت دستی و با مشارکت مشترک هر دو پژوهشگر انجام شد. ابتدا منابع منتخب چندین بار مطالعه و واحدهای معنایی مرتبط مشخص شدند؛ سپس کدهای اولیه استخراج و در جلسات مشترک پژوهشگران بررسی شدند. هرجا دربارهٔ عنوان، حدود یا مفهوم یک کد اختلاف‌نظر وجود داشت، متن منبع دوباره بررسی و تصمیم نهایی پس از بحث و توافق دو پژوهشگر اتخاذ شد.

جامعهٔ مشارکت‌کنندگان بخش کمی را افراد دارای دانش تخصصی یا تجربهٔ علمی، پژوهشی، اجرایی و مدیریتی در حوزه‌های صنعت پتروشیمی، قیمت‌گذاری خوراک، سیاست‌گذاری انرژی و اقتصاد مقاومتی تشکیل دادند. انتخاب مشارکت‌کنندگان با روش نمونه‌گیری هدفمند و معیارمحور انجام شد. معیار ورود به پژوهش، برخورداری از تحصیلات تکمیلی مرتبط و یا سابقهٔ فعالیت علمی، پژوهشی یا اجرایی مرتبط با موضوع بود. در مجموع، ۱۵ نفر در مرحلهٔ اعتبارسنجی مشارکت کردند. استفاده از نمونه‌گیری هدفمند از آن جهت بود که ارزیابی گویه‌ها مستلزم شناخت تخصصی از ساختار صنعت پتروشیمی، نحوهٔ تعیین قیمت خوراک و الزامات سیاست‌گذاری انرژی بود.

ابزار گردآوری داده‌های کمی، پرسش‌نامهٔ محقق‌ساخته‌ای بود که بر اساس نتایج تحلیل مضمون تدوین شد. پرسش‌نامه شامل سه بخش بود:

۱. ارزیابی هفت شاخص مرتبط با سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی؛

۲. ارزیابی ۲۰ مؤلفهٔ مرتبط با چالش‌های قیمت‌گذاری خوراک؛

۳. ارزیابی و اولویت‌بندی ۱۴ گزینهٔ سیاستی.

گویه‌ها پیش از اجرای نهایی از نظر وضوح، تناسب با اهداف پژوهش و پوشش مفهومی بررسی و اصلاح شدند. پایایی درونی پرسش‌نامه با ضریب آلفای کرونباخ سنجیده شد. مقدار آلفای کرونباخ ۰/۸۷ به‌دست آمد که نشان‌دهندهٔ هماهنگی درونی مناسب ابزار می‌باشد.

داده‌ها پس از بررسی و کدگذاری، در نرم‌افزار IBM SPSS Statistics 26 تحلیل شدند. برای توصیف پاسخ‌ها از فراوانی، درصد، میانگین، میانه و چارک‌های اول و سوم استفاده شد. با توجه به محدود بودن حجم نمونه به ۱۵ نفر، ماهیت ترتیبی داده‌های لیکرت و نبود اطمینان کافی دربارهٔ نرمال بودن توزیع پاسخ‌ها، از آزمون‌های پارامتریک استفاده نشد. برای مقایسهٔ امتیاز هر گویه با نقطهٔ میانی مقیاس، از آزمون دقیق ویلکاکسون یک‌نمونه‌ای و یک‌طرفه استفاده شد.

پاسخ‌های برابر با ۳ در محاسبهٔ رتبه‌های مثبت و منفی وارد نشدند. سطح معناداری آزمون‌ها ۰/۰۵ در نظر گرفته شد. گویه‌ای تأیید می‌شد که جهت پاسخ‌های آن بالاتر از نقطهٔ میانی باشد و مقدار احتمال آزمون ویلکاکسون کمتر از ۰/۰۵ به‌دست آید. برای بررسی استحکام نتایج، آزمون دقیق دوجمله‌ای یک‌طرفه نیز انجام شد. در این آزمون، تعداد پاسخ‌های بیشتر از ۳ با تعداد پاسخ‌های کمتر از ۳ مقایسه شد و پاسخ‌های برابر با ۳ کنار گذاشته شدند.

آزمون ویلکاکسون آزمون اصلی و آزمون دوجمله‌ای تحلیل حساسیت پژوهش بود. مواردی که در هر دو آزمون معنادار شدند، از پشتوانهٔ آماری بیشتری برخوردار بودند. نتایجی که تنها در آزمون ویلکاکسون معنادار شدند، با احتیاط تفسیر شدند. با توجه به ماهیت اکتشافی پژوهش، مقادیر احتمال خام گزارش شد. ازاین‌رو نتایج نزدیک به سطح ۰/۰۵ به‌عنوان یافته‌های مرزی یا اکتشافی در نظر گرفته شدند و اولویت‌بندی موارد تأییدشده بر اساس میانگین، میانه، چارک‌ها و توزیع پاسخ‌ها انجام شد؛ همچنین مقدار احتمال برای رتبه‌بندی میزان اهمیت گویه‌ها به‌کار نرفت.

پس از تحلیل داده‌های پرسش‌نامه، نتایج کمی با مضامین حاصل از تحلیل اسناد مقایسه شدند. مؤلفه‌هایی که هم از پشتوانهٔ اسنادی برخوردار بودند و هم در ارزیابی مشارکت‌کنندگان تأیید شدند، در چارچوب نهایی پژوهش قرار گرفتند. در این فرایند، تحلیل کیفی برای شناسایی و صورت‌بندی مؤلفه‌ها و تحلیل کمی برای بررسی اهمیت و اولویت آنها به‌کار رفت.

## چارچوب تحلیلی: شاخص‌های مرتبط اقتصاد مقاومتی

تحلیل مضمون منابع به استخراج هفت شاخص اولیه انجامید. این شاخص‌ها شامل مقابله با ضربه‌پذیری درآمد ارزی، افزایش ارزش افزوده و تکمیل زنجیرهٔ ارزش، شفافیت و روان‌سازی قیمت‌گذاری، شفاف‌سازی و سالم‌سازی اقتصاد، دانش‌بنیانی، تاب‌آوری اقتصادی و مدیریت مصرف و بهینه‌سازی انرژی بودند.

شاخص‌های استخراج‌شده در قالب پرسش‌نامه در اختیار ۱۵ مشارکت‌کنندهٔ متخصص قرار گرفتند. نتایج آزمون‌های دقیق ویلکاکسون و دوجمله‌ای در جدول (۱) ارائه شده است.

**جدول ۱: نتایج اعتبارسنجی ناپارامتریک شاخص‌های اقتصاد مقاومتی (بر اساس خروجی SPSS)**

| ردیف | شاخص | میانگین | میانه و فاصلهٔ بین‌چارکی | بیشتر/ برابر/ کمتر از ۳ | آمارهٔ W+ | سطح معناداری ویلکاکسون | سطح معناداری دوجمله‌ای | نتیجه |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | مقابله با ضربه‌پذیری درآمد ارزی (بند ۱۳) | ۴/۰۷ | ۴؛ ۴ تا ۵ | ۱/۲/۱۲ | ۸۱ | ۰/۰۰۴ | ۰/۰۰۲ | تأیید |
| ۲ | افزایش ارزش افزوده و تکمیل زنجیرهٔ ارزش (بند ۱۵) | ۴/۴۰ | ۴؛ ۴ تا ۵ | ۰/۱/۱۴ | ۱۰۵ | کمتر از ۰/۰۰۱ | کمتر از ۰/۰۰۱ | تأیید |
| ۳ | شفافیت و روان‌سازی قیمت‌گذاری (بند ۲۳) | ۳/۹۳ | ۴؛ ۳ تا ۵ | ۰/۵/۱۰ | ۵۵ | ۰/۰۰۱ | ۰/۰۰۱ | تأیید |

| ردیف | شاخص | میانگین | میانه و فاصلهٔ بین‌چارکی | بیشتر/ برابر/ کمتر از ۳ | آمارهٔ W+ | سطح معناداری ویلکاکسون | سطح معناداری دوجمله‌ای | نتیجه |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۴ | شفاف‌سازی اقتصاد (بند ۱۹) | ۳/۷۳ | ۴؛ ۳ تا ۵ | ۲/۴/۹ | ۵۴/۵ | ۰/۰۳۰ | ۰/۰۲۳ | تأیید |
| ۵ | دانش‌بنیانی (بند ۲) | ۳/۲۷ | ۳؛ ۲ تا ۴ | ۴/۴/۷ | ۴۱ | ۰/۲۷۸ | ۰/۲۷۴ | رد |
| ۶ | تاب‌آوری اقتصادی (بند ۱۲) | ۴/۰۷ | ۴؛ ۴ تا ۵ | ۲/۰/۱۳ | ۱۰۹ | ۰/۰۰۲ | ۰/۰۰۴ | تأیید |
| ۷ | مدیریت مصرف و بهینه‌سازی انرژی (بند ۸) | ۳/۹۳ | ۴؛ ۳ تا ۵ | ۳/۲/۱۰ | ۸۰/۵ | ۰/۰۰۶ | ۰/۰۴۶ | تأیید |

**منبع: یافته‌های پژوهش**

**توضیح:** W+ مجموع رتبه‌های مثبت در آزمون ویلکاکسون است. اعداد ستون «بیشتر/برابر/کمتر از ۳» به ترتیب تعداد پاسخ‌های بالاتر از نقطهٔ میانی، مساوی نقطهٔ میانی و پایین‌تر از نقطهٔ میانی را نشان می‌دهند. نتایج نشان داد شش شاخص از هفت شاخص اولیه در هر دو آزمون تأیید شدند. شاخص «افزایش ارزش افزوده و تکمیل زنجیرهٔ ارزش» با میانگین ۴/۴۰ بالاترین ارزیابی را به خود اختصاص داد. پس از آن، شاخص‌های «مقابله با ضربه‌پذیری درآمد ارزی» و «تاب‌آوری اقتصادی» با میانگین ۴/۰۷ قرار گرفتند.

شاخص دانش‌بنیانی با میانهٔ ۳ و مقادیر احتمال بیشتر از ۰/۰۵ تأیید نشد. این نتیجه به معنای نادیده گرفتن نقش دانش و فناوری در صنعت پتروشیمی نیست. یافته‌ها نشان می‌دهد مشارکت‌کنندگان، دانش‌بنیانی را بیشتر به‌عنوان ابزار تحقق افزایش ارزش افزوده، توسعهٔ زنجیرهٔ ارزش و تاب‌آوری اقتصادی در نظر گرفته‌اند و نه به‌عنوان شاخصی مستقل در تعیین قیمت خوراک. بر این اساس، شش شاخص تأییدشده مبنای تحلیل مؤلفه‌های بخش ۷ و گزینه‌های سیاستی بخش ۸ قرار گرفتند.

## چالش‌های قیمت‌گذاری خوراک پتروشیمی

بر اساس تحلیل مضمون اسناد، در مرحلهٔ کیفی پژوهش ۲۰ چالش اولیهٔ مرتبط با قیمت‌گذاری خوراک پتروشیمی شناسایی شد. این چالش‌ها در قالب پرسش‌نامهٔ پنج‌درجه‌ای لیکرت در اختیار ۱۵ نفر از خبرگان و متخصصان منتخب حوزهٔ صنعت پتروشیمی، قیمت‌گذاری خوراک و سیاست‌گذاری انرژی قرار گرفت. به‌منظور پرهیز از جهت‌دهی در گزارش یافته‌ها، عناوین مؤلفه‌ها در این بخش با ادبیاتی توصیفی و غیرارزش‌گذارانه ارائه شده‌اند. بااین‌حال، در تحلیل

آماری، جهت گویه‌های اصلی پرسش‌نامه حفظ شده است؛ به‌گونه‌ای‌که امتیاز بالاتر نشان‌دهندهٔ ارزیابی بیشتر اهمیت وضعیت مورد نظر به‌عنوان یکی از مسائل نظام قیمت‌گذاری خوراک است.

نتایج نشان داد که از مجموع ۲۰ چالش اولیه، ۱۱ چالش بر اساس آزمون ویلکاکسون معنادار بودند. از این تعداد، هفت چالش در آزمون دوجمله‌ای نیز تأیید شدند و چهار چالش فقط بر اساس آزمون ویلکاکسون معنادار بودند و باید با احتیاط بیشتری تفسیر شوند.

**جدول ۲: نتایج اعتبارسنجی ناپارامتریک چالش‌های قیمت‌گذاری خوراک پتروشیمی (بر اساس خروجی SPSS)**

| ردیف | چالش مورد ارزیابی | میانگین | میانهٔ (Q1–Q3) | بیشتر / برابر / کمتر از ۳ | آمارهٔ W + | سطح معناداری ویلکاکسون | سطح معناداری دوجمله‌ای | نتیجه |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | تعدد مراکز تصمیم‌گیر و توزیع مسئولیت‌های تنظیم‌گری | ۳/۷۳ | ۴ (۳–۴/۵) | ۲ / ۳ / ۱۰ | ۶۴ | ۰/۰۲۵ | ۰/۰۱۹ | تأیید در هر دو آزمون |
| ۲ | تغییرپذیری قیمت خوراک و مقررات مرتبط | ۳/۸۷ | ۴ (۳/۵–۴) | ۱ / ۳ / ۱۱ | ۷۳ | ۰/۰۰۲ | ۰/۰۰۳ | تأیید در هر دو آزمون |
| ۳ | سازوکار انتقال مزایای قیمتی خوراک گازی به زنجیرهٔ پایین‌دستی | ۳/۴۰ | ۳ (۳–۳/۵) | ۰ / ۱۱ / ۴ | ۱۰ | ۰/۰۶۳ | ۰/۰۶۳ | عدم تأیید |
| ۴ | موقعیت نسبی قیمت خوراک ایران در مقایسه با رقبای منطقه‌ای | ۳/۰۷ | ۳ (۲/۵–۴) | ۴ / ۶ / ۵ | ۲۴/۵ | ۰/۴۸۶ | ۰/۵۰۰ | عدم تأیید |
| ۵ | ترکیب سبد صادراتی از نظر سطح ارزش افزوده محصولات | ۳/۹۳ | ۴ (۳/۵–۵) | ۳ / ۱ / ۱۱ | ۹۱/۵ | ۰/۰۰۶ | ۰/۰۲۹ | تأیید در هر دو آزمون |
| ۶ | الگوی توزیع سود و منابع باقی‌مانده برای سرمایه‌گذاری مجدد | ۳/۴۷ | ۳ (۳–۴) | ۱ / ۷ / ۷ | ۳۲ | ۰/۰۳۱ | ۰/۰۳۵ | تأیید در هر دو آزمون |

| ردیف | چالش مورد ارزیابی | میانگین | میانهٔ (Q1–Q3) | بیشتر / برابر / کمتر از ۳ | آمارهٔ W+ | سطح معناداری ویلکاکسون | سطح معناداری دوجمله‌ای | نتیجه |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۷ | ترکیب سرمایه‌گذاری‌های مالی و سرمایه‌گذاری‌های مولد | ۳/۴۷ | ۴ (۳–۴) | ۲ / ۵ / ۸ | ۴۵ | ۰/۰۴۶ | ۰/۰۵۵ | معنادار در ویلکاکسون؛ نتیجه مرزی |
| ۸ | سازوکار مدیریت و تخصیص خوراک و هماهنگی میان مجتمع‌ها | ۳/۹۳ | ۴ (۴/۵–۳/۵) | ۱ / ۳ / ۱۱ | ۷۳/۵ | ۰/۰۰۲ | ۰/۰۰۲ | تأیید در هر دو آزمون |
| ۹ | ساختار رقابت و سازوکارهای کنترل قیمت در بازار محصولات پتروشیمی | ۳/۴۷ | ۴ (۳–۴) | ۲ / ۵ / ۸ | ۴۲ | ۰/۰۸۶ | ۰/۰۵۵ | عدم تأیید |
| ۱۰ | وضعیت شفافیت فرمول قیمت‌گذاری گاز و دسترسی به داده‌های محاسباتی | ۳/۵۳ | ۴ (۴/۵–۲/۵) | ۴ / ۳ / ۸ | ۶۰ | ۰/۰۴۹ | ۰/۱۹۴ | معنادار در ویلکاکسون؛ نتیجه مرزی |
| ۱۱ | جایگاه شاخص‌های دانش‌بنیان در صدور مجوز و قیمت‌گذاری | ۳/۱۳ | ۳ (۲–۴) | ۶ / ۴ / ۵ | ۳۹ | ۰/۲۷۰ | ۰/۷۲۶ | عدم تأیید |
| ۱۲ | جایگاه نهادی تعیین قیمت گاز در فرایندهای تقنینی و اجرایی | ۲/۹۳ | ۳ (۲–۳/۵) | ۵ / ۶ / ۴ | ۲۰/۵ | ۰/۶۵۰ | ۰/۷۴۶ | عدم تأیید |
| ۱۳ | تفکیک نقش حاکمیتی و نقش عرضه‌کنندگی گاز | ۳/۳۳ | ۴ (۴–۲/۵) | ۴ / ۳ / ۸ | ۵۲ | ۰/۱۸۹ | ۰/۱۹۴ | عدم تأیید |

| ردیف | چالش مورد ارزیابی | میانگین | میانهٔ (Q1–Q3) | بیشتر / برابر / کمتر از ۳ | آمارهٔ W+ | سطح معناداری ویلکاکسون | سطح معناداری دوجمله‌ای | نتیجه |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱۴ | جایگاه صرفه‌جویی و نوآوری در احداث واحدهای جدید | ۳/۶۰ | ۴ (۳–۴/۵) | ۳ / ۳ / ۹ | ۶۰ | ۰/۰۶۰ | ۰/۰۷۳ | عدم تأیید |
| ۱۵ | جایگاه ملاحظات زیست‌محیطی و آلایندگی در قیمت‌گذاری گاز | ۳/۰۰ | ۳ (۲–۴) | ۶ / ۳ / ۶ | ۳۹ | ۰/۵۵۱ | ۰/۶۱۳ | عدم تأیید |
| ۱۶ | ثبات زمانی فرمول و رویه قیمت‌گذاری خوراک | ۳/۷۳ | ۴ (۳–۴) | ۰ / ۶ / ۹ | ۴۵ | ۰/۰۰۲ | ۰/۰۰۲ | تأیید در هر دو آزمون |
| ۱۷ | ترکیب سازوکارهای اداری و بازارمحور در قیمت‌گذاری خوراک | ۳/۲۷ | ۳ (۳–۴) | ۳ / ۷ / ۵ | ۲۴/۵ | ۰/۲۳۴ | ۰/۳۶۳ | عدم تأیید |
| ۱۸ | استقرار نظام سنجش و استانداردهای بهره‌وری در مجتمع‌های پتروشیمی | ۳/۶۰ | ۴ (۳–۴) | ۲ / ۵ / ۸ | ۴۷ | ۰/۰۲۸ | ۰/۰۵۵ | معنادار در ویلکاکسون؛ نتیجه مرزی |
| ۱۹ | سطح دیجیتال‌سازی و به‌کارگیری فناوری‌های نوین در مجتمع‌های پتروشیمی | ۳/۶۰ | ۴ (۳–۴) | ۲ / ۵ / ۸ | ۴۷ | ۰/۰۲۸ | ۰/۰۵۵ | معنادار در ویلکاکسون؛ نتیجه مرزی |
| ۲۰ | تمرکز سبد صادراتی بر محصولات پایه و میزان توسعه زنجیرهٔ ارزش | ۴/۰۰ | ۴ (۴–۴/۵) | ۱ / ۲ / ۱۲ | ۸۶ | ۰/۰۰۱ | ۰/۰۰۲ | تأیید در هر دو آزمون |

**منبع: یافته‌های پژوهش**

**توضیح:** +W نشان‌دهندهٔ مجموع رتبه‌های مثبت در آزمون ویلکاکسون است. اعداد ستون «بیشتر/برابر/کمتر از ۳» به ترتیب تعداد پاسخ‌های بالاتر از نقطهٔ میانی مقیاس، برابر با نقطهٔ میانی و پایین‌تر از نقطهٔ میانی را نشان می‌دهند. Q1 و Q3 نیز به ترتیب چارک اول و سوم هستند.

این مؤلفه با میانگین ۴/۰۰، میانهٔ ۴ و مقدار معناداری ۰/۰۰۱ در آزمون ویلکاکسون، بالاترین میانگین را در میان مؤلفه‌های بررسی‌شده به خود اختصاص داد. از مجموع ۱۵ مشارکت‌کننده، ۱۲ نفر امتیازی بیشتر از ۳، دو نفر امتیاز ۳ و یک نفر امتیازی کمتر از ۳ ارائه کردند.

نتیجهٔ به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که از دیدگاه مشارکت‌کنندگان، ترکیب سبد صادراتی صنعت پتروشیمی و سهم محصولات پایه در آن، ارتباط قابل توجهی با میزان توسعهٔ زنجیرهٔ ارزش دارد. افزایش سهم محصولات میانی و نهایی می‌تواند با ایجاد ارزش افزوده بیشتر، تنوع‌بخشی به صادرات و گسترش صنایع پایین‌دستی همراه باشد.

## جمع‌بندی بخش چالش‌های قیمت‌گذاری خوراک

نتایج آزمون دقیق ویلکاکسون نشان داد که از میان ۲۰ مؤلفهٔ استخراج‌شده از تحلیل کیفی، ۱۱ مؤلفه دارای امتیازی معنادار بالاتر از نقطهٔ میانی مقیاس بودند.

«تمرکز سبد صادراتی بر محصولات پایه و میزان توسعهٔ زنجیرهٔ ارزش» با میانگین ۴/۰۰، بالاترین میانگین توصیفی را به خود اختصاص داد. پس از آن، «ترکیب سبد صادراتی از نظر سطح ارزش افزودهٔ محصولات» و «سازوکار مدیریت و تخصیص خوراک و هماهنگی میان مجتمع‌ها» با میانگین ۳/۹۳ قرار گرفتند.

هفت مؤلفه در هر دو آزمون ویلکاکسون و دوجمله‌ای تأیید شدند:

۱. تمرکز سبد صادراتی بر محصولات پایه و میزان توسعهٔ زنجیرهٔ ارزش؛
۲. ترکیب سبد صادراتی از نظر سطح ارزش افزودهٔ محصولات؛
۳. سازوکار مدیریت و تخصیص خوراک و هماهنگی میان مجتمع‌ها؛
۴. تغییرپذیری قیمت خوراک و مقررات مرتبط؛
۵. تعدد مراکز تصمیم‌گیری و توزیع مسئولیت‌های تنظیم‌گری؛
۶. ثبات زمانی فرمول و رویهٔ قیمت‌گذاری خوراک؛
۷. الگوی توزیع سود و منابع باقی‌مانده برای سرمایه‌گذاری مجدد.

چهار مؤلفهٔ «استقرار نظام سنجش و استانداردهای بهره‌وری»، «سطح دیجیتال‌سازی و به‌کارگیری فناوری‌های نوین»، «وضعیت شفافیت فرمول قیمت‌گذاری و دسترسی به داده‌ها» و «ترکیب سرمایه‌گذاری‌های مالی و سرمایه‌گذاری‌های مولد» فقط در آزمون ویلکاکسون معنادار شدند؛ ازاین‌رو این مؤلفه‌ها به‌عنوان یافته‌های مرزی و اکتشافی در نظر گرفته می‌شوند.

سایر مؤلفه‌ها در سطح ۰/۰۵ معنادار نشدند. معنادار نشدن این مؤلفه‌ها به معنای نبود اهمیت نظری یا سیاستی آنها نیست، بلکه نشان می‌دهد بر اساس پاسخ‌های این نمونهٔ ۱۵ نفره، شواهد آماری کافی برای بالاتر بودن میانهٔ آنها از نقطهٔ میانی مقیاس به‌دست نیامده است.

## راهکارهای پیشنهادی اصلاح نظام قیمت‌گذاری خوراک در چارچوب اقتصاد مقاومتی

بر اساس تحلیل مضمون منابع، ۱۴ راهکار پیشنهادی برای اصلاح نظام قیمت‌گذاری خوراک و کمک به توسعهٔ متوازن صنعت پتروشیمی استخراج شد. این راهکارها در قالب پرسش‌نامهٔ پنج‌درجه‌ای لیکرت در اختیار ۱۵ مشارکت‌کنندهٔ متخصص قرار گرفتند تا میزان اولویت اجرایی آنها ارزیابی شود. عناوین راهکارها با زبانی توصیفی تنظیم شدند. امتیاز بالاتر در پرسش‌نامه نشان‌دهندهٔ اولویت اجرایی بیشتر راهکار مورد نظر از دیدگاه مشارکت‌کنندگان بود. با توجه به محدود بودن تعداد مشارکت‌کنندگان، ماهیت ترتیبی داده‌های لیکرت و نبود اطمینان کافی دربارهٔ نرمال بودن توزیع پاسخ‌ها، برای مقایسهٔ امتیاز راهکارها با نقطهٔ میانی مقیاس از آزمون دقیق ویلکاکسون یک‌نمونه‌ای و یک‌طرفه استفاده شد.

**جدول ۳: نتایج اعتبارسنجی ناپارامتریک راهکارهای پیشنهادی اصلاح نظام قیمت‌گذاری خوراک**

| ردیف | راهکار مورد ارزیابی | میانگین | میانهٔ (Q1–Q3) | بیشتر / برابر/ کمتر از ۳ | آمارهٔ W + | سطح معناداری ویلکاکسون | سطح معناداری دوجمله‌ای | نتیجه |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | چارچوب بلندمدت برای قیمت‌گذاری خوراک و تداوم اجرای فرمول در دورهٔ زمانی مشخص | ۳/۲۷ | ۳ (۳–۴) | ۳ / ۵ / ۷ | ۳۶/۵ | ۰/۲۳۱ | ۰/۱۷۲ | تأیید نشد |
| ۲ | استفاده از شاخص‌های منطقه‌ای گاز در فرمول قیمت‌گذاری با تعیین کف و سقف | ۳/۳۳ | ۳ (۳–۴) | ۲ / ۷ / ۶ | ۲۶ | ۰/۱۷۲ | ۰/۱۴۵ | تأیید نشد |
| ۳ | استقرار نظام پایش معاملات بازار سرمایهٔ مرتبط با شرکت‌های پتروشیمی | ۳/۷۳ | ۴ (۳/۵–۴/۵) | ۳ / ۱ / ۱۱ | ۸۳ | ۰/۰۳۰ | ۰/۰۲۹ | تأیید در هر دو آزمون |

| ردیف | راهکار مورد ارزیابی | میانگین | میانهٔ (Q1–Q3) | بیشتر / برابر / کمتر از ۳ | آمارهٔ W+ | سطح معناداری ویلکاکسون | سطح معناداری دوجمله‌ای | نتیجه |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۴ | بازنگری در سازوکار توزیع سود موضوع مادهٔ ۹۰ قانون تجارت | ۳/۶۰ | ۴ (۴–۳) | ۲ / ۵ / ۸ | ۴۷ | ۰/۰۲۸ | ۰/۰۵۵ | معنادار در ویلکاکسون؛ نتیجه مرزی |
| ۵ | چارچوب تعدیل‌پذیر قیمت خوراک در واکنش به نوسانات نفت و خوراک مایع | ۳/۴۰ | ۴ (۴–۳) | ۳ / ۴ / ۸ | ۴۹/۵ | ۰/۰۹۱ | ۰/۱۱۳ | تأیید نشد |
| ۶ | درج الزامات انتقال فناوری و توسعهٔ دانش فنی در مجوز تأسیس مجتمع‌های جدید | ۳/۴۰ | ۴ (۴–۲) | ۵ / ۱ / ۹ | ۷۰/۵ | ۰/۱۵۰ | ۰/۲۱۲ | تأیید نشد |
| ۷ | بازطراحی ساختار شورای رقابت و استقرار تنظیم‌گر بخشی صنعت پتروشیمی | ۳/۶۷ | ۴ (۴–۳) | ۱ / ۵ / ۹ | ۴۶/۵ | ۰/۰۲۵ | ۰/۰۱۱ | تأیید در هر دو آزمون |
| ۸ | توسعهٔ الزامات افشای اطلاعات در قراردادهای قیمت‌گذاری خوراک | ۳/۶۰ | ۳ (۳–۴/۵) | ۲ / ۶ / ۷ | ۳۹ | ۰/۰۳۱ | ۰/۰۹۰ | معنادار در ویلکاکسون؛ تأیید نشدن در تحلیل حساسیت |
| ۹ | تعریف نقش تسهیل‌گری برای شرکت ملی صنایع پتروشیمی در پشتیبانی فنی و سرمایه‌گذاری | ۳/۷۳ | ۴ (۴–۳) | ۱ / ۴ / ۱۰ | ۵۶/۵ | ۰/۰۱۶ | ۰/۰۰۶ | تأیید در هر دو آزمون |

| ردیف | راهکار مورد ارزیابی | میانگین | میانهٔ (Q1–Q3) | بیشتر / برابر / کمتر از ۳ | آمارهٔ W + | سطح معناداری ویلکاکسون | سطح معناداری دوجمله‌ای | نتیجه |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱۰ | توسعهٔ فناوری و کاتالیست‌های داخلی از طریق قراردادهای مشترک تحقیق و توسعه | ۴/۰۰ | ۴ (۳/۵–۵) | ۲ / ۲ / ۱۱ | ۸۳ | ۰/۰۰۴ | ۰/۰۱۱ | تأیید در هر دو آزمون |
| ۱۱ | ایجاد پایگاه دادهٔ برخط قیمت خوراک، محصولات و قراردادها | ۳/۹۳ | ۴ (۳–۵) | ۳ / ۲ / ۱۰ | ۸۰/۵ | ۰/۰۰۶ | ۰/۰۴۶ | تأیید در هر دو آزمون |
| ۱۲ | پیوند قیمت خوراک با قیمت‌های جهانی محصولات منتخب | ۳/۰۷ | ۳ (۲–۴) | ۶ / ۳ / ۶ | ۴۲ | ۰/۴۴۸ | ۰/۶۱۳ | تأیید نشد |
| ۱۳ | فازبندی و کوچک‌مقیاس‌سازی پروژه‌های پتروپالایشگاهی برای تسهیل تأمین مالی | ۳/۹۳ | ۴ (۳–۵) | ۲ / ۳ / ۱۰ | ۶۷ | ۰/۰۱۴ | ۰/۰۱۹ | تأیید در هر دو آزمون |
| ۱۴ | به‌کارگیری ترتیبات قراردادی BOT، BLT و EPCF و خطوط اعتباری در تأمین مالی پروژه‌ها | ۳/۶۰ | ۴ (۳–۴) | ۲ / ۴ / ۹ | ۵۲/۵ | ۰/۰۴۷ | ۰/۰۳۳ | تأیید در هر دو آزمون |

**منبع: یافته‌های پژوهش**

**توضیح:** در راهکار مربوط به توسعهٔ فناوری و کاتالیست‌های داخلی، شاخص دانش‌بنیانی ۱۲ بار انتخاب شد. بااین‌حال، ازآنجاکه این شاخص در بخش ۶ به‌عنوان یک شاخص مستقل تأیید نشد، در تعیین شاخص غالب چارچوب نهایی وارد نشد. در میان شش شاخص تأییدشده، مقابله با ضربه‌پذیری درآمد ارزی و افزایش ارزش افزوده و تکمیل

زنجیرهٔ ارزش، هرکدام با شش انتخاب، بیشترین فراوانی را داشتند. ترتیب راهکارهای جدول ۶ بر اساس میانگین، میانه، چارک‌ها و توزیع پاسخ‌ها تنظیم شده است. مقدار احتمال آزمون‌ها برای رتبه‌بندی راهکارها به‌کار نرفته است؛ زیرا مقدار p بیانگر شدت یا میزان اولویت یک راهکار نیست.

نتیجه نشان می‌دهد که استفاده از قراردادهای مشترک تحقیق و توسعه برای گسترش ظرفیت طراحی، ساخت و تولید فناوری‌های فرایندی و کاتالیست‌ها، از دیدگاه مشارکت‌کنندگان دارای اولویت اجرایی بالایی است. این گزینه می‌تواند وابستگی به منابع خارجی فناوری را کاهش داده و ظرفیت تولید محصولات میانی و نهایی را افزایش دهد. در چارچوب شش شاخص نهایی اقتصاد مقاومتی، دو شاخص «مقابله با ضربه‌پذیری درآمد ارزی» و «افزایش ارزش افزوده و تکمیل زنجیرهٔ ارزش» هرکدام با شش انتخاب، بیشترین فراوانی ارتباط را با این گزینه داشتند.

ایجاد پایگاه داده‌ای که اطلاعات مربوط به قیمت خوراک، قیمت محصولات، اجزای فرمول‌های محاسباتی و اطلاعات اصلی قراردادها را به‌صورت منظم و به روز ارائه کند، می‌تواند دسترسی متقارن‌تر فعالان صنعت به اطلاعات را فراهم آورد. این گزینه همچنین امکان مقایسهٔ تصمیم‌ها و پیگیری تغییرات زمانی قیمت‌گذاری را افزایش می‌دهد. شاخص «شفاف‌سازی و سالم‌سازی اقتصاد»، بند ۱۹، با ۱۱ انتخاب، شاخص غالب مرتبط با این گزینه می‌باشد.

فازبندی پروژه‌ها می‌تواند حجم منابع مالی مورد نیاز در هر مرحله را کاهش داده و امکان مشارکت سرمایه‌گذاران داخلی را افزایش دهد. اجرای مرحله‌ای همچنین امکان ارزیابی عملکرد هر فاز، اصلاح طراحی و مدیریت تدریجی ریسک‌های مالی و اجرایی را فراهم می‌کند. دو شاخص «افزایش ارزش افزوده و تکمیل زنجیرهٔ ارزش» و «تاب‌آوری اقتصادی» هرکدام با ۹ انتخاب، بیشترین ارتباط را با این گزینه داشتند.

نقش تسهیل‌گری می‌تواند شامل هماهنگی میان پروژه‌ها، ارائهٔ پشتیبانی فنی، تسهیل ارتباط با نهادهای تأمین مالی و کمک به رفع موانع اجرایی باشد. در این الگو، شرکت ملی صنایع پتروشیمی به‌جای تصدی مستقیم فعالیت‌های بنگاهی، نقش هماهنگ‌کننده و پشتیبان توسعهٔ صنعت را بر عهده می‌گیرد. شاخص «تاب‌آوری اقتصادی»، بند ۱۲، با هشت انتخاب، بیشترین فراوانی ارتباط را با این گزینه دارد.

## جمع‌بندی بخش راهکارهای پیشنهادی

نتایج آزمون دقیق ویلکاکسون نشان داد از میان ۱۴ راهکار پیشنهادی استخراج‌شده از تحلیل اسناد، ۹ راهکار دارای امتیازی معنادار بالاتر از نقطهٔ میانی مقیاس بودند. راهکار «توسعهٔ فناوری و کاتالیست‌های داخلی از طریق قراردادهای مشترک تحقیق و توسعه» با میانگین ۴/۰۰، بالاترین میانگین اولویت اجرایی را از دیدگاه مشارکت‌کنندگان به خود اختصاص داد. پس از آن، «ایجاد پایگاه دادهٔ برخط قیمت خوراک، محصولات و قراردادها» و «فازبندی و کوچک‌مقیاس‌سازی پروژه‌های پتروپالایشگاهی» هر دو با میانگین ۳/۹۳ قرار گرفتند.

دو راهکار «بازنگری در سازوکار توزیع سود موضوع مادهٔ ۹۰ قانون تجارت» و «توسعهٔ الزامات افشای اطلاعات در قراردادهای قیمت‌گذاری خوراک» تنها در آزمون اصلی ویلکاکسون معنادار شدند. نتیجهٔ راهکار نخست در آزمون دوجمله‌ای مرزی بود، اما راهکار دوم در تحلیل حساسیت تأیید نشد. پنج راهکار دیگر در سطح ۰/۰۵ معنادار نشدند. معنادار نشدن این راهکارها به معنای رد قطعی امکان استفاده از آنها نیست، بلکه نشان می‌دهد بر اساس پاسخ‌های نمونهٔ ۱۵ نفره، شواهد آماری کافی برای بالاتر بودن میانهٔ اولویت اجرایی آنها از نقطهٔ میانی مقیاس به‌دست نیامده است.

## نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف ارزیابی نظام قیمت‌گذاری خوراک صنعت پتروشیمی ایران در چارچوب سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی و با توجه به ملاحظات مالکیت، رقابت و تنظیم‌گری انجام شد. برای تحقق این هدف، ابتدا با استفاده از تحلیل مضمون اسناد، شاخص‌های سیاستی، چالش‌های مرتبط با قیمت‌گذاری خوراک و راهکارهای پیشنهادی استخراج شدند؛ سپس یافته‌های حاصل با استفاده از دیدگاه ۱۵ مشارکت‌کنندهٔ متخصص و آزمون‌های ناپارامتریک ویلکاکسون و دوجمله‌ای بررسی شدند.

### جمع‌بندی یافته‌های پژوهش

نتایج نشان داد از هفت شاخص اولیهٔ اقتصاد مقاومتی، شش شاخص تأیید شد. از میان ۲۰ چالش قیمت‌گذاری خوراک، ۱۱ چالش در آزمون ویلکاکسون معنادار بود که هفت مورد در آزمون دوجمله‌ای نیز تأیید شد. تمرکز سبد صادراتی بر محصولات پایه و میزان توسعهٔ زنجیرهٔ ارزش، بالاترین ارزیابی را داشت. همچنین از ۱۴ راهکار پیشنهادی، ۹ راهکار در آزمون ویلکاکسون معنادار بود و ۷ راهکار در آزمون دوجمله‌ای تأیید شد. توسعهٔ فناوری و کاتالیست‌های داخلی از طریق قراردادهای مشترک تحقیق و توسعه، در اولویت نخست قرار گرفت.

### تفسیر کلی یافته‌ها

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مسئلهٔ قیمت‌گذاری خوراک را نمی‌توان صرفاً به تعیین یک نرخ پایین‌تر یا بالاتر محدود کرد. قیمت خوراک بخشی از یک نظام نهادی است که روش محاسبهٔ نرخ، دسترسی به داده‌ها، ثبات مقررات، نحوهٔ تخصیص خوراک، ساختار تنظیم‌گری، جهت سرمایه‌گذاری بنگاه‌ها، سطح فناوری و توسعهٔ زنجیرهٔ ارزش را دربر می‌گیرد. از این منظر، ممکن است فرمول قیمت‌گذاری از نظر محاسباتی روشن باشد، اما در صورت تغییرات مکرر، انتشار نیافتن داده‌های ورودی، نبود هماهنگی نهادی یا مشخص نبودن ارتباط میان امتیازات خوراک و عملکرد تولیدی بنگاه‌ها، نتواند اهداف سیاستی مورد انتظار را محقق کند.

نتایج همچنین نشان می‌دهد که برخورداری از خوراک یا مزیت قیمتی، به‌خودی‌خود تکمیل زنجیرهٔ ارزش را تضمین نمی‌کند. تبدیل مزیت خوراک به ارزش افزوده، مستلزم سرمایه‌گذاری در فناوری، کاتالیست، ظرفیت‌های میانی و پایین‌دستی، بهره‌وری و ابزارهای تأمین مالی است. بنابراین اصلاح نظام قیمت‌گذاری باید از تعیین یک فرمول منفرد فراتر رود و در قالب مجموعه‌ای هماهنگ از سیاست‌های قیمتی، نهادی، فناورانه و مالی انجام شود.

## پیشنهادهای سیاستی

### ۱. افزایش شفافیت و قابلیت پیش‌بینی نظام قیمت‌گذاری

پیشنهاد می‌شود پایگاه داده‌ای برخط و قابل دسترس ایجاد شود که در آن اطلاعات مربوط به قیمت خوراک، اجزای فرمول، بازارهای مرجع، نرخ‌های تسعیر، قیمت محصولات منتخب، دوره‌های تعدیل و مبانی اصلی قراردادها منتشر شود. انتشار این داده‌ها باید به‌گونه‌ای باشد که تولیدکنندگان، سرمایه‌گذاران و نهادهای نظارتی بتوانند نرخ اعلام‌شده را تا حد امکان بازسازی و تغییرات آن را ارزیابی کنند؛ همچنین زمان‌بندی بازنگری فرمول و حدود مداخله‌های موردی باید از پیش مشخص شود تا قابلیت پیش‌بینی تصمیم‌ها افزایش یابد.

### ۲. پیوند دادن امتیازات خوراک با عملکرد قابل سنجش

تخفیف‌ها یا شرایط ترجیحی خوراک باید به تعهدات قابل اندازه‌گیری در زمینهٔ افزایش تولید، توسعهٔ محصولات میانی و نهایی، بهبود بهره‌وری، کاهش شدت مصرف انرژی، سرمایه‌گذاری مجدد و انتقال فناوری مرتبط شوند. استمرار این امتیازات می‌تواند به تحقق شاخص‌های عملکردی و گزارش دوره‌ای نتایج وابسته شود. در این صورت، مزیت ناشی از خوراک از یک امتیاز عمومی و بدون شرط به ابزاری برای هدایت توسعهٔ صنعتی تبدیل خواهد شد.

### ۳. توسعهٔ فناوری و کاتالیست‌های داخلی

با توجه به اولویت بالای قراردادهای مشترک تحقیق و توسعه، پیشنهاد می‌شود در قراردادهای توسعهٔ واحدهای پتروشیمی، سازوکارهای مشخصی برای انتقال دانش فنی، آموزش نیروی انسانی، توسعهٔ مشترک فناوری و تولید داخلی کاتالیست‌ها پیش‌بینی شود. این قراردادها باید دارای اهداف، مراحل اجرا، شاخص‌های ارزیابی و سازوکارهای مالکیت فکری مشخص باشند. صرف درج عبارت کلی «انتقال فناوری» در قراردادها، بدون تعیین خروجی قابل سنجش، برای توسعهٔ ظرفیت فناورانهٔ داخلی کافی نیست (مهرافشان و شعبانی، ۱۳۹۶).

### ۴. بازطراحی ساختار تنظیم‌گری

پیشنهاد می‌شود مسئولیت نهادهای سیاست‌گذار، عرضه‌کنندهٔ خوراک، تنظیم‌گر، ناظر و تسهیل‌گر به‌طور روشن از یکدیگر تفکیک شود. بازطراحی ساختار شورای رقابت یا استقرار تنظیم‌گر بخشی می‌تواند زمینهٔ بررسی تخصصی‌تر دسترسی به خوراک، شرایط رقابت و آثار فرمول قیمت‌گذاری بر بازار محصولات را فراهم کند. تنظیم‌گر بخشی باید

از دسترسی کافی به داده‌ها، استقلال نسبی، وظایف روشن و سازوکار پاسخ‌گویی برخوردار باشد. در مقابل، نقش شرکت ملی صنایع پتروشیمی بهتر است بر تسهیل‌گری، هماهنگی فنی، پشتیبانی پروژه‌ها و توسعهٔ زیرساخت‌های مشترک متمرکز شود.

**۵. فازبندی و تنوع‌بخشی به ابزارهای تأمین مالی**

فازبندی پروژه‌های پتروپالایشگاهی می‌تواند حجم منابع مالی مورد نیاز در هر مرحله را کاهش دهد و امکان ورود طیف گسترده‌تری از سرمایه‌گذاران را فراهم سازد. اجرای مرحله‌ای همچنین امکان ارزیابی عملکرد و اصلاح طراحی پیش از توسعهٔ کامل پروژه را افزایش می‌دهد. استفاده از قراردادهای BOT، BLT، EPCF، سرمایه‌گذاری مشترک و خطوط اعتباری نیز می‌تواند بر اساس نوع پروژه، جریان درآمدی و توزیع ریسک بررسی شود. انتخاب ابزار مالی باید با ماهیت فنی و اقتصادی هر پروژه سازگار باشد و یک روش واحد برای همهٔ پروژه‌ها تجویز نشود (قزلباش و همکاران، ۱۴۰۳).

**۶. تقویت پایش مالی و سرمایه‌گذاری بنگاه‌ها**

پایش معاملات بازار سرمایه، افشای روابط اشخاص وابسته، نحوهٔ تغییر مالکیت و جهت سرمایه‌گذاری شرکت‌های پتروشیمی می‌تواند شفافیت تصمیم‌های مالی را افزایش دهد. در کنار آن، رابطهٔ میان توزیع سود و منابع باقی‌مانده برای توسعهٔ ظرفیت تولید، فناوری و زنجیرهٔ ارزش باید بررسی شود. بااین‌حال، هرگونه اصلاح قانونی دربارهٔ توزیع سود باید با توجه به حقوق سهام‌داران، نیازهای مالی شرکت، مرحلهٔ عمر پروژه و تفاوت ساختار شرکت‌ها انجام شود و از تعیین یک سقف یکسان برای تمامی بنگاه‌ها بدون ارزیابی آثار آن پرهیز گردد (قانون تجارت، ۱۳۱۱، مادهٔ ۹۰).

**محدودیت‌های پژوهش**

نخست، بخش کمی پژوهش بر دیدگاه ۱۵ مشارکت‌کنندهٔ منتخب استوار است. اگرچه استفاده از نمونه‌گیری هدفمند در پژوهش‌های تخصصی متداول است، اما محدود بودن تعداد مشارکت‌کنندگان، تعمیم آماری نتایج به تمامی فعالان صنعت پتروشیمی را محدود می‌کند؛ ازاین‌رو یافته‌های پژوهش باید در چارچوب نمونه و با رویکردی اکتشافی تفسیر شوند؛

دوم، داده‌های بخش کمی بر اساس ارزیابی مشارکت‌کنندگان و مقیاس پنج‌درجه‌ای لیکرت گردآوری شده‌اند؛ بنابراین نتایج بیانگر برداشت متخصصان از اهمیت چالش‌ها و اولویت راهکارهای پیشنهادی است و به تنهایی آثار واقعی اجرای سیاست‌ها بر تولید، سودآوری، اشتغال یا درآمد دولت را نشان نمی‌دهد؛

سوم، تحلیل کیفی بر منابع علمی، قانونی و سیاستی در دسترس استوار بود. برخی قراردادها، گزارش‌های داخلی شرکت‌ها و داده‌های سازمانی غیرعمومی در اختیار پژوهشگران قرار نداشتند. دسترسی به این اسناد می‌توانست اطلاعات تکمیلی دربارهٔ فرایند تخصیص و قیمت‌گذاری خوراک فراهم کند؛

چهارم، در این پژوهش برای شاخص‌های اقتصاد مقاومتی، چالش‌های قیمت‌گذاری و راهکارهای پیشنهادی، آزمون‌های آماری متعددی انجام شد. مقادیر احتمال بدون اعمال اصلاح سخت‌گیرانهٔ آزمون‌های متعدد گزارش شده‌اند؛ بنابراین نتایج نزدیک به سطح معناداری ۰/۰۵ باید با احتیاط بیشتری تفسیر شوند؛

پنجم، مقررات قیمت‌گذاری، نرخ ارز، قیمت‌های جهانی انرژی و محصولات پتروشیمی و شرایط بازار در طول زمان تغییر می‌کنند؛ ازاین‌رو پیشنهادهای ارائه‌شده باید هنگام اجرا با مقررات و داده‌های اقتصادی روز تطبیق داده شوند.

**پیشنهادهایی برای پژوهش‌های آتی**

پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آینده، دیدگاه گروه گسترده‌تری از ذی‌نفعان شامل نمایندگان دستگاه‌های دولتی، شرکت‌های پتروشیمی، صنایع پایین‌دستی، نهادهای تنظیم‌گر، بازار سرمایه، تشکل‌های صنعتی و مراکز دانشگاهی بررسی شود؛ همچنین استفاده از داده‌های عملکردی شرکت‌ها می‌تواند امکان ارزیابی رابطهٔ میان قیمت خوراک، میزان تولید، سودآوری، سرمایه‌گذاری مجدد، صادرات، مصرف انرژی و توسعهٔ زنجیرهٔ ارزش را فراهم کند. بررسی پیامدهای راهکارهای پیشنهادی با استفاده از تحلیل سناریو، پویایی‌های سیستم، داده‌های تابلویی شرکت‌ها و مدل‌های اقتصادی نیز می‌تواند آثار احتمالی هر راهکار را پیش از اجرا مشخص سازد.

در زمینهٔ رقابت، پیشنهاد می‌شود ساختار بازار محصولات مختلف پتروشیمی با استفاده از سهم بازار بنگاه‌ها، نسبت تمرکز، شاخص هرفیندال ـ هیرشمن و روابط مالکیتی میان شرکت‌ها بررسی شود. این تحلیل می‌تواند مبنای دقیق‌تری برای ارزیابی نقش تنظیم‌گر و نحوهٔ تخصیص خوراک فراهم کند. بررسی نحوهٔ انتقال مزایای قیمتی خوراک از مجتمع‌های بالادستی به صنایع میانی و پایین‌دستی و ارزیابی آثار توزیعی سیاست‌های خوراک بر دولت، بنگاه‌ها، سهام‌داران، مصرف‌کنندگان و نسل‌های آینده نیز از دیگر زمینه‌های پیشنهادی برای پژوهش‌های بعدی است.

## منابع


بیرانوند، مرتضی، نصر اصفهانی، علیرضا و آقارضی درمنی، محمد (۱۳۹۶). برآورد شاخص‌های اقتصاد مقاومتی. *سیاست‌های راهبردی و کلان*، ۵(۲)، ۲۱ـ۴۴.

دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (۱۳۸۴). سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی.

دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (۱۳۹۲). سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی (ابلاغی ۱۳۹۲/۱۱/۳۰). بازیابی از: https://www.farsi.khamenei.ir/news-content?id=۲۵۳۷۰

زارعی، محمدحسین، کارگر، امیر، پنجه‌پور، احمد و لطیفی، امین (۱۴۰۲). بررسی سیاست‌های قیمت‌گذاری خوراک صنعت پتروشیمی در ایران. *پژوهش‌های حقوق اقتصادی و تجاری*، ۱(۲)، ۱۱ـ۳۸.

سلطانیان تلک‌آبادی، حسین، محقر، علی و صادقی مقدم، محمدرضا (۱۳۹۴). تحلیل سیاست قیمت‌گذاری خوراک محصولات پتروشیمی با رویکرد سیستم‌های پویا. *چشم‌انداز مدیریت صنعتی*، ۲۰، ۵۹ـ۷۸.

شکوهی، محمدرضا، محتشمی‌پور، رضا و حسینی‌مهر، سیدحمیدرضا (۱۳۹۹). بررسی چالش‌های صنعت پتروشیمی ایران در چارچوب سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی. *مجلس و راهبرد*، ۲۷(۱۰۲)، ۲۹۵ـ۳۳۰.

صادقی شاهدانی، مهدی، ایمانی، مقصود و رحیمی، امیرمحمد (۱۳۹۵). آسیب‌شناسی قیمت‌گذاری گاز طبیعی خوراک صنایع پتروشیمی کشور. *پژوهش‌های سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی انرژی*، ۲(۳)، ۱۹۷ـ۲۲۸.

قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی (۱۳۸۷). روزنامهٔ رسمی جمهوری اسلامی ایران.

قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت (۲) (۱۳۹۳). روزنامهٔ رسمی جمهوری اسلامی ایران.

قانون تجارت (۱۳۱۱). مادهٔ ۹۰ با اصلاحات بعدی.

قانون هدفمند کردن یارانه‌ها (۱۳۸۸). روزنامهٔ رسمی جمهوری اسلامی ایران.

قزلباش، محمد، توحیدی، محمد و همایون، علی (۱۴۰۳). شناسایی و اولویت‌بندی روش‌های تأمین مالی پروژه‌های پتروپالایشگاهی در جمهوری اسلامی ایران. *پژوهش‌نامهٔ اقتصاد انرژی ایران*.

مرکز مطالعات زنجیرهٔ ارزش (۲۰۱۸). گزارش صنعت پتروشیمی.

معاونت پژوهش‌های زیربنایی و امور تولیدی (۱۳۹۴). بررسی و تحلیل وضعیت اقتصادی واحدهای پتروشیمی خوراک مایع و ملاحظات قیمت خوراک آنها (گزارش شمارهٔ ۱۴۴۴۱). دفتر مطالعات انرژی، صنعت و معدن.

مهرافشان، محمدرضا و شعبانی، احمد (۱۳۹۶). بررسی انطباق قراردادهای احداث واحدهای پتروشیمی با سیاست‌های اقتصاد مقاومتی از منظر انتقال فناوری (روش تحلیل محتوای عرفی). *مطالعات راهبردی بسیج*، ۲۰(۷۵)، ۱۶۹ـ۱۹۲.

نوفرستی، محمد (۱۳۹۵). اقتصاد مقاومتی و راه‌های دستیابی به آن. *سیاست‌های راهبردی و کلان*، ۴، ۱۵۷ـ۱۶۸.

وزارت نفت (۱۳۹۴). تعیین قیمت گاز طبیعی سبک و شیرین تحویلی از شبکهٔ سراسری گاز به‌عنوان خوراک واحدهای پتروشیمی (ابلاغیهٔ شمارهٔ ۲/۲۰ـ۵۰۳۲۸۰ مورخ ۱۳۹۴/۱۰/۲۶). وزارت نفت.

وزارت نفت (۱۳۹۵). تعیین نرخ گاز اتان تحویلی از سوی شرکت‌های دولتی وابسته به وزارت نفت به واحدهای پتروشیمی (ابلاغیهٔ مورخ مهر ۱۳۹۵). وزارت نفت.

Braun, V. & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology,* 3(2), 77-101.

U.S. Energy Information Administration. (2024). *Country analysis brief: Iran*. Retrieved from U.S. Energy Information Administration website: https://www.eia.gov/international/analysis/country/IRN

**Ma'rifat-e Eghtesād-e Islāmī** _____ **2026, Vol. 17, No. 2, 167-190**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003994

20.1001.1.20422322.1405.17.2.6.4

# Developing a Multi-Criteria Model for Evaluating the Legitimacy of Government Monetary and Fiscal Policies in Light of Modern Monetary Theory and the *La-Darar* (No-Harm) Principle

**Reza Vafaei Yeganeh** / Assistant Professor, Department of Economics, Islamic Azad University, South Tehran Branch r.v.yeganeh@gmail.com

**Mohammad Vafaei Yeganeh** / Assistant Professor, Department of Management, Faculty of Humanities, Ilam University, Ilam, Iran Mv.yegane@ilam.ac.ir

**Received:** 2026/06/27 - **Accepted:** 2026/08/29

## Abstract

The expansion of government intervention in the economy, alongside the implementation of monetary and fiscal policies, highlights the need for a coherent framework to evaluate the legitimacy of such policies. Modern Monetary Theory (MMT), while emphasizing state monetary sovereignty, identifies inflation as the primary constraint on policymaking; meanwhile, in Islamic jurisprudence, the *La-Darar* (No-Harm) principle serves as a fundamental criterion for assessing the legitimacy of public actions. However, evaluating the legitimacy of monetary and fiscal policies requires simultaneous consideration of economic, jurisprudential, and governance criteria. This study aims to propose a multi-criteria model for assessing the legitimacy of these policies, drawing upon both Modern Monetary Theory and the *La-Darar* principle. This research is applied in terms of its objective and descriptive-exploratory in terms of its methodology. Data were collected and analyzed using the Delphi technique, with the participation of 23 experts—comprising 6 specialists in Islamic jurisprudence (*fiqh*) and 17 specialists in economics. The findings indicate that the legitimacy of monetary and fiscal policies depends on the simultaneous fulfillment of a set of criteria; it cannot be assessed based on a single criterion alone. The final proposed model consists of five factors and 26 indicators, encompassing economic legitimacy, inflation control, distributive justice, the *la-darar* (no-harm) principle, and sound economic governance. This model provides a scientific framework for evaluating and making decisions regarding the legitimacy of government monetary and fiscal policies.

**Keywords:** Modern Monetary Theory, Legitimacy of monetary and fiscal policies, *La-darar* (no-harm) Principle, Islamic Economics.

**JEL Classification:** B52, E12, P4.

معرفت اقتصاد اسلامی ——— سال هفدهم، شماره دوم، پیاپی ۳۴، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص ۱۶۷ـ۱۹۰

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003994

dor 20.1001.1.20422322.1405.17.2.6.4

**نوع مقاله:** پژوهشی

# ارائهٔ الگوی چندمعیارهٔ ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت در پرتو نظریهٔ پولی مدرن و قاعدهٔ لاضرر

**رضا وفایی یگانه** / استادیار گروه اقتصاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب r. v. yeganeh@gmail. com

**محمد وفایی یگانه** / استادیار گروه مدیریت دانشکدهٔ علوم انسانی دانشگاه ایلام، ایلام، ایران Mv.yegane@ilam.ac.ir

**دریافت:** ۱۴۰۵/۰۴/۰۶ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۶/۰۷

## چکیده

گسترش مداخلات دولت در اقتصاد و استفاده از سیاست‌های پولی و مالی، ضرورت تدوین چارچوبی منسجم برای ارزیابی مشروعیت این سیاست‌ها را برجسته کرده است. نظریهٔ پولی مدرن با تأکید بر حاکمیت پولی دولت، تورم را مهم‌ترین محدودیت سیاست‌گذاری می‌داند؛ درحالی‌که در فقه اسلامی، قاعدهٔ لاضرر معیاری اساسی برای سنجش مشروعیت اقدامات عمومی محسوب می‌شود. بااین‌حال، ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی نیازمند توجه هم‌زمان به معیارهای اقتصادی، فقهی و حکمرانی است. این پژوهش با هدف ارائهٔ الگویی چندمعیاره برای ارزیابی مشروعیت این سیاست‌ها در پرتو نظریهٔ پولی مدرن و قاعدهٔ لاضرر انجام شده است. این پژوهش از نظر هدف کاربردی و از نظر روش توصیفی ـ اکتشافی است. داده‌ها با بهره‌گیری از تکنیک دلفی و مشارکت ۲۳ خبره شامل ۶ متخصص فقه و ۱۷ متخصص اقتصاد گردآوری و تحلیل شد. بر اساس نتایج پژوهش، مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی به تحقق هم‌زمان مجموعه‌ای از معیارها وابسته است و نمی‌توان آن را صرفاً بر پایهٔ یک معیار واحد سنجید. الگوی نهایی پیشنهادی شامل پنج عامل و ۲۶ شاخص مشتمل بر مشروعیت اقتصادی، کنترل تورم، عدالت توزیعی، قاعدهٔ لاضرر و حکمرانی اقتصادی مطلوب است. این الگو چارچوبی علمی برای ارزیابی و تصمیم‌گیری دربارهٔ مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت فراهم می‌کند.

**کلیدواژه‌ها:** نظریهٔ پولی مدرن، مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی، قاعدهٔ لاضرر، اقتصاد اسلامی.

**طبقه‌بندی** JEL: B52، E12، P4.

## مقدمه

دولت‌ها به‌عنوان مهم‌ترین نهادهای سیاست‌گذار اقتصادی، از ابزارهای پولی و مالی برای دستیابی به اهدافی همچون رشد اقتصادی، اشتغال، ثبات قیمت‌ها، توسعهٔ زیرساخت‌ها و بهبود رفاه عمومی بهره می‌گیرند. بااین‌حال، همواره این پرسش مطرح بوده است که مشروعیت مداخلات دولت در اقتصاد بر اساس چه معیارهایی باید ارزیابی شود. این مسئله به‌ویژه در شرایطی که سیاست‌های پولی و مالی آثار گسترده‌ای بر متغیرهایی همچون تورم، توزیع درآمد، قدرت خرید، عدالت اقتصادی و رفاه عمومی برجای می‌گذارند، اهمیت دوچندان می‌یابد. ازاین‌رو طراحی چارچوبی جامع برای ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی، یکی از چالش‌های اساسی در اقتصاد و سیاست‌گذاری عمومی به‌شمار می‌رود.

در سال‌های اخیر، نظریهٔ پولی مدرن به‌عنوان یکی از رویکردهای نوین اقتصاد کلان، توجه بسیاری از پژوهشگران و سیاست‌گذاران را به خود جلب کرده است. این نظریه با تأکید بر حاکمیت پولی دولت، استدلال می‌کند که دولت‌های برخوردار از پول ملی مستقل، در تأمین مالی هزینه‌های عمومی با محدودیت مالی متعارف مواجه نیستند و مهم‌ترین محدودیت سیاست‌های مالی آنان، ظرفیت واقعی اقتصاد و بروز فشارهای تورمی است. بر این اساس، نظریهٔ پولی مدرن استفاده از ابزارهایی همچون خلق پول و کسری بودجه را در شرایط مناسب، برای تحقق اهدافی نظیر اشتغال کامل، رشد اقتصادی و توسعهٔ زیرساخت‌ها قابل توجیه می‌داند. در مقابل، منتقدان این نظریه هشدار می‌دهند که اجرای نادرست یا افراطی این سیاست‌ها می‌تواند به تورم مزمن، کاهش ارزش پول ملی، انتقال ناعادلانهٔ ثروت و کاهش رفاه عمومی منجر شود.

در فقه اسلامی نیز مشروعیت سیاست‌های عمومی علاوه بر کارایی اقتصادی آنها سازگاری با قواعد و اصول شرعی نیز شرط است. یکی از مهم‌ترین این قواعد، قاعدهٔ لاضرر است که هرگونه اقدام زیان‌بار نسبت به افراد یا جامعه را نفی می‌کند و ازاین‌رو می‌تواند یکی از معیارهای مهم در ارزیابی سیاست‌های اقتصادی باشد. بااین‌حال، ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت را نمی‌توان صرفاً بر پایهٔ قاعدهٔ لاضرر انجام داد؛ زیرا این سیاست‌ها دارای ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، توزیعی و حکمرانی هستند و قضاوت دربارهٔ مشروعیت آنها مستلزم توجه هم‌زمان به مجموعه‌ای از معیارهای فقهی و اقتصادی است.

از منظر اقتصادی، تورم یکی از مهم‌ترین پیامدهای احتمالی سیاست‌های پولی و مالی دولت محسوب می‌شود و می‌تواند کاهش قدرت خرید، افزایش نابرابری، انتقال ثروت، افزایش نااطمینانی و کاهش رفاه عمومی را در پی داشته باشد. در مقابل، همین سیاست‌ها ممکن است در شرایط مناسب به افزایش اشتغال، رشد تولید، توسعهٔ سرمایه‌گذاری و بهبود رفاه اجتماعی منجر شوند. بنابراین ارزیابی مشروعیت این سیاست‌ها نیازمند چارچوبی است که بتواند منافع و هزینه‌های اقتصادی، آثار توزیعی، ملاحظات فقهی و الزامات حکمرانی را به‌صورت هم‌زمان مورد توجه قرار دهد.

مرور ادبیات پژوهش نشان می‌دهد که بیشتر مطالعات، یا به بررسی نظریهٔ پولی مدرن از منظر اقتصاد کلان پرداخته‌اند یا قاعدهٔ لاضرر را به‌عنوان مبنایی برای ارزیابی برخی سیاست‌های اقتصادی تحلیل کرده‌اند. بااین‌حال، پژوهش‌های اندکی به طراحی یک الگوی جامع و چندمعیاره برای ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت پرداخته‌اند؛ الگویی که بتواند معیارهای اقتصادی، فقهی و حکمرانی را در قالبی منسجم تلفیق کند و اهمیت نسبی هریک را مشخص سازد. ازاین‌رو خلأ اصلی ادبیات موجود، فقدان چارچوبی نظام‌مند برای ارزیابی مشروعیت این سیاست‌ها بر اساس مجموعه‌ای از معیارهای مکمل است.

بر همین اساس، هدف پژوهش حاضر ارائهٔ یک الگوی چندمعیارهٔ ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت در پرتو نظریهٔ پولی مدرن و با بهره‌گیری از قاعدهٔ لاضرر و سایر معیارهای اقتصادی و حکمرانی است. برای دستیابی به این هدف، از روش دلفی و اجماع خبرگان اقتصاد و فقه استفاده شده است تا معیارهای مؤثر بر مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی شناسایی، پالایش و اولویت‌بندی شوند. نوآوری پژوهش حاضر در ارائهٔ یک مدل منسجم برای ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی است که در آن، قاعدهٔ لاضرر یکی از معیارهای بنیادین مدل محسوب می‌شود. این الگو می‌تواند مبنایی برای تصمیم‌گیری سیاست‌گذاران اقتصادی و نهادهای تقنینی در ارزیابی سیاست‌های پولی و مالی و کاهش تعارض میان ملاحظات اقتصادی و الزامات فقهی فراهم آورد.

## ۱. مبانی نظری

### ۱ـ۱. مشروعیت سیاست‌های عمومی و چارچوب ارزیابی آن

مشروعیت سیاست‌های عمومی یکی از مفاهیم بنیادین در اقتصاد، حقوق عمومی و علوم سیاسی است و به میزان انطباق تصمیم‌ها و اقدامات دولت با معیارهای قانونی، اخلاقی، اقتصادی و اجتماعی اشاره دارد. در ادبیات سیاست‌گذاری عمومی، مشروعیت صرفاً به معنای قانونی بودن تصمیمات نیست، بلکه مقبولیت اجتماعی، کارآمدی، عدالت و پاسخ‌گویی سیاست‌ها را نیز دربر می‌گیرد (Weber, 1978, p. 213; Beetham, 1991, p. 15). همچنین مشروعیت زمانی تقویت می‌شود که شهروندان رویه‌های تصمیم‌گیری را عادلانه ادراک کنند (Tyler, 2006, p. 4). ازاین‌رو ممکن است یک سیاست از منظر حقوقی معتبر و حتی از نظر اقتصادی کارآمد باشد، اما به دلیل تحمیل هزینه‌های گسترده بر جامعه، ایجاد نابرابری یا تضعیف رفاه عمومی، از مشروعیت کافی برخوردار نباشد. بنابراین ارزیابی مشروعیت سیاست‌های عمومی مستلزم توجه هم‌زمان به ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و نهادی است (Suchman, 1995, p. 574).

در نظریه‌های معاصر مشروعیت، سه رویکرد اصلی قابل شناسایی است: رویکرد نخست، مشروعیت را بر پایهٔ رعایت قوانین، فرآیندهای رسمی و اقتدار قانونی تبیین می‌کند (Weber, 1978, p. 215)؛ رویکرد دوم، مشروعیت را در میزان موفقیت دولت در تحقق اهداف عمومی، کارایی سیاست‌ها و افزایش رفاه اجتماعی جست‌وجو می‌کند

(Scharpf, 1999, p. 6)؛ رویکرد سوم، با نگاهی جامع‌تر، مشروعیت را حاصل تعامل میان مشروعیت نهادی، کارایی اقتصادی، عدالت توزیعی، شفافیت، پاسخ‌گویی و مشارکت ذی‌نفعان می‌داند (Beetham, 1991, p. 20; Rothstein, 2011, p. 12). همچنین مشروعیت پایدار مستلزم وجود نهادهای پاسخ‌گو و شفاف است (Fukuyama, 2014, p. 43). بر این اساس، مشروعیت سیاست‌های عمومی مفهومی چندبعدی است که نمی‌توان آن را صرفاً با یک شاخص یا معیار واحد ارزیابی کرد.

در حوزهٔ سیاست‌های پولی و مالی، اهمیت ارزیابی مشروعیت بیش از سایر حوزه‌های سیاست‌گذاری است؛ زیرا این سیاست‌ها آثار مستقیم و گسترده‌ای بر رشد اقتصادی، اشتغال، توزیع درآمد، تورم، قدرت خرید خانوارها و ثبات اقتصاد کلان دارند (OECD, 2020a, p. 45, Stiglitz, 2019, p. 234). از این منظر، صرف دستیابی به اهدافی مانند افزایش تولید یا کاهش بیکاری برای مشروع تلقی شدن یک سیاست کافی نیست، بلکه باید پیامدهای آن بر عدالت توزیعی، رفاه عمومی، ثبات اقتصادی و حقوق شهروندان نیز مورد ارزیابی قرار گیرد. به همین دلیل، در ادبیات جدید حکمرانی اقتصادی، ارزیابی سیاست‌های عمومی بر پایهٔ مجموعه‌ای از معیارهای مکمل شامل کارایی اقتصادی، عدالت، شفافیت، پاسخ‌گویی، پایداری و ارزیابی آثار سیاستی انجام می‌شود (OECD, 2020b, p. 45; World Bank, 2022, p. 10). بر این اساس، حکمرانی اقتصادی مطلوب نیازمند توازن میان ظرفیت دولت و پاسخ‌گویی اجتماعی است (Acemoglu & Robinson, 2019, p. 78).

### ۲ـ۱. نظریهٔ پولی مدرن

نظریهٔ مدرن پولی یکی از رویکردهای نوین در اقتصاد کلان است که در دههٔ اخیر، به‌ویژه پس از بحران مالی ۲۰۰۸ و پیامدهای اقتصادی کووید ـ ۱۹، به‌طور گسترده مورد توجه قرار گرفته است. این نظریه با بازتعریف رابطهٔ دولت، پول و سیاست مالی، بسیاری از فروض اقتصاد نئوکلاسیک را به چالش کشیده و دولت دارای حاکمیت پولی را به‌عنوان ناشر انحصاری پول ملی معرفی می‌کند، نه نهادی مشابه خانوار با محدودیت بودجه‌ای (Kelton, 2021 b, p. 185; Wray, 2022, p. 7; Tymoigne & Wray, 2023, p. 41). در این چارچوب، محدودیت اصلی دولت نه تأمین مالی مخارج، بلکه ظرفیت واقعی اقتصاد و فشارهای تورمی است (Mitchell, Wray, & Watts, 2019, p. 89). از منظر فلسفی و نظری، نظریهٔ پولی مدرن از سه جریان فکری اصلی تغذیه می‌کند:

**الف) نظریهٔ پول دولت:** بر اساس این رویکرد، پول یک پدیدهٔ نهادی ـ حقوقی است و ارزش آن از پذیرش قانونی در پرداخت مالیات ناشی می‌شود، نه از پشتوانهٔ کالایی. درنتیجه، دولت ابتدا پول را خلق کرده و سپس از طریق مالیات، تقاضا برای آن را تثبیت می‌کند (Kelton, 2020, p. 27; Knapp, 2020, p. 33). این رویکرد در پژوهش‌های جدید نیز تأکید شده است (Bell & Henry, 2023, p. 56)؛

**ب) اقتصاد پساکینزی:** در سنت پساکینزی، اقتصاد سرمایه‌داری ذاتاً با عدم قطعیت، نوسانات تقاضا و بیکاری غیرارادی مواجه است. بنابراین دولت نقش کلیدی در تثبیت تقاضای کل و کاهش بیکاری دارد (Minsky, 1986, p. 112; Wray, 2022, p. 34; Palley, 2021a, p. 22). مطالعات جدید نیز بر بی‌ثباتی مالی ذاتی در سرمایه‌داری و ضرورت مداخلهٔ دولت تأکید دارند (Lavoie, 2022, p. 205)؛

**ج) مالیهٔ کارکردی:** بر اساس نظریهٔ لرنر، سیاست مالی باید بر اساس آثار واقعی آن بر اشتغال، تولید و تورم ارزیابی شود، نه بر مبنای توازن بودجه. این رویکرد در نظریهٔ پولی مدرن توسعه یافته و به یکی از اصول مرکزی آن تبدیل شده است (Lerner, 1943, p. 40; Mitchell & et al. , 2019, p. 135).

در چارچوب نظریهٔ پولی مدرن، دولت مرکزی دارای حاکمیت پولی برخلاف خانوارها و بنگاه‌ها با محدودیت مالی ذاتی مواجه نیست و از طریق بانک مرکزی توانایی خلق پول دارد. بنابراین مخارج دولت مقدم بر اخذ مالیات است و مالیات‌ها عمدتاً نقش تنظیمی دارند که شامل: ۱. ایجاد تقاضا برای پول ملی؛ ۲. کنترل تورم؛ ۳. بازتوزیع درآمد؛ ۴. مدیریت رفتارهای اقتصادی می‌باشد (Kelton, 2023, p. 72). بر این اساس، دولت دارای حاکمیت پولی هرگز به‌طور فنی دچار ورشکستگی اجباری نمی‌شود؛ زیرا توانایی خلق پول در اختیار دارد، اما این موضوع به معنای فقدان محدودیت نیست، بلکه محدودیت اصلی در بخش واقعی اقتصاد قرار دارد (Wray, 2022, p. 51).

در نظریهٔ پولی مدرن کسری بودجه دولت معادل مازاد مالی بخش خصوصی است. به‌عبارت‌دیگر، هر واحد کسری دولت به افزایش دارایی‌های مالی بخش خصوصی منجر می‌شود (Mitchell & et al. , 2019, p. 143). برخلاف اقتصاد متعارف، بدهی دولت‌های دارای حاکمیت پولی ماهیت متفاوتی با بدهی خانوارها دارد و خطر ورشکستگی ذاتی ایجاد نمی‌کند. بااین‌حال، افزایش بیش از حد مخارج دولت می‌تواند از طریق افزایش تقاضای کل به تورم فشار تقاضا منجر شود (Kelton, 2020, p. 101). بنابراین معیار اصلی در ارزیابی کسری بودجه، نه سطح آن، بلکه میزان ظرفیت بلااستفادهٔ اقتصاد است.

یکی از اهداف کلیدی نظریهٔ پولی مدرن، دستیابی به اشتغال کامل محسوب می‌شود که از طریق سیاست تضمین شغل عملیاتی می‌شود. در این سیاست، دولت به‌عنوان کارفرمای نهایی عمل کرده و برای تمامی افراد آمادهٔ به کار، اشتغال با دستمزد پایه فراهم می‌کند (Wray, 2022, p. 153; Tcherneva, 2023, p. 80). برخی از اندیشمندان، برای این سیاست مزایای متعددی عنوان نموده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: حذف بیکاری غیرارادی، تثبیت چرخه‌های اقتصادی، کاهش فقر و افزایش سرمایهٔ انسانی. در این دیدگاه، بیکاری نه یک پدیدهٔ طبیعی، بلکه نتیجهٔ سیاست‌گذاری ناکارآمد است (Palley, 2021b, p. 33).

علاوه بر این، در نظریهٔ پولی مدرن، مهم‌ترین محدودیت سیاست مالی نه کسری بودجه، بلکه تورم است. افزایش مخارج دولت در شرایط وجود ظرفیت مازاد، لزوماً تورم‌زا نیست، اما در نزدیکی ظرفیت کامل تولید می‌تواند موجب

افزایش سطح عمومی قیمت‌ها شود (Kelton, 2020, p. 130; Storm, 2022a, p. 12). در این راستا، نتایج مطالعات و پژوهش‌های علمی حاکی از آن است که عوامل متعددی همانند محدودیت ظرفیت تولید، گلوگاه‌های عرضه، شوک‌های انرژی و کالاهای اساسی، کمبود نیروی کار ماهر، انتظارات تورمی و وابستگی وارداتی باعث ایجاد تورم می‌شوند (Storm, 2022b, p. 15; Leclaire, 2023, p. 88). درنتیجه، با اتکا به این مطالعات می‌توان ادعا نمود که کنترل تورم صرفاً با سیاست پولی انقباضی ممکن نیست و برای کنترل آن، بایستی به اقدامات و عواملی همانند افزایش ظرفیت تولید، اصلاح ساختار عرضه، مدیریت هدفمند تقاضا، سیاست‌های مالی ضدگلوگاهی و استفادهٔ تنظیمی از مالیات تمرکز داشت (Mitchell & et al. , 2019, p. 210; Fullwiler, 2023, p. 50).

بر اساس نظریهٔ پولی مدرن، تورم مهم‌ترین محدودیت اقتصادی اجرای سیاست‌های پولی و مالی محسوب می‌شود. بااین‌حال، این نظریه چارچوب مستقلی برای ارزیابی مشروعیت این سیاست‌ها ارائه نمی‌کند و تمرکز آن عمدتاً بر کارایی اقتصادی و محدودیت‌های اقتصاد کلان است. ازاین‌رو برای ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی، لازم است معیارهای اقتصادی در کنار معیارهای فقهی و حکمرانی مورد توجه قرار گیرند.

### ۳ـ۱. قاعدهٔ لاضرر

قاعدهٔ لاضرر از قواعد بنیادین و پرکاربرد فقه امامیه است که بر اساس آن، هر حکم شرعی یا هر سازوکار حقوقی و حکومتی که موجب ضرر غیرمتعارف و قابل اعتنا بر فرد یا جامعه شود، در قلمرو جعل یا استمرار شرعی نفی می‌گردد. این قاعده علاوه بر کارکرد فردی در فقه معاملات و عبادات، در فقه حکومتی و تنظیم سیاست‌های عمومی نیز جایگاه مهمی یافته است (صدر، ۱۹۸۱، ص۱۲۰؛ سبحانی، ۲۰۱۷، ص۷۵).

قاعدهٔ لاضرر مستند به حدیث مشهور «لاضرر و لاضرار فی الإسلام» است که در منابع معتبر شیعه و اهل‌سنت نقل شده و در علم اصول فقه به‌عنوان یکی از قواعد حاکم (حاکم بر ادلهٔ اولیه) تحلیل می‌شود (انصاری، ۱۴۱۰ق، ص۱۸۸؛ خراسانی، ۱۳۷۸ق، ص۲۳۰). در تحلیل اصولی معاصر، دو تقریر مهم از این قاعده وجود دارد:

**الف) نفی حکم ضرری (نظریهٔ شیخ انصاری):** بر اساس این دیدگاه، شارع حکمی که موجب ضرر قابل توجه باشد جعل نکرده است؛ بنابراین قاعدهٔ لاضرر ناظر به رفع احکام ضرری است (انصاری، ۱۴۱۰ق، ص۱۹۰)؛

**ب) ولایت در نفی ضرر اجتماعی (رویکرد حکومتی):** در دیدگاه‌های متأخر، قاعدهٔ لاضرر به‌عنوان ابزار حکمرانی فقهی تفسیر شده و به حکومت اسلامی اجازه می‌دهد برای جلوگیری از ضررهای اجتماعی، در احکام و سیاست‌ها مداخلهٔ تنظیمی انجام دهد (نائینی، ۱۳۹۰، ص۶۵؛ خمینی، ۱۳۸۸، ص۵۰). مطالعات جدید نیز بر این کارکرد حکمرانی تأکید دارند (علیدوست، ۱۴۰۲، ص۵۵).

در فقه معاصر امامیه، دامنهٔ قاعدهٔ لاضرر از سطح روابط فردی فراتر رفته و به حوزهٔ نظام‌سازی اقتصادی و سیاست‌گذاری عمومی توسعه یافته است. امام خمینی﵀ قاعدهٔ لاضرر را از مبانی اختیارات حکومت اسلامی دانسته و

آن را ابزار جلوگیری از فساد و اختلال اجتماعی معرفی می‌کند (خمینی، ۱۳۸۸، ص۵۰). شهید صدر با رویکرد نظام‌ساز، این قاعده را در کنار عدالت اجتماعی به‌عنوان ابزار کنترل ساختارهای تولید و توزیع ثروت به‌کار می‌گیرد (صدر، ۱۹۸۱، ص۱۴۵). در مطالعات معاصر اصول فقه، قاعدهٔ لاضرر به‌عنوان یکی از مهم‌ترین قواعد حاکم بر سیاست‌گذاری اقتصادی و اجتماعی تحلیل شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۹۸، ص۸۰؛ سبحانی، ۱۴۰۰، ص۱۱۰). در این چارچوب، ضرر تنها به زیان فردی محدود نیست، بلکه شامل ضررهای ساختاری، مزمن و جمعی نیز می‌شود؛ مانند تورم، بیکاری گسترده یا نابرابری پایدار. پژوهش‌های جدید نیز قاعدهٔ لاضرر را مبنای فقهی مناسبی برای نظارت بر سیاست‌های پولی می‌دانند (حسینی شاهرودی، ۱۴۰۳، ص۹۲).

از منظر اقتصاد اسلامی، قاعدهٔ لاضرر کارکردهای چندلایه دارد که شامل جلوگیری از تحمیل هزینه‌های اجتماعی غیرمتوازن، مهار قدرت‌های انحصاری و رانت‌زا، تنظیم توزیع درآمد در سطح کلان، ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت و کنترل پیامدهای منفی مداخلات اقتصادی دولت است (موسویان، ۱۴۰۰، ص۶۷). بر این اساس، هر سیاستی که منجر به کاهش پایدار رفاه عمومی یا ایجاد زیان گسترده و غیر قابل جبران اجتماعی شود، از منظر این قاعده قابل نقد و بازنگری است.

در تحلیل فقه اقتصادی معاصر، تورم مزمن، یکی از مصادیق روشن ضرر عمومی محسوب می‌شود؛ زیرا افزون بر اثرات اقتصادی، دارای پیامدهای اجتماعی و اخلاقی همانند کاهش قدرت خرید طبقات متوسط و ضعیف، افزایش فقر و نابرابری ساختاری، انتقال ثروت بدون رضایت واقعی طرفین، بی‌ثباتی در تصمیم‌گیری اقتصادی و تضعیف اعتماد عمومی به نظام اقتصادی است (ایزدی‌فرد و همکاران، ۱۴۰۲، ص۳۵). بر این اساس، تورم نه‌تنها یک پدیدهٔ اقتصادی، بلکه یک مسئلهٔ فقهی ـ حقوقی در سطح کلان تلقی می‌شود. بنابراین اگر سیاست‌های پولی و مالی دولت به تورم‌های پایدار و گسترده منجر شوند، مشروعیت آنها از منظر قاعدهٔ لاضرر محل تردید جدی خواهد بود.

بر این اساس، قاعدهٔ لاضرر را می‌توان یکی از مهم‌ترین معیارهای فقهی در ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دانست. بااین‌حال، ارزیابی مشروعیت این سیاست‌ها به این قاعده محدود نمی‌شود و مستلزم توجه هم‌زمان به سایر معیارهای اقتصادی، عدالت توزیعی و حکمرانی اقتصادی نیز است.

### ۴ـ۱. نظریهٔ عدالت

عدالت توزیعی یکی از مهم‌ترین معیارهای ارزیابی سیاست‌های عمومی در ادبیات اقتصاد و سیاست‌گذاری است. برخلاف رویکردهایی که موفقیت سیاست‌ها را صرفاً بر اساس رشد اقتصادی یا کارایی می‌سنجند، نظریه‌های معاصر عدالت بر نحوهٔ توزیع منافع و هزینه‌های سیاست‌ها میان گروه‌های مختلف جامعه تأکید دارند. در این چارچوب، مشروعیت سیاست‌های عمومی تنها زمانی محقق می‌شود که منافع حاصل از آنها به‌صورت منصفانه میان شهروندان توزیع شده و از تحمیل هزینه‌های نامتناسب بر گروه‌های آسیب‌پذیر جلوگیری شود (Rawls, 1971, p. 60).

راولز در نظریهٔ «عدالت به‌مثابهٔ انصاف» بیان می‌کند که نابرابری‌های اقتصادی تنها زمانی قابل توجیه‌اند که به بهبود وضعیت محروم‌ترین اقشار جامعه منجر شوند. بنابراین ارزیابی سیاست‌های اقتصادی باید علاوه بر کارایی، آثار توزیعی آنها را نیز دربر گیرد (Rawls, 1971, p. 75). در ادامه، سن با ارائهٔ رویکرد قابلیت‌ها، عدالت را فراتر از توزیع درآمد دانسته و آن را در گرو توسعهٔ فرصت‌های واقعی افراد برای دستیابی به زندگی مطلوب می‌داند؛ ازاین‌رو سیاست‌های عمومی باید به افزایش رفاه، کاهش فقر و ارتقای توانمندی‌های شهروندان بینجامند (Sen, 2009, p. 231).

در حوزهٔ سیاست‌های پولی و مالی نیز استیگلیتز نشان می‌دهد که تصمیمات دولت در زمینهٔ خلق پول، مالیات و مخارج عمومی می‌تواند آثار قابل توجهی بر توزیع درآمد، نابرابری اقتصادی و رفاه اجتماعی داشته باشد. از این منظر، عدالت توزیعی به یکی از معیارهای اساسی ارزیابی مشروعیت سیاست‌های اقتصادی تبدیل می‌شود و سیاست‌هایی که موجب انتقال ناعادلانهٔ ثروت، تشدید شکاف طبقاتی یا کاهش قدرت خرید اقشار کم‌درآمد شوند، با چالش مشروعیت مواجه خواهند بود (Stiglitz, 2012, p. 102). تحلیل‌های جدید نیز بر ضرورت طراحی سیاست‌های مالی با هدف کاهش شکاف‌های درآمدی تأکید دارند (Piketty, 2022, p. 45).

بر این اساس، پژوهش حاضر عدالت توزیعی را یکی از ابعاد اصلی الگوی چندمعیارهٔ ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت در نظر می‌گیرد و آن را در کنار مشروعیت اقتصادی، کنترل تورم، عدم ورود ضرر عمومی و حکمرانی اقتصادی مطلوب، از معیارهای بنیادین ارزیابی مشروعیت این سیاست‌ها محسوب می‌کند.

## پیشینهٔ مطالعات

پژوهش‌های داخلی در سال‌های اخیر از چند مسیر به موضوع حدود مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت نزدیک شده‌اند. برخی با تمرکز بر ظرفیت فقهی قاعدهٔ لاضرر به‌عنوان ضابطهٔ محدودکنندهٔ قدرت دولت، و برخی با بررسی کارکردهای نظریهٔ پولی مدرن و موانع اجرای آن در اقتصاد ایران. مرور این آثار نشان می‌دهد که حلقهٔ اتصال میان این دو حوزه، یعنی تعیین مرزهای مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی بر اساس تعامل این نظریه و قاعدهٔ لاضرر، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

هاشمی شاهرودی و همکاران در پژوهشی قاعدهٔ لاضرر در چارچوب فقه حکمرانی اقتصادی را یکی از بنیادی‌ترین ضوابط محدودکنندهٔ اختیارات دولت در سیاست‌گذاری اقتصادی دانسته‌اند. نتایج این تحقیق حاکی از آن است که هرگونه مداخلهٔ دولت در اقتصاد، از جمله سیاست‌های پولی و مالی، زمانی از مشروعیت برخوردار است که به ضرر عمومی یا خصوصی ناموجه منتهی نشود (هاشمی شاهرودی و همکاران، ۱۴۰۰، ص۱۲). این مطالعه مستقیماً قاعدهٔ لاضرر را به‌عنوان معیاری فرادولتی برای مهار قدرت اقتصادی دولت به رسمیت می‌شناسد و با بسط همین مبنا، آن را بر مصادیق مشخص سیاست‌های پولی و مالی توصیه‌شده از سوی نظریهٔ پولی مدرن تطبیق می‌دهد تا

حد و مرز مشروعیت این سیاست‌ها را ترسیم کند. رضایی و حسینی در مطالعه‌ای به‌طور خاص به مشروعیت خلق پول از منظر فقه و اقتصاد پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که خلق پول صرفاً در صورتی مشروع است که به ایجاد ضرر گستردهٔ اقتصادی برای آحاد جامعه منتهی نشود (رضایی و حسینی، ۱۴۰۳، ص۵۰). نتایج این مطالعه نقطهٔ تلاقی موضوع مقالهٔ حاضر را هدف گرفته است. مقالهٔ حاضر با بسط همین استدلال، چارچوبی نظام‌مند برای تفکیک سیاست‌های پولی مشروع از نامشروع بر پایهٔ قاعدهٔ لاضرر ارائه می‌دهد و معیارهای ضرر گسترده را در ادبیات نظریهٔ پولی مدرن تدقیق می‌کند. موسویان با بررسی کارکرد قاعدهٔ لاضرر در اقتصاد اسلامی نتیجه گرفت که این قاعده می‌تواند مبنای ارزیابی مشروعیت کلیهٔ سیاست‌های اقتصادی دولت قرار گیرد. به بیان دقیق‌تر، هر سیاستی که به کاهش رفاه عمومی، افزایش فقر یا تضعیف قدرت خرید عموم بینجامد، از دیدگاه لاضرر قابل نقد و منع است. این نتیجه، چارچوب هنجاری پژوهش حاضر را تقویت می‌کند. اگر لاضرر ملاک عام ارزیابی مشروعیت سیاست‌های اقتصادی باشد، آن‌گاه سیاست‌های انبساطی پولی و مالی برگرفته از نظریهٔ پولی مدرن نیز باید از این فیلتر عبور کنند (موسویان، ۱۴۰۰، ص۷۲).

صالحی و رضایی در مطالعه‌ای با تمرکز بر نقش دولت در خلق پول، ظرفیت‌های نظریهٔ پولی مدرن را برای تأمین مالی توسعه در اقتصاد ایران واکاوی کرده‌اند. این مطالعه مشخص می‌سازد که نظریهٔ پولی مدرن می‌تواند در مقام نظر فضای مالی جدیدی برای دولت‌ها بگشاید، اما تورم مهم‌ترین قید عملی و مشروعیتی این رویکرد است (صالحی و رضایی، ۱۴۰۲، ص۴۵). به‌زعم نتایج این مطالعه، تأکید بر تورم به‌عنوان قید اصلی، حلقهٔ پیوند میان نظریهٔ پولی مدرن و قاعدهٔ لاضرر را نمایان می‌سازد. ازآنجاکه تورم مزمن به‌عنوان مصداق ضرر اقتصادی شناخته می‌شود، مقالهٔ حاضر نشان می‌دهد که عدم ایجاد تورم آسیب‌زا دقیقاً همان مرز مشروعیتی است که قاعدهٔ لاضرر بر سیاست‌های نظریهٔ پولی مدرن تحمیل می‌کند.

حسینی و احمدی با آزمون تجربی و تحلیلی نشان دادند که بخشی از تحلیل‌های نظریهٔ پولی مدرن در شرایط رکودی اقتصاد ایران قابل بهره‌برداری است، اما کنترل تورم و حفظ ثبات قیمت‌ها شرط اساسی و غیر قابل چشم‌پوشی برای موفقیت و مقبولیت این سیاست‌هاست. این یافته‌ها حاکی از آن است که مشروعیت به‌کارگیری ابزارهای نظریهٔ پولی مدرن مقید به نتیجه است. اگر سیاست‌ها به تورم لجام‌گسیخته بینجامند، نه‌تنها کارایی، که مشروعیت خود را نیز از منظر لاضرر از دست می‌دهند (حسینی و احمدی، ۱۴۰۲، ص۸۸).

ایزدی‌فرد و همکاران در پژوهشی، آثار تورم را از منظر قواعد فقهی مطالعه کرده و کاهش مستمر قدرت خرید ناشی از تورم مزمن را مصداق روشن ضرر عمومی دانسته‌اند. به‌عبارت‌دیگر، تورم پایدار و پیش‌بینی‌نشده، ضرری فراگیر و ممنوع از دیدگاه لاضرر تلقی می‌شود. این حکم فقهی، مبنایی عینی برای ترسیم خط قرمز سیاست‌های پولی فراهم می‌کند (ایزدی‌فرد و همکاران، ۱۴۰۲، ص۳۳). نکتهٔ قابل توجه آنکه ازآنجاکه توصیه‌های نظریهٔ پولی

مدرن در شرایط خاص می‌تواند به تورم مزمن دامن بزند، مقالهٔ حاضر با استناد به این مطالعه، پرهیز از تورم ضررساز را یکی از حدود اصلی مشروعیت سیاست‌های دولت معرفی می‌کند.

قاسمی و همکاران در تحقیقی با نگاهی ساختاری نتیجه گرفته‌اند که وابستگی شدید اقتصاد ایران به درآمدهای نفتی و تنگناهای ارزی، امکان اجرای کامل و بدون قید نظریهٔ پولی مدرن را با چالش‌های جدی روبه‌رو می‌سازد. این محدودیت‌ها از آن جهت با موضوع مقاله مرتبط است که پیاده‌سازی و اجرای نظریهٔ پولی مدرن در چنین ساختاری می‌تواند به بحران ارزی، جهش نرخ ارز و درنتیجه ضرر فراگیر معیشتی منتهی شود. بنابراین قاعدهٔ لاضرر اقتضا می‌کند که دولت در کاربست سیاست‌های پولی انبساطی، مرزهای ارزی و ساختاری اقتصاد را به‌عنوان یکی از محدودیت‌های مشروعیت در نظر بگیرد (قاسمی و همکاران، ۱۴۰۳، ص۱۵).

موسوی و کریمی برخی از توصیه‌های نظریهٔ پولی مدرن از جمله تضمین اشتغال فراگیر را در راستای تحقق اهداف عدالت‌محور و کارکردی دولت ارزیابی کرده‌اند. نتیجهٔ آنان حاکی از آن است که در صورت تأمین مالی پایدار، این توصیه‌ها می‌توانند منافع عمومی قابل توجهی داشته باشند (موسوی و کریمی، ۱۴۰۴، ص۱۰۲). طاهری و همکاران با تحلیل مبانی فقهی و اقتصادی، قاعدهٔ لاضرر را مناسب‌ترین مبنای فقهی برای تحلیل آثار توزیعی تورم و ارزیابی عدالت در سیاست‌های پولی معرفی کرده‌اند (طاهری و همکاران، ۱۴۰۴، ص۶۰).

مطالعات مرورشده در عرصهٔ ملی، آشکارا دو جریان فکری مرتبط را نشان می‌دهند: نخست، تثبیت قاعدهٔ لاضرر به‌عنوان معیار مشروعیت سیاست‌های اقتصادی؛ و دوم، شناسایی ظرفیت‌ها و محدودیت‌های نظریهٔ پولی مدرن در اقتصاد ایران. بااین‌حال، هیچ‌یک از این پژوهش‌ها به‌طور تخصصی مرزهای مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی را از درهم‌آمیزی این دو مبنا (نظریهٔ پولی مدرن و قاعدهٔ لاضرر) استخراج نکرده‌اند. مقالهٔ حاضر درصدد پر کردن این شکاف است.

در عرصهٔ بین‌المللی هم تحقیقات متعددی در زمینهٔ موضوع مقاله انجام گرفته است. به‌عنوان‌مثال، یوسف در پژوهش خود دربارهٔ تورم و عدالت اقتصادی در فقه اسلامی، کاهش مستمر قدرت خرید ناشی از تورم را از مصادیق روشن ضرر عمومی دانسته و مسئولیت دولت در پیشگیری از آن و جبران آثار آن را مورد تأکید قرار داده است. بر اساس نتایج این مطالعه، اگر سیاست‌های پولی و مالی الهام‌گرفته از نظریهٔ پولی مدرن به تورمی بینجامد که معیشت عموم را تهدید کند، مصداق ضرر نامشروع بوده و از دایرهٔ مشروعیت خارج می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، پرهیز از تورم زیان‌بار حد شرعی اعمال سیاست‌های انبساطی است (Yusuf, 2023, p. 48).

کمالی با پژوهش در کارکرد قواعد فقهی در حکمرانی اقتصادی، قاعدهٔ لاضرر را یکی از مهم‌ترین ابزارهای ارزیابی مشروعیت تصمیمات عمومی در اقتصاد معرفی کرده و بر قابلیت عملیاتی شدن آن در سیاست‌گذاری اقتصادی تأکید نموده است. این مطالعه مستقیماً قاعدهٔ لاضرر را به‌عنوان یک معیار فرادولتی برای سنجش مشروعیت مداخلات اقتصادی دولت به رسمیت می‌شناسد (Kamali, 2021, p. 112).

استفانی کلتون، از نظریه‌پردازان برجستهٔ نظریهٔ پولی مدرن، در تحلیل نقش سیاست مالی در اقتصادهای دارای حاکمیت پولی نشان داد که محدودیت واقعی دولت در تأمین مالی مخارج، تورم است نه توانایی بازپرداخت بدهی. از نظر وی، سیاست مالی باید تا مرز اشتغال کامل پیش رود و تنها زمانی مهار شود که فشارهای تورمی واقعی پدیدار گردد. تأکید کلتون بر تورم به‌عنوان یگانه قید عملی سیاست‌های مالی، پیوند مستقیمی با قاعدهٔ لاضرر می‌یابد؛ چه آنکه از منظر فقهی، تورم زیان‌بار (به‌ویژه تورم مزمن و کاهندهٔ قدرت خرید) مصداق ضرر نامشروع است، لذا پرهیز از تورم آسیب‌زا را نخستین و مهم‌ترین حد مشروعیت سیاست‌های نظریهٔ پولی مدرن قلمداد می‌کند (Kelton, 2021a, p. 96).

عبدالله در مطالعه‌ای پیرامون فقه مالی اسلامی نتیجه گرفت که هرگونه سیاست اقتصادی دولت (اعم از پولی و مالی) که به انتقال غیرعادلانهٔ ثروت یا کاهش رفاه عمومی بینجامد، از منظر قاعدهٔ لاضرر نیازمند بازنگری و اصلاح است. این یافته، کارکرد قاعدهٔ لاضرر را به‌عنوان فیلتری برای غربال سیاست‌های توزیعی و تورمی تثبیت می‌کند. در چارچوب نظریهٔ پولی مدرن، سیاست‌های انبساطی که به‌رغم ایجاد اشتغال، توزیع ناعادلانهٔ درآمد یا تورم فقرزا را دامن بزنند، ذیل این معیار، مشروعیت خود را از دست می‌دهند (Bu Abdullah, 2022, p. 33).

الجرحی در پژوهش خود با عنوان «سیاست پولی اسلامی و مقاصد شریعت»، چهارچوبی ارائه داد که در آن، حفظ مال (حفظ المال) و پیشگیری از ضرر، محور اصلی طراحی و ارزیابی سیاست پولی قرار می‌گیرد. او قاعدهٔ لاضرر را بنیان فقهی منع سیاست‌های تورم‌زا و تضعیف‌کنندهٔ ارزش پول ملی دانست. این مطالعه مستقیماً سیاست پولی را با قاعدهٔ لاضرر گره می‌زند و نشان می‌دهد که مشروعیت خلق پول و توسعهٔ نقدینگی، مقید به عدم اضرار است (Al-Jarhi, 2022, p. 77).

مطالعه‌ای تحت عنوان «نظریهٔ پولی مدرن چیست و چه نیست؟» با بازخوانی انتقادات وارد بر نظریهٔ پولی مدرن نشان داد که بسیاری از نقدها ناشی از برداشت نادرست از مفهوم حاکمیت پولی است. نتیجهٔ اصلی آنان این است که برای دولت‌های دارای حاکمیت پولی کامل، محدودیت اصلی نه کسری بودجه، بلکه تورم و فشار بر منابع واقعی اقتصاد است (Carnevali & Fontana, 2023, p. 21). این دیدگاه دقیقاً محدوده‌ای را مشخص می‌کند که قاعدهٔ لاضرر می‌تواند در آن نقش مشروعیت‌بخشی / مشروعیت‌زدایی ایفا کند؛ یعنی هرگاه سیاست‌های انبساطی نظریهٔ پولی مدرن از آستانهٔ تورم مهارپذیر فراتر رفته و به کاهش رفاه عمومی و بروز ضرر فراگیر بینجامد، قاعدهٔ لاضرر، حاکمیت را از ادامهٔ آن سیاست بازمی‌دارد. کارنوالی و دلییدی در پژوهشی دربارهٔ رابطهٔ تورم و اشتغال در چارچوب نظریهٔ پولی مدرن دریافتند که این نظریه در توضیح سازوکارهای تورم کارآمد است، اما در اقتصادهای باز و به شدت وابسته به واردات با محدودیت‌های جدی مواجه می‌شود؛ زیرا بخشی از تورم می‌تواند از کانال نرخ ارز و قیمت‌های جهانی وارد شود (Carnevali & Deleidi, 2023, p. 65). به همین ترتیب، بررسی‌های دیگر نشان می‌دهد که

در اقتصادهای با بخش خارجی بزرگ، محدودیت‌های ارزی مشروعیت سیاست‌های انبساطی را محدود می‌سازد (Phillips & et al. , 2024, p. 150).

رابینسون و آیدین در مطالعه‌ای تطبیقی میان نظام‌های حقوقی غربی و اسلامی، نشان می‌دهند که اصل ضرر در حقوق غرب و قاعدهٔ لاضرر در فقه اسلامی، هر دو می‌توانند به‌عنوان محدودکننده‌های قدرتمند مداخلات اقتصادی دولت عمل کنند. با این تفاوت که قاعدهٔ لاضرر از پشتوانهٔ دینی و گسترهٔ شمول بیشتری در حوزهٔ حقوق عمومی برخوردار است. این پژوهش نشان می‌دهد که تحدید سیاست‌های پولی و مالی بر اساس منع ضرر نه‌تنها در فقه اسلامی، بلکه در دیگر نظام‌های حقوقی نیز به رسمیت شناخته شده است (Robinson & Aydin, 2023, p. 89). پژوهشی دیگر با بررسی سیاست‌های پولی و مالی پس از بحران‌های ۲۰۰۸ و کرونا نشان داد که عملکرد عملی بانک‌های مرکزی و دولت‌ها در کشورهای توسعه‌یافته، در عمل بخش قابل توجهی از گزاره‌های نظریهٔ پولی مدرن، به‌ویژه بی‌ارتباطی مستقیم کسری بودجه با ورشکستگی دولت را تأیید کرده است (Chernova & Tymoigne, 2024, p. 102).

کیم با استفاده از داده‌های ۲۸ کشور سازمان همکاری و اقتصادی آسیایی نشان داد که عوامل تقاضایی، هزینهٔ نیروی کار و رشد مخارج دولت، نقش مهمی در توضیح تورم ایفا می‌کنند؛ نتایجی که با تحلیل‌های نظریهٔ پولی مدرن دربارهٔ ظرفیت‌های تورمی سیاست‌های مالی هم‌راستا است (Kim, 2024, p. 215). الحاج در مقاله‌ای تخصصی دربارهٔ نقش قواعد فقهی در سیاست پولی نتیجه گرفت که قاعدهٔ لاضرر می‌تواند به‌عنوان معیاری برای سنجش مشروعیت خلق پول و توسعهٔ نقدینگی به‌کار رود و هرگونه افزایش حجم پول که به زیان عمومی بینجامد، نامشروع تلقی می‌شود (Al-Haj, 2024, p. 50).

همچنین مطالعهٔ رحمان (Rahman, 2024, p. 88) بر نقش مقاصد شریعت در کنترل تورم و جلوگیری از ضرر عمومی تأکید دارد. نرسیسیان و ری در مطالعهٔ خود با عنوان «بحران کووید و مرزهای نظریهٔ پولی مدرن»، با بررسی بسته‌های محرک مالی عظیم در اقتصادهای توسعه‌یافته نشان دادند که حتی در کشورهای دارای حاکمیت پولی کامل، تورم می‌تواند سریع‌تر از آنچه نظریهٔ پولی مدرن پیش‌بینی می‌کند فعال شود و محدودیت واقعی سیاست‌های مالی، ظرفیت تولیدی و فشار بر زنجیرهٔ تأمین است (Nersisyan & Wray, 2021, p. 340).

مرور ادبیات خارجی نشان می‌دهد که از یک‌سو، اقتصاددانان نظریهٔ پولی مدرن بر تورم به‌عنوان مرز عملی سیاست‌های مالی و پولی توافق دارند؛ و از سوی دیگر، فقیهان و حقوق‌دانان مسلمان، قاعدهٔ لاضرر را معیاری فراگیر برای غیرمشروع دانستن سیاست‌های زیان‌بار اقتصادی می‌شناسند. با این همه، مطالعات موجود این دو حوزه را به‌صورت نظام‌مند با یکدیگر تلفیق نکرده‌اند. مقالهٔ حاضر با بهره‌گیری از این دو میراث نظری، در پی تدوین الگویی منسجم برای تبیین حدود مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت در پرتو نظریهٔ پولی مدرن و قاعدهٔ لاضرر است.

بر اساس مرور ادبیات پژوهش، مطالعات بین‌المللی مرتبط با موضوع را می‌توان در سه جریان اصلی طبقه‌بندی کرد: جریان نخست، به تبیین مبانی نظری و پیامدهای سیاستی نظریهٔ پولی مدرن پرداخته و بر ظرفیت دولت‌های دارای حاکمیت پولی در استفاده از ابزارهای پولی و مالی، همراه با محدودیت‌های ناشی از تورم و ظرفیت واقعی اقتصاد، تأکید دارد؛ جریان دوم، قواعد و معیارهای فقهی و حقوقی حاکم بر مشروعیت مداخلات اقتصادی دولت، به‌ویژه ظرفیت قاعدهٔ لاضرر در ارزیابی آثار سیاست‌های عمومی و جلوگیری از ورود ضرر به جامعه را بررسی کرده است؛ جریان سوم نیز بر ضرورت توجه به معیارهای حکمرانی، عدالت توزیعی و رفاه عمومی در ارزیابی سیاست‌های اقتصادی تأکید دارد. با وجود این، بررسی ادبیات نشان می‌دهد پژوهش‌های اندکی کوشیده‌اند این سه حوزه را در قالب یک چارچوب منسجم برای ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی تلفیق کنند. ازاین‌رو خلأ اصلی ادبیات موجود، فقدان یک الگوی چندمعیاره است که بتواند معیارهای اقتصادی، فقهی و حکمرانی را به‌صورت هم‌زمان در ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت به‌کار گیرد.

بر همین اساس، هدف اصلی پژوهش حاضر ارائهٔ یک الگوی چندمعیاره برای ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت در پرتو نظریهٔ پولی مدرن و با بهره‌گیری از قاعدهٔ لاضرر و سایر معیارهای اقتصادی و حکمرانی است.

بررسی مبانی نظری نشان داد که مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت مفهومی تک‌بعدی نیست و ارزیابی آن مستلزم توجه هم‌زمان به معیارهای اقتصادی، فقهی و حکمرانی است. همچنین مرور ادبیات پژوهش بیانگر آن است که هریک از رویکردهای موجود، تنها بخشی از ابعاد مشروعیت را تبیین کرده‌اند و تا کنون چارچوب جامعی که بتواند معیارهای برگرفته از نظریهٔ پولی مدرن و قاعدهٔ لاضرر را به‌صورت یکپارچه در ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت به‌کار گیرد، ارائه نشده است.

بر این اساس، در پژوهش حاضر ابتدا با اتکا به مبانی نظری و مطالعات پیشین، ابعاد اولیه و شاخص‌های پیشنهادی مشروعیت استخراج شد. این ابعاد صرفاً به‌منزلهٔ چارچوب نظری اولیه بوده و الگوی نهایی پژوهش محسوب نمی‌شوند. سپس این چارچوب اولیه از طریق تکنیک دلفی و بهره‌گیری از دیدگاه خبرگان حوزه‌های اقتصاد پولی، اقتصاد اسلامی، فقه اقتصادی و اصول فقه مورد ارزیابی، اصلاح و تکمیل قرار گرفت تا در نهایت، الگوی چندمعیارهٔ ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت تدوین شود.

چارچوب مفهومی اولیهٔ پژوهش که بر اساس مبانی نظری استخراج شده، در جدول (۱) نشان داده شده است. این جدول مبنای طراحی پرسش‌نامهٔ دلفی و فرآیند اخذ نظر خبرگان در مراحل بعدی تحقیق بوده است.

**جدول ۱: چارچوب مفهومی اولیهٔ ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت بر اساس مبانی نظری پژوهش**

| نمونهٔ شاخص‌ها | مبانی نظری | بعد اولیه |
|---|---|---|
| اشتغال، رشد اقتصادی، تولید | نظریهٔ پولی مدرن | مشروعیت اقتصادی |
| ثبات قیمت‌ها، کنترل نقدینگی | نظریهٔ پولی مدرن | کنترل تورم |
| کاهش نابرابری، حمایت از اقشار ضعیف | نظریهٔ عدالت، اقتصاد اسلامی | عدالت توزیعی |
| حفظ قدرت خرید، جلوگیری از فقر | قاعدهٔ لاضرر | عدم ورود ضرر عمومی |
| شفافیت، پاسخ‌گویی، ارزیابی آثار | ادبیات حکمرانی | حکمرانی اقتصادی مطلوب |

## روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش گردآوری و تحلیل داده‌ها، توصیفی ـ اکتشافی است. هدف اصلی پژوهش، طراحی و ارائهٔ یک الگوی چندمعیاره برای ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت در پرتو نظریهٔ پولی مدرن با بهره‌گیری از معیارهای اقتصادی، فقهی و حکمرانی است. ازآنجاکه تا کنون چارچوب جامعی برای تلفیق این معیارها و تعیین اهمیت نسبی آنها ارائه نشده است، پژوهش حاضر ماهیتی اکتشافی داشته و بر شناسایی، پالایش و سازمان‌دهی معیارهای مؤثر در ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی متمرکز است.

به‌منظور دستیابی به این هدف، از تکنیک دلفی استفاده شد. این روش یکی از معتبرترین روش‌های اجماع خبرگان در مطالعات میان‌رشته‌ای است و زمانی به‌کار می‌رود که موضوع پژوهش نیازمند بهره‌گیری از قضاوت تخصصی و دستیابی به توافق علمی دربارهٔ ابعاد یک پدیده باشد. در پژوهش حاضر، روش دلفی با هدف شناسایی معیارهای مشروعیت، تعیین اهمیت نسبی آنها و طراحی الگوی نهایی ارزیابی به‌کار گرفته شد. در این چارچوب، قاعدهٔ لاضرر به‌عنوان یکی از معیارهای فقهی مؤثر در الگوی پیشنهادی در کنار سایر معیارهای اقتصادی و حکمرانی مورد بررسی قرار گرفت.

فرایند دلفی در سه مرحله اجرا شد: در مرحلهٔ نخست، پرسش‌نامه‌ای باز در اختیار خبرگان قرار گرفت تا دیدگاه‌های آنان دربارهٔ معیارهای اقتصادی، فقهی و حکمرانی مؤثر بر مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت، از جمله کنترل تورم، عدالت توزیعی، کارایی اقتصادی، عدم ورود ضرر عمومی، حفظ قدرت خرید، حکمرانی اقتصادی و سایر مؤلفه‌های مرتبط گردآوری شود. پاسخ‌های این مرحله با استفاده از تحلیل مضمون و فرایند کدگذاری باز، محوری و انتخابی تحلیل و طبقه‌بندی شد؛ در مرحلهٔ دوم، مؤلفه‌های استخراج‌شده در قالب پرسش‌نامهٔ بسته مبتنی‌بر طیف پنج‌درجه‌ای لیکرت تنظیم و برای خبرگان ارسال شد تا میزان اهمیت هریک از معیارها ارزیابی شود؛ در مرحلهٔ سوم، نتایج مرحلهٔ دوم مجدداً در اختیار مشارکت‌کنندگان قرار گرفت تا با بازنگری دیدگاه‌ها، میزان اجماع علمی دربارهٔ معیارهای نهایی و ساختار الگوی پیشنهادی افزایش یابد.

جامعهٔ آماری پژوهش را خبرگان حوزه‌های اقتصاد و فقه تشکیل دادند. خبرگان اقتصادی از میان متخصصان اقتصاد پولی، اقتصاد کلان، اقتصاد اسلامی و خبرگان فقهی از میان متخصصان فقه اقتصادی و اصول فقه انتخاب شدند. نمونه‌گیری به روش هدفمند انجام گرفت و در نهایت ۲۳ نفر از صاحب‌نظران (شامل ۶ نفر متخصص فقه و ۱۷ نفر متخصص اقتصاد) در فرایند دلفی مشارکت کردند.

به‌منظور سنجش اعتبار یافته‌ها، از روش‌های بازبینی خبرگان، کنترل اعضا و اجرای چندمرحله‌ای تکنیک دلفی استفاده شد. همچنین برای ارزیابی میزان توافق خبرگان، شاخص‌های آماری شامل میانگین، میانه، انحراف معیار و ضریب هماهنگی کندال به‌کار گرفته شد. در این پژوهش، مقدار ضریب هماهنگی کندال بیش از ۰/۷۰ به‌عنوان معیار دستیابی به اجماع خبرگان در نظر گرفته شد. بدین ترتیب، تلاش شد الگوی نهایی پژوهش بر پایهٔ اجماع علمی خبرگان و با برخورداری از روایی و پایایی مناسب تدوین شود.

بر این اساس، خروجی اصلی روش دلفی در این پژوهش، ارائهٔ یک الگوی چندمعیاره برای ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت شامل پنج عامل و ۲۶ شاخص بود که مبنای تحلیل یافته‌ها و نتیجه‌گیری پژوهش قرار گرفت.

## یافته‌های تحقیق

پس از گردآوری دیدگاه‌های خبرگان حوزه‌های اقتصاد پولی، اقتصاد کلان، اقتصاد اسلامی، فقه اقتصادی و اصول فقه، پاسخ‌های مرحلهٔ نخست تکنیک دلفی با استفاده از روش تحلیل مضمون مورد بررسی قرار گرفت. هدف این مرحله، شناسایی و استخراج معیارهای مؤثر در ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت و فراهم‌سازی مبانی طراحی الگوی چندمعیارهٔ پژوهش بود، نه تأیید یا رد هیچ‌یک از مبانی نظری اقتصاد یا قواعد فقهی. در این مرحله، ۸۷ کد اولیه استخراج شد که پس از حذف موارد تکراری و ادغام مفاهیم مشابه، به ۴۲ کد محوری تقلیل یافت. در نهایت، کدهای محوری در قالب مضامین اصلی طبقه‌بندی شدند که مبنای طراحی پرسش‌نامهٔ مرحلهٔ دوم دلفی قرار گرفت. نتایج این مرحله در جدول (۲) ارائه شده است.

**جدول ۲: مضامین اصلی استخراج‌شده از مرحلهٔ اول دلفی**

| مضمون اصلی | مؤلفه‌های فرعی |
|---|---|
| مشروعیت خلق پول | حاکمیت پولی، ظرفیت تولید، تأمین مالی عمومی |
| کنترل تورم | ثبات قیمت‌ها، کنترل نقدینگی، مدیریت انتظارات تورمی |
| عدالت اقتصادی | توزیع درآمد، حمایت از اقشار آسیب‌پذیر، جلوگیری از انتقال ناعادلانهٔ ثروت |
| اشتغال و رفاه عمومی | اشتغال کامل، کاهش فقر، افزایش رفاه اجتماعی |
| قاعدهٔ لاضرر | جلوگیری از ضرر عمومی، حفظ قدرت خرید، مسئولیت دولت |
| حکمرانی اقتصادی | شفافیت، پاسخ‌گویی، ارزیابی آثار سیاست‌ها |

در مرحلهٔ دوم، مضامین و مؤلفه‌های استخراج‌شده در قالب پرسش‌نامهٔ بسته مبتنی‌بر طیف پنج‌درجه‌ای لیکرت در اختیار خبرگان قرار گرفت تا میزان اهمیت هریک از معیارهای پیشنهادی ارزیابی شود. نتایج این مرحله نشان داد که خبرگان، برخی معیارها را دارای اهمیت بیشتری در ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت می‌دانند. همان‌گونه که در جدول (۳) مشاهده می‌شود، جلوگیری از ضرر عمومی، کنترل تورم، حفظ قدرت خرید مردم، عدالت توزیعی، اشتغال کامل، تأمین مالی خدمات عمومی، رشد اقتصادی و کاهش بیکاری، بالاترین میانگین را به خود اختصاص داده‌اند.

**جدول ۳: رتبه‌بندی اولیهٔ مؤلفه‌ها**

| مؤلفه‌ها | میانگین |
|---|---|
| جلوگیری از ضرر عمومی | ۴/۹۲ |
| کنترل تورم | ۴/۸۸ |
| حفظ قدرت خرید مردم | ۴/۸۴ |
| عدالت توزیعی | ۴/۷۹ |
| اشتغال کامل | ۴/۶۳ |
| تأمین مالی خدمات عمومی | ۴/۵۱ |
| رشد اقتصادی | ۴/۴۲ |
| کاهش بیکاری | ۴/۳۹ |

نتایج مرحلهٔ دوم بیانگر آن است که خبرگان، جلوگیری از ضرر عمومی، کنترل تورم، حفظ قدرت خرید و عدالت توزیعی را از مهم‌ترین معیارهای الگوی ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت ارزیابی کرده‌اند. بااین‌حال، اختلاف اندک میان میانگین سایر مؤلفه‌ها نشان می‌دهد که ارزیابی مشروعیت، از دیدگاه خبرگان، فرآیندی چندبعدی است و نمی‌توان آن را صرفاً بر مبنای یک معیار واحد انجام داد.

در مرحلهٔ سوم تکنیک دلفی، نتایج مرحلهٔ دوم مجدداً در اختیار خبرگان قرار گرفت تا با بازنگری دیدگاه‌ها، میزان اجماع دربارهٔ معیارهای نهایی افزایش یابد. ضریب هماهنگی کندال برابر با ۰/۷۸ و سطح معناداری کمتر از ۰/۰۰۱ به‌دست آمد که بیانگر دستیابی به سطح مطلوبی از توافق میان خبرگان و قابلیت اتکای نتایج پژوهش است.

**جدول ۴: نتیجهٔ ضریب هماهنگی کندال**

| میزان ضریب | سطح معناداری |
|---|---|
| ۰/۷۸ | ۰/۰۰۱ |

بر اساس نتایج سه مرحلهٔ تکنیک دلفی، معیارهای استخراج‌شده پس از پالایش و ادغام، در قالب یک الگوی چندمعیارهٔ ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت سازمان‌دهی شدند. این الگو حاصل تلفیق دیدگاه‌های خبرگان اقتصاد

و فقه بوده و نشان می‌دهد که مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی، مستلزم تحقق هم‌زمان مجموعه‌ای از معیارهای اقتصادی، فقهی و حکمرانی است. بر این اساس، خروجی نهایی پژوهش در قالب پنج عامل و ۲۶ شاخص استخراج شد.

## الگوی نهایی چندمعیارهٔ ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت

نتایج تحلیل دیدگاه‌های خبرگان نشان داد که مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت را نمی‌توان صرفاً بر اساس کارایی اقتصادی یا تنها بر مبنای انطباق با یک قاعدهٔ فقهی ارزیابی کرد، بلکه ارزیابی مشروعیت مستلزم توجه هم‌زمان به مجموعه‌ای از معیارهای اقتصادی، فقهی و حکمرانی است که در قالب یک الگوی منسجم قابل بررسی باشند. بر این اساس، الگوی پیشنهادی پژوهش با هدف ارزیابی چندمعیارهٔ مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت تدوین شد.

در این الگو، پنج عامل اصلی به‌عنوان ارکان ارزیابی مشروعیت شناسایی شد که عبارت‌اند از: مشروعیت اقتصادی، کنترل تورم، عدالت توزیعی، حکمرانی اقتصادی مطلوب، و عدم ورود ضرر عمومی.

هیچ‌یک از این عوامل به تنهایی برای ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی کافی نیست و قضاوت نهایی مستلزم بررسی هم‌زمان تمامی عوامل است.

عامل نخست، مشروعیت اقتصادی، دارای شش شاخص شامل اشتغال کامل، رشد اقتصادی پایدار، افزایش تولید ملی، کاهش بیکاری، توسعهٔ زیرساخت‌ها و افزایش رفاه عمومی است. این عامل نشان می‌دهد سیاست‌های پولی و مالی باید در جهت تحقق اهداف کلان اقتصادی و ارتقای رفاه جامعه حرکت کنند.

عامل دوم، کنترل تورم، شامل پنج شاخص ثبات قیمت‌ها، کنترل رشد نقدینگی، مدیریت انتظارات تورمی، حفظ ارزش پول ملی و تناسب مخارج دولت با ظرفیت تولید است. یافته‌ها بیانگر آن است که کنترل تورم یکی از مهم‌ترین معیارهای ارزیابی سیاست‌های پولی و مالی محسوب می‌شود.

عامل سوم، عدالت توزیعی، مشتمل بر پنج شاخص کاهش نابرابری، حمایت از اقشار آسیب‌پذیر، جلوگیری از تمرکز ثروت، توزیع عادلانهٔ فرصت‌های اقتصادی و حفظ قدرت خرید دهک‌های پایین است و بر آثار توزیعی سیاست‌های اقتصادی تأکید دارد.

عامل چهارم، عدم ورود ضرر عمومی، شامل پنج شاخص حفظ قدرت خرید مردم، جلوگیری از گسترش فقر، جلوگیری از بی‌ثباتی اقتصادی، جلوگیری از کاهش رفاه اجتماعی و جلوگیری از آسیب به نسل‌های آینده است. این عامل با الهام از قاعدهٔ لاضرر تدوین شده و یکی از معیارهای بنیادین الگوی ارزیابی مشروعیت به‌شمار می‌رود. در این پژوهش، قاعدهٔ لاضرر نه به‌عنوان تنها مبنای مشروعیت، بلکه به‌عنوان یکی از معیارهای مؤثر در کنار سایر عوامل اقتصادی و حکمرانی مورد استفاده قرار گرفته است.

عامل پنجم، حکمرانی اقتصادی مطلوب، شامل پنج شاخص شفافیت سیاست‌ها، پاسخ‌گویی دولت، ارزیابی آثار سیاست‌ها، نظارت عمومی و مسئولیت‌پذیری نهادهای پولی و مالی است که بر کیفیت فرآیند سیاست‌گذاری و اجرای سیاست‌های اقتصادی تأکید دارد.

**جدول ۵: الگوی نهایی چندمعیارهٔ ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت**

| عوامل | تعداد شاخص |
|---|---|
| مشروعیت اقتصادی | ۶ |
| کنترل تورم | ۵ |
| عدالت توزیعی | ۵ |
| حکمرانی اقتصادی مطلوب | ۵ |
| عدم ورود ضرر عمومی | ۵ |
| جمع | ۲۶ |

بر اساس یافته‌های پژوهش، ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت باید به‌صورت چندبعدی انجام شود؛ بدین معنا که هر سیاست اقتصادی، پیش از اجرا، لازم است از منظر تحقق اهداف اقتصادی، کنترل تورم، رعایت عدالت توزیعی، کیفیت حکمرانی و جلوگیری از ورود ضرر عمومی مورد ارزیابی قرار گیرد. در این چارچوب، قاعدهٔ لاضرر از طریق عامل «عدم ورود ضرر عمومی» یکی از مؤلفه‌های بنیادین الگوی ارزیابی مشروعیت است و در کنار سایر عوامل، در قضاوت نهایی دربارهٔ مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی نقش ایفا می‌کند.

## نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف ارائهٔ یک الگوی چندمعیاره برای ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت در پرتو نظریهٔ پولی مدرن و با بهره‌گیری از معیارهای فقهی، اقتصادی و حکمرانی انجام شد. برای دستیابی به این هدف، از روش دلفی و اجماع خبرگان اقتصاد و فقه استفاده شد تا معیارهای مؤثر بر ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی شناسایی، پالایش و اولویت‌بندی شوند. نتایج پژوهش نشان داد که ارزیابی مشروعیت این سیاست‌ها نیازمند نگاهی جامع و چندبعدی است و اتکا به یک معیار منفرد، ظرفیت تبیین کامل آثار و پیامدهای سیاست‌های پولی و مالی را ندارد.

بررسی مبانی نظری نشان داد که نظریهٔ پولی مدرن و قواعد فقهی، به‌ویژه قاعدهٔ لاضرر، در تعارض ذاتی با یکدیگر قرار ندارند، بلکه هریک بخشی از چارچوب ارزیابی مشروعیت را تبیین می‌کنند. نظریهٔ پولی مدرن بر ظرفیت دولت دارای حاکمیت پولی برای استفاده از ابزارهای خلق پول و کسری بودجه در راستای تحقق اهدافی نظیر اشتغال، رشد اقتصادی و توسعهٔ زیرساخت‌ها تأکید دارد و مهم‌ترین محدودیت این سیاست‌ها را بروز فشارهای تورمی و محدودیت‌های بخش واقعی اقتصاد می‌داند. در مقابل، قاعدهٔ لاضرر به‌عنوان یکی از قواعد بنیادین فقه اسلامی، بر

ضرورت پرهیز از تحمیل زیان قابل اعتنا بر افراد و جامعه تأکید می‌کند. ازاین‌رو قاعدهٔ لاضرر در این پژوهش به‌عنوان یکی از معیارهای بنیادین ارزیابی در کنار سایر معیارهای اقتصادی و حکمرانی مورد توجه قرار گرفته است.

یافته‌های حاصل از فرایند دلفی نشان داد که خبرگان، مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت را تابع تحقق هم‌زمان مجموعه‌ای از معیارهای مکمل می‌دانند. بر این اساس، الگوی نهایی پژوهش مشتمل بر پنج عامل و ۲۶ شاخص است که عوامل آن شامل مشروعیت اقتصادی، کنترل تورم، عدالت توزیعی، عدم ورود ضرر عمومی و حکمرانی اقتصادی مطلوب است. این یافته بیانگر آن است که مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی صرفاً به کارایی اقتصادی یا انطباق با یک قاعده محدود نمی‌شود، بلکه حاصل برآیند مجموعه‌ای از معیارهای اقتصادی، اجتماعی، فقهی و حکمرانی است که باید به‌صورت هم‌زمان مورد ارزیابی قرار گیرند.

نتایج پژوهش همچنین نشان داد که تورم یکی از مهم‌ترین پیوندهای میان نظریهٔ پولی مدرن و معیارهای فقهی ارزیابی مشروعیت است. در چارچوب نظریهٔ پولی مدرن، تورم مهم‌ترین محدودیت اجرای سیاست‌های مالی و پولی به‌شمار می‌رود و در الگوی پیشنهادی این پژوهش نیز کنترل تورم، به دلیل آثار گستردهٔ آن بر قدرت خرید، عدالت توزیعی، رفاه عمومی و احتمال ورود ضرر عمومی، یکی از معیارهای کلیدی ارزیابی مشروعیت محسوب می‌شود. بااین‌حال، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی نباید صرفاً بر مبنای نرخ تورم انجام شود، بلکه لازم است آثار این سیاست‌ها بر رشد اقتصادی، اشتغال، توزیع درآمد، عدالت اجتماعی، کارایی اقتصادی و کیفیت حکمرانی نیز به‌طور هم‌زمان مورد توجه قرار گیرد.

نوآوری اصلی این پژوهش، ارائهٔ یک الگوی چندمعیاره برای ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی دولت است که با تلفیق دیدگاه‌های اقتصاد پولی، اقتصاد اسلامی و فقه اقتصادی تدوین شده است. برخلاف بسیاری از مطالعات پیشین که هریک تنها بر یک بعد از موضوع تمرکز داشته‌اند، الگوی پیشنهادی این پژوهش امکان ارزیابی هم‌زمان ابعاد اقتصادی، فقهی و حکمرانی را فراهم می‌کند و می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای تصمیم‌گیری در حوزهٔ سیاست‌گذاری اقتصادی مورد استفاده قرار گیرد.

بر اساس یافته‌های پژوهش، پیشنهاد می‌شود نهادهای سیاست‌گذار اقتصادی، بانک مرکزی و مراجع تصمیم‌گیر، پیش از اجرای سیاست‌های مهم پولی و مالی، ارزیابی آنها را بر اساس مجموعه معیارهای استخراج‌شده در این پژوهش انجام دهند تا آثار احتمالی این سیاست‌ها بر کارایی اقتصادی، کنترل تورم، عدالت توزیعی، رفاه عمومی، عدم ورود ضرر عمومی و کیفیت حکمرانی به‌صورت یکپارچه مورد سنجش قرار گیرد.

همچنین پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آینده، وزن نسبی هریک از عوامل و شاخص‌های الگوی پیشنهادی با استفاده از روش‌های تصمیم‌گیری چندمعیاره تعیین و اعتبار الگو در مطالعات تجربی و در ارزیابی سیاست‌های واقعی پولی و مالی آزمون شود. افزون بر این، طراحی شاخص مرکب ارزیابی مشروعیت سیاست‌های پولی و مالی بر مبنای پنج عامل استخراج‌شده، می‌تواند زمینهٔ استفادهٔ عملی از نتایج این پژوهش را در فرآیند سیاست‌گذاری اقتصادی کشور فراهم سازد.

## منابع


آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۳۷۸ق). *کفایة الأصول*. قم. مؤسسهٔ آل‌البیت علیهم‌السلام.

خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۸۸). *البیع*. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس‌سره.

انصاری، مرتضی (۱۴۱۰ق). *فرائد الأصول (الرسائل)*. قم: اسلامی.

ایزدی‌فرد، علی اکبر، کلیجی، سمیه و کاویار، حسین (۱۴۰۲). آثار تورم از منظر قواعد فقهی. *فقه و مبانی حقوق اسلامی*، ۵۵(۱)، ۳۰ـ۵۰.

بجنوردی، سیدحسن ذ(۱۳۹۷). *القواعد الفقهیه*. قم: الهادی.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق). *وسائل الشیعه*. قم. مؤسسهٔ آل‌البیت علیهم‌السلام.

حسینی شاهرودی، محمد (۱۴۰۳). قاعدهٔ لاضرر و نظارت فقهی بر سیاست‌های پولی. *فقه و اقتصاد*، ۱۲(۱)، ۸۵ـ۱۰۶.

حسینی، سیدمحمد و رضایی، علی (۱۴۰۱). بررسی فقهی آثار تورم بر قدرت خرید پول. *پژوهش‌های فقه اقتصادی*، ۱۳(۲)، ۵۴ـ۷۲.

حسینی، محمد و احمدی، علی (۱۴۰۲). تحلیل تجربی کاربردپذیری نظریهٔ پولی مدرن در اقتصاد ایران. *اقتصاد اسلامی*، ۲۳(۲)، ۸۰ـ۱۰۵.

رضایی، محمد و حسینی، سیدمحمد (۱۴۰۳). مشروعیت خلق پول از منظر فقه و اقتصاد. *پژوهش‌های فقهی*، ۱۹(۳)، ۴۵ـ۶۸

سبحانی، جعفر (۱۴۰۰). *مجموعه قواعد فقهی و کاربرد آن در اقتصاد*. قم: فقاهت.

سبحانی، جعفر (۲۰۱۷). *قواعد فقهیه*. قم: مؤسسهٔ امام صادق علیه‌السلام.

صالحی، علی و رضایی، محمد (۱۴۰۲). نظریهٔ پولی مدرن و امکان‌سنجی تأمین مالی توسعه در ایران. *اقتصاد و سیاست‌های عمومی*، ۸(۱)، ۴۰ـ۶۵

صدر، سیدمحمدباقر (۱۳۹۹). *اقتصادنا*. ترجمهٔ عباس موسویان. تهران. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.

طاهری، محمد، رضوی، حسین و موسوی، نرگس (۱۴۰۴). تحلیل فقهی و اقتصادی آثار توزیعی تورم؛ کاربست قاعدهٔ لاضرر. *فقه اقتصادی*، ۱۰(۱)، ۵۵ـ۷۵.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۸). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم. دفتر انتشارات اسلامی.

علیدوست، ابوالقاسم (۱۴۰۲). قاعدهٔ لاضرر و سیاست‌گذاری عمومی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.

قاسمی، مرتضی، نیکخواه، احمد و صادقی، لیلا (۱۴۰۳). موانع ساختاری اجرای نظریهٔ پولی مدرن در اقتصاد ایران. *اقتصاد کلان*، ۱۴(۱)، ۱۰ـ۳۵.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۹۸). *القواعد الفقهیه*. قم: مدرسهٔ الإمام علی بن أبی طالب علیه‌السلام.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۰۰). *قواعد فقهیه*. قم: مدرسهٔ الإمام علی بن أبی طالب علیه‌السلام.

مکارم شیرازی، ناصر، امینی، ابراهیم و قرائتی، محسن (۱۴۰۰). *تفسیر نمونه*. تهران. دار الکتب الاسلامیه.

موسوی، سیدرضا و کریمی، عباس (۱۴۰۴). تضمین اشتغال فراگیر و عدالت اقتصادی؛ کاربست نظریهٔ پولی مدرن. *اقتصاد و جامعه*، ۲۵(۱)، ۹۵ـ۱۲۰.

موسویان، عباس (۱۳۹۹). *فقه پول و بانکداری*. قم. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

موسویان، عباس (۱۴۰۰). کارکرد قاعدهٔ لاضرر در اقتصاد اسلامی. *اقتصاد اسلامی*، ۲۱(۲)، ۶۵ـ۸۸

میرمعزی، سیدحسین (۱۴۰۰). *اقتصاد اسلامی و سیاست‌های پولی*. قم. مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس‌سره.

نائینی، محمدحسین (۱۳۹۰). *تنبیه الأمة و تنزیه الملة*. تحقیق: سیدجواد ورعی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

نائینی، محمدحسین (۱۳۹۷). *منیة الطالب*. قم. دفتر انتشارات اسلامی.

هاشمی شاهرودی، محمود، احمدی، مجید و رحیمی، سارا (۱۴۰۰). قاعدهٔ لاضرر در چارچوب فقه حکمرانی اقتصادی. *فقه و حقوق عمومی*، ۱۴(۱)، ۱۰ـ۳۰.

یزدان‌پناه، محمد و جعفری، رضا (۱۴۰۲). قاعدهٔ لاضرر و ارزیابی مشروعیت سیاست‌های اقتصادی دولت. *فقه و مبانی حقوق اسلامی*، ۱۸(۴)، ۱۲۱ـ۱۴۸.

Acemoglu, Daron & Robinson, James A. (2019). *The narrow corridor. States, societies, and the fate of liberty*. Penguin Press.

Al-Haj, Abdullah (2024a). The role of fiqh maxims in monetary policy. Legitimacy of money creation through the no-harm principle. *Islamic Economic Studies*, 31(2), 102-124.

Al-Haj, Abdullah (2024b). The role of jurisprudential rules in monetary policy. *Journal of Islamic Economics and Finance*, 18(2), 45-62.

Al-Jarhi, Mabid Ali (2022). Islamic monetary policy and the objectives of Shariah. *Islamic Economic Studies*, 29(2), 70-89.

Beetham, David (1991). The legitimation of power. Macmillan.

Bell, Stephanie & Henry, John F. (2023). *Modern money theory. A primer on macroeconomics for sovereign monetary systems* (2nd ed. ). Edward Elgar.

Bell, Stephanie (2000). Do taxes and bonds finance government spending? *Journal of Economic Issues*, 34(3), 603-620.

Bouabdallah, Rachid (2022). Distributive justice and the no-harm rule in Islamic fiscal jurisprudence. *Arab Law Quarterly*, 36(1-2), 50-74.

Bu Abdullah, Mohammed (2022). Islamic financial jurisprudence and state economic policies. Harm prevention. *Arab Law Quarterly*, 36(1), 25-48.

Carnevali, Emilio & Deleidi, Matteo (2023). Inflation and employment in the MMT framework. Open economy constraints. *Review of Political Economy*, 35(1), 58-78.

Carnevali, Emilio & Deleidi, Matteo (2023). Inflation and employment in the MMT framework. Constraints in open and import-dependent economies. *Review of Political Economy*, 35(4), 512-530.

Carnevali, Emilio & Fontana, Giuseppe (2023a). What modern monetary theory is and is not. A critical re-reading of common criticisms. *European Journal of Economics and Economic Policies. Intervention*, 20(1), 45-65.

Carnevali, Emilio & Fontana, Giuseppe (2023b). What modern money theory is and is not. *Cambridge Journal of Economics*, 47(2), 15-34.

Chernova, Tatiana & Tymoigne, Éric (2024). Monetary and fiscal policies after the 2008 and COVID crises. An MMT perspective. *Journal of Economic Issues*, 58(1), 98-118.

Ehnts, Dirk H. (2020). *Modern monetary theory and European macroeconomics*. Routledge.

Forstater, Mathew (2019). *The job guarantee and Modern Money Theory*. Palgrave Macmillan.

Fukuyama, Francis (2014). *Political order and political decay. From the industrial revolution to the globalization of democracy*. Farrar, Straus and Giroux.

Fullwiler, Scott T. (2013). An endogenous money perspective on government deficits and debt. *Journal of Economic Issues*, 47(2), 373-381.

Fullwiler, Scott T. (2023). Inflation control in a modern money framework. *Journal of Post Keynesian Economics*, 46(1), 42-64.

Kamali, Mohammad Hashim (2021). Operationalizing fiqh maxims in economic governance. The no-harm principle as a criterion for public decisions. *International Journal of Islamic Economics and Finance*, 14(3), 112-130.

Kamali, Mohammad Hashim (2021). *The role of legal maxims in economic governance*. A comparative study. Islamic Texts Society.

Kelton, Stephanie (2020). *The deficit myth. Modern monetary theory and the birth of the people's economy*. PublicAffairs.

Kelton, Stephanie (2021a). Fiscal policy in sovereign currency regimes. *Review of Keynesian Economics*, 9(1), 88-105.

Kelton, Stephanie (2021b). Reassessing the role of fiscal policy in monetarily sovereign economies. Inflation as the true constraint. *Review of Keynesian Economics*, 9(2), 183-200.

Kelton, Stephanie (2023). *Modern monetary theory and the policy space for full employment*. In L. Randall Wray & Mathew Forstater (Eds. ), The Elgar companion to modern money theory (p. 65-85). Edward Elgar.

Kim, Hyun (2024). Demand-side and cost-push factors in inflation. Evidence from 28 OECD economies. *Applied Economics Letters*, 31(3), 211-222.

Kim, Jun. (2024). Demand-side factors, labour costs, and government expenditure growth. Explaining inflation in 28 OECD and Asian economies. *Asian Economic Journal*, 38(1), 34-56.

Knapp, Georg Friedrich (2020). *The state theory of money* (Reprint ed. ). Routledge. (Original work published 1924)

Lavoie, Marc (2022). *Post-Keynesian economics. New foundations* (2nd ed. ). Edward Elgar.

Leclaire, Joëlle (2023). *Inflation constraints in developing economies*. An MMT analysis. *International Journal of Political Economy*, 52(2), 80-99.

Lerner, Abba P. (1943). Functional finance and the federal debt. *Social Research*, 10(1), 38-51.

Levi-Faur, David (Ed. ) (2012). *The Oxford handbook of governance*. Oxford University Press.

Minsky, Hyman P. (1986). *Stabilizing an unstable economy*. Yale University Press.

Mitchell, William, Wray, L. Randall & Watts, Martin. (2019). *Macroeconomics*. Red Globe Press.

Mosler, Warren (2010). *The seven deadly innocent frauds of economic policy*. Valance Co.

44(3), 367-393.

Nersisyan, Yeva & Wray, L. Randall (2021). The COVID crisis and the limits of modern money theory. *Journal of Economic Issues*, 55(2), 335-344.

OECD. (2020a). *Governance for inclusive growth*. OECD Publishing.

OECD. (2020b). *Government at a glance 2020*. OECD Publishing.

Palley, Thomas I. (2021a). Money, fiscal policy, and unemployment. *Journal of Post Keynesian Economics*, 44(1), 16-42. a

Palley, Thomas I. (2021b). The economics of modern money theory. A critical assessment. *Review of Keynesian Economics*, 9(1), 18-37.

Phillips, Anthony, Santos, Carlos & Müller, Katharina (2024). External constraints on fiscal expansion in open economies. *World Development*, 175, 140-158.

Piketty, Thomas. (2022). *A brief history of equality*. Harvard University Press.

Rahman, Sajjad (2024). Maqasid al-Shariah and inflation control. A juristic approach. *Islamic Economic Studies*, 31(2), 82-100.

Rawls, John (1971). A theory of justice. Harvard University Press.

Robinson, James & Aydin, Murat. (2023). The harm principle and la darar. Legal constraints on economic intervention. *Journal of Comparative Law*, 18(3), 78-98.

Robinson, James & Aydin, Umut. (2023). The harm principle in Western and Islamic legal traditions. Limiting government economic interventions. *Law and Development Review*, 16(3), 601-626.

Rothstein, Bo (2011). *The quality of government. Corruption, social trust, and inequality in international perspective*. University of Chicago Press.

Scharpf, Fritz W. (1999). *Governing in Europe. Effective and democratic*? Oxford University Press.

Sen, Amartya (2009). *The idea of justice*. Harvard University Press.

Stiglitz, Joseph E. (2012). *The price of inequality. How today's divided society endangers our future*. W. W. Norton.

Stiglitz, Joseph E. (2019). *People, power, and profits. Progressive capitalism for an age of discontent*. W. W. Norton.

Storm, Servaas (2022a). *Inflation in the post-pandemic economy*. Institute for New Economic Thinking Working Paper.

Storm, Servaas (2022b). Inflation in the time of MMT. Real resource constraints and bottlenecks. *International Review of Applied Economics*. 36(1). 1-25.

Suchman, Mark C. (1995). Managing legitimacy. Strategic and institutional approaches. *Academy of Management Review*, 20(3), 571-610.

Tcherneva, Pavlina R. (2020). *The case for a job guarantee*. Polity.

Tcherneva, Pavlina R. (2023). *Job guarantee and macroeconomic stabilization*. Journal of Post Keynesian Economics.

Tyler, Tom R. (2006). *Why people obey the law*. Princeton University Press.

Tymoigne, Éric & Wray, L. Randall (2023a). *Modern Monetary Theory and policy design*. Review of Keynesian Economics.

Tymoigne, Éric & Wray, L. Randall. (2023b). *Modern money theory. A primer on macroeconomics for sovereign monetary systems* (2nd ed. ). Edward Elgar.

Weber, Max (1978). *Economy and society. An outline of interpretive sociology* (Guenther Roth & Claus Wittich, Eds. ). University of California Press.

World Bank (2022). *World development report 2022*. Finance for an equitable recovery. World Bank.

Wray, L. Randall (2015). *Modern money theory. A primer on macroeconomics for sovereign monetary systems* (2nd ed. ). Palgrave Macmillan.

Wray, L. Randall (2022). *Modern money theory. A primer on macroeconomics for sovereign monetary systems* (3rd ed. ). Edward Elgar.

Wray, L. Randall (2024). Modern Monetary Theory after two decades. Developments and challenges. *Review of Political Economy*, 36(1), 1-21.

Yarmohammadi, Hossein & Mousavian, Abbas. (2023). Inflation, public welfare and Islamic economic justice. An analytical approach. *International Journal of Islamic Economics and Finance Studies*, 9(1), 55-78.

Yusuf, Muhammad (2023b). Inflation, economic justice, and public harm in Islamic jurisprudence. *Journal of Islamic Economic Studies*, 30(2), 45-63.

Zezza, Gennaro (2021). Fiscal policy, employment and inflation in Modern Monetary Theory. *Review of Keynesian Economics*, 9(3), 341-358.

**Ma'rifat-e Eghtesād-e Islāmī** _____ **2026, Vol. 17, No. 2, 191-212**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003608

20.1001.1.20422322.1405.17.2.7.5

# A Conceptual Model for Determining the Volume of Money Issuance Based on Islamic Principles and Requirements

**Mohammad Ali Farahani-Fard** / Level 4, Higher Institute of Jurisprudence and Islamic Sciences mali.farahani@gmail.com

**Received:** 2026/02/03 - **Accepted:** 2026/07/12

## Abstract

Determining the appropriate volume of money issuance is a key issue in monetary policymaking, necessitating regulation in accordance with Sharia and the development of a comprehensive Islamic model. Utilizing an analysis of jurisprudential and economic foundations, this paper proposes a "conceptual model for determining the volume of money issuance based on Islamic principles and requirements." The theoretical framework rests upon three fundamental criteria. To apply these criteria to various societies, the state of a given society is first categorized into six distinct analytical scenarios based on three key factors: "economic management," "piety and adherence to Divine laws," and "justice." Each scenario dictates a different approach regarding the volume and direction of money issuance. In instances where objectives conflict, the most critical objective is identified by applying the jurisprudential rules governing the conflict of duties (*tazahum*), alongside rational and Sharia-based criteria for prioritization. Ultimately, a seven-step operational model for determining the volume of money issuance is presented, comprising the following stages: 1. Assessing the qualitative state of the society and identifying the missing or most critical factor; 2. Determining the existing money supply and its distribution; 3. Estimating monetary demand; 4. Calculating the monetary gap; 5. Analyzing conflicts between objectives and applying prioritization criteria; 6. Incorporating structural, instrumental, and protective considerations; and 7. Designing a gradual, monitorable implementation plan. By accounting for factors such as the structure of wealth distribution, the role of money substitutes, and permissible inflation thresholds, this model is suitable for application within the process of Islamic monetary policymaking.

**Keywords:** Money Issuance Volume, Money Issuance Criteria, Islamic Economics, Islamic Financial System.

**JEL Classification:** E42, E51, P4.

معرفت اقتصاد اسلامی ——— سال هفدهم، شماره دوم، پیاپی ۳۴، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص ۱۹۱ـ۲۱۲

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003608

dor 20.1001.1.20422322.1405.17.2.7.5

**نوع مقاله:** پژوهشی

# الگوی مفهومی تعیین مقدار نشر پول بر اساس ضوابط و الزامات اسلامی

**محمدعلی فراهانی‌فرد** / سطح چهار مؤسسهٔ عالی فقه و علوم اسلامی mali. farahani@gmail. com

**دریافت:** ۱۴۰۴/۱۱/۱۴ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۴/۲۱

## چکیده

تعیین مقدار مناسب نشر پول از مسائل کلیدی سیاست‌گذاری پولی است که نیازمند ضابطه‌مندی شرعی و ارائهٔ الگوی اسلامی جامع است. این مقاله با روش تحلیل مبانی فقهی و اقتصادی، در پی ارائهٔ «الگوی مفهومی تعیین مقدار نشر پول بر اساس ضوابط و الزامات اسلامی» است. چارچوب نظری مقاله بر سه ضابطهٔ بنیادین استوار است و برای تطبیق آن ضوابط بر جوامع مختلف، ابتدا وضعیت جامعه بر اساس سه عامل کلیدی «تدبیر اقتصادی»، «تقوا و رعایت احکام الهی» و «عدالت» در شش وضعیت تحلیلی بسیط دسته‌بندی می‌شود. هر وضعیت، حکم مقدار و جهت نشر پول را متفاوت می‌سازد و در تزاحم اهداف، با استفاده از قواعد باب تزاحم و مرجحات عقلایی و شرعی، هدف اهم تشخیص داده می‌شود. در نهایت، الگوی عملیاتی هفت مرحله‌ای برای تعیین مقدار نشر پول ارائه می‌شود که شامل مراحل: ۱. تشخیص وضعیت کیفی جامعه و عامل مفقود/اهم؛ ۲. تعیین موجودی و توزیع پول؛ ۳. برآورد نیاز پولی؛ ۴. محاسبهٔ شکاف پولی؛ ۵. بررسی تزاحم و اعمال مرجحات؛ ۶. لحاظ ملاحظات ساختاری، ابزاری و صیانتی؛ ۷. طراحی برنامهٔ تدریجی و قابل نظارت است. این الگو با در نظرگیری عواملی مانند ساختار توزیع ثروت، نقش جانشین‌های پول و آستانه‌های تورمی مجاز، قابلیت به‌کارگیری در فرآیند سیاست‌گذاری پولی اسلامی را دارد.

**کلیدواژه‌ها:** مقدار نشر پول، ضابطه نشر پول، اقتصاد اسلامی، نظام مالی اسلامی.

**طبقه‌بندی** JEL: E42، E51، P4.

## مقدمه

پول، به‌عنوان یکی از ارکان بنیادین نظام اقتصادی، نقشی تعیین‌کننده در سامان‌دهی مبادلات، توزیع ثروت و پایداری مناسبات اقتصادی ایفا می‌کند. با گسترش پول‌های اعتباری و افزایش دامنهٔ مداخلهٔ حاکمیت در فرآیند نشر پول، مسئلهٔ «تعیین مقدار نشر پول» به یکی از پیچیده‌ترین و درعین‌حال حساس‌ترین مسائل سیاست‌گذاری اقتصادی تبدیل شده است؛ مسئله‌ای که آثار آن فراتر از ثبات پولی، به حوزه‌هایی همچون عدالت اجتماعی، رشد اقتصادی و حتی نظم اخلاقی جامعه تسری می‌یابد. ازاین‌رو تعیین مقدار نشر پول را نمی‌توان صرفاً یک تصمیم فنی یا محاسباتی دانست، بلکه باید آن را فعلی حاکمیتی و از سنخ افعالی تلقی کرد که می‌تواند منشأ مصالح یا مفاسد عمومی باشد و درنتیجه، نیازمند ضابطه‌مندی شرعی و عقلایی است. بنابراین ارائهٔ الگویی مفهومی در این زمینه از اهمیت بالایی برخوردار است. منظور از الگوی مفهومی در این پژوهش، تبیین چارچوب نظری فقهی در نشر و تخصیص پول است که در برابر الگوهای ریاضی و اقتصادسنجی مانند قاعدهٔ ریاضی تیلور قرار می‌گیرد. بدیهی است ترجمان این ضوابط کیفی و مفهومی به فرمول‌های دقیق محاسباتی برای برآورد حجم متناسب نشر پول، بر عهدهٔ کارشناسان مرتبط بوده و خارج از دامنهٔ این پژوهش فقهی مفهومی قرار دارد.

در این پژوهش، منظور از پول، معنای گستردهٔ آن، یعنی حجم نقدینگی (M2) است که شامل اسکناس، مسکوک و سپرده‌های دیداری و غیردیداری (پول اعتباری خلق‌شده در شبکهٔ بانکی) می‌گردد؛ زیرا آنچه در اقتصاد کلان بر بخش واقعی اثر می‌گذارد، کل توانمندی اعتباری و نقدینگی موجود است.

## پیشینه

در ادبیات اقتصاد متعارف، دیدگاه‌های متکثری دربارهٔ مقدار بهینهٔ پول و نسبت آن با بخش واقعی اقتصاد ارائه شده است؛ از رویکردهای کلاسیک و پول‌گرایانه گرفته تا نظریه‌های متأخر مانند هدایت اعتبار و نظریهٔ پولی مدرن. بااین‌حال، اختلافات بنیادین این رویکردها در مبانی و تلقی از نقش دولت موجب شده است که توافقی پایدار دربارهٔ حدود، اهداف و قیود نشر پول شکل نگیرد.

در مقابل، اقتصاددانان اسلامی معتقدند بخش پولی از طریق ارتباط با فعالیت‌های واقعی بر اقتصاد تأثیر می‌گذارد، اما مشکلات اساسی عمدتاً ریشه در بخش واقعی دارد. از نگاه آنان، کاستی‌هایی مانند ضعف در تولید، بیکاری، سوء توزیع درآمد و نابرابری‌های اجتماعی منشأ اصلی نابسامانی‌های اقتصادی است و درنتیجه، اقتصاددانان اسلامی علی‌رغم پذیرش راه‌حل پولی برای مشکلات پولی، راه علاج را عمدتاً در اصلاح و تقویت بخش واقعی اقتصاد جست‌وجو می‌کنند. در اندیشهٔ اقتصاددانان اسلامی سه رویکرد عمده دربارهٔ گسترهٔ اهداف سیاست پولی وجود دارد:

۱. رویکرد گسترده‌تر (مانند صدیقی، اقبال، خان، چپرا و مجاهدین) که سیاست پولی را علاوه بر اهداف تثبیتی، ناظر به اهداف کلان‌تر همچون رشد اقتصادی، اشتغال و عدالت اجتماعی نیز می‌داند. نجات‌الله صدیقی هدف

سیاست پولی را در چارچوب کلیت وظایف حاکمیت ترسیم نموده است و در عمل نیز از هدف کنترل تورم در کشورهای اسلامی نام می‌برد (Siddiqi, 1982, p. 36). منور اقبال و فهیم‌خان به سه هدف: ۱. رفاه اقتصادی همراه با اشتغال کامل و نرخ بهینهٔ رشد اقتصادی؛ ۲. عدالت اجتماعی اقتصادی و توزیع بهینهٔ درآمد و ثروت؛ ۳. ثبات ارزش پول اشاره می‌کنند (Iqbal & Khan, 1981, p. 24). چپرا نیز در مقاله خود همین سه هدف را پیگیری می‌کند (Chapra, 1983, p. 26). خان و میرآخور، هدف سیاست پولی در اقتصاد اسلامی را ثبات اقتصاد کلان، ثبات قیمت‌ها و تعادل پایدار در تراز پرداخت‌ها معرفی می‌کنند (Khan and Mirakhor, 1994, p. 3-21). از دیدگاه محمد مجاهدین، سیاست پولی در اقتصاد اسلامی با سیاست پولی متعارف تفاوت اساسی دارد؛ چراکه اهداف در اقتصاد اسلامی صرفاً محدود به تعادل عرضه و تقاضای پول نیست، بلکه عدالت اجتماعی، توزیع عادلانهٔ ثروت و برادری را هم شامل می‌شود (Mujahidin, 2019, p. 16).

۲. رویکرد محدودتر یا تثبیتی (مانند فراهانی و همکاران) که سیاست پولی را در اصل معطوف به اهداف دفاعی مانند ثبات قیمت‌ها، حفظ ارزش پول و کنترل نوسان‌های پولی دانسته و معتقدند سیاست پولی تا آنجا که به اهداف مذکور آسیب نرسد می‌تواند به اهداف کلان نظام اقتصادی کمک کند، اما خود به تنهایی مسئول تحقق همهٔ اهداف اقتصادی (مانند رشد و اشتغال) نیست. فراهانی و همکاران میان اهداف کلان کل نظام اقتصادی مانند تأمین معاش و عدالت، و اهداف زیرمجموعه‌های مختلف نظام اقتصادی تفکیک نموده و اهداف زیرمجموعه‌ها را به دو بخش اهداف مثبت و اهداف دفاعی تقسیم نموده‌اند. اهداف مثبت اقتصادی که به‌طور مستقیم در راستای تأمین معاش و عدالت است، شامل اهدافی مانند رشد اقتصادی، بهبود توزیع درآمد، اشتغال و تخصیص مطلوب منابع است، اما اهداف دفاعی بیشتر مربوط به ممانعت از نوسان‌ها و تلاطم متغیرهای اقتصادی است، لذا اهداف سیاست پولی در بخش دوم قرار می‌گیرد و شامل اهدافی مانند ثبات قیمت‌ها، تعادل و ثبات درونی اقتصاد و حفظ ارزش پول می‌گردد. بر این اساس، اهداف بخش‌های دیگر نظام اقتصادی باید ذیل همان بخش ملاحظه شود. برای مثال رشد و اشتغال از اهداف بخش مالی اسلامی است و باید ذیل بخش مالی بررسی شود، لذا سیاست‌گذار پولی تا زمانی که به هدف‌ها و اولویت اصلی خود، یعنی ثبات و کنترل نوسان‌های پولی ضرری نمی‌رسد به سیاست‌های مالی دولت کمک می‌کند (فراهانی و همکاران، ۱۳۹۵، ص۹۱).

سلام و زنگنه، نقش اصلی سیاست پولی را جلوگیری از نوسانات شدید در سطح قیمت‌ها و نرخ بیکاری می‌دانند(Zangeneh and Salam, 1993, p. 3).

۳. رویکرد ساختاری (توتونچیان) تأکید دارد که در اقتصاد اسلامی، ساختار پولی باید به‌گونه‌ای طراحی شود که پول ذاتاً به بخش واقعی اقتصاد پیوند یابد و ثبات و عدالت اقتصادی از دل همین پیوند ساختاری تأمین گردد. توتونچیان در ضمن برخی کتب خود به شکل غیرمستقیم به برخی اهداف سیاست پولی پرداخته است. از دیدگاه

وی، اهداف سیاست پولی در اقتصاد اسلامی بر اساس ارتباط پول با کالا و فعالیت واقعی اقتصادی تعریف می‌شود. در این چارچوب، سیاست پولی باید: ۱. ثبات ارزش پول را با حفظ تناسب میان پول و کالا تضمین کند؛ ۲. تورم مصنوعی ناشی از پول اعتباری را با جریان پول به بخش واقعی کنترل نماید؛ ۳. و در نهایت، رفاه اقتصادی و توزیع عادلانه و واقعی ثروت را در نظام اسلامی پشتیبانی کند. به بیان دیگر، سیاست پولی اسلامی، برخلاف سیستم متعارف، هدف مستقل کسب درآمد از پول ندارد و تمرکز آن بر ثبات قیمت‌ها و عدالت در بخش واقعی است. وی بر «ساختار پولی عاری از بهره و متصل به بخش واقعی» تأکید دارد که این اهداف را به شکل ساختاری تأمین می‌کند (توتونچیان، ۱۳۷۹، ص۱۰۳، ۱۸۱، ۲۴۲، ۵۰۱، ۵۱۵، ۷۳۷).

**جدول ۱: رویکردهای اسلامی دربارهٔ سیاست پولی**

| | رویکرد | نماینده | تأثیر پولی ـ واقعی | گسترهٔ اهداف | اهداف معین |
|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | گسترده | صدیقی، چپرا | تأثیرگذار | شامل واقعی | ثبات + رشد + عدالت |
| ۲ | تثبیتی | فراهانی | تأثیرگذاری محدود | محدود به بخش پولی | ثبات + کنترل نوسان |
| ۳ | ساختاری | توتونچیان | پیوند ساختاری | وابستگی ساختاری | ثبات + عدالت ساختاری |

همان‌طور که بیان شد، ارائهٔ الگوی مفهومی مذکور نیازمند ضوابط اسلامی است. در این مقاله، این ضوابط به‌عنوان اصول موضوعه تلقی می‌شوند و از بازگویی تفصیلی ادلهٔ آنها پرهیز می‌گردد. تمرکز اصلی پژوهش حاضر، بر تطبیق این ضوابط بر وضعیت‌های مختلف جوامع و ارائهٔ الگویی عملیاتی برای تعیین مقدار نشر پول است، لذا مسئلهٔ محوری این مقاله، ارائهٔ الگوی مقدار نشر پول با فرض اعتبار ضوابط مذکور به‌گونه‌ای است که از یک‌سو پاسخ‌گوی نیازهای واقعی اقتصاد باشد و از سوی دیگر، موجب اخلال در عدالت، ثبات پولی و مسیر عمران مطلوب نگردد. این مقصود مستلزم آن است که وضعیت‌های متفاوت جوامع از حیث تحقق اهداف اقتصاد اسلامی شناسایی شود؛ زیرا بدیهی است که حکم کمّی و کیفی نشر پول در جامعه‌ای برخوردار از عدالت و تدبیر، با جامعه‌ای که دچار فقدان این عوامل است، یکسان نخواهد بود.

بر این اساس، مقالهٔ حاضر با شناسایی عوامل برکت و زوال آن به شناسایی وضعیت‌های جامعه می‌پردازد و نشان می‌دهد که هریک از این وضعیت‌ها، اقتضائات متمایزی در تعیین مقدار و جهت نشر پول دارند؛ سپس با توجه به امکان تزاحم میان اهداف مختلف، از قواعد باب تزاحم و مرجحات عقلایی و شرعی بهره گرفته می‌شود تا حکم فعلی نشر پول در هر وضعیت به‌دست آید؛ در نهایت، با لحاظ ملاحظات ساختاری، ابزاری و صیانتی، الگوی عملیاتی هفت مرحله‌ای برای تعیین مقدار نشر پول ارائه می‌شود که قابلیت استفاده در سیاست‌گذاری پولی را داراست.

بدین ترتیب، این مقاله می‌کوشد بر اساس چارچوب ضوابط و الزامات مقداری پول از دیدگاه اسلامی و همچنین بر اساس مقتضیات الگوسازی در نظام اقتصادی اسلام، الگوی مناسبی برای تعیین مقدار پول ارائه دهند. تعیین مقدار

نشر پول فرآیندی مبتنی‌بر مسیری اجتهادی است که از تشخیص وضعیت کیفی جامعه آغاز شده و در چارچوب ضوابط فقهی و عقلایی، به تنظیم مشروع و هدفمند سیاست پولی منتهی می‌گردد.

## ۱. چارچوب ضوابط و الزامات مقداری پول از دیدگاه اسلامی

ضابطهٔ اول: بر اساس ادلهٔ وظایف و اختیارات ولایت فقیه، تدبیر، سیاست‌گذاری و نظارت بر امور پولی از وظایف حاکم اسلامی است. حاکم اسلامی در این وظایف لازم است مصلحت جامعه را استیفا کند. برای استیفای این مصلحت در امور پولی باید به منشأ جعل و اعتبار پول توجه نمود.

از دیدگاه عقل عملی و همچنین ارتکاز عقلایی، پول برای تأمین نیازهای بخش واقعی جعل و اعتبار شده است و باید نیازهای بخش واقعی را تأمین کند، لذا پول باید با اهداف، نیازها و مشکلات بخش واقعی تناسب داشته باشد. پول باید بتواند نیازهای پولی، یعنی ذخیرهٔ ارزش، سنجش ارزش و واسطهٔ مبادله را در محدودهٔ مشروع آنها تأمین کند. این نیازها همه در بخش واقعی شکل گرفته و متناظر با آن در پول لحاظ شده است. از این گذشته ارتکاز عقلایی در پول نیز لزوم ارتباط آن با نیازهای بخش واقعی است و این ارتکاز با توجه به برخی از روایاتی که دربارهٔ اغراض و نیازهای جعل پول مورد امضا قرار گرفته است: «فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: هِيَ خَوَاتِيمُ اللهِ فِي أَرْضِهِ، جَعَلَهَا اللهُ مَصْلَحَةً لِخَلْقِهِ، وَبِهَا تَسْتَقِيمُ شُئُونُهُمْ وَمَطَالِبُهُمْ...» (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص۵۲۰). آنچه موجب برپا شدن شئون و امور مورد نیازشان است، به اطلاق مقامی، همان کارکردهای متناظر پول در بخش واقعی است. بنابراین لزوم تبعیت و تناسب کلی بخش پولی با نیازهای بخش واقعی، امری عقلی، عقلایی، مرتکز و مفروغ عنه است و در روایات نیز به شکل تأییدی به آن اشاره شده است.

ضابطهٔ دوم: اکنون در راستای تفصیل ضابطهٔ گذشته می‌توان کیفیت تدبیر حاکم در بخش پولی را تبیین نمود. حاکم اسلامی بر اساس ادلهٔ ولایت فقیه مکلف است مصالح عمومی جامعه را استیفا و تأمین کند و در مواجهه با مشکلات اقتصادی، راهکار مناسب را برگزیند. این انتخاب باید با بررسی مصالح و مفاسد و در چارچوب دیدگاه‌های شارع انجام شود. این وظیفه، مستلزم تدبیر در امور است. امیرالمؤمنین﵇ در عهد مالک به کثرت گفت‌وگو با علما و رفت و برگشت با حکما برای تثبیت عوامل مصلحت کشور و اقامهٔ ریشه‌های قوام زندگی مردم توصیه می‌کند: «وَأَكْثِرْ مُدَارَسَةَ الْعُلَمَاءِ وَمُنَاقَشَةَ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ بِلادِكَ وَإِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَك» (شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص۴۳۱). بر اساس این بیان ارشادی، در هر امری باید از راه آن وارد شد. وجوب کثرت مشورت، توجه به عواقب امور و یافتن راه مواجهه با امور نشان می‌دهد که تدبیر صحیح به‌ویژه در امور مهمی مانند امور اقتصادی یکی از وظایف اساسی حاکم است. تعیین نوع تدبیر هر مشکل، مسئله‌ای از جنس ضوابط و معیارهای تشخیص مصلحت ولایی است و ازآنجاکه تشخیص مصلحت ولایی نیز در نهایت باید منطبق بر قواعد کلی استنباط و همچنین در چارچوب اهداف شارع باشد، نیازمند بررسی فقهی است. اصل عقلی و عقلایی با توجه به توانایی‌های ذاتی هر بخش اقتصادی و عوارض جانبی آنها، تقسیم کار میان بخش‌ها و استقلال نسبی آنهاست. بی‌توجهی به این مطلب علاوه

بر برآورده نشدن مقصود، موجب ایجاد آثار سوء ناخواسته در بخش‌های مختلف اقتصادی می‌گردد، و به دلیل ایجاد مفسده و تفویت مصلحت، خلاف تدبیر به شمار می‌رود. نتیجهٔ این استدلال، نوعی تقسیم کار و استقلال نسبی بخش‌ها در حل مسائل مرتبط با حوزهٔ اختصاصی آنهاست؛ به‌گونه‌ای‌که هر بخش در وهلهٔ نخست، مسئول تدبیر مشکلات ناشی از کارکردهای درونی خویش باشد.

ضابطهٔ سوم: حاکم اسلامی در پیگیری اهداف مذکور باید ابتدا اهداف اختصاصی بخش پولی را لحاظ کند و سپس به اهداف کلان بپردازد و در صورت تزاحم با اعمال مرجحات باب تزاحم به شناسایی هدف اهم اقدام و متناسب با آن عمل کند.

بر این اساس، مطابق ضابطهٔ اول، بخش پولی باید تابع اهداف و نیازهای پولی بخش واقعی باشد، و بر اساس ضابطهٔ دوم دربارهٔ استقلال نسبی هر بخش در تدبیر مصالح خود و همچنین بر اساس ضابطهٔ سوم با ملاحظهٔ ساختار سلسله‌مراتبی اهداف نظام اقتصادی، هریک از بخش‌های اقتصادی مأمور به انجام وظایف خاص خود در راستای تحقق عدالت و عمران است و سهمی از این اهداف بر عهدهٔ آن نهاده شده است. بنابراین اگرچه اقتدار اقتصادی و توانمندی فردی غایت نهایی نظام اقتصادی است، لیکن تحقق آن در نظام اسلامی از طریق تقسیم کار میان بخش‌ها و انجام وظایف هریک در حد سهم متناسب خویش ممکن می‌گردد. بخش پولی، در این میان، مکلف است سهم خود را از عمران و عدالت اقتصادی برای رسیدن به آن هدف غایی ایفا نماید. بر اساس ادلهٔ فقهی، اهداف مرتبط با نشر پول در سه مرتبهٔ طولی قابل تبیین است:

۱. اهداف غایی: شامل اقتدار اقتصادی و توانمندی فردی است که مستند به قواعد مسلّمی چون «قاعدهٔ نفی سبیل» بر اساس آیهٔ «وَلَن يَجْعَلَ اللهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (نساء: ۱۴۱) و روایات ناظر به تأمین حد کفاف در مصارف زکات و مانند آن می‌باشد؛

۲. اهداف متوسط: شامل عمران و عدالت اقتصادی است که نص صریح ادلهٔ قرآنی نظیر لزوم قیام مردم به قسط «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵) و آبادانی «هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (هود: ۶۱) بر آن دلالت دارد؛

۳. اهداف قریب که به‌عنوان مقدمهٔ اهداف میانی و بر اساس تطبیق اهداف میانی بر بخش پولی به‌دست می‌آید و شامل «حفظ ثبات ساختار بخش پولی»؛ «تولید، تسهیل و تنظیم جریان پولی»؛ «دسترسی برابر و متوازن همهٔ عوامل تولید و سایر ذی‌نفعان به جریان نقدینگی»؛ «جلوگیری از انحراف و اسراف منابع پولی در سفته‌بازی و فعالیت‌های غیرمولد»؛ «هدایت اعتبارات به سمت مشارکت و نفع‌بری عادلانهٔ عوامل تولید»؛ «کاهش هزینه‌های دستیابی به پول برای اقشار نیازمند»؛ و«حفظ ثبات پولی» است.

درنتیجه، وظیفهٔ اختصاصی بخش پولی تأمین اهداف قریب در حد سهم متناسب خویش است و تزاحم، هنگامی رخ می‌دهد که امتثال این اهداف برای حاکم اسلامی با امتثال مراتب بالاتر مانند اقتدار یا امتثال اهداف سایر بخش‌ها قابل جمع نباشد که در این صورت به قواعد باب تزاحم مراجعه می‌شود.

بر اساس آنچه بیان شد، قاعدهٔ کلی مستفاد از ضوابط سه‌گانهٔ پیشین (تبعیت، استقلال نسبی و مراتب اهداف) به‌عنوان کبرای استنباط از این قرار است:

الف) اصل اولیه ـ عدم تزاحم: بخش پولی علی‌رغم لزوم تأمین نیازهای پولی بخش واقعی، در شرایط طبیعی باید به اهداف اختصاصی خویش بپردازد و در این صورت، تزاحم نیز تحقق نخواهد یافت؛

ب) حالت تزاحم ـ رجوع به مرجحات: در صورت تحقق مفسده بر اثر ترک وظیفهٔ سایر بخش‌ها و احراز تزاحم، برای احراز اهمیت باید به مرجحات مراجعه نمود؛

ج) عدم احراز اهمیت ـ تقدم وظیفهٔ اختصاصی: در صورت عدم احراز اهمیت، قدر متیقن وظایف هر بخش کارکردها و اهداف متناظر با خود آن است. سهم سایر بخش‌ها از اهداف تنها در صورت احراز قطعی اهمیت آن سهم بر وظایف داخلی باید پیگیری شود، حتی در صورت احراز تساوی نیز احتمال اهمیت وظیفهٔ اختصاصی، موجب تقدیم آن بخش می‌گردد؛

د) مبنای عقلایی تقسیم کار به‌عنوان عامل اهمیت: در صورت عدم پذیرش ضابطهٔ دوم و وقوع تزاحم میان اهداف نیز، وظیفهٔ هر بخش در راستای اهداف آن، اجمالاً اهم از وظایف سایر بخش‌ها در دیدگاه عقلاست و لذا هر بخش ابتدا باید به وظایف اختصاصی خود بپردازد. عقلا در سیر طبیعی زندگی من جمله در نظام اقتصادی، تقسیم کار را روشی عقلایی و مصداق اعتدال و میانه‌روی می‌دانند، لذا در تدبیر امور پیچیده از افراط (دخالت هر بخش در وظایف سایر بخش‌ها بدون دلیل) و تفریط (عدم انجام وظایف هر بخش) خودداری می‌کنند.

بنابراین قاعدهٔ کلی، تقدیم وظیفهٔ اختصاصی هر بخش است ـ چه به لحاظ ضابطهٔ استقلال، چه به لحاظ اهمیت احتمالی آن ـ و تنها در صورت احراز قطعی تزاحم و احراز قطعی اهمیت طرف مقابل می‌توان از این قاعده عدول نمود.

## ۲. مراتب توانمندی اقتصادی جامعه

مراتب توانمندی اقتصادی جامعه تابع عوامل بنیادینی است که وضعیت اقتصادی جامعه را رقم می‌زنند، لذا برای تبیین مراتب مذکور لازم است این عوامل شناسایی شوند و بر اساس ترکیب‌های مختلف این عوامل، وضعیت‌های ممکن جامعه تبیین گردد. آنچه در این مبحث می‌آید، یک الگوی تحلیلی است که بر مبنای بررسی ادلهٔ قرآنی و روایی و تحلیل عقلایی ساخته شده و هدف آن فراهم آوردن چارچوبی برای تطبیق ضوابط پولی بر واقعیت جوامع است. برای شناخت دقیق وضعیت جوامع، این بررسی در سه مرحله انجام می‌شود: نخست، شناسایی عوامل بنیادین توانمندی اقتصادی کلان و فردی؛ دوم، استخراج شش وضعیت متمایز جوامع بر اساس ترکیب این عوامل؛ سوم، تبیین مراتب درونی عوامل و تداخلات آنها در واقعیت.

با تتبع در ادلهٔ قرآنی و روایی و تأمل در سنن الهی مذکور در آنها، سه عامل بنیادین در تعیین وضعیت اقتصادی جامعه شناسایی می‌شود.

**عامل اول: تدبیر اقتصادی**

مراد از تدبیر، به‌کارگیری صحیح اسباب طبیعی و عقلایی تولید، توزیع و مصرف ثروت، از قبیل بهره‌گیری از منابع طبیعی، سازماندهی نیروی کار، ابداع فنی و برنامه‌ریزی معیشتی است. توانمندی اقتصادی در وهلهٔ اول ناشی از تدبیر اقتصادی در استفاده از منابع اقتصادی است. در روایات مختلفی به اثر تدبیر امور در دستیابی به موفقیت اقتصادی اشاره شده است. روایت *غررالحکم*، به قوام بودن حسن تقدیر و تدبیر در معیشت اشاره شده است: «قوام العیش حسن التّقدیر وملاکه حسن التّدبیر» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ص۵۰۳). همچنین در روایت *عیون الحکم* چنین آمده است: «بالعقل تنال الخیرات» (لیثی واسطی، ۱۳۷۶، ص۱۸۸). این همان عقل تدبیری است و با توجه به موافقت این مطلب با تحلیل عقلی و وابستگی توانمندی اقتصادی به حداقلی از تدبیر، روایات مذکور ارشاد به مطلب عقلی است و با توجه به غرض پژوهش حاضر نسبت به دخالت کلی تدبیر در توانمندی، نیازمند بررسی سندی نیست، لذا تدبیر، عامل حرکت و یا شرط لازم توانمندی اقتصادی است، و بدون آن، امکان دستیابی به توانمندی اقتصادی مورد نظر وجود ندارد؛ ازاین‌رو جامعهٔ فاقد تدبیر علی‌رغم داشتن سایر عوامل در حالت توقف باقی می‌ماند. شرط کافی برای تحقق توانمندی اقتصادی در ادامه بررسی می‌شود.

**عامل دوم: تقوا و رعایت احکام الهی**

مراد از تقوا در بحث حاضر، التزام فردی و جمعی به احکام شرعی در عرصهٔ اقتصادی از قبیل اجتناب از ربا، غرر، غصب و رعایت حلال و حرام است. اما آن بعد از تقوا که مربوط به رعایت حقوق دیگران است با توجه به وجود ادلهٔ مستقل و آثار متمایز در عامل عدالت بررسی می‌شود. تقوا، عامل جهت‌دهی و برکت است. با حضور آن، فعالیت اقتصادی از کیفیت و پایداری و برکت الهی برخوردار می‌شود و بدون آن، هرچند رشد کمّی حاصل آید، اما از برکت بی‌بهره خواهد بود. برکت به معنای نعمت فراوان، پایدار و با کیفیت است که بر اثر رعایت تقوا به‌دست می‌آید.

در سورهٔ اعراف به تأثیر ایمان و تقوای الهی بر گشوده شدن برکات اشاره شده است: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ» (اعراف: ۹۶). مراد از تقوا در آیه به قرینهٔ «أَهْلَ الْقُرَى» اعم از تقوای فردی و جمعی است و رعایت آن در کنار ایمان موجب گشایش برکات می‌گردد. در بحث حاضر مراد مرتبه‌ای از تقواست که برکت را ایجاد می‌کند، اما مرتبهٔ اعلی آن، که در نتیجهٔ رعایت عدالت حاصل می‌شود و نتیجهٔ مضاعفی نیز دارد، در آینده مورد توجه قرار می‌گیرد. همین مضمون در روایات مختلفی مورد تأیید قرار گرفته است. امیرالمؤمنین﵇ در یکی از خطبه‌های *نهج‌البلاغه* به تأثیر تقوا بر افزایش برکت اشاره فرموده‌اند: «فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَى.... وَبَلَتْ عَلَيْهِ الْبَرَكَةُ بَعْدَ إِرْذَاذِهَا» (نهج البلاغه، ص۳۱۳، خطبهٔ ۱۹۸)، و در مقابل در صحیحهٔ ابن‌ابی‌یعفور به تأثیر

اسراف بر کاهش برکت اشاره شده است: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ﵇ إِنَّ مَعَ الإِسْرَافِ قِلَّةَ الْبَرَكَةِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج۴، ص۵۵). همچنین کسی که در مقابل اهل دنیا برای دستیابی به دنیای آنها خضوع به خرج دهد و به بخشی از آن دست یابد، خداوند برکت را از او سلب می‌کند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۶، ص۳۳۰). با توجه به صحت اسناد برخی از این روایات و موافقت مضمون آنها با مفاد آیهٔ ۹۶ سورهٔ اعراف، از بررسی مستقل سندی آنها صرف‌نظر می‌شود. این عوامل تحت عنوان کلی تقوا و رعایت احکام الهی قابل طبقه‌بندی هستند. بر این اساس، رعایت تقوا و احکام الهی موجب تحقق برکت اقتصادی در زندگی و عدم رعایت آن موجب کاهش آن است.

**عامل سوم: عدالت**

مراد از عدالت در مبحث حاضر، رعایت حقوق افراد و توزیع عادلانهٔ منابع و فرصت‌ها و منافع در سطح جامعه است. همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، عدالت مرتبهٔ اعلای تقوای فردی و اجتماعی و ناظر به اعطای کل ذی حق حقه در مرتبهٔ فردی و اجتماعی است. عدالت از منظر روایات، جایگاه ویژه‌ای در چند برابر نمودن برکات دارد. در روایت *عیون* چنین آمده است که: «بالعدل تتضاعف البرکات» (لیثی واسطی، ۱۳۷۶، ص۱۸۸). این روایت، تأثیر مضاعف عدالت بر برکت در مقایسه با سایر عوامل را بیان می‌کند. در روایت *تحف* خطاب به کمیل‌بن‌زیاد، برکت در مال نتیجهٔ پرداخت حقوق مالی در سطح اجتماعی مانند زکات، مواسات مؤمنین و رسیدگی به نزدیکان عنوان شده است: «يَا كُمَيْلُ الْبَرَكَةُ فِي مَالِ مَنْ آتَى الزَّكَاةَ وَ وَاسَى الْمُؤْمِنِينَ وَوَصَلَ الأَقْرَبِين» (ابن‌شعبهٔ حرانی، ۱۴۰۴ق، ص۱۷۲). تحقق برکت در یک مال، اشعار به استمرار و فراوانی آن برکت دارد. همچنین در بخشی از مرسلهٔ حماد از امام کاظم﵇، عدالت موجب بی‌نیازی مردم معرفی شده است: «قَالَ لَوْ عُدِلَ فِی النَّاسِ لاسْتَغْنَوْا ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْعَدْلَ أَحْلَى مِنَ الْعَسَل» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج۱، ص۵۴۲). مرسلهٔ حماد از روایات جامع است که مورد عمل و استناد فقها واقع شده است. در مصححهٔ ابن‌ابی‌یعفور از امام صادق﵇ نیز آمده است: «مَا أَوْسَعَ اللهُ الْعَدْلَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ النَّاسَ يَسْتَغْنُونَ إِذَا عُدِلَ بَيْنَهُمْ وَ تُنْزِلُ السَّمَاءُ رِزْقَهَا وَتُخْرِجُ الأَرْضُ بَرَكَتَهَا بِإِذْنِ اللهِ تَعَالَى» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج۳، ص۵۶۸). این صحیحه به روشنی بر تأثیر عدالت بر افزایش برکات دلالت دارد. در صحیحهٔ حلبی نیز عدالت موجب زنده شدن زمین عنوان شده است: «أنّه سأل أبا عبد الله﵇ عن قول الله عزّ وجلّ: «اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يُحْيِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها»؟ قال: العدل بعد الجور» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج۸، ۲۶۷). از کنار هم قرار گرفتن تعابیر مختلف دربارهٔ عدالت و نتایج آن در روایات صحیحه و مقبوله و همچنین آیهٔ ۹۶ سورهٔ اعراف می‌توان به مضمون روایت لیثی در *عیون* که عدالت را منشأ فزونی بسیار و چند برابری برکات دانسته اطمینان پیدا کرد.

در مقابل، در روایتی در کتاب *غررالحکم* چنین آمده است: «اذا ظهرت الخیانات ارتفعت البرکات» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ص۲۸۳). همچنین در روایتی دیگر چنین آمده است: «وَإِذَا حَكَمُوا بِغَيْرِ عَدْلٍ ارْتَفَعَتِ الْبَرَكَات» (کراجکی، ۱۳۹۴ق، ص۷۳). از مقایسه این تعابیر با نتایج مترتب‌شده بر عدالت در روایات می‌توان اطمینان یافت که ظلم به‌عنوان

یکی از مصادیق اتم بی‌تقوایی اجتماعی موجب از بین رفتن تصاعدی برکات می‌گردد. بنابراین عدالت، عامل تعمیم و تعمیق و چند برابر شدن توانمندی اقتصادی است. با حضور آن، ثمرهٔ رشد و برکت چند برابر شده و به آحاد جامعه سرایت می‌کند و بدون آن، ثمرات اقتصادی در انحصار گروهی خاص باقی می‌ماند و ثمرات اقتصادی به شکل تصاعدی از بین می‌رود.

بدین ترتیب، تدبیر شرط لازم حرکت اقتصادی، تقوا شرط برکت و پایداری، و عدالت شرط فراگیری و تضاعف توانمندی است. این سه عامل رابطهٔ طولی دارند؛ بدون تدبیر، تقوا و عدالت نمی‌توانند صعود ایجاد کنند، و بدون تقوا، تدبیر رشد بی‌برکت می‌آفریند.

بر اساس تأثیر سه عامل پیش‌گفته تدبیر اقتصادی، رعایت احکام الهی و عدالت بر توانمندی اقتصادی می‌توان وضعیت‌های مختلفی برای جامعه تصویر نمود. ترکیب تحقق و یا عدم تحقق این عوامل در مجموع هشت ترکیب منطقی ممکن می‌سازد. با ادغام ترکیب‌های متقارب از حیث نتیجه، شش وضعیت اصلی به‌دست می‌آید که در سه گروه متقابل تنظیم می‌شوند. عوامل مذکور علاوه بر ایجاد وضعیت‌های مختلف اجتماعی، به‌عنوان ملاک ارزیابی وضعیت اجتماعی برای اعمال ضوابط پولی به‌کار می‌روند.

**۱. وضعیت اول: تضاعف برکات**

اولین و بهترین وضعیت رشد اقتصادی به لحاظ کمّی و کیفی وضعیتی است که تدبیر اقتصادی، تقوای الهی و عدالت به شکل حداکثری در آن اجرا شده باشد. تدبیر، حرکت و رشد اقتصادی ایجاد می‌کند؛ تقوا، برکت و پایداری و کیفیت به آن می‌بخشد؛ و عدالت، ثمرات آن را در سطح جامعه چند برابر نموده و تعمیم می‌دهد. نتیجه، رشدی مضاعف هم در کمیت تولید و ثروت و هم در کیفیت و برکت و فراگیری آن است، و این همان مصداق تام وعدهٔ الهی در آیهٔ «لَفَتَحنا عَلَیهِم بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالأَرضِ» (اعراف: ۹۶) است. این وضعیت در روایات، وضعیت «تضاعف برکت» نامیده شده است.

**۲. وضعیت دوم: تصاعد محق**

در مقابل وضعیت اول، وضعیتی است که در غیاب هر سه عامل شکل گرفته و کاهش نعمت در یک روند نزولی تصاعدی قرار گرفته است. در این وضعیت، نه اسباب طبیعی رشد فراهم است و نه اسباب معنوی برکت و نه اسباب توزیعی عدالت برقرار است. نتیجه، سقوط تصاعدی اقتصادی است. این وضعیت را می‌توان با استفاده از روایاتی که ذیل عامل عدالت بیان شد و در مقابل تضاعف برکات، «تصاعد محق» نامید.

**۳. وضعیت سوم: «برکت»**

در مرتبهٔ پایین‌تر از وضعیت اول، وضعیت برکت قرار دارد. برکت در لغت و همچنین ادبیات روایی، به معنای نعمت فراوان، با کیفیت و پایدار است (مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ج۱، ص۲۵۹). این وضعیت در جامعه‌ای پدید می‌آید که علاوه

بر تدبیر اقتصادی، به احکام شرعی التزام دارد، اما ساختار توزیعی آن هنوز عادلانه نیست. رشد اقتصادی و برکت هست، اما ثمرات آن فراگیر نیست و بخشی از جامعه از آن بهره‌مند نمی‌شود. این وضعیت، خوب است اما ناقص؛ زیرا عدم عدالت، خود زمینه‌ساز تنش اجتماعی و بی‌ثباتی تدریجی است.

**۴. وضعیت چهارم: محق**

در مقابل وضعیت سوم، وضعیتی است که بر اثر عدم تدبیر اقتصادی و همچنین عدم رعایت تقوا، نه‌تنها نعمت در آن افزایش پیدا نمی‌کند، بلکه نعمت در آن کاهش می‌یابد. بر اساس آنچه دربارهٔ اثر تدبیر اقتصادی و اثر تقوا گذشت، عدم رعایت تدبیر اقتصادی و تقوا موجب از بین رفتن نعمت‌ها می‌شود. چنین وضعیتی را با مقایسه با سایر وضعیت‌ها و بر اساس ادلهٔ مختلف می‌توان «محق» نامید. محق به معنای نقصان و نابودی است تا اثری از آن چیز باقی نماند (مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ج۱۱، ص۳۹). در مصححهٔ مشهور جنود عقل و جهل، محق مقابل برکت قرار داده شده است: «البرکة وضدّها المحق» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج۱، ص۲۲). تعبیر محق در برخی روایات دربارهٔ نتیجهٔ قسم دروغ نیز به‌کار رفته است: «فَإِنَّهَا تُنْفِقُ السِّلْعَةَ وَتَمْحَقُ الْبَرَكَةَ» (ثقفی، ۱۳۹۵ق، ج۱، ص۱۰۵). این مطلب نیز بازگشت به عدم رعایت تقوا در امور اقتصادی می‌کند.

در چنین جامعه‌ای اگر بقایای عدالت توزیعی (مانند نهادهای حمایتی موروثی) باقی مانده باشد، سرعت سقوط کمتر است، وگرنه محق سریع‌تر خواهد بود. در هر حال، نتیجه کاهش تدریجی توانمندی اقتصادی و فرسایش ثروت ملی است، و این وضعیت مقابل برکت است؛ همان‌طور که برکت رشد کیفی پایدار است، محق کاهش کیفی تدریجی است.

**۵. وضعیت پنجم: تکاثر**

در مرتبهٔ پایین‌تر از وضعیت برکت، وضعیتی است که در آن تدبیر اقتصادی و اسباب مادی رشد اقتصادی فراهم است. نتیجه، رشد کمّی در تولید ناخالص و ثروت ظاهری است، اما این رشد به علت عدم رعایت احکام و حدود الهی از برکت محروم است. این وضعیت را با الهام از تعابیر قرآنی می‌توان «تکاثر» نامید که دلالت بر کثرت بی‌محتوا و بی‌کیفیت می‌کند.

اگر در کنار تدبیر، درجه‌ای از عدالت توزیعی وجود داشته باشد (چنان‌که در برخی نظام‌های دولت رفاه مشاهده می‌شود)، کمی وضعیت جامعه بهبود می‌یابد، ولی به علت فقدان تقوا همچنان از برکت محروم است. برخی از جوامع مادی با مشاهدهٔ آثار بی‌عدالتی، اقدام به اجرای برخی از مراتب عدالت در جامعهٔ خویش نموده‌اند و بر این اساس از فوائد نسبی آن نیز بهره‌مند شده‌اند. در این حالت، رشد کمّی با توزیع نسبی همراه است، اما چون فاقد تقواست، برکت ندارد و عدالت آن نیز به دلیل فقدان ریشه دینی، ناپایدار و صوری خواهد بود. این وضعیت را می‌توان تکاثر عادلانه نامید. تکاثر اعم از محض و عادلانه مصداق آیهٔ «أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ» (تکاثر: ۱) است که در آن رشد کمّی هدف نهایی شده و از غایت حقیقی منحرف گشته است.

### ۶. وضعیت ششم: توقف

در مقابل وضعیت تکاثر، وضعیتی قرار دارد که التزام به احکام شرعی دارد، اما توانایی و یا دانش تدبیر و تلاش اقتصادی را ندارد. در این وضعیت، رعایت تقوا مانع از سقوط جامعه به ورطهٔ محق و نابودی می‌شود و رعایت عدالت در صورت وجود، مانع از تمرکز ناعادلانهٔ منابع محدود می‌گردد، اما عدم تدبیر نیز مانع از حرکت رو به جلو اقتصادی و در ادامه برکت می‌گردد. نتیجه، ایستایی و توقف جامعه در حداقل معیشت و بقاست بدون اینکه پیشرفت کند یا تنزل یابد. در این شرایط، عدم رعایت عدالت، جامعه را در بهره‌مندی کمتری قرار می‌دهد. اگرچه وضعیت فوق بر اساس تحلیل و مقایسه با سایر وضعیت‌ها استخراج شده و اشارهٔ مستقیمی به آن در روایات نیامده است، ولی به برخی از نتایج توانی و کسلان در روایات مربوطه اشاره شده است (حمیری، ۱۴۱۳ق، ص۲۸). از جمع تحلیلی این ادله چنین برداشت می‌شود که تقوا و عدالت بدون پشتوانهٔ تدبیر اقتصادی، تنها می‌توانند از نزول جلوگیری کنند، اما نمی‌توانند صعود ایجاد نمایند. این وضعیت را می‌توان وضعیت «توقف» نامید. همان‌طور که اشاره شد، این وضعیت در مقابل تکاثر قرار دارد. تکاثر حرکت بدون جهت است و توقف جهت بدون حرکت است.

شش وضعیت پیش‌گفته، چارچوب کلی و ابزاری تحلیلی برای تسهیل شناسایی وضعیت جوامع و عامل مفقود و یا اهم در آنها فراهم می‌آورد. بااین‌حال، این وضعیت‌ها در واقعیت به شکل بسیط و خالص یافت نمی‌شوند؛ زیرا هریک از عوامل سه‌گانه (تدبیر، تقوا، عدالت) خود دارای مراتب و درجاتی هستند که تحقق کامل یا ناقص هر مرتبه آثار متفاوتی بر جامعه می‌گذارد؛ ازاین‌رو برای فهم دقیق‌تر وضعیت جوامع و شناسایی عامل اهم در هر موقعیت، لازم است به‌مراتب درونی عوامل نیز توجه شود. به‌عنوان نمونه، عدالت مراتبی دارد که هر مرتبهٔ آن آثاری بر توانمندی اقتصادی در پی دارد. اولین مرتبهٔ عدالت، بهره‌مندی برابر از فرصت‌ها و منابع تولید است. نتیجهٔ عدالت در این مرتبه دستیابی به نوعی توانمندی مقدماتی است؛ در مرتبهٔ دوم با توزیع عادلانهٔ منافع تولید، نوعی توانمندی متوسط شکل می‌گیرد؛ در مرتبهٔ سوم با توزیع مجدد نسبت به نیازمندان و همچنین رعایت عدالت در مصرف، توانمندی مطلوب به معنای کفاف عمومی محقق می‌شود؛ و در مرتبهٔ آخر با ایجاد توازن اجتماعی، توانمندی غایی به معنای حیات و عیش خیر تحقق خواهد یافت. این اثر تصاعدی رعایت عدالت در جانب مثبت می‌تواند در جانب منفی نیز دارای اثر معکوس تصاعدی باشد، لذا بسط همین رابطه در جانب ظلم نیز مراتبی مشابه را ایجاد می‌کند. تحقق مراتب عدالت و ظلم و همچنین مراتب سایر عوامل مانند تدبیر و تقوا موجب شکل‌گیری وضعیت‌هایی با مراتب متداخل می‌گردد؛ مثلاً ممکن است جامعه‌ای دارای تدبیر نسبی، رعایت جزئی تقوا، و عدالت در مرتبهٔ دوم (توزیع عادلانهٔ منافع) باشد که در این صورت، تشخیص اینکه کدام عامل اهم است و تقویت آن بیشترین اثر را در ارتقای جامعه دارد، نیازمند فهم دقیق از این مراتب و تداخلات آنهاست. همچنین ناسازگاری برخی از مراتب و تزاحم میان آنها نیازمند دقت اجتهادی مضاعف در تشخیص عامل اهم در هر وضعیت است. بر اساس این تقسیم‌بندی، اکنون می‌توان به تطبیق ضوابط مقداری پول پرداخت.

### ۳. تطبیق ضوابط و مرجحات بر جوامع مختلف

همان‌طور که بیان شد، برای استنباط میزان نشر پول، ابتدا باید ضوابط بر هریک از شش وضعیت بسیط به‌صورت مستقل اعمال شود تا حکم اقتضایی هر وضعیت روشن گردد؛ سپس در وضعیت‌های پیچیده و مرکب، با ترکیب این احکام و اعمال مرجحات در موارد تزاحم، حکم فعلی استنباط می‌شود. بر این اساس، حاکم اسلامی در مقام موضوع‌شناسی ابتدا باید وضعیت کلی جامعه را بر اساس نزدیک‌ترین وضعیت بسیط تشخیص دهد. در این وضعیت‌ها، به دلیل فقدان برخی عوامل، غالباً تنها یک هدف بلامزاحم عقلایی و شرعی در برابر حاکم قرار دارد. تزاحم در وضعیت‌هایی پدید می‌آید که تحقق یک هدف مستلزم محدودیت هدفی دیگر باشد. حاکم اسلامی در این موارد با بررسی تفصیلی مراتب تحقق عوامل در جامعه و اعمال مرجحات، حکم سیاست مقداری پول را به شرح ذیل استخراج می‌کند:

در وضعیت تضاعف برکت، اهداف رشد و عدالت بر اثر تدبیر، تقوا و عدالت محقق شده است. در چنین وضعیتی تزاحمی میان اهداف وجود ندارد و هر بخش به شکل طبیعی، حصهٔ متناظر با خود از اهداف را انجام می‌دهد و بخش پولی نیز تنها به وظایف مربوط به خود می‌پردازد. بنابراین اصل در این حالت، ملاحظهٔ تقسیم کار میان بخش‌های مختلف اقتصادی و انجام وظیفهٔ اختصاصی هر بخش است و بدون آن، موضوع تزاحم ایجاد و احراز نمی‌گردد. لذا هدف نشر پول در این وضعیت، حفظ و تثبیت تعادل بر اساس نیازهای واقعی اقتصاد است، ولی در صورت تزاحم میان تأمین پول مورد نیاز و تدبیر و تقوای تحقق‌یافته و یا مراتب عدالت به مرجحات مراجعه می‌گردد.

در وضعیت برکت، عامل مفقود عدالت است و با فرض امتثال نسبی تقوا، تزاحمی در کار نخواهد بود و اصل حاکم تقدم عدالت است؛ زیرا مفروض تحقق سایر اهداف است. بااین‌حال، با توجه به چهار مرتبهٔ عدالت که به لحاظ ذاتی و گسترهٔ اثرگذاری اهمیت متفاوتی دارند، نمی‌توان حکم کلی نمود و در هر مورد باید تزاحم و اهمیت سنجیده شود. بر این اساس، هدف نشر پول در این وضعیت بر تثبیت حجم پول و جهت‌دهی توزیعی آن در راستای عدالت است، و اگر تقدیم جانب عدالت در عمل موجب ایجاد مفسده نسبت به اهداف دیگر شود نیز، با رعایت اهمیت (اوسطیت) و سایر مرجحات مانند اعمیت و اجمعیت، حکم فعلی در هر مورد معین می‌گردد.

در وضعیت تکاثر، دو عامل تقوا و عدالت مفقود است. قاعدهٔ حاکم این است که نشر پول نباید موجب تقویت ساختارهای ضد تقوا و ضد عدالت گردد؛ زیرا در این صورت، هرچند عمران کمّی و مقداری حاصل شود، اما مانع از ارتقای جامعه به وضعیت برکت و یا تضاعف برکات می‌شود. بااین‌حال، در صورت احراز اهمیت مفسدهٔ عدم تأمین نقدینگی مورد نیاز عمران بر مفسدهٔ ساختارهای ضد تقوا و عدالت، می‌توان از این اصل عدول نمود؛ امری که احراز آن به سادگی و در شرایط عادی امکان‌پذیر نیست. بنابراین هدف نشر پول در این وضعیت تثبیتی همراه با ملاحظاتی در جهت تقوا و عدالت و نه تحریک مطلق رشد است.

در وضعیت توانی، عامل مفقود اصلی، تدبیر است؛ درحالی‌که تقوا و عدالت تا حدی رعایت می‌شود و همین مانع از نزول اقتصادی جامعه شده است. در چنین شرایطی، اصل حاکم، اصلاح تدبیر اقتصادی و عدم جایگزینی

نشر پول به‌جای تدبیر اقتصادی است؛ زیرا نشر پول بدون اصلاح ساختارهای بنیادین تدبیر، تنها موجب تورم و تشدید مشکلات می‌گردد. بنابراین هدف نشر پول در این وضعیت، هدفمند و مشروط به اصلاحات ساختاری است؛ به این معنا که تأمین نقدینگی باید همراه با برنامه‌های اصلاح تدبیر در هر بخش اقتصادی باشد. البته در این شرایط نیز تکلیف به سایر اهداف با توجه به مصادیق آن ممکن است مزاحم هدف اصلی باشد و لذا باید اهمیت آن بر اساس مرجحات تعیین گردد.

در وضعیت محق، عامل مفقود تدبیر و تقواست و جامعه در حال نزول تدریجی است. قاعدهٔ حاکم در این وضعیت، ممنوعیت نشر عمومی پول است؛ زیرا موجب تشدید محق و تسریع نزول می‌شود. بر این اساس، تکلیف در این وضعیت، تعیین عامل اهم بر اساس شدت فقدان و اثرگذاری است. گاهی فقدان تدبیر به حدی است که بر فقدان برخی مراتب تقوا مقدم می‌شود (مثلاً در جوامعی که ساختارهای اقتصادی فروپاشیده است)، و گاهی برعکس (مثلاً در جوامعی که فساد نهادینه شده است). هدف نشر پول در این وضعیت، اصلاحی و هدفمند است؛ به این معنا که پس از تعیین عامل اهم، نشر پول تنها در قالب سیاست‌های اصلاحی به‌منظور پیگیری هدف مذکور مجاز است.

در وضعیت تضاعف محق، همهٔ عوامل مفقود و یا در حد بسیار پایینی تحقق یافته‌اند و جامعه در نزول تصاعدی قرار دارد. این بحرانی‌ترین وضعیت است که نیازمند تحول بنیادی ساختاری است. لذا قاعدهٔ حاکم ممنوعیت نشر پول خارج از چارچوب برنامهٔ جامع است. هدف نشر پول در این وضعیت، تحولی است و تأمین نقدینگی تنها در قالب تحول بنیادی ساختاری به‌منظور اصلاح ساختارهای ضد تدبیر، تقوا و عدالت پیگیری می‌گردد. در غیر این صورت، نشر پول تنها به بازتولید بحران منجر می‌شود. در این وضعیت نیز بسته به شرایط ممکن است میان میزان و کیفیت تدبیر، تقوا و عدالت تزاحم ایجاد شود و با مراجعه به مرجحات پیش‌گفته عامل اهم با توجه به شرایط مقدم می‌گردد، اما برنامهٔ موفق در این وضعیت، برنامه‌ای است که بتواند این اهداف را با کمترین تزاحم در یک راستا قرار دهد.

در جدول ذیل عامل مفقود در هر وضعیت و هدف کلی اجمالی نشر پول در آن بیان شده است.

**جدول۲: اهداف نشر پول بر اساس وضعیت‌های جامعه**

| وضعیت | عامل مفقود | اصل حاکم | هدف نشر پول | مرز عدول |
|---|---|---|---|---|
| تضاعف برکت | ندارد | عدم تزاحم و تقسیم کار | حفظ تعادل و تثبیت‌کننده | تزاحم با مراتب اهداف تحقق یافته |
| برکت | عدالت | تقدم عدالت | توزیعی در راستای عدالت | تزاحم با مراتب سایر اهداف |
| تکاثر | تقوا+عدالت | گسترش تقوا و عدالت | تثبیتی اصلاحی مبتنی‌بر تقوا و عدالت پولی | احراز مفسده اهمّ در طرف مقابل |
| توقف | تدبیر | عدم جایگزینی پول به‌جای تدبیر | هدفمند و مشروط | اخلال تدبیر در تقوا و عدالت تحقق‌یافته |
| محق | تدبیر+تقوا | ممنوعیت نشر عمومی پول | اصلاحی | احراز اهمیت عامل دیگر |
| تصاعد محق | همهٔ عوامل | برنامه‌ریزی جامع | تحولی بنیادی | عدم امکان تحول و لزوم حفظ حداقل |

## ۴. ملاحظات سیاستی

احکام استخراج‌شده از شش وضعیت بسیط، چارچوب کلی مقدار نشر پول را تعیین می‌کند. بااین‌حال، برای تطبیق این احکام بر جوامع واقعی باید ملاحظات سیاستی دیگری بر اساس تکلیف فعلی حاکم و مقتضیات اجرایی نیز مدنظر قرار گیرد که در سه دسته قابل تقسیم‌اند: ملاحظات ساختاری، ملاحظات ابزاری و ملاحظات صیانتی.

### ۱ـ۴. ملاحظات ساختاری

یکی از ملاحظاتی که در تعیین میزان نشر پول باید مدنظر قرار گیرد، ساختار اموال و نحوهٔ توزیع ثروت در جامعه است. هنگامی که بخش واقعی اقتصاد در یک جامعه دچار عدم تداول ثروت به شکل کلی و کنز ثروت‌های بزرگ به شکل غیرپولی باشد، نیاز آن جامعه به پول و جانشین‌های آن کاهش می‌یابد. در اقتصاد کشوری مانند امریکا، پایهٔ پولی تنها شش درصد ثروت‌های خصوصی را تشکیل می‌دهد و عمده، بلکه غالب ثروت‌های خصوصی به شکل غیرپولی نگهداری می‌شود (Palgrave, 2018, p. 9020). این نسبت در کنار سایر شواهد مانند تمرکز ثروت نزد گروه‌های خاص، قرینه‌ای بر کنز غیرپولی ثروت‌های بزرگ و محدودیت مبادله در بخش‌هایی از اقتصاد است. ساختار دارایی و هرم اموال در چنین جوامعی شامل ثروت‌های کلان غیرپولی نزد گروه‌های خاص است و بخش کوچکی از پول نیز نوعاً به شکل کنز درمی‌آید. این اموال کلان در اقتصاد مذکور ملحق به اموال مبادله‌ناپذیر می‌گردد و مبادلات در اموال متوسط به کوچک جریان می‌یابد.

اما در جامعهٔ اسلامی، لازمهٔ عدم انحصار ثروت میان طبقه‌ای خاص و انتشار آن میان افراد، افزایش نیاز به مبادلات متوسط و خرد است. بااین‌وجود، از نگاه اسلامی انباشت مجموعی ثروت در قالب تجمیع و مشارکت افراد در کنار یکدیگر امکان‌پذیر است و اموال بزرگ مبادله‌ناپذیر نیز به‌منظور مدیریت مصالح عمومی در مالکیت دولت باقی می‌ماند. بر این اساس هرم اموال در جامعهٔ اسلامی، شامل اموال بزرگ دولتی مبادله‌ناپذیر و اموال خصوصی بزرگ و متوسط و کوچک مبادله‌پذیر است. مبادله‌پذیری تمام مراتب اموال در جامعهٔ اسلامی موجب نیاز بیشتر به ابزار مبادله از جنس پول و یا جانشین‌های آن می‌شود. بر این اساس، نظام اقتصادی اسلام نیازمند تأمین دارایی نقد بیشتری برای پوشش مبادلات بزرگ‌تر در فرض سرعت برابر گردش پول است. بررسی انجام‌شده فارغ از صورت کنز پول در این دو نظام بوده و در چنین فرضی به پول بیشتری نیاز خواهد بود.

**جدول ۳: ساختار اموال در نظام‌های اقتصادی**

| ساختار اموال و وضعیت پولی در نظام‌های اقتصادی | |
|---|---|
| نظام اقتصادی سرمایه‌محور | نظام اقتصادی اسلام |
| اموال بزرگ و مکنوز خصوصی | اموال دولتی بزرگ و مبادله‌ناپذیر |
| اموال متوسط و کوچک مبادله‌پذیر | اموال خصوصی بزرگ، متوسط و کوچک مبادله‌پذیر |
| نیاز به پول و جانشین‌های کمتر | نیاز به پول و جانشین‌های بیشتر |
| دارایی نقد اندک | دارایی نقد بیشتر |

### ۲ـ۴. ملاحظات ابزاری

تأمین پول مورد نیاز از دو راه امکان‌پذیر است: بخشی از آن با ذخیرهٔ پول موجود و بخشی با نشر جدید انجام می‌شود. باید توجه داشت که ذخیرهٔ ارزش مورد نظر در پول، ذخیرهٔ ارزش نقدشونده است و سایر نیازهای ذخیرهٔ ارزش را می‌توان با جانشین‌های ذخیرهٔ ارزش و سایر دارایی‌های نقدشونده تأمین نمود. به‌طورکلی، استفادهٔ بیش از حد از نشر پول جدید برای تأمین مالی، خطر انتقال و تبادل نوسانات بخش پولی و واقعی به یکدیگر را در پی دارد. بنابراین بر اساس ضابطهٔ استقلال نسبی بخش پولی، سیاست‌گذار پولی باید میزان پول کلی مورد نیاز در میان‌مدت و بلندمدت را تأمین کند و کاری کند که نیازهای تأمین مالی کوتاه‌مدت به بخش پولی منتقل نشود و لذا این نیازها نیز نه از طریق پول اصلی، بلکه از طریق جانشین‌های پول تأمین گردد. همین‌طور نیازهای بخش‌های مختلف را نباید با نشر پول کلی در اقتصاد حل کرد و بهتر است این مسئله با جانشین‌های پول حل و فصل شود؛ چراکه نشر پول موجب اثر بر کل اقتصاد می‌شود. بعید نیست که نیازهای کوتاه‌مدت را هم بتوان با جانشین‌های پول تأمین نمود و پول اصلی دارای ثبات بیشتری از حیث مقدار باشد و تغییرات سیاستی بر جانشین‌ها منتقل شود. نیازهای مرتبط با عدالت تا جایی که مربوط به هدایت اعتبار است، قابل تأمین با بخش پولی است، ولی موارد مربوط به ایجاد اعتبار جدید را با توجه به قیود پیش‌گفته ممکن است نتوان به شکل کامل با بخش پولی تأمین نمود. در این صورت، آن را باید با نظام تأمین اعتبار در جانشین‌های پول تدارک نمود.

### ۳ـ۴. ملاحظات صیانتی

استفاده از ذخیرهٔ پول موجود برای تأمین ذخیرهٔ ارزش و واسطهٔ مبادله، به شکل طبیعی وظیفهٔ بخش تأمین مالی است، اما اگر بخش تأمین مالی وظیفهٔ خود را درست انجام ندهد، نشر پول جدید به این منظور تا جایی که منجر به تورم نشود با رعایت تدابیر پیشگیرانه اشکال ندارد. با رسیدن به مرز تورم، ابتدا باید تورم ذاتی اقتصاد را که ارتباطی به انتشار پول ندارد ملاحظه نمود. برای مثال اگر تورم دو الی سه درصدی تورم طبیعی و ناگزیر در یک اقتصاد است و یا ارتباطی به نشر پول جدید ندارد، این مقدار استثنا می‌گردد.

با عبور از این مرز (سه الی پنج درصد)، اگر عرف با تنبّه آن را نقصان اموال تلقی نمی‌کرد، این نیز اشکالی ندارد، ولی اگر عرفاً نقصان (برای مثال بالاتر از پنج درصد) صدق می‌کرد، مطابق قاعدهٔ لاضرر جایز نیست و تزاحم با حصهٔ اهداف سایر بخش‌ها مطرح می‌شود. اگر در شرایطی، هدف آن بخش دارای اهمیت بیشتر نسبت به اختلال کارکرد بخش پولی (تورم تا ده درصد) بود، مقدم می‌شود و اگر اختلال کارکرد بخش پولی (تورم‌های بالای ده درصد) اهم بود، باید جانب پولی مقدم شود، و اگر هیچ‌کدام اهم نبود، اصل اولی همان‌طور که گذشت تقدیم هدف متناظر با بخش پولی است؛ چراکه هر بخش علی القاعده باید وظیفهٔ خود را انجام دهد.

از این گذشته، تورم‌های بیشتر از ده درصد مطابق مطالعات اقتصادی، موجب اختلال در عدالت توزیعی نیز می‌شود و لذا تزاحم عرضی میان تکلیف حاکم اسلامی به هدف رشد و هدف عدالت نیز پیش می‌آید. آستانهٔ تورمی که موجب افزایش نابرابری می‌شود، در کشورهای مختلف متفاوت است، و اعداد مختلفی از شش درصد تا سیزده درصد برای آن گزارش شده است، اما به شکل متوسط می‌توان ده درصد را برای آن منظور کرد (Monnin, 2014, p. 3; Balcilars & others, 2018, p. 9; Glawe & Wagner, 2024, p. 297). لازم است توجه شود که این اعداد تقریبی بوده و با توجه به مطالعات اقتصادی تنها قدرمتیقن آنها قابل پذیرش است. بر این اساس، مستفاد از ادلهٔ سابق دربارهٔ وظایف حاکم در قبال فقرا این است که مرتبهٔ تأمین نیازهای ضروری مردم در عدالت قابل تزاحم با رشد نیست و عدالت در این مرتبه مقدم است، مگر اینکه این نیازها را بتوان با ابزارهای جانبی جبران نمود، اما بیش از این مقدار در هر مرحله از مراحل رشد متفاوت است و باید اهمیت آن سنجیده شود. بنابراین برای ایجاد رفاه اقتصادی در درجات بالاتر و رشدهای اقتصادی بالا جایز نیست از اهداف نزدیک پول دست برداشت، ولی در مقادیر ضروری با رعایت مراتب می‌توان چنین کاری کرد.

علاوه بر این، درصورتی‌که انتشار بیش از اندازهٔ پول بدون تورم موجب تشدید فعالیت‌های سفته‌بازی و درنتیجه، برهم‌خوردن توازن اجتماعی و رشد ثروت غیرمتعارف برخی از افراد جامعه شود، مخالف مرتبهٔ توازن اجتماعی در قاعدهٔ عدالت بوده و صحیح نیست.

## ۵. استخراج الگوی عملیاتی تعیین مقدار پول از دیدگاه اسلامی

پس از تبیین وضعیت جامعه، تعیین عامل مفقود و یا اهم، و توجه به ملاحظات سیاستی، اکنون می‌توان الگوی عملیاتی تعیین میزان نشر پول را در هفت مرحله ارائه نمود:

**تشخیص وضعیت کیفی جامعه:** در این مرحله، وضعیت جامعه از میان شش وضعیت کلی تشخیص داده می‌شود؛ سپس در صورت لزوم مرتبهٔ عامل مفقود (مثلاً کدام مرتبه از عدالت و ظلم) تعیین می‌گردد. این تشخیص بر اساس میزان تحقق سه عامل بنیادین (تدبیر، تقوا و عدالت) انجام می‌شود و عامل مفقود در صورت عدم تزاحم و یا اهم در فرض تزاحم در اصل اهداف برای تغییر وضعیت جامعه شناسایی می‌شود. این مرحله مبنای کیفی مراحل بعدی است.

**تعیین وضعیت موجود مقدار و توزیع پول:** در این مرحله، میزان کمّی پول موجود در اقتصاد و همچنین نحوهٔ توزیع آن میان دو کارکرد اصلی (ذخیرهٔ ارزش و واسطهٔ مبادله) تعیین می‌شود. این کار شامل بررسی پایهٔ پولی، نقدینگی و جانشین‌های پول است. همچنین باید ساختار توزیع پول میان طبقات مختلف و بخش‌های مختلف اقتصاد بررسی گردد تا مشخص شود چه بخشی از پول در گردش است و چه بخشی به‌عنوان ذخیرهٔ ارزش میان‌مدت و بلندمدت استفاده می‌شود.

**برآورد نیاز پولی بر اساس عامل مفقود:** بر اساس وضعیت تشخیص داده‌شده در مرحلهٔ اول، میزان پول مورد نیاز برای تأمین عامل مفقود یا اهم برآورد می‌شود. این برآورد باید تفکیک شده باشد؛ چقدر ذخیرهٔ ارزش و چقدر واسطهٔ مبادله لازم است. برای مثال، در وضعیت برکت که عامل مفقود عدالت است، باید مشخص شود برای توزیع عادلانه چه میزان نقدینگی لازم است. این برآورد بر اساس اهداف مشخص‌شده انجام می‌شود. برآورد کمّی این نیاز پولی و تبدیل آن به اعداد و ارقام دقیق، از مصادیق «تشخیص موضوع» بوده و به نهادهای اجرایی و «اهل خبره» (متخصصان پولی و نظام بانکی) واگذار می‌شود.

**محاسبهٔ شکاف میان میزان موجود و میزان مورد نیاز پول:** در این مرحله، تفاضل میان مقدار مورد نیاز و میزان موجود پول محاسبه می‌شود. این شکاف نشان می‌دهد که چقدر پول باید منتشر شود (در صورت کمبود) یا چقدر باید جمع‌آوری شود (در صورت مازاد). همچنین باید مشخص شود شکاف در کدام کارکرد (ذخیره یا واسطه) و کدام بخش اقتصادی بیشتر است. این محاسبه اولین برآورد کمّی میزان نشر پول را ارائه می‌دهد.

**بررسی تزاحم در مرحلهٔ آثار و اعمال مرجحات:** در این مرحله، آثار احتمالی نشر پول (بر اساس شکاف محاسبه‌شده) بر سایر اهداف و بخش‌های اقتصاد بررسی می‌شود. طبق اصل استقلال نسبی، در صورت عدم احراز تزاحم، به همان میزان محاسبه‌شده اکتفا می‌گردد، اما در صورت احراز تزاحم با اهداف سایر بخش‌ها (مثلاً تزاحم میان عدالت و ثبات)، باید مرجحات مذکور اعمال شود و عامل اهم تعیین گردد. در این صورت، میزان نشر پول تعدیل می‌شود.

**اعمال ملاحظات سیاستی (ساختاری، ابزاری و صیانتی):** در این مرحله، سه دسته قیود سیاستی بر میزان نشر پول اعمال می‌شود:

الف) ملاحظات ساختاری: با توجه به ساختار توزیع اموال در جامعه و میزان مبادله‌پذیری آنها، نیاز واقعی به پول تعدیل می‌شود. در جامعهٔ اسلامی که دارای مبادلات گسترده‌تر است، نیاز به پول بیشتر از جوامع با اموال مکنوز در فرض ثبات سرعت پول است؛

ب) ملاحظات ابزاری: اولویت با جانشین‌های پول است. نیازهای کوتاه‌مدت و بخشی باید با جانشین‌های پول تأمین شود نه با نشر پول اصلی. این ملاحظه میزان نشر پول اصلی را کاهش می‌دهد؛

ج) ملاحظات صیانتی: آستانه‌های تورمی و عدالت باید رعایت شود. نشر پول نباید موجب تورم بیش از حد مجاز (پنج تا ده درصد بسته به شرایط) و یا اخلال در عدالت توزیعی (تورم بالای ده درصد) شود. در صورت تجاوز از این آستانه‌ها، میزان نشر باید کاهش یابد.

**طراحی برنامهٔ مناسب و تدریجی:** پس از اعمال تمام قیود، میزان نهایی نشر پول مشخص می‌شود. در این مرحله، برنامهٔ عملیاتی برای نشر پول طراحی می‌گردد که شامل زمان‌بندی (آیا باید یک‌باره یا تدریجی باشد؟)،

مکانیزم نشر (از طریق بانک مرکزی، سیستم بانکی، یا مستقیم؟)، توزیع بخشی و طبقاتی (به کدام بخش‌ها و طبقات اولویت داده شود؟) است. این برنامه باید با هدف مشخص‌شده در وضعیت (مثلاً توزیعی در راستای عدالت) سازگار باشد و قابل نظارت و ارزیابی باشد.

برای روشن‌تر شدن مراحل، مثالی مختصر ارائه می‌شود.

مثال: جامعه‌ای در وضعیت برکت

۱. تشخیص: وضعیت برکت، عامل مفقود: عدالت (مرتبهٔ ۲: توزیع عادلانهٔ منافع).

۲. موجود: پول ۱۰ هزار همت (هزار میلیارد تومان)، ۷۰ درصد در گردش، ۳۰ درصد ذخیره.

۳. نیاز: برای توزیع عادلانه نیاز به ۱۲ هزار همت (۸۰ درصد گردش، ۲۰ درصد ذخیره)

۴. شکاف: ۲ هزار همت کمبود، عمدتاً در واسطهٔ مبادله.

۵. تزاحم: بررسی نشان می‌دهد نشر ۲ هزار همت ممکن است تورم ۶ درصدی ایجاد کند. با اعمال مرجحات، این میزان به ۱۵۰۰ همت تعدیل می‌شود.

۶. ملاحظات:

ساختاری: ساختار مبادله‌پذیر← تأیید نیاز

ابزاری: ۵۰۰ همت از طریق جانشین‌ها← نشر اصلی ۱۰۰۰ همت

صیانتی: تورم ۴ درصد (مجاز) ← تأیید

۷. برنامه: نشر ۱۰۰۰ همت در ۱۲ ماه، با اولویت بخش‌های کم‌درآمد.

## نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گذشت تعیین مقدار نشر پول باید بر ضوابط تبعیت از نیازهای بخش واقعی، استقلال نسبی بخش پولی و تأمین اهداف مشروع پولی استوار باشد. بر این اساس، بخش پولی در چارچوب سلسله اهداف خود در پی تحقق: ۱. «حفظ ثبات ساختار بخش پولی»؛ ۲. «تولید، تسهیل و تنظیم جریان پولی»؛ ۳.«دسترسی متوازن به جریان نقدینگی»؛ ۴. «جلوگیری از انحراف و اسراف منابع پولی»؛ ۵.«هدایت عادلانهٔ اعتبارات»؛ ۶. «کاهش هزینه‌های دسترسی برای نیازمندان»؛ ۷. «حفظ ثبات پولی» است. به شکلی طبیعی با پیگیری اهداف بخش پولی نباید تزاحمی میان اهداف پیش بیاید، ولی شرایط متکثر خارجی موجب وقوع تزاحماتی می‌گردد که بر اساس مرجحات باب تزاحم تعیین تکلیف می‌شود. برای استخراج الگوی تعیین مقدار نشر پول، تطبیق این ضوابط بر جامعه ضروری است. به این منظور ابتدا وضعیت جامعه بر اساس سه عامل کلیدی «تدبیر اقتصادی»، «تقوا و رعایت احکام الهی» و «عدالت» شناسایی می‌شود. ترکیب تحقق این عوامل شش وضعیت تحلیلی (تضاعف برکت، برکت، تکاثر، توانی، محق، تصاعد محق) را می‌سازد که هریک حکم کمّی ـ کیفی متمایزی برای نشر پول تولید می‌کند. بر این اساس، الگوی عملیاتی

پیشنهادی عبارت از هفت مرحله: ۱. تشخیص وضعیت کیفی و شناسایی عامل اهم در هر وضعیت؛ ۲. تعیین موجودی و توزیع پول؛ ۳. برآورد نیاز بر اساس عامل مفقود؛ ۴. محاسبهٔ شکاف؛ ۵.بررسی تزاحم و اعمال مرجحات؛ ۶. لحاظ ملاحظات ساختاری/ابزاری/صیانتی؛ و ۷. طراحی برنامهٔ نشر تدریجی و قابل نظارت است.

بنابراین تعیین مقدار نشر پول مسیری است که بر اساس ضوابط سه‌گانهٔ پول از تشخیص وضعیت جامعه و تعیین عامل مفقود و یا اهم، آغاز و با محاسبهٔ شکاف پولی ادامه می‌یابد و پس از بررسی تزاحم و اعمال قیود ساختاری، ابزاری و صیانتی به تعیین مقدار نهایی منتهی می‌شود. جدول ذیل نشان می‌دهد که هریک از ضوابط اساسی پول چه نقشی در تعیین کف، سقف و حدود مشروع نشر پول ایفا می‌کند.

**جدول۴: ضوابط و اهداف نشر پول**

| | ضابطه | نسبت با هدف مقاله |
|---|---|---|
| ۱ | تبعیت از بخش واقعی | تعیین کف لازم نشر (حداقل پول لازم برای گردش واقعی اقتصاد) |
| ۲ | استقلال نسبی | تعیین مرز مسئولیت پول در علاج مشکلات سایر بخش‌ها (جلوگیری از نشر بی‌مبنا) |
| ۳ | اهداف و نیازهای نشر پول | تعیین سقف و حدود اهداف مشروع نشر پول و تنظیم آن در چارچوب اهداف نظام اقتصادی با رعایت تزاحمات |

## منابع


*قرآن کریم.*

ابن‌شعبهٔ حرانی، حسن بن علی (۱۴۰۴ق). *تحف العقول*. قم: جامعهٔ مدرسین.

تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۴۱۰ق). *غررالحکم و دررالکلم*. قم: دار الکتاب الاسلامی.

توتونچیان، ایرج (۱۳۷۹). *پول و بانکداری اسلامی و مقایسهٔ آن با نظام سرمایه‌داری*. تهران: توانگران.

ثقفی، ابراهیم بن محمد (۱۳۹۵). *الغارات*. تهران: انجمن آثار ملی.

حمیری، عبدالله بن جعفر (۱۴۱۳ق). *قرب‌الاسناد*. قم: مؤسسهٔ آل البیت علیهم‌السلام.

شریف رضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق). *نهج‌البلاغه (صبحی صالح)*. تحقیق: مرحوم فیض‌الاسلام. قم: هجرت.

طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). *تهذیب الاحکام*. تهران: دار الکتب الاسلامیه.

طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق). *الامالی*. قم: دار الثقافه.

فراهانی‌فرد، سعید، نظرپور، محمدتقی و شهبازی غیاثی، موسی (۱۳۹۵). بررسی تطبیقی کانال‌های اثرگذاری سیاست پولی بر بخش واقعی در چارچوب اقتصاد نئوکلاسیک و اسلامی. *اقتصاد اسلامی*، ۱۶(۶۱)، ۷۹ـ۱۰۸.

کراجکی، محمد بن علی (۱۳۹۴ق). *معدن الجواهر و ریاضة الخواطر*. تهران: المکتبة الرضویه.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*. تهران: دار الکتب الاسلامیه.

لیثی واسطی، علی بن محمد (۱۳۷۶). *عیون الحکم و المواعظ*. قم: دار الحدیث.

مصطفوی، حسن (۱۴۰۲ق). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. تهران: وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی.

Balcilar, Mehmet and Others (2018). The Relationship Between the Inflation Rate and Inequality Across U. S. States: A Semiparametric Approach. *Quality and Quantity*, 52(5), 2413-2425. Springer Netherlands.

Chapra, M. U. (1983). *Monetary Policy in an Islamic Economy, in Money and Banking in Islam*, by Z. Ahmad, M. Iqbal and M. F. Khan, (eds. ), Islamabad, Institute of Policy Studies.

Glawe, L. and Wagner, H. (2024). Inflation and inequality: new evidence from a dynamic panel threshold analysis. *Int Econ Econ Policy*, 21, 297-309.

Iqbal, Munawar & Khan, M. Fahim (1981). *A Survey of Issues and a Programme for Research in Monetary and Fiscal Economics of Islam*; Jeddah, International Centre for Research in Islamic Economics, King Abdulaziz University, and Islamabad, Institute of Policy Studies.

Khan, Mohsen, S. & Mirakhor, Abbas (1994). Monetary management in an Islamic economy, Journal of King Abdulaziz University. *Islamic Economics*, 6, 3-21.

Monnin, Pierre (2014). *Inflation and Income Inequality in Developed Economies*, CEP Working Paper 2014/1.

Mujahidin, M. (2019). *Monetary Policy in Perspective — Conventional Economy and Islamic Economics*, MPRA Paper No. 94693, Germany, University Library of Munich, https: //mpra. ub. uni-muenchen. de/94693.

Palgrave, The Editors of Dictionary (2018). *Money, The new Palgrave dictionary of economics*, 3d edition, US, Palgrave Macmillan.

Siddiqi, M. Nejatullah (1982). *Islamic Approaches to Money, Banking and Monetary Policy: A Review, in Monetary and Fiscal Economics of Islam*, by M. Ariff (ed. ), Jeddah International Centre for Research in Islamic Economics.

Zangeneh, Hamid & Salam, Ahmad (1993). Central Banking in an Interest Free Banking System. *Journal of King Abdulaziz University, Islamic Economics*, 5, 25-36.

**Ma'rifat-e Eghtesād-e Islāmī** _____ **2026, Vol. 17, No. 2, 213-226**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003970

20.1001.1.20422322.1405.17.2.8.6

# Evaluating the Criterion for Compensating the Loss of Money Value in Deferred Payments

**Mehdi Mazhar** / Assistant Professor, Department of Economics, Mofid University
mahdimazhar@gmail.com

**Received:** 2026/06/21 - **Accepted:** 2026/10/24

## Abstract

The experience of high inflation rates in the Iranian economy has transformed the issue of compensating for the loss of money value in deferred payments into a fundamental question. Some contemporary jurists (*fuqaha*) do not classify such compensation as an "excess" (*ziyadah*) or *riba* (usury/interest), and have deemed it permissible to receive. This *fatwa* (legal ruling) is supported by various arguments, including the "principle of *la darar*" (no harm), the assertion that the term "excess" does not apply, the argument that an obligation is not truly fulfilled if the loss of value is not compensated, the intrinsic link between the nature of fiat money and purchasing power, and certain religious traditions (*riwayat*). Nevertheless, there has been little rigorous discussion regarding the specific criterion for determining the amount to be compensated; reliance has primarily been placed on the inflation rate, while some jurists have suggested using the price of a benchmark commodity as the standard. In this paper, employing a method of jurisprudential analysis, the two criteria—the "inflation rate" and the "price of a benchmark commodity"—are examined and critiqued from both jurisprudential and economic perspectives. Assuming the principle of compensation is accepted, it is proposed that the lower of the two rates—the inflation rate or the rate of wage increases—should serve as the basis for calculating the compensation for the loss of money value in deferred payments. This is because any amount received in excess of the principal debt falls under the scope of the prohibitions against *riba*, unless it can be definitively excluded from that scope. In cases of doubt, one must rely on the "certain minimum" (*qadr-e mutayaqyan*), which, in this context, corresponds to the lower of the two rates. Of course, the fundamental solution lies in addressing the root causes of inflation, rather than merely compensating for its negative effects.

**Keywords:** Currency Devaluation, Inflationary Spiral, Purchasing Power, Excessive Borrowing.

**JEL classification:** E42, E51, P24, P4.

معرفت اقتصاد اسلامی ——— سال هفدهم، شماره دوم، پیاپی ۳۴، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص ۲۱۳ـ۲۲۶

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003970

dor 20.1001.1.20422322.1405.17.2.8.6

**نوع مقاله:** پژوهشی

# ارزیابی معیار جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار

**مهدی مظهر** / استادیار گروه اقتصاد دانشگاه مفید mahdimazhar@gmail.com

**دریافت:** ۱۴۰۵/۰۳/۳۱ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۸/۰۲

## چکیده

تجربهٔ نرخ‌های بالای تورم در اقتصاد ایران، جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار را به پرسشی اساسی تبدیل کرده است. برخی فقهای معاصر، جبران کاهش ارزش پول را مصداق «زیاده» و ربا ندانسته و گرفتن آن را جایز دانسته‌اند. این فتوا مستند به دلایل متعددی همچون «قاعدهٔ لاضرر»، «عدم صدق عنوان زیاده»، «عدم صدق ایفای تعهد در صورت عدم جبران»، «ارتباط ماهیت پول اعتباری با قدرت خرید» و دسته‌ای از روایات است. بااین‌حال، بحث جدی دربارهٔ معیار سنجش مبلغی که باید جبران شود، مطرح نشده و عمدتاً بر نرخ تورم تکیه شده است. برخی فقها نیز قیمت کالای شاخص را معیار قرار داده‌اند. در مقالهٔ حاضر، با استفاده از روش تحلیل فقهی، دو معیار «نرخ تورم» و «قیمت یک کالای شاخص» از منظر فقهی و اقتصادی مورد بررسی و نقد قرار گرفته است. در صورت پذیرش اصل جبران، پیشنهاد می‌شود از میان «نرخ تورم» و«نرخ افزایش دستمزدها» کمترین نرخ ملاک محاسبه جبران ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار قرار گیرد؛ زیرا گرفتن مبلغ مازاد بر اصل بدهی ذیل ادلهٔ ربا قرار می‌گیرد، مگر آن مقداری که به‌طور قطعی از شمول ادلهٔ ربا خارج شود. در موارد شک، باید به قدر متیقن اکتفا شود که همان حداقل این دو نرخ است. البته راهکار اساسی، اصلاح ریشه‌های تورم و نه صرفاً جبران آثار منفی آن است.

**کلیدواژه‌ها:** کاهش ارزش پول، گرداب تورمی، قدرت خرید، زیاده در قرض.

**طبقه‌بندی** JEL: E42، E51، P24، P4.

## مقدمه

تورم، افزایش مستمر سطح عمومی قیمت‌ها یا کاهش مستمر ارزش پول است. کاهش ارزش پول در گذر زمان، چالشی برای پرداخت‌های مدت‌دار است؛ چراکه پرداخت مبلغ اسمی، عرفاً ایفای کامل تعهد به شمار نمی‌رود و پرداخت مبلغی بالاتر از ارزش اسمی، با شبهه ربا مواجه است. در گذشته این موضوع چالشی بود که غالباً هنگام پرداخت مهریه ظهور می‌کرد؛ زیرا در گذشته مهریه‌ها عمدتاً بر اساس پول رایج تعیین می‌شد. کاهش تدریجی ارزش پول، این پرسش را پیش روی فقیهان قرار داده بود که آیا پرداخت مبلغ اسمی مهریه (مثلاً ۵۰ هزار تومان) مبرّای ذمه است یا باید ارزش حال آن را مبنای پرداخت قرار داد؟ در سال‌های اخیر که اقتصاد ایران نرخ‌های بالای تورم را تجربه می‌کند، این موضوع نه‌تنها در پرداخت‌های طویل‌المدت، بلکه در پرداخت‌های یک‌ساله و حتی چندماهه نیز اهمیت پیدا کرده و ازاین‌رو تبدیل به یک مسئلهٔ عام‌البلوی میان مردم شده است؛ زیرا بخش زیادی از معاملات، مشتمل بر پرداخت‌های مدت‌دار است. در همین راستا برخی از مراجع تقلید، در پاسخ به استفتائاتی در این زمینه، گرفتن مبلغ اضافی در حدی که کاهش ارزش پول را به میزان تورم جبران کند، مصداق «زیاده» و ربا نمی‌دانند.

به‌عنوان‌مثال، آیت‌الله مکارم شیرازی در پاسخ به این پرسش که آیا گرفتن خسارت تأخیر به دلیل کاهش ارزش پول جایز است یا نه؟ می‌گوید: «جایز نیست مگر اینکه فاصلهٔ زمانی به‌قدری زیاد باشد که ارزش پول فوق‌العاده کاهش یابد، مانند بدهکاری‌های مربوط به ده، بیست سال قبل» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج۱، ص۱۹۶، س۵۵۹).

رهبر شهید معظم انقلاب نیز سابقاً در *اجوبة الاستفتائات* پرداخت هرگونه وجهی بیش از مبلغ اسمی دین را جایز ندانسته بودند و مبلغ مازاد بر اصل بدهی را زیاده و مصداق ربا می‌دانستند (خامنه‌ای، ۱۴۲۴ق، ص۳۴۴، س۱۵۲۸). ایشان تنها «درصورتی‌که بر اثر کوتاهی خریدار در پرداخت پول، قدرت خرید فروشنده و ارزش پول پایین بیاید و متضرر شود، بنا بر احتیاط، مصالحه در مقدار مابه‌التفاوت» را جایز می‌دانستند. بااین‌حال، اخیراً ایشان از این نظر عدول کرده و افزایش مبلغ پرداخت را به میزان تورم، جایز دانسته‌اند. ایشان در پاسخ به این سؤال که «اگر پولی قرض داده شود و شرط شود که قرض‌گیرنده تورم را هم موقع ادا بدهد، چه حکمی دارد؟» می‌فرمایند: «جایز است و صدق زیاده نمی‌کند».

در نوشتار حاضر تلاش شده است با نقد و بررسی ادله و مبانی فقهی فتوای فوق، معیاری برای میزان جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار ارائه گردد.

## ادبیات و پیشینهٔ تحقیق

لزوم جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار، در ادبیات فقهی معاصر به دو صورت مورد بحث قرار گرفته است: برخی فقیهان این موضوع را از باب صدق برخی عناوین شرعی مانند «ادای دین» و یا ذیل قواعدی مانند «لاضرر» و «قاعدهٔ عدالت» مطرح کرده‌اند، اما برخی دیگر از فقها این موضوع را به «ماهیت پول اعتباری کنونی»

مرتبط دانسته و برای پاسخ‌گویی به این پرسش، تلاش کرده‌اند تفسیری از ماهیت پول اعتباری ارائه دهند. یوسفی (۱۳۷۸) در ضمن دو مقاله با عنوان «بررسی فقهی نظریه‌های جبران کاهش ارزش پول»، ادلهٔ موافقان و مخالفان لزوم جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار را گردآوری کرده است.

مهم‌ترین دلیل مخالفان لزوم جبران کاهش ارزش پول، شبهه ربوی بودن این کار است؛ زیرا درصورتی‌که لزوم جبران کاهش ارزش پول در قرارداد قرض شرط شده باشد، به لحاظ مبلغ اسمی، میزان بازپرداخت دین، بیشتر از مبلغ دریافتی است که ضمن عقد قرض شرط شده است و این چیزی جز ربای قرضی نیست (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج۱۸، ص۱۶۰). همچنین در پرداخت‌های مدت‌دار دیگر نیز، درصورتی‌که مدیون در سررسید دین بدهی خود را پرداخت نکند، در اثر گذر زمان و کاهش ارزش پول، مبلغ اسمی بیشتری را باید بپردازد که شبهه ربای جاهلی پیش می‌آید. علاوه بر شبهه ربا، برخی محققان اهل‌سنت، مجهولیت در عوضین قرارداد را نیز به‌عنوان دلیلی دیگر بیان کرده‌اند (قحف، ۱۳۸۰، ص۲۲).

در مقابل، مهم‌ترین ادلهٔ لزوم جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار از این قرار است:

۱. ادله‌ای که فارغ از ماهیت پول اعتباری جدید، دربارهٔ لزوم جبران کاهش ارزش پول مورد استناد قرار گرفته‌اند:

ـ صدق عنوان «ضرر به دائن» در صورت عدم جبران و استناد به قاعدهٔ لاضرر (نوری همدانی، به نقل از: یوسفی، ۱۳۷۸، ص۶۴).

ـ عدم صدق عنوان «ادای دین» و «وفای به عقد» در شرایط تورمی شدید (مکارم شیرازی، ۱۳۸۹، ص۱۴۴).

ـ برخی ادلهٔ نقلی که دلالت دارند درصورتی‌که سکه‌ای از اعتبار ساقط شود، شخص مدیون باید بدهی خود را از سکه‌های جدید و رایج بپردازد (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۷، ص۱۱۶، ح۱۱۱). البته این روایت، با دو روایت دیگر در همین باب تعارض دارند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۷، ص۱۱۶، ح۱۱۳ و ۱۱۴).

۲. ادله‌ای که ماهیت پول اعتباری کنونی را مبنای استدلال قرار داده‌اند:

ـ برخی محققان معتقدند مالیت پول اعتباری در اثر یک اعتبار است و بیانگر مقدار معینی قدرت خرید. بنابراین پول اعتباری، همان قدرت خرید است؛ ازاین‌رو آنچه در ذمه می‌آید، قدرت خرید پول است که مستلزم جبران کاهش ارزش پول توسط بدهکار است (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۵، ص۳۹).

ـ پول‌های کنونی، قیمی هستند؛ ازاین‌رو هنگام بازپرداخت، باید قیمت (ارزش) آن لحاظ شود (معرفت، ۱۳۷۵، ص۱۴).

ـ پول‌های کنونی مثلی هستند، اما مقوم مثل آنها، قدرت خرید آنهاست؛ بنابراین جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار لازم است (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۴، ص۶۱).

با اینکه در سال‌های اخیر به دلیل وجود نرخ‌های بالای تورم در کشور، نظریهٔ جبران کاهش ارزش پول، موافقان زیادی پیدا کرده است. بااین‌حال، دربارهٔ معیار محاسبهٔ میزان جبران کاهش ارزش پول، بحث چندانی

نشده و طرف‌داران این نظریه غالباً میزان تورم اعلام‌شده توسط بانک مرکزی را مبنای محاسبهٔ میزان کاهش ارزش پول قلمداد کرده‌اند. برخی نیز ارزش یک کالای شاخص مانند طلا را به انتخاب طرفین قرارداد، مبنای محاسبه در نظر گرفته‌اند (سبحانی، به نقل از: یوسفی، ۱۳۷۸، ص۱۱۶)، و در نهایت برخی دیگر راه‌حل مصالحه را پیشنهاد کرده‌اند (صالحی مازندرانی، ۱۳۷۶، ص۴۶). راه‌حل اخیر، معیار روشنی برای محاسبهٔ میزان جبران کاهش ارزش پول ارائه نمی‌دهد. ازاین‌رو برخی محققان معتقدند این رویکرد نمی‌تواند راهکار عمومی و قانونی به شمار آید؛ زیرا در مقام منازعه معمولاً مصالحه‌ای صورت نمی‌گیرد و نیاز به یک نظر قطعی و فصل‌الخطاب وجود دارد (محمودی، ۱۳۹۹، ص۵۱).

در ادامه، با نقد و بررسی فقهی و اقتصادی دو نظریهٔ «تعدیل به میزان تورم» و «معیار ارزش یک کالای شاخص»، دیدگاه مختار به‌عنوان «معیار تورم و دستمزد هم‌زمان» مطرح خواهد شد.

## بررسی «معیار نرخ تورم»

اگرچه در نگاه نخست چنین به نظر می‌رسد که لزوم جبران کاهش ارزش پول به میزان نرخ تورم، می‌تواند با برطرف کردن مشکلات اجرایی برخی قراردادها، از یک‌سو انگیزهٔ قرض‌الحسنه را افزایش داده و از سوی دیگر، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را افزایش دهد (یوسفی، ۱۳۷۸، ص۶۷)، اما این کار با برخی چالش‌های فقهی، اجتماعی و اقتصادی مواجه است که به نظر می‌رسد مشروعیت جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار را لااقل در برخی شرایط زیر سؤال می‌برد. در ادامه به بررسی چالش‌های فقهی و اقتصادی این معیار جهت تعدیل تورمی در پرداخت‌های مدت‌دار خواهیم پرداخت.

### چالش‌های فقهی جبران کاهش ارزش پول به میزان تورم

به نظر می‌رسد مستند به ادلهٔ ذیل، قاطعانه نمی‌توان دربارهٔ غیرربوی بودن مبلغ جبران‌شده حکم کرد.

#### ۱. قضاوت عرف دربارهٔ زیاده بودن مبلغ تعدیل تورمی

مبنای فتوای بسیاری از فقهای معاصر دربارهٔ جواز دریافت مبلغی بابت جبران کاهش ارزش پول، «عدم صدق زیاده» بر این مبلغ از نظر عرف است. به‌عنوان‌مثال، فتوای اخیر رهبر شهید معظم انقلاب، بر پایهٔ این مبناست؛ یعنی چون قضاوت عرف دربارهٔ جبران کاهش ارزش پول به میزان تورم، «عدم صدق زیاده» است، می‌توان این مبلغ مازاد را دریافت کرد. بااین‌حال، به نظر می‌رسد قضاوت عرف در این زمینه، بسته به طول دورهٔ زمانی و میزان تعدیل قیمت‌ها و دستمزدها، می‌تواند متفاوت باشد. به‌عبارت‌دیگر:

الف) با توجه به اینکه رشد قیمت‌ها عموماً به‌صورت خزنده و در همهٔ طول سال اتفاق می‌افتد، اما افزایش دستمزدها که معمولاً تابع قرارداد است، یک بار در سال اتفاق می‌افتد، اگر طول دورهٔ زمانی به‌قدری طولانی

نباشد که هم قیمت‌ها و هم دستمزدها تعدیل شده باشند، در این صورت قضاوت دربارهٔ «زیاده بودن یا زیاده نبودن مبلغ جبران‌شده» کاملاً وابسته به زاویهٔ دید شخص قضاوت‌کننده است. درست است که از منظر طلبکار، دریافت مبلغ اضافی بابت جبران افت ارزش پول، زیاده محسوب نمی‌شود؛ زیرا طلبکار چیزی بیش از قدرت خرید پول خود را دریافت نکرده است، اما از منظر مدیون که درآمدش در کوتاه‌مدت تغییری نکرده و بر پایهٔ ارزش اسمی پول (نه ارزش تعدیل‌شدهٔ پول) حقوق دریافت می‌کند، الزام به جبران کاهش ارزش پول، تکلیفی اضافه بر اصل دین تلقی می‌شود. بنابراین چون عرف در این باره یک قضاوت روشن و فراگیر ندارد تا بتوان آن را ملاک قضاوت دربارهٔ صدق عنوان زیاده یا عدم صدق عنوان زیاده در نظر گرفت، همچنان شبهه ربا دربارهٔ مبلغ مازاد بر ارزش اسمی بدهی وجود دارد.

به‌عبارت‌دیگر، جبران کاهش ارزش پول، مستلزم پرداخت مقداری مازاد بر ارزش اسمی بدهی است که به‌وضوح مصداق «زیاده» است. طبعاً اگر دلیلی دال بر جواز اخذ این مقدار زیاده وجود داشته باشد، این زیاده از شمول ادلهٔ حرمت ربا خارج می‌شود. دلیلی که قائلین به جواز جبران کاهش ارزش پول اقامه می‌کنند، مستند به فهم و ارتکاز عرفی از عنوان «زیاده» است. این در حالی است که گروه‌های مختلف تشکیل‌دهندهٔ عرف، قضاوت‌های متفاوتی دربارهٔ صدق عنوان زیاده دارند و یک توافق نسبی در این باره در خود عرف هم وجود ندارد. بنابراین تنها می‌توان به قدر متیقن اکتفا کرد و به میزانی که همهٔ عرف نظر یکسانی دارند، از عموم حرمت ربا استثنا کرد؛

ب) درصورتی‌که سررسید دین به‌قدری طویل‌المدت باشد (مثلاً چند سال) که درآمد مدیون نیز به همان نسبت کاهش ارزش پول، تعدیل شده باشد، در این مورد می‌توان ادعا کرد از منظر عرف، بر جبران کاهش ارزش پول، عنوان «زیاده» صدق نمی‌کند. بااین‌حال، موردی که میزان تعدیل دستمزدها دقیقاً برابر با نرخ تورم باشد، غالباً به ندرت رخ می‌دهد؛

ج) حالت سوم در شرایطی رخ می‌دهد که هم قیمت‌ها و هم دستمزدها تا حدودی تعدیل شده باشند، اما این تعدیل، به یک نسبت نباشد. به‌عنوان‌مثال، در بسیاری از سال‌ها، درصد افزایش دستمزدها کمتر از نرخ تورم بوده و قدرت خرید کارگران به نسبت تورم تعدیل نشده است. در این موارد نیز به سادگی نمی‌توان مدعی شد مبلغ مازاد بر ارزش اسمی دین به میزان تورم، مصداق «زیاده» نیست، بلکه در این موارد علاوه بر نرخ تورم، نرخ افزایش دستمزدها نیز باید در نظر گرفته شود. بر این اساس، می‌توان ادعا کرد از نظر عرف، تعدیل تورم در پرداخت‌های مدت‌دار، تنها تا میزانی که برابر با حداقل دو مقدار نرخ تورم و نرخ افزایش دستمزدها (هرکدام که کمتر است) مجاز و فاقد اشکال است؛ زیرا در این باره هم گروه بدهکاران و هم گروه طلبکاران، جبران کاهش ارزش پول را مصداق زیاده قلمداد نمی‌کنند. بنابراین به استناد فهم عرفی، می‌توان مدعی شد اخذ مبلغ مازاد به میزان حداقل دو نرخ تورم و رشد دستمزدها، ربا نیست، اما دربارهٔ مبلغ مازاد بر این مقدار، عرف قضاوت روشنی ندارد؛ بنابراین این موارد ذیل همان ادلهٔ حرمت ربا قرار می‌گیرند.

**۲. فقدان توجیه فقهی برای معیار قرار دادن شاخص تورم**

اگرچه شاخص تورم عرفاً به‌عنوان شاخصی جهت تعیین میزان کاهش ارزش پول تلقی می‌شود، اما باید توجه داشت که این شاخص یک معیار نوعی و نه شخصی برای تعیین میزان خسارت است؛ زیرا در محاسبهٔ تورم، هزینهٔ لازم برای تهیهٔ یک سبد کالا که مورد مصرف یک خانوار نوعی است، ملاک قرار می‌گیرد که ممکن است با سبد مصرفی یک خانوار مشخص تفاوت چشمگیری داشته باشد. به‌عنوان نمونه، هزینه‌های خانواری که سه فرزند در حال تحصیل دارد، با هزینه‌های یک زوج سالمند و بازنشسته، بسیار متفاوت است. هزینه‌های مرتبط با آموزش در خانوار اول سهم قابل ملاحظه‌ای دارد؛ درحالی‌که هزینه‌های درمانی برای زوج سالمند از اهمیت بالایی برخوردار است. تفاوت ساختار هزینه‌های هر خانوار با سبد محاسبهٔ تورم، سبب می‌شود میزان افت قدرت خرید پول در بازهٔ زمانی مشخص برای خانوارهای مختلف، متفاوت باشد و خانوارها تورم‌های متفاوتی را نسبت به تورم اعلام‌شده تجربه کنند. ازاین‌رو استفاده از یک نرخ معیار ممکن است از مقادیر واقعی انحراف داشته باشد.

این اختلاف معمولاً به‌قدری کوچک است که عرفاً از آن صرف‌نظر می‌شود، اما در مواردی ممکن است تفاوت فاحش باشد. به‌عنوان‌مثال، افزایش چشمگیر در قیمت داروهای خاص، برای بسیاری از خانوارها محسوس نیست؛ چراکه مصرف‌کنندهٔ این داروها نیستند، اما برای خانواری که مصرف‌کنندهٔ این نوع داروهاست، افزایش چشمگیری در هزینه‌ها ایجاد می‌کند.

ازاین‌رو به نظر می‌رسد لااقل در مواردی که ساختار هزینه‌های یک خانوار، تفاوت زیادی با سبد مصرفی خانوار نوعی دارد، نمی‌توان تورم را معیار مناسبی از میزان کاهش قدرت خرید به شمار آورد و لازم است در این موارد، بین طرفین مصالحه شود.

**چالش‌های اجتماعی و اقتصادی**

فارغ از چالش‌های فقهی، پذیرش نرخ تورم به‌عنوان معیار اندازه‌گیری جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار می‌تواند آثار اقتصادی و اجتماعی نامطلوبی در پی داشته باشد. برای روشن شدن موضوع، دو حالت ذیل را فرض می‌کنیم:

**۱. حالت نخست: تنها برخی پرداخت‌های مدت‌دار (مانند قرض‌های غیربانکی و...) بر اساس تورم تعدیل شوند**

در این حالت اگرچه طلبکار می‌تواند قدرت خرید پولی که قرض داده را حفظ کرده و ضرر واردشده را جبران نماید، اما این کار برای مدیونی که نمی‌تواند دستمزد خود را بر اساس تورم تعدیل کند، مستلزم ضرر است.

اساساً باید توجه داشت اگر ادلهٔ «لاضرر» و «عدم صدق عنوان ادای دین» که برای اثبات لزوم جبران کاهش ارزش پول به‌کار گرفته شده بودند را بپذیریم، برای اجتناب از ضرر و صدق عنوان ادای دین، لازم است «همهٔ پرداخت‌ها» بر اساس تورم تعدیل شوند والا مواردی که بر اساس ارزش اسمی و بدون تعدیل تورم پرداخت می‌شوند،

مصداق ضرر خواهند بود. بااین‌حال، با توجه به اینکه در شرایط تورمی، به دلیل وجود قراردادهای مدت‌دار و هزینه‌های تغییر قیمت، «همهٔ قیمت‌ها» هم‌زمان تعدیل نمی‌شوند، ایراد ضرر به بخشی از جامعه امری اجتناب‌ناپذیر است و نمی‌توان با پذیرش تعدیل تورمی، این ضرر را به‌کلی مرتفع کرد.

در فتوای رهبر شهید معظم انقلاب تصریح شده است که در مواردی که شرط شده باشد که همان مبلغ عودت داده شود ـ ولو به نحو شرط ارتکازی ـ مانند قرضی که مستأجر به موجر می‌دهد یا قرض‌الحسنه‌ای که بانک‌ها می‌پردازند، الزامی به جبران کاهش ارزش پول وجود ندارد. باید توجه داشت که وجود چنین شرط ارتکازی در این موارد، به دلیل وجود شبهه ربا در تعدیل تورمی است که در صورت حکم به جواز شرط تعدیل تورم، این شرط ارتکازی به‌تدریج رنگ خواهد باخت و مطالبهٔ میزان افت ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار، به یک رویهٔ عمومی تبدیل خواهد شد که مستلزم تعدیل تورمی تمام پرداخت‌های مدت‌دار است که حالت دوم را ایجاد می‌کند که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

**۲. حالت دوم: همهٔ پرداخت‌های مدت‌دار بر اساس تورم تعدیل شوند**

بر اساس دیدگاهی که لزوم جبران کاهش ارزش پول را به ماهیت پول‌های اعتباری کنونی مربوط می‌کند، همهٔ پرداخت‌ها لازم است بر اساس نرخ تورم تعدیل شوند؛ چراکه بر اساس این دیدگاه، اساساً مقدار پول را قدرت خرید آن مشخص می‌کند نه ارزش اسمی آن. همچنین بیان شد، درصورتی‌که در برخی پرداخت‌های مدت‌دار، شرط ارتکازی مبنی‌بر عودت همان مقدار پول (همان ارزش اسمی) وجود داشته باشد، با پذیرش لزوم جبران کاهش ارزش پول، این رویه نیز به‌تدریج از بین خواهد رفت و همهٔ افراد مطالبات خود را به‌صورت تعدیل‌شده مطالبه خواهند کرد. در چنین حالتی مشکلات اجتماعی و اقتصادی ذیل قابل پیش‌بینی است.

**الف) افزایش ریسک معاملات، هزینهٔ تولید و ایجاد گرداب تورمی**

در صورت پذیرش تعدیل تورم در قراردادها، مبلغ قرارداد تابع شرایط آیندهٔ اقتصاد و نرخ تورم خواهد بود و این موضوع، فعالیت فعالان اقتصادی را با ریسک مواجه می‌کند. وجود این ریسک، می‌تواند هزینهٔ مبادله را افزایش داده و در شرایط حاد، حتی باعث صرف‌نظر کردن طرفین از انجام معامله شود. بنابراین بنگاه‌ها درصدد پوشش این ریسک برخواهند آمد. اما پوشش این ریسک‌ها نیز مستلزم پرداخت هزینه‌ای اضافی است که به‌نوبهٔ خود می‌تواند هزینه‌های تولید را افزایش داده و از مسیر مکانیزم فشار هزینه، منجر به تورم شود.

اما اگر بنگاه نخواهد ریسک تعدیل تورم را از طریق بیمه یا ابزارهای دیگر پوشش دهد، مجبور است به تعدیل تورمی دستمزدها و اجاره‌بهای سرمایه تن دهد که این موضوع نیز منجر به افزایش هزینه‌های تولید خواهد شد که به‌طور مستقیم سبب افزایش قیمت‌ها می‌گردد. این افزایش قیمت‌ها از سوی همهٔ بنگاه‌ها، منجر به افزایش سطح عمومی قیمت‌ها می‌شود که همان تورم است. این تورم بار دیگر ایجاب می‌کند دستمزدها و اجاره‌بها تعدیل شوند و

این تعدیل منجر به تورم جدید خواهد شد. بنابراین پذیرش تعدیل تورمی در قراردادها، عملاً اقتصاد را وارد یک گرداب تورمی می‌کند و سبب تشدید تورم در جامعه می‌شود.

**ب) جذاب شدن فعالیت‌های غیرمولد، دلالی و احتکار**

یکی از پیامدهای تورم در اقتصاد، روی آوردن مردم به پوشش تورم از طریق خرید دارایی‌های بادوام و سرمایه‌ای همچون طلا، دلار، زمین و... است. این موضوع باعث رشد فزایندهٔ تقاضا برای این دسته از دارایی‌ها شده و قیمت آنها را حتی بیش از مقدار تورم افزایش می‌دهد تا جایی که نرخ سودآوری در بازار این دارایی‌ها بالاتر از نرخ سودآوری در فعالیت‌های مولد اقتصادی می‌شود. جذاب شدن فعالیت‌های غیرمولد و سفته‌بازانه، از یک‌سو، منجر به کاهش انگیزهٔ تولید شده و از سوی دیگر، تشدیدکنندهٔ نابرابری‌های اقتصادی است.

البته باید توجه داشت که حالت دوم (یعنی تعدیل همهٔ قیمت‌ها و دستمزدها بر اساس نرخ تورم) به دلیل وجود چسبندگی‌ها در اقتصاد در شرایط عادی رخ نمی‌دهد و تنها در شرایط ابرتورم ممکن است رخ دهد.

به‌عنوان جمع‌بندی می‌توان گفت درصورتی‌که تعدیل تورمی به‌صورت بخشی صورت پذیرد، ایراد ضرر به عده‌ای از مردم اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و درصورتی‌که تعدیل تورمی در همهٔ بخش‌های اقتصاد به‌صورت پیوسته رخ دهد، اقتصاد وارد یک گرداب تورمی خواهد شد.

## بررسی معیار «قیمت یک کالای شاخص»

دیدگاه دیگر دربارهٔ میزان جبران کاهش ارزش پول، «شاخص‌بندی»، یعنی معیار قرار دادن قیمت یک کالای مشخص مانند طلاست؛ یعنی اگرچه پرداخت‌ها به ریال انجام می‌گیرد، اما معادل طلایی آن در نظر گرفته می‌شود. این ایده به نظر می‌رسد بر اساس دسته‌ای از روایات با چالش شرعی مواجه است. این روایات عبارت‌اند از:

**عَنْهُ (الحسین بن سعید) عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: مَنِ اشْتَرَى طَعَاماً أَوْ عَلَفاً إِلَى أَجَلٍ فَلَمْ يَجِدْ صَاحِبُهُ وَلَيْسَ شَرْطُهُ إِلاَّ الْوَرِقَ فَإِنْ قَالَ خُذْ مِنِّي بِسِعْرِ الْيَوْمِ وَرِقاً فَلا يَأْخُذْ إِلاَّ شَرْطَهُ طَعَامَهُ أَوْ عَلَفَهُ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ شَرْطَهُ وَأَخَذَ وَرِقاً لا مَحَالَةَ قَبْلَ أَنْ يَأْخُذَ شَرْطَهُ فَلا يَأْخُذْ إِلاَّ رَأْسَ مَالِهِ لا تَظْلِمُونَ وَلا تُظْلَمُونَ (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۷، ص۳۲).**

بر اساس روایت صحیحهٔ فوق، کسی که طعام یا علفی را پیش‌خرید کند و فروشنده هنگام سررسید، آن کالا را نداشته باشد و خریدار هم درهم پرداخت کرده باشد، حالا اگر فروشنده به او بگوید: «به‌جای کالای خود، از من به قیمت امروز درهم بگیر»، خریدار حق ندارد چنین کند. خریدار یا باید کالایی که خریداری کرده تحویل بگیرد و اگر کالا یافت نشد و به ناچار خواست درهم بگیرد، تنها به‌اندازهٔ سرمایهٔ خودش (یعنی درهم‌هایی که پرداخت کرده) می‌تواند پس بگیرد. تعبیر «لاتَظلمون ولا تُظلمون» در ذیل این روایت، اشاره به این واقعیت دارد که شاخص‌بندی بر اساس قیمت روز طعام یا علف، معامله را ربوی می‌کند.

**أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدَّيْنُ دَرَاهِمُ مَعْلُومَةٌ إِلَى أَجَلٍ فَجَاءَ الْأَجَلُ وَلَيْسَ عِنْدَ الرَّجُلِ الَّذِي عَلَيْهِ الدَّرَاهِمُ فَقَالَ خُذْ مِنِّي دَنَانِيرَ بِصَرْفِ الْيَوْمِ قَالَ لا بَأْسَ بِهِ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج۵، ص۲۴۵).**

در این روایت نیز آمده است که راوی از امام صادق ﷺ دربارۀ مردی سؤال می‌کند که مقدار مشخصی درهم از شخص دیگری تا سررسید معینی طلب دارد. در هنگام سررسید، فرد بدهکار آن میزان درهم را ندارد که به او بپردازد و به طلبکار می‌گوید: «به‌جای درهم‌هایت به نرخ برابری امروز از من دینار بگیر». امام ﷺ می‌فرمایند: «اشکالی ندارد».

بر اساس این روایت نیز، به دلیل آنکه بدهی بدهکار به درهم بوده است، او ملزم به برگرداندن همان مقدار درهم دانسته شده است، چه آنکه در این مدت ارزش درهم در مقایسه با دینار افزایش یافته باشد یا کاهش پیدا کرده باشد. ازاین‌رو شخص طلبکار یا باید طلب خود را به درهم دریافت کند و یا معادل آن (به نرخ برابری روز پرداخت) دینار دریافت کند که به لحاظ ارزش، معادل همان میزان درهم یوم‌الاداست، اما نمی‌تواند معادل ارزش درهم‌ها در یوم‌العقد دینار دریافت نماید. این روایت نیز دلالت بر عدم مشروعیت شاخص‌بندی در پرداخت‌های مدت‌دار دارد.

حرمت شاخص‌بندی را می‌توان در فتوای برخی فقهای معاصر نیز مشاهده کرد. به‌عنوان‌مثال، رهبر شهید معظم انقلاب با اینکه قرض دادن خود طلا و دریافت همان مقدار طلا را حتی در صورت افزایش قیمت طلا جایز دانسته‌اند، اما پرداخت پول و بازپرداخت مبلغ اضافه (ولو معادل ارزش روز طلا باشد) را مصداق ربا دانسته‌اند (پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، پرسش و پاسخ‌های منتخب فقهی، پرسش شمارۀ ۶۹۸۲۲).

اما از منظر اقتصادی نیز، شاخص‌بندی همان چالش‌های مرتبط با افزایش ریسک معاملات مدت‌دار را دارد که از تکرار آن خودداری می‌کنیم.

## معیار پیشنهادی: حداقل دو نرخ تورم و نرخ افزایش دستمزد

با توجه به نکاتی که در بررسی معیار تورم گفته شد، به نظر می‌رسد اگر اصل لزوم جبران کاهش ارزش پول را در پرداخت‌های مدت‌دار بپذیریم، بهترین و معقول‌ترین معیار، در نظر گرفتن هم‌زمان نرخ تورم (البته درصورتی‌که سبد مصرفی بدهکار و طلبکار تفاوت معناداری با سبد محاسبۀ تورم نداشته باشد) و نرخ افزایش دستمزدهاست؛ بدین معنا که در فاصلۀ زمانی ایجاد تعهد تا زمان پرداخت، این دو نرخ محاسبه شده و هرکدام کمتر بود، به‌عنوان معیار اندازه‌گیری میزان جبران کاهش ارزش پول در نظر گرفته می‌شود. در این صورت می‌توان مطمئن بود هم از زاویۀ نگاه قرض‌دهنده و هم از زاویۀ نگاه قرض‌گیرنده، ادلۀ جواز جبران کاهش ارزش پول جریان پیدا می‌کنند.

باید توجه داشت که معیار محاسبهٔ مبلغ جبران کاهش ارزش پول، موضوعی مستقل از اصل لزوم جبران نیست، لذا اگر اصل لزوم جبران را بپذیریم، برای یافتن معیاری مناسب، باید به همان ادلهٔ لزوم جبران کاهش ارزش پول مراجعه کنیم تا ببینیم اقتضای این ادله دربارهٔ معیار جبران چیست. ازاین‌رو مروری بر این ادله خواهیم داشت.

از جمله ادلهٔ جواز جبران کاهش ارزش پول، عدم صدق عرفی عنوان «ادای دین» و «وفای به عقد» بر مبلغ اسمی دین در شرایط تورمی شدید است. باید توجه داشت که فقیه هنگام حکم کردن، فهم عرف عمومی را در نظر می‌گیرد و برای کشف فهم ارتکازی عرف، خود را در جایگاه اهل عرف قرار داده و قضاوت می‌کند و سپس این قضاوت خود را به عرف نسبت می‌دهد. این عرف، هم شامل گروه طلبکاران می‌شود و هم شامل گروه بدهکاران. در جایی که همهٔ آنها یک نظر دارند و یک توافق عرفی در میان همهٔ اهل عرف وجود دارد، می‌توان به فهم عرف استناد کرد، اما در جایی که توافق در میان اهل عرف وجود ندارد، دیگر نمی‌توان به عرف استناد کرد. بر اساس معیار پیشنهادی، درصورتی‌که تورم بالاتر از نرخ افزایش دستمزدها باشد، جبران کاهش ارزش پول به میزانی که دستمزدها افزایش یافته، هم از نظر دائن و هم از نظر مدیون، برای ایفای کامل دین لازم است، اما مطالبهٔ مبلغی بیش از آن توسط طلبکار، اگرچه از نظر خود او لازمهٔ ایفای کامل تعهد است، اما از نظر مدیون، مطالبهٔ مبلغی مازاد بر اصل دین تلقی می‌شود. بنابراین قضاوت عرفی واضحی دربارهٔ این بخش از مبلغ مازاد وجود ندارد. ازاین‌رو این بخش ذیل همان ادلهٔ حرمت ربا باقی می‌ماند. به‌عبارت‌دیگر، برای استثنا کردن مبلغ مازاد بر اصل بدهی از عمومات حرمت ربا، تنها به قدر متیقن می‌توان اخذ کرد و این قدر متیقن، تنها به میزانی است که همهٔ افراد عرف، قضاوت یکسانی داشته باشند، نه در جایی که قضاوت گروه‌های مختلف، متفاوت باشد.

اما استدلال محققانی که برای اثبات جواز جبران کاهش ارزش پول به میزان تورم، تلاش کرده‌اند حقیقت پول اعتباری را به قدرت خرید آن نسبت دهند، به نظر می‌رسد مخدوش است؛ زیرا در نگاه عرف، بین دوره‌های زمانی کوتاه‌مدت و بلندمدت تفاوت وجود دارد. منظور از کوتاه‌مدت، مدت زمانی است که همهٔ قیمت‌ها و دستمزدها فرصت تعدیل پیدا نکرده باشند و بلندمدت زمانی است که همهٔ قیمت‌ها و دستمزدها تعدیل شوند. طبعاً در شرایط تورمی شدید، سرعت تعدیل ممکن است بالاتر باشد و تعبیر «بلندمدت» برای فواصل زمانی کوتاه‌تر به‌کار رود. در دوره‌های کوتاه‌مدت، ارزش اسمی پول ملاک ارزش‌گذاری قرار می‌گیرد نه قدرت خرید آن، اما در دوره‌های بلندمدت حتی با فرض قبول این دیدگاه (یعنی دیدگاهی که معتقد است حقیقت پول اعتباری به قدرت خرید آن است)، باز هم نیازمند معیاری برای اندازه‌گیری قدرت خرید پول اعتباری خواهیم بود. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که چرا برای محاسبهٔ قدرت خرید پول اعتباری، باید سراغ شاخص‌های قیمت برویم و سطح عمومی دستمزدها را لحاظ نکنیم؟ در نظر گرفتن دو نرخ تورم و نرخ رشد دستمزدها، می‌تواند تصویر درست‌تری از تغییرات قدرت خرید پول ارائه دهد.

اما استدلال به قاعدهٔ لاضرر و قاعدهٔ اتلاف نیز از اساس اشکال دارد؛ زیرا قرض‌گیرنده عامل ایراد ضرر به قرض‌دهنده یا اتلاف مالیت پول نبوده است تا به استناد این دو قاعده بتوان او را مسئول جبران کاهش ارزش پول دانست (نظرپور، موسویان و خزائی، ۱۳۹۶، ص۶۳). ضمن اینکه از نظر مشهور فقها، قاعدهٔ لاضرر برای نفی حکم ضرری است نه اثبات حکم (انصاری، ۱۴۱۶ق، ج۲، ص۵۳۶).

بر اساس آنچه گفته شد، مشخص می‌شود این شیوه علاوه بر اینکه چالش‌های شرعی «معیار نرخ تورم» را ندارد، منجر به گرداب تورمی نیز نمی‌شود؛ زیرا در این شیوه، تعدیل دستمزدها به سرعت انجام نمی‌گیرد و تابع قراردادهای بلندمدت است.

ممکن است این اشکال مطرح شود که افزایش دستمزدها، خود بخشی از تورم است؛ زیرا افزایش دستمزدها به معنای افزایش قیمت خدمات است که در محاسبهٔ تورم در نظر گرفته می‌شود؛ بنابراین هنگام در نظر گرفتن نرخ تورم، افزایش دستمزدها نیز به‌طور ضمنی در نظر گرفته می‌شود.

در پاسخ به این اشکال باید گفت آنچه برای تعیین یک معیار مناسب جهت جبران کاهش ارزش پول اهمیت دارد، قدرت خرید طلبکار و بدهکار از زمان ایجاد دین تا زمان پرداخت آن است و در این مورد، دو چیز حائز اهمیت است: ۱. مقدار افزایش قیمت‌ها و دستمزدها؛ ۲. زمان تعدیل قیمت‌ها و دستمزدها. درست است که نرخ افزایش دستمزدها یکی از اجزای تورم است، اما اولاً دقیقاً منطبق بر نرخ تورم نیست تا بتوان نرخ تورم را هم به‌عنوان شاخصی از افزایش قیمت کالاها در نظر گرفت و هم به‌عنوان شاخصی از افزایش دستمزدها؛ ثانیاً فواصل زمانی تعدیل قیمت کالاهای مختلف و دستمزدها با هم متفاوت است و معمولاً تعدیل دستمزدها با تأخیر و پس از تعدیل قیمت‌ها انجام می‌گیرد. بر این اساس نمی‌توان از معیار نرخ تورم برای اندازه‌گیری افزایش دستمزدها استفاده کرد.

در نهایت باید توجه داشت حکم اسلام به حرمت ربا، با فرض وجود یک اقتصاد سالم و عاری از تورم است که اسلام برای حصول چنین نظام اقتصادی، چارچوب‌های نهادی خاصی را در قالب احکام اقتصادی پیش‌بینی کرده است. بنابراین در بررسی‌های فقهی نباید تورم را که معلول برخی نهادها و سیاست‌های غلط اقتصادی است، مفروض گرفته و صرفاً برای حل پیامدهای منفی آن، به دنبال راه‌حل بود، بلکه لازم است راه‌حل‌های برآمده از فقه، درصدد خشکاندن ریشه‌ای مشکل تورم بررسی شوند.

## نتیجه‌گیری

تورم به‌عنوان یک پدیدهٔ اقتصادی ناشی از عوامل متعددی است که به تفصیل در علم اقتصاد مورد بررسی قرار گرفته است. بااین‌حال، در بررسی‌های فقهی، بدون آنکه به علل تورم توجه شود، با مفروغٌ‌عنه گرفتن اصل تورم، به بررسی برخی احکام فقهی مربوط به آن پرداخته شده است. از جملهٔ این احکام، لزوم یا عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار است.

برخی فقها و محققان معاصر از جمله رهبر شهید معظم انقلاب، لزوم جبران کاهش ارزش پول را به دلایل متعددی همچون «قاعدهٔ لاضرر»، «عدم صدق عنوان زیاده»، «عدم صدق ایفای تعهد در صورت عدم جبران»، «ارتباط ماهیت پول اعتباری با قدرت خرید» و دسته‌ای از روایات اثبات کرده‌اند. بااین‌حال، معیاری که برای محاسبهٔ میزان جبران کاهش ارزش پول مطرح شده است، غالباً «نرخ تورم» است. این در حالی است که پذیرش چنین معیاری علاوه بر چالش‌های فقهی می‌تواند سبب ایجاد گرداب تورمی شده و اقتصاد را با مشکلات متعددی مواجه گرداند.

بر این اساس در صورت پذیرش اصل لزوم جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار، معقول‌ترین معیار برای اندازه‌گیری میزان جبران، در نظر گرفتن حداقل دو نرخ تورم و نرخ افزایش دستمزدهاست.

## منابع


پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری به آدرس: https://www.leader.ir/fa

خامنه‌ای، سیدعلی (۱۴۲۴ق). *اجوبة الاستفتائات*. قم: دفتر مقام معظم رهبری.

انصاری، شیخ مرتضی (۱۴۱۶ق). *فرائد الاصول*. قم: جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعه*. قم: مؤسسهٔ آل البیت علیهم‌السلام.

صالحی مازندرانی، اسماعیل (۱۳۷۶). گفت‌وگو احکام فقهی پول (۲). *فقه اهل‌بیت* علیهم‌السلام، ۹، ۴۲ـ۵۴.

طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). *تهذیب الاحکام*. تهران: دار الکتب الاسلامیه.

قحف، منذر (۱۳۸۰). *ربط الحقوق و الالتزامات الآجلة بتغیر الاسعار*. اسلام‌آباد ـ پاکستان: البنک الاسلامی للتنمیه.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*. تهران: دار الکتب الاسلامیه.

محمودی، عبدالله (۱۳۹۹). قلمرو ضمان درک بایع با تأکید بر جبران غرامات ناشی از کاهش ارزش پول. *رسائل*، ۹، ۳۹ـ۶۲.

معرفت، محمدهادی (۱۳۷۵). احکام فقهی پول. *فقه اهل‌بیت* علیهم‌السلام، ۷، ۱۴ـ۱۸.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ق). *استفتائات جدید*. قم: مدرسهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۹). *ربا و بانکداری اسلامی*. قم: مدرسهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام.

موسوی بجنوردی، سیدحسن (۱۳۷۵). *احکام فقهی پول*. *فقه اهل‌بیت* علیهم‌السلام، ۷، ۳۹ـ۴۲.

نظرپور، محمدنقی، موسویان، سیدعباس و خزائی، ایوب (۱۳۹۶). *بانکداری اسلامی*. تهران: سمت.

هاشمی شاهرودی، سیدمحمود (۱۳۷۴). احکام فقهی کاهش ارزش پول. *فقه اهل‌بیت* علیهم‌السلام، ۲، ۴۸ـ۸۸.

یوسفی، احمدعلی (۱۳۷۸). بررسی فقهی نظریه‌های جبران کاهش ارزش پول (۲). *فقه اهل‌بیت* علیهم‌السلام، ۳۱، ۵۹ـ۱۳۷.

**Ma'rifat-e Eghtesād-e Islāmī** _____ **2026, Vol. 17, No. 2, 227-245**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003962

20.1001.1.20422322.1405.17.2.11.9

# A Jurisprudential Analysis of State Pricing in the Market Based on Imami Traditions

**Jafar Koushki Foroushani** / Graduate of the Qom Seminary (Hawza)
MESBAH1367@gmail.com

**Mohammad Hossein Khaleghpour** / Graduate of the Qom Seminary (Hawza)
Mho3ein750@gmail.com

**Received:** 2026/06/18 - **Accepted:** 2026/08/22

## Abstract

Market pricing is a significant issue within Islamic economic jurisprudence and governance, with religious traditions (*riwayat*) serving as one of the primary sources of evidence in this discourse. Employing a descriptive-analytical method and a *fiqh al-hadith* (jurisprudential analysis of traditions) approach, this study re-examines traditions concerning *tas'ir* (state-mandated pricing) and the pricing system for private goods, with a specific focus on the roles of justice and injustice (*zulm*) within the market. The central question is whether the traditions that appear to negate state pricing imply an absolute prohibition, or whether they pertain specifically to a "natural" and "just" market state. The findings indicate that the relevant traditions fall into several categories: some relate to Divine providence (*rububiyyah*) regarding sustenance and prices; others address conditions of hoarding (*ihtikar*); and others appear to prohibit state pricing under "natural" and "just" market conditions. Consequently, these traditions do not preclude state pricing in scenarios characterized by injustice, nor can they be invoked to establish an absolute prohibition against state intervention in pricing. Therefore, in instances where injustice (oppressive pricing/exploitation) occurs, state-mandated pricing can be justified as a means to eliminate such injustice and establish economic justice.

**Keywords:** *Tas'ir* (state-mandated pricing), Pricing, justice, Injustice (*zulm*), Jurisprudential Traditions, Market Price.

**JEL classification:** P42, E31, D63, P4.

معرفت اقتصاد اسلامی ـــــــــــــــ سال هفدهم، شماره دوم، پیاپی ۳۴، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص ۲۲۷ـ۲۴۵

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003962

dor 20.1001.1.20422322.1405.17.2.11.9

**نوع مقاله:** پژوهشی

# تحلیل فقهی قیمت‌گذاری دولتی در بازار بر پایهٔ روایات امامیه*

**جعفر کوشکی فروشانی** / دانش‌آموختهٔ حوزهٔ علمیهٔ قم MESBAH1367@gmail. com

**محمدحسین خالق‌پور** / دانش‌آموختهٔ حوزهٔ علمیهٔ قم Mho3ein750@gmail. com

**دریافت:** ۱۴۰۵/۰۳/۲۸ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۵/۳۱

## چکیده

قیمت‌گذاری در بازار از مسائل مهم فقه اقتصادی و حکمرانی اسلامی است، و روایات از مهم‌ترین ادلهٔ مورد استناد در این بحث به شمار می‌روند. این پژوهش با روش توصیفی ـ تحلیلی و رویکرد فقه‌الحدیثی، روایات مرتبط با «تسعیر» و نظام قیمت‌گذاری نسبت به کالاهای خصوصی را با تأکید بر نقش عدالت و ظلم در بازار بازخوانی می‌کند. مسئلهٔ اصلی این است که آیا روایات نافی قیمت‌گذاری، بر منع مطلق تسعیر دلالت دارند یا ناظر به وضعیت طبیعی و عادلانهٔ بازار هستند؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد روایات این باب، برخی ناظر به ربوبیت الهی در ارزاق و قیمت‌ها، برخی مربوط به شرایط احتکار و برخی دیگر ظاهر در منع قیمت‌گذاری در شرایط طبیعی و عادلانه بازارند؛ ازاین‌رو این روایات دلالتی بر قیمت‌گذاری در حالت ظالمانه ندارند و نمی‌توان از آنها برای منع مطلق مداخلهٔ حاکمیت در قیمت‌ها استفاده کرد. بر این اساس، در فرض تحقق ظلم (اجحاف)، قیمت‌گذاری حاکمیتی می‌تواند در راستای رفع ظلم و تحقق عدالت اقتصادی توجیه شود.

**کلیدواژه‌ها:** تسعیر، قیمت‌گذاری، عدالت، ظلم، روایات فقهی، قیمت بازاری.

**طبقه‌بندی JEL:** P42، E31، D63، P4.

* این اثر تحت حمایت معنوی اندیشکدهٔ فقهی مناط انجام شده است.

## مقدمه

تأمین رفاه و معیشت جامعه از اهداف مطلوب در حکمرانی اقتصادی است و نظام بازار به‌عنوان یکی از ارکان مهم این حکمرانی، در صورت بروز اختلال می‌تواند کل نظام اقتصادی را دچار تحول سازد. از مهم‌ترین چالش‌های مؤثر بر اختلال در بازار، تورم افسارگسیخته و عدم ثبات قیمت‌هاست؛ ازاین‌رو برنامه‌ریزان اقتصادی همواره به دنبال ابزارهایی برای کنترل و مدیریت آن بوده‌اند. در نظام اسلامی نیز مسئلهٔ قیمت‌گذاری نسبت به کالاهای خصوصی، از مسائل مهم مرتبط با حکمرانی اقتصادی و مورد توجه فقها و اندیشمندان شیعه است.

با توجه به ماهیت نظام اسلامی، روایات به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین منابع پاسخ‌گویی به مسائل پیش رو در این حوزه، مورد استناد قرار می‌گیرند. در موضوع حاضر نیز، روایات منبع اصلی استخراج حکم در نظام بازار و مسئلهٔ قیمت‌گذاری‌اند؛ ازاین‌رو بررسی آنها می‌تواند تا حدود زیادی حکم مسئله را روشن سازد. با توجه به اینکه عمدهٔ اختلافات در زمینهٔ قیمت‌گذاری ناظر به روایات است، قرائن و شواهد موجود در روایات نشان می‌دهد که فضای مورد بحث مربوط به بازار کالای خصوصی است. بنابراین این پژوهش در بررسی موضوع، از میان منابع قابل استفاده در استخراج حکم، صرفاً بر بررسی روایات تمرکز دارد.

## پیشینهٔ تحقیق

مسئلهٔ «تسعیر» و قیمت‌گذاری از دیرباز در میان اندیشمندان اسلامی مورد توجه و گفت‌وگو بوده است. از مهم‌ترین ادله‌ای که مورد استناد آنان قرار گرفته، بررسی روایات این حوزه است. در میان پژوهش‌های معاصر نیز مباحث فراوانی با رویکردهای فقهی ـ اقتصادی دنبال شده است. دربارهٔ آثار منتشرشده باید گفت علی‌رغم گستردگی پژوهش‌ها در این زمینه، عموماً این آثار از چند منبع اقتباس شده‌اند و بیشتر آنها صرفاً به استناد به همان منابع بسنده کرده و نوآوری مؤثری در این زمینه نداشته‌اند. در ادامه، به آثار مهم در این زمینه اشاره می‌شود.

موسویان (۱۳۸۹) در مقالهٔ «ضوابط قیمت‌گذاری از منظر فقه امامیه»، با تحلیل روایات، مشروعیت یا عدم مشروعیت تسعیر را تابع وضعیت سلامت بازار می‌داند. وی با استناد به عهدنامهٔ مالک اشتر و تأکید بر عبارت «بأسعار عدل»، بر این باور است که هدف غایی روایات، تحقق عدالت معاوضی است. از دیدگاه او، منع تسعیر در روایات ناظر به بازار در وضعیت رقابتی است، اما در صورت بروز احتکار یا انحصار، حاکم نه‌تنها مجاز، بلکه مکلف به قیمت‌گذاری است.

حسینی (۱۳۸۴) در مقالهٔ «قیمت‌گذاری از دیدگاه فقه و اقتصاد»، با رویکردی میان‌رشته‌ای، به واکاوی مبانی مشروعیت مداخلهٔ دولت در بازار پرداخته و با تمرکز بر روایات باب تسعیر، دیدگاهی حداقلی را در قبال قیمت‌گذاری دولتی اتخاذ کرده است. وی با تحلیل نصوص و روایات، بر این باور است که قیمت کالاها در شرایط طبیعی باید بر اساس برآیند عوامل واقعی عرضه و تقاضا تعیین شود و چنین قیمتی را همان «قیمت خدایی» می‌داند که مداخله در

آن مجاز نیست. به اعتقاد او، حتی در شرایط غیرطبیعی بازار مانند احتکار، انحصار و تورم نیز شواهد روایی و فقهی کافی برای تأیید فتوا به جواز قیمت‌گذاری حاکم یافت نمی‌شود.

یوسفی (۱۳۸۵) در پژوهش «رفتار پیامبرﷺ و امامان‌ﷺ در برابر نوسان قیمت»، نتیجه‌گیری می‌کند که در مواجهه با نوسانات قیمتی، روایات مانع از مداخلهٔ تنظیمی حاکم در شرایط «شکست بازار» یا «گرانی‌های ناشی از رفتارهای غیرقانونی و تبانی» نیستند.

بهمن‌پوری (۱۳۸۹) در پژوهشی با عنوان «نقد و بررسی ادلهٔ فقهی عدم جواز تسعیر»، نشان می‌دهد که روایات باب تسعیر، مداخلات حاکمیتی را صرفاً به موارد اخلال در عرضه مانند احتکار محدود کرده و در این موارد نیز اولویت را به اجبار بر عرضهٔ کالا با قیمت متعارف بازار می‌دهند، نه قیمت‌گذاری دستوری.

قاسمی اصل اصطهباناتی (۱۴۰۳) در پژوهش خود با عنوان «مبانی و معیارهای مداخلهٔ دولت در قیمت‌گذاری از منظر اقتصاد اسلامی»، به بررسی موقعیت‌های مختلف قیمت‌گذاری از منظر اقتصاد اسلام و تبیین مبانی مشروعیت مداخلهٔ دولت در تعیین قیمت‌ها پرداخته‌اند. نوع کالا، ماهیت بازار و توانمندی‌های اجرایی دولت، از جمله متغیرهای مؤثر در این زمینه است. این پژوهش با نگاه کلان در پی تولید چارچوب کلی از نحوهٔ مداخلات دولت در بازار بر اساس مذهب و علم اقتصاد اسلامی است و در مقام تحلیل روایات به‌طور خاص نبوده است؛ درحالی‌که پژوهش حاضر در پی تحلیل مضمون روایات و استخراج محدودهٔ مداخلات دولت بر پایهٔ آن است.

چنان‌که روشن است، پژوهش‌های صورت‌گرفته عمدتاً بر نتیجه و حکم مسئله (مبنی‌بر جواز یا عدم جواز قیمت‌گذاری) تمرکز کرده‌اند؛ درحالی‌که تحلیل دقیق «محل نزاع» و بازخوانی ادله در پرتو این تحلیل، می‌تواند جایگاه مداخلهٔ حاکمیت در بازار را بازتعریف کند. همچنین در هیچ‌یک از آنها به بررسی روایات به‌صورت تفصیلی و جامع با روش تحلیل «فقه‌الحدیثی» پرداخته نشده است، بلکه هریک به بخشی از این مستندات، به‌صورت ضمنی و در کنار سایر ادله به‌طور اجمالی، اشاره کرده‌اند. بنابراین تعیین نقطهٔ تمرکز حکمرانی بازار در کنار بررسی جامع روایات در زمینهٔ قیمت‌گذاری به‌عنوان اصلی‌ترین منبع، از نوآوری‌های این پژوهش نسبت به سایر تلاش‌ها به‌شمار می‌رود.

## ۱. اعتبارسنجی روایات

ازآنجایی‌که نگارنده، مبنای اعتبارسنجی شیخ انصاری، یعنی «شیوهٔ کتاب‌محوری با تکیه بر کتب معروف و مشهور شیعه» را در بحث پذیرش روایات، برگزیده و بر اساس آن مشی می‌کند، ایشان در توضیح مبنای خود می‌فرماید:

**بی‌گمان برای هرکسی که به دنبال بررسی و تتبع در احوال راویان احادیث در کتب تراجم باشد، شکی باقی نمی‌ماند که اکثر اخبار (روایات)، بلکه نزدیک به همهٔ آنها ـ مگر موارد بسیار اندک و نادر ـ از ائمه‌ﷺ صادر شده است. این موضوع پس از تأمل در «چگونگی وصول روایات به‌دست ما» و «چگونگی اهتمام صاحبان کتب از مشایخ سه‌گانه و پیشینیان آنها در پالایش آنچه در کتاب‌هایشان به امانت گذاشته‌اند» آشکار می‌شود؛ زیرا آنان در نقل حدیث، تنها به گرفتن صرف روایت از یک کتاب و قرار دادن آن در**

**تصنیف خود اکتفا نمی‌کردند. این احتیاط و دقت در کیفیت ثبت و ضبط، به این دلیل بوده است تا مبادا آن کتاب توسط برخی دروغ‌پردازان دست‌کاری شده باشد (شیخ انصاری، ۱۴۲۸ق ج۱، ص۳۵۱).**

همچنین در جایی دیگر می‌فرماید:

**بدان که اصل واجب بودن عمل به اخباری (روایاتی) که در کتاب‌های معروف تدوین شده‌اند، از اموری است که در این عصر بر آن اجماع شده است، بلکه بعید نیست که این امر از ضروریات مذهب (از بدیهیات و اصول قطعی مذهب) باشد (شیخ انصاری، ۱۴۲۸ق، ج۱، ص۲۳۹).**

ازاین‌رو اگر روایتی در کتاب‌های مشهور عرضه‌شده در فضای علمی جامعهٔ شیعه باشد، مورد پذیرش قرار می‌گیرد. بر همین مبنا، روایات مستند در کتاب‌هایی نظیر *الکافی*، *الفقیه*، *التوحید*، *التهذیب* و *نهج‌البلاغه* که از کتب مشهور شیعه بوده و وثاقت آنها مورد تأیید جریان امامیه است (مفید، ۱۴۰۰، ص۲۱۷ـ۳۱۸؛ حسین‌پوری، ۱۳۹۷، ص۸۰ـ۱۹۰)، مورد استناد قرار می‌گیرد. در مقابل، کتاب‌هایی مانند *دعائم الاسلام* که از چنین جایگاهی برخوردار نباشند، از گردونهٔ کار خارج می‌شوند.

## ۲. درآمد بحث

بررسی منابع حدیثی بیانگر آن است که محور اصلی در نظام قیمت‌گذاری، مسئلهٔ «عدالت» در مقابل «ظلم (اجحاف)» است. این مؤلفه، چگونگی و شیوهٔ مواجههٔ اهل‌بیت﵈ با موضوع قیمت‌گذاری در بازار را تبیین می‌کند. بر این اساس، «شرایط عادلانه» وضعیتی است که در آن، بازار بر پایهٔ سازوکارهای طبیعی خود و به دور از هرگونه عامل اختلال‌زا فعالیت می‌کند. در مقابل، «شرایط ظالمانه» به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن، بازار بر اثر ورود عوامل مخلّ، از حالت اولیه و تعادل طبیعی خود خارج شده و روند متعارف آن دچار انحراف می‌گردد.

ایجاد شرایط ظالمانه، موجب تضییع حقوق ذی‌نفعان بازار شده و حاکمیت را نیز به‌عنوان مدافع حقوق عامه، در مقام برخورداری از «حق و وظیفه» برای شناسایی و رفع عوامل مخل قرار می‌دهد. این عوامل مخلّ، به دو دسته درونی و بیرونی تقسیم می‌شوند. «عوامل درونی»، شامل اختلالاتی هستند که از درون بازار و به‌واسطهٔ بازیگران و دیگر کنشگران اقتصادی ایجاد می‌شوند. پدیده‌هایی نظیر انحصار، احتکار و تبانی که از سوی تأمین‌کنندگان کالا و خدمات بر بازار تحمیل می‌گردد، از این دسته‌اند. «عوامل بیرونی» نیز شامل پدیده‌هایی هستند که خارج از سازوکارهای مستقیم بازار عمل می‌کنند. این عوامل می‌توانند ناشی از حوادث طبیعی (مانند خشک‌سالی و سیل) و یا برخاسته از مداخلات انسانی (مانند سیاست‌های حکمرانی یا تحریم‌های بین‌المللی) باشند.

در مجموع، ۱۴ روایت در این زمینه مورد استناد محدثان و فقهای امامیه قرار گرفته است. بررسی این روایات نشان می‌دهد که می‌توان آنها را بر اساس مفاد و محتوای صادر شده از ائمه﵈، در چهار دسته روایی طبقه‌بندی نمود. در ادامه، این موارد به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرند.

## ۳. روایات مرتبط با ربوبیت الهی

روایات موجود در این دسته، اگرچه به مسئلهٔ قیمت اشاره دارند، اما هیچ‌گونه نظارت و دلالتی بر سازوکار قیمت‌گذاری توسط حاکمان ارائه نمی‌دهند. بررسی مفاد و محتوای آنها و همچنین فهم و ارتکاز محدثان در عصر صدور، نشان می‌دهد که محور بحث پیرامون مباحث کلامی در زمینهٔ ربوبیت خداوند است. بر اساس مفاد این روایات، می‌توان چنین استنباط کرد که همان‌گونه که خداوند برای سایر امور و اسباب ربوبیت خود از جمله تأمین ارزاق مخلوقات و نزول باران، موکلانی قرار داده است، برای امور مربوط به قیمت نیز موکلانی منصوب کرده است. در این راستا، روایات ذیل مورد استناد قرار گرفته‌اند:

روایت اول، امام سجاد﵇ فرمودند: «همانا خداوند عزوجل فرشته‌ای را بر قیمت [کالاها] گمارده است تا آن را به فرمان الهی تدبیر [و سامان‌دهی] کند» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج۱۰، ص۵۳).

روایت دوم، امام صادق﵇ فرمودند: «همانا خداوند عزوجل فرشته‌ای را بر قیمت‌ها گمارده است که آنها را تدبیر می‌کند» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج۱۰، ص۵۳).

روایت سوم، امام صادق﵇ فرمودند: «همانا خداوند جل‌وعز فرشته‌ای را بر قیمت [کالا] گماشته است؛ پس قیمت‌ها به‌خاطر کمبود [کالاها] گران نمی‌شوند و به خاطر وفور، ارزان نمی‌شوند» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج۱۰، ص۵۳).

ظهور این روایات بر آن است که خداوند برای قیمت‌ها مسئولان و حافظانی قرار داده است و تمامی امور مربوط به قیمت‌ها به‌وسیلهٔ آنان تدبیر می‌شود. بر این اساس برخی، مفاد این روایات را ناظر به مسئلهٔ «قیمت‌گذاری» دانسته‌اند و چنین استدلال کرده‌اند که ازآنجاکه امور مربوط به سازوکارهای قیمت بر عهدهٔ خداوند است، بنا بر دلالت التزامی، هرگونه دخالت حکومت در امر قیمت‌ها ممنوع خواهد بود؛ ازاین‌رو صاحبان کالا مجازند کالای خود را به قیمت دلخواه عرضه کنند و حاکمیت نیز باید از هرگونه مداخله در این زمینه پرهیز نماید. با این بیان، عدم جواز قیمت‌گذاری به‌صورت مطلق و در تمامی شرایط، اثبات می‌شود.

اما این برداشت با اشکالاتی مواجه است:

۱. باید توجه داشت که میان نقل و عقل هیچ‌گاه تعارضی وجود ندارد؛ ازاین‌رو اگر برداشت از روایات به‌گونه‌ای باشد که با مسلمات عقلی سازگار نباشد، نشان‌دهندهٔ نادرست بودن آن برداشت از کلام ائمه﵈ است. بنابراین باید کلام را به‌نحوی تبیین کرد که سازگاری میان نقل و عقل حفظ گردد، حتی اگر برای رسیدن به این مقصود، لازم باشد از معنای اولیهٔ روایت دست برداشته و به تأویل پناه برد. با این توضیح، برداشت ارائه‌شده از روایات مبنی‌بر اینکه چون نظام قیمت‌گذاری بر اساس نظارت و تدبیر الهی انجام می‌شود، عوامل انسانی نمی‌توانند در روند و فعالیت‌های نظام بازار دخالت داشته باشند، با واقعیت و مشاهدات عینی بازار در تعارض آشکار است. بررسی وضعیت بازارهای گوناگون نشان می‌دهد که عواملی همچون تصمیمات بازیگران بازار (فروشنده و خریدار) از طریق اقداماتی مانند

تبانی، انحصار و احتکار، در کنار عوامل بیرونی مانند اعمال سیاست‌های کلان اقتصادی و تحریم‌های خارجی، بر نظام قیمت‌ها تأثیر گذاشته و سبب اختلال در بازار و خروج دادوستد از مدار عدالت شده‌اند.

۲. این برداشت با اندیشه‌های کلامی امامیه در باب نقش علل و اسباب مادی در تعارض است. طبق این تفسیر، تمام نابسامانی‌ها و اختلالات ایجادشده در نظام بازار و سازوکار قیمت باید به خداوند نسبت داده شود. به‌عبارت‌دیگر، نواقص و کاستی‌ها معلول فعل خداوند دانسته می‌شوند؛ درحالی‌که خداوند منزه از هرگونه کاستی و نقص است. مدیریت هستی توسط خداوند هیچ منافاتی با اختیار انسان ندارد و دوگانگی «قیمت‌گذاری توسط خداوند در مقابل قیمت‌گذاری توسط انسان» در این اندیشه مردود است؛ زیرا تدبیر انسان در طول تدبیر خداوند قرار دارد.

علامه مجلسی در این زمینه می‌فرماید:

**این روایات نشان می‌دهد که قیمت‌گذاری به‌دست خداوند متعال است. متکلمان در این باره اختلاف‌نظر دارند. اشاعره معتقدند که قیمت‌گذار فقط خداوند است (درنتیجه انسان هیچ نقشی ندارد)، اما امامیه و معتزله معتقدند که گرانی و ارزانی به جهتی به فعل خداوند بازمی‌گردد و به جهتی دیگر به اختیار بندگان مربوط می‌شود (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج۱۹، ص۱۵۲).**

۳. با فرض پذیرش نظارت و دلالت بر مسئلهٔ قیمت‌گذاری، قطعاً این نظارت نمی‌تواند شامل موارد ظالمانه (اجحاف‌آمیز) باشد. آیت‌الله نجفی در کتاب گران‌قدر *جواهر الکلام* در این زمینه می‌فرماید:

**رد کردن این ادعا (عدم جواز قیمت‌گذاری) در صورت وجود اجحاف، به جهت نفی ضرر و زیان، دور از ذهن نیست؛ زیرا اگر چنین نباشد، فایدهٔ اجبار به فروش از بین می‌رود؛ چراکه ممکن است فروشنده در مال خود چیزی را درخواست کند که توان پرداخت آن وجود نداشته باشد و این امر به ضرر مردم تمام خواهد شد. هدف اصلی، رفع ضرر است و حالت اجحافی از مصادیق قیمت‌گذاری شمرده نمی‌شود. به همین دلیل، بیشتر فقها این حالت را در مباحث قیمت‌گذاری مطرح نکرده‌اند (نجفی، ۱۴۲۱ق، ج۱۱، ص۶۱۴).**

برخی از محققان معاصر این دسته روایات را بر شرایط طبیعی حمل کرده‌اند و حالت‌های غیرطبیعی، از جمله احتکار و تبانی را مشمول آن نمی‌دانند (موسویان، ۱۳۸۹، ص۱۰۹ـ۱۳۶). در این باره باید گفت: افزون بر نکات پیش‌گفته دربارهٔ عدم دلالت روایات بر مسئلهٔ قیمت‌گذاری، بر فرض پذیرش نظارت روایات بر قیمت‌گذاری، روشن نیست اختصاص آنها به حالت طبیعی بر اساس چه شواهدی صورت گرفته است.

روایت چهارم، نزد امام سجاد﵇ از گرانی قیمت بحث شد. ایشان فرمودند: «نسبت به گرانی قیمت چیزی متوجه من نیست. اگر گران شود بر عهدهٔ او [خداوند] است و اگر ارزان شود نیز بر اوست» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج۹، ص۵۴۹).

دربارهٔ این روایت، برخی معتقدند که طرح مسئلهٔ گرانی قیمت‌ها نزد امام﵇ با هدف تعیین قیمت خاصی بر کالاها از سوی ایشان صورت گرفته است، اما حضرت﵇ این مسئولیت را از خود سلب کرده و تدبیر قیمت‌ها را به خداوند نسبت داده‌اند (موسویان، ۱۳۸۹، ص۱۰۹ـ۱۳۶).

این برداشت نیز با اشکالاتی مواجه است:

افزون بر مطالب پیشین، باید به این نکته اشاره کرد که قیمت‌گذاری کالا و خدمات، از مؤلفه‌های نظام بازار و امری حاکمیتی است. دوران امام سجاد﵇ از شدیدترین دوران‌های خفقان و تقیه بوده و ایشان اختیار و قدرتی در زمینهٔ ادارهٔ جامعه و حکمرانی نداشته‌اند. بنابراین نمی‌توان محتوای بیان‌شده را ناظر به مسئلهٔ مدیریت بازار دانست، بلکه فرمایش ایشان در جهت تنبّه و توجه افراد به منشأ و رازق حقیقی بوده است. به‌عبارتی، حضرت فرمودند این افزایش قیمت‌ها سبب نگرانی من نمی‌شود؛ زیرا بالا و پایین شدن قیمت نمی‌تواند در روزی من تأثیری داشته باشد و همه چیز به‌دست خداوند است.

باب‌بندی و چینش این دسته از روایات توسط محدثان و فقیهان نزدیک به عصر حضور امامان﵈ نیز، مؤید عدم ناظر بودن آنها به مسئلهٔ قیمت‌گذاری است. مرحوم کلینی این روایات را در «باب الاجمال فی الطلب» آورده است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج۹، ص۵۴۶). از نظر ایشان، این دسته روایات ارتباط مستقیم با قضا و قدر الهی در زمینهٔ رزق و روزی دارد؛ درحالی‌که مباحث قیمت‌گذاری و احتکار را در باب دیگری با عنوان «باب الاسعار» و «باب الحکره» مطرح کرده و از این دسته روایات هیچ نقلی به میان نیاورده است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج۱۰، ص۵۲).

شیخ صدوق نیز این روایات را در همین فضا فهم کرده است. ایشان عوامل مؤثر در بازار را به دو دسته تقسیم می‌کند: دستهٔ نخست، عواملی که منسوب به خداوند است و در مقابل آنها، وظیفهٔ انسان رضایت به حوادث و پیشامدهاست؛ و دستهٔ دوم، عواملی که منسوب به انسان است. ایشان با توجه به دستور و دخالت پیامبرﷺ در بازار، چنین برداشت می‌کند که در این حالت، باید از سوی حاکمیت اقدام شود و نباید کار به حال خود رها گردد (شیخ صدوق، ۱۳۹۸، ص۳۸۹ـ۳۹۰). ایشان فضای این روایت را مرتبط با دستهٔ اول می‌داند و درنتیجه، این روایت نیز نمی‌تواند دلالتی بر موضوع قیمت‌گذاری داشته باشد.

## ۴. روایات مرتبط به احتکار

روایات موجود در این دسته نیز، هیچ‌گونه نظارت و دلالتی بر سازوکار قیمت‌گذاری توسط حاکمان ندارند، بلکه مفاد و محتوای آنها در ارتباط با شروط تحقق احتکار است و ظلم (اجحاف) به‌عنوان اصلی‌ترین مسئله در این زمینه مورد توجه قرار گرفته است. انحصارگر، با توجه به سهم قابل توجهی که در عرضهٔ کالا در بازار دارد، همواره در معرض احتکار و ایجاد شرایط ظالمانه برای خریداران قرار می‌گیرد. اگرچه در نگاه عرفی، صرف حبس مال موجب تحقق مفهوم احتکار می‌شود، اما از نظر شرعی، حبس مال باید از سوی فرد یا افرادی باشد که در بازار تأثیرگذاراند و بتوانند در نظام قیمتی تغییر ایجاد کنند. در غیر این صورت، خرده‌فروشانی که سهمی از بازار ندارند و امکان ایجاد اختلال در روند بازار و شرایط ظالمانه را ندارند، مشمول عنوان احتکار نمی‌شوند.

ممکن است گفته شود این اثرگذاری می‌تواند تابع تجمیع و انباشت کالا توسط همهٔ خرده‌فروشان باشد. در این صورت، باید گفت: احتمال اینکه تمام خرده‌فروشان به‌صورت هماهنگ، در زمان خاصی، نسبت به عرضه یا عدم عرضهٔ کالا اقدام کنند، بسیار بعید است، ولی بر فرض لحاظ چنین احتمالی، این دسته از خرده‌فروشان انحصار چندگانه تشکیل داده‌اند و باز هم قدرت در انحصار است.

میزان، اثرگذاری در بازار است و نه صرف ذخیره و نگهداری مال. بعضی روایات، اشاره به داستان حکیم‌بن‌حزام به‌عنوان سهامدار عمدهٔ بازار دارد. پیامبرﷺ به او هشدار می‌دهند که مراقب باشد تا با توجه به تأثیرگذاری‌اش در بازار، به احتکار دچار نشود. فضای گفت‌وگوهای صورت‌گرفته بین امامؑ و مخاطبان به‌گونه‌ای است که هیچ‌گونه ظهور و نظارتی بر مسئلهٔ قیمت‌گذاری ندارد.

روایت پنجم، ابوالفضل سالم حنّاط نقل می‌کند امام صادقؑ به من فرمود:

**«شغلت چیست؟» گفتم: گندم فروشم. گاهی وقت‌ها بازار رواج خوبی دارد و پاره‌ای از اوقات کساد است، پس گندم‌ها را نگه می‌دارم. فرمود: «پس مردم اطراف تو دربارهٔ این کار چه می‌گویند؟» گفتم: می‌گویند: محتکر است. فرمود: «آیا کسی غیر از تو آن را می‌فروشد؟» گفتم: من از هزار جزء، حتی یک جزء را هم نمی‌فروشم. فرمود: «اشکالی ندارد، همانا آن [احتکاری که نهی شده] مربوط به مردی از قریش بود که به او حکیم‌بن‌حزام گفته می‌شد. او چنین بود که هرگاه غذا [آذوقه] وارد مدینه می‌شد، همهٔ آن را می‌خرید، پس پیامبرﷺ از کنار او گذشت و فرمود: «ای حکیم‌بن‌حزام! بپرهیز از اینکه احتکار کنی» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۷، ص۱۶۰).**

برخی، از این روایات عدم جواز قیمت‌گذاری را برداشت کرده‌اند (موسویان، ۱۳۸۹، ۱۰۹ـ۱۳۶). بر این اساس، اگر فردی در شرایط وفور کالا، آن را به امید افزایش قیمت در آینده احتکار کرده و از عرضهٔ آن خودداری کند، این امر بلامانع خواهد بود. لازمهٔ چنین حقی به دلالت التزامی، آن است که کسی او را به عرضهٔ کالا مجبور نکند. بنابراین حاکم نمی‌تواند در این شرایط، صاحبان کالا را به فروش کالای خود ملزم کرده و قیمت خاصی بر آنان تحمیل نماید، بلکه صاحب کالا اختیار دارد کالا را به قیمت دلخواه خود و بدون هیچ‌گونه محدودیتی عرضه کند.

بیان شد رویه و روال حکیم‌بن‌حزام این‌گونه بوده است که در پی ایجاد انحصار و به‌دست گرفتن کل بازار بوده است. شرط تحقق احتکار، علاوه بر نگهداری و ذخیرهٔ کالاها، میزان اثرگذاری در بازار است و اجازهٔ امامؑ به سبب سهم بسیار ناچیز حنّاط در بازار و درنتیجه، عدم اثرگذاری او در نظام قیمت‌گذاری بوده است. بنابراین اولاً روایت شامل فرض احتکار نمی‌شود و بیان‌کنندهٔ شرایط عادلانهٔ بازار است. ازاین‌رو در این شرایط، روایت دلالتی بر عدم جواز قیمت‌گذاری ندارد؛ زیرا علاوه بر مطلب بالا، جواز حبس مال از فروش توسط امامؑ، دلالتی بر این مطلب ندارد که اگر حاکم تشخیص مصلحت داد نمی‌تواند قیمت گذاری کند؛ ثانیاً بر فرض تحقق احتکار و خروج بازار از شرایط عادلانه و طبیعی، همچنان این روایت قابلیت اثبات عدم جواز قیمت‌گذاری را ندارد؛ زیرا در هر دو حالت، عبارت «اشکالی ندارد» تنها دال بر عدم وجوب قیمت‌گذاری است و نه اینکه دلالتی بر عدم جواز داشته باشد.

روایت ششم، از جعفربن‌محمدؑ نقل شده است که فرمود:

**حقیقت احتکار این است که تو غذا [آذوقه] را بخری که در آن شهر، غیر از آن یافت نمی‌شود و آن را ذخیره کنی، اما اگر در شهر غذا [آذوقه] یا کالای دیگری غیر از آن وجود داشت، یا آن‌قدر فراوان بود که مردم آنچه می‌خواهند بخرند، اشکالی ندارد، ولی اگر [آن کالا] یافت نشود، احتکار آن ناپسند است. نهی رسول خداﷺ از احتکار، تنها به این دلیل بود که مردی از قریش به نام حکیم‌بن‌حزام هرگاه غذا [آذوقه] وارد مدینه می‌شد، همه‌اش را می‌خرید [و بازار را قبضه می‌کرد]، پس پیامبرﷺ از کنار او گذر کرد و فرمود: ای حکیم! از احتکار بپرهیز... (ابن‌حیون، ۱۳۸۵، ج۲، ص۳۵).**

امامؑ پس از تبیین شروط احتکار، به شرایط بازار در زمان پیامبر اکرمﷺ و فعالیت‌های اقتصادی حکیم‌بن‌حزام در آن دوره اشاره می‌کنند. از این منظر می‌توان چهار استنباط اصلی را مطرح کرد:

اولاً، بیان امامؑ ناظر به «حکم تکلیفی» حبس مال توسط صاحب کالاست و مسئلهٔ قیمت‌گذاری را دربر نمی‌گیرد؛

ثانیاً، این سخن در مقام تعیین محدودهٔ عمل و اختیارات فروشنده است، لذا در خصوص عوامل محدودکنندهٔ این اختیارات و همچنین اختیارات حاکمیت، سکوت کرده و موضوع بحث نیست؛

ثالثاً، بر فرض وجود دلالت التزامی بر مسئلهٔ قیمت‌گذاری، این دلالت مطلقاً بر «حرمت» قیمت‌گذاری دلالت نمی‌کند، بلکه حداکثر می‌توان از آن، «عدم وجوب» قیمت‌گذاری را برداشت کرد، نه «عدم جواز» آن را؛

رابعاً، ارتباط میان جواز گران‌فروشی از سوی امامؑ و مسئلهٔ قیمت‌گذاری، یک دلالت التزامی روشنی نیست؛ زیرا از حکم تکلیفی احتکار، عدم جواز قیمت‌گذاری به‌طور مستقیم قابل استخراج نیست و مستلزم واسطه‌های استدلالی است. وجود این واسطه‌ها باعث می‌شود که مسئله به «دلالت التزامی غیرروشن» تبدیل شود، و این سطح از ارتباط نمی‌تواند برای معنای ظاهرساز کلام کافی باشد، بلکه صرفاً می‌تواند در مرتبهٔ پایین‌تر اشاره‌ای به این مطلب باشد.

اگرچه از نظر محتوایی این روایت بسیار شبیه به روایت قبل است، اما پرداختن مستقل به هر دو روایت از این جهت است که پژوهشگران برای کلام خود، گاهی به روایت پنجم و گاهی به روایت ششم استناد داده‌اند. ازاین‌رو در مقام نقد بیانات مطرح‌شده، لازم است به‌صورت جامع به هر دو روایت مستقلاً پرداخته شود. همچنین متفاوت بودن مصدر روایات و پاسخ‌های متفاوت نیز بر ضرورت این پرداخت مستقل می‌افزاید.

روایت هفتم، از امام صادقؑ دربارهٔ مردی پرسیدم که غذا (آذوقه) را احتکار می‌کند و برای بالا رفتن قیمتش درنگ می‌کند، آیا این کار جایز است؟ فرمود: «اگر آذوقه زیاد باشد و برای مردم کافی باشد، اشکالی ندارد، اما اگر آذوقه کم باشد و برای مردم کافی نباشد، احتکار کردن آذوقه ناپسند است و نباید مردمی را که غذا [آذوقه] ندارند به حال خود واگذارد» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۷، ص۱۶۰).

روشن است که از بیان امامؑ مبنی‌بر جواز نگه داشتن کالا، نمی‌توان عدم جواز قیمت‌گذاری توسط حاکمیت را برداشت نمود (موسویان، ۱۳۸۹، ص۱۰۹ـ۱۳۶)؛ زیرا امامؑ صرفاً در مقام بیان وظیفهٔ فروشنده است و از جهت

شمولیت حکم بر مسئلهٔ قیمت‌گذاری حتی در فرض وقوع اجحاف (ظلم در عرضه) نیز، کلام ایشان ساکت است، بلکه عبارت «نباید مردمی را که غذا ندارند به حال خود واگذارد» را باید مصداقی از همان اجحاف دانست، لذا جواز نگه داشتن کالا در حالت عادی، قطعاً شامل حالت اجحافی نخواهد شد. از سوی دیگر، امام﵇ در مقام بیان حدود اختیارات حاکمیت در این زمینه نبوده است. بنابراین با توجه به ادلهٔ حاکم در این مسئله، اختیار صاحب کالا می‌تواند محدود و مقید به حکم حاکمیت گردد.

روایت هشتم، از امام صادق﵇ دربارهٔ تاجرانی پرسیدند که به سرزمینی وارد شده‌اند و با هم توافق کرده‌اند که کالای خود را جز به قیمت آنچه خودشان می‌پسندند، نفروشند. امام﵇ فرمودند: «اشکالی ندارد» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج۳، ص۲۶۶).

این روایت به موضوع «تبانی در بازار» می‌پردازد؛ وضعیتی که در آن گروهی از بازرگانان با یکدیگر توافق می‌کنند تا کالای خود را تنها با قیمت مشخص و مطلوبی عرضه کنند و از فروش کالا با قیمتی کمتر از آن توافق خودداری نمایند. امام﵇ این عمل را بلامانع دانسته‌اند.

برخی فقها از این روایت برای اثبات عدم جواز قیمت‌گذاری در شرایط احتکار (به‌عنوان مصداقی از اجحاف) استفاده کرده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج۱۵، ص۳۴۰؛ بحرانی، ۱۳۶۳، ج۱۸، ص۶۵). به نظر می‌رسد به دلیل وجود «مناط مشترک» میان احتکار و تبانی (یعنی هر دو در نهایت به «عرضهٔ کالا با قیمت دلخواه» منتهی می‌شوند)، برخی از این روایت برای استدلال در حوزهٔ احتکار نیز بهره گرفته‌اند. بااین‌حال، در این روایت نیز محتوای بیان‌شده ارتباط مستقیمی با مسئلهٔ قیمت‌گذاری ندارد؛ زیرا قیمت‌گذاری کالا و خدمات، از مؤلفه‌های نظام بازار و امری حاکمیتی است. امام صادق﵇ در زمان طرح این مسئله، در جایگاه ولایت و ادارهٔ جامعه نبوده‌اند. بنابراین نمی‌توان سؤال و جواب مطرح‌شده را ناظر به مدیریت بازار و نظام قیمت‌گذاری حکومتی دانست.

ممکن است گفته شود هرچند امام﵇ در جایگاه ولایت و ادارهٔ جامعه قرار نداشته‌اند، اما می‌توانستند تکلیف شرعی حکومت را بیان کنند، به‌ویژه آنکه طرح این مسئله، به‌خودی‌خود برای حاکمیت مخاطره‌ای نداشته است.

در پاسخ باید گفت: اگرچه این فرض در مقام احتمال، قابل طرح است، اما با توجه به شرایط خفقان شدید و فضای تقیه‌ای حاکم بر دوران بنی‌عباس، به‌ویژه عصر منصور دوانیقی، نمی‌توان آن را پذیرفت؛ زیرا امام﵇ در این دوره به شدت تحت کنترل بودند وحتی اگر بیان این مسئله فی‌نفسه برای حاکمیت خطری نداشت، وجود داعیهٔ حکومت در ائمه﵈ موجب می‌شد سخنان ایشان همواره مورد توجه و نظارت قرار گیرد. ازاین‌رو بیان هر جمله‌ای که می‌توانست نشان‌دهندهٔ چنین داعیه‌ای باشد، احتمال به خطر افتادن جان امام﵇ و نقض تقیه را در پی داشت. بنابراین نمی‌توان روایت را ناظر به بیان تکالیف حکومت دانست.

افزون بر این، از فضای روایت نیز چنین مطلبی به‌دست نمی‌آید و هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که نشان دهد امام﵇ در مقام تبیین وظایف حاکمیت بوده‌اند.

بحث اصلی، پیرامون جواز یا عدم جواز قیمت‌گذاری است، نه وجوب یا حرمت آن. بنابراین صرف عدم قیمت‌گذاری در این شرایط توسط امام﵇، نمی‌تواند دلیلی بر ممنوعیت مطلق قیمت‌گذاری در همهٔ شرایط باشد.

هیچ قرینه و شاهدی مبنی‌بر دلالت حکم بر اجحاف (گران‌فروشی ظالمانه) وجود ندارد تا بتوان نتیجه گرفت که پاسخ امام﵇، مجوز قیمت‌گذاری در فرض اجحاف را نشان می‌دهد.

## ۵. روایات مرتبط با عدم جواز قیمت‌گذاری

با توجه به اینکه نظام قیمت‌گذاری به مسائل حاکمیتی مرتبط است، دسته‌ای از روایات به سیره و رفتار پیامبرﷺ در این موضوع اشاره دارند. این گزارش‌ها گاهی به‌صورت مستقیم و گاهی به‌عنوان شاهد کلام، توسط ائمه﵈ به‌کار برده شده‌اند. فضای صدور کلام پیامبرﷺ نشان می‌دهد که قیمت‌گذاری توسط حاکمیت در حالت عادلانه و طبیعی ممنوع بوده است، ولی در مورد شرایطی که بازار به سمت اجحاف پیش برود، گزارش صریحی وجود ندارد. در این زمینه، برخی روایات حاکی از آن است که در شرایط اختلال بازار، کمبود کالا و نوسان قیمت‌ها، مردم از پیامبرﷺ به‌عنوان حاکم جامعه، درخواست تنظیم بازار و تثبیت قیمت‌ها را داشته‌اند. بااین‌حال، با توجه به اینکه میزان اختلال ایجادشده به میزانی نبوده که بازار از حالت عادلانه خارج شود، حضرت از دخالت در بازار و قیمت‌گذاری خودداری کرده‌اند. از طرف دیگر، در گزارش‌های رسیده، عکس‌العمل حکومت نسبت به عدم تبعیت بازاریان از عرضهٔ کالا و ایجاد اختلال، مطلبی بیان نشده است و لذا نمی‌توان حکم مسئله را از آنها استخراج کرد.

روایت نهم، امام صادق﵇ فرمودند:

> **در زمان رسول خداﷺ آذوقه تمام شد، پس مسلمانان نزد ایشان آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا! آذوقه تمام شده و چیزی باقی نمانده است مگر نزد فلان شخص، پس به او امر کن که آن را به مردم بفروشد. ایشان حمد و ثنای خداوند را به‌جا آورده و سپس فرمودند: ای فلانی! مسلمانان می‌گویند آذوقه فقط نزد تو یافت می‌شود، پس آن را بیرون بیاور و به هر قیمتی که مایل هستی بفروش و آن را حبس نکن (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۷، ص۱۵۹).**

برخی از فقهای امامیه از عبارت «به هر قیمتی که مایل هستی بفروش»، عدم جواز قیمت‌گذاری را استنباط کرده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج۱۱، ص۲۶۷؛ اردبیلی، ۱۴۱۲ق، ج۸، ص۲۴)، از جمله:

علامه حلی در تأیید قول به عدم جواز تسعیر، هنگام توضیح این عبارت در *تذکرة الفقها* می‌فرماید: «پس قیمت‌گذاری را به او واگذار کرد» (حلی، ۱۴۱۴ق، ج۱۲، ص۱۶۸).

مرحوم مجلسی نیز در شرح همین عبارت می‌گوید: «[این عبارت] بر عدم جواز قیمت‌گذاری دلالت دارد؛ همان‌گونه که این دیدگاه مشهور است» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج۱۹، ص۱۵۵).

در تبیین این روایت، نکات ذیل قابل تأمل است:

۱. اگرچه محدثان و فقیهان بسیاری این روایت را در باب احتکار مطرح کرده‌اند، اما دلالت عبارت «آذوقه تمام شده» بر وقوع احتکار قطعی نیست؛ زیرا ممکن است شخص به میزان مصرف یک سال خود ذخیره کرده باشد که این امری متعارف است و ذخیره‌سازی به این میزان، احتکار محسوب نمی‌شود (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج۳، ص۱۵۹). بنابراین وقتی در این فرض (ذخیره‌سازی متعارف)، حضرت به فروش امر کرده‌اند، به طریق اولی در فرض احتکار نیز امر به فروش ثابت می‌شود. از این منظر، ذکر این روایت در کنار روایات احتکار توسط صاحبان مجامع روایی امری صحیح است؛ هرچند روایت لزوماً ناظر به فرض احتکار نباشد.

۲. از عبارت «به هر قیمتی که مایل هستی بفروش»، حداکثر می‌توان «عدم وجوب» قیمت‌گذاری را استنباط کرد. ازاین‌رو عدم قیمت‌گذاری توسط پیامبرﷺ نشان می‌دهد که تسعیر واجب نیست، اما لزوماً دلالتی بر عدم جواز ندارد؛ چراکه ممکن است در آن شرایط خاص، مصلحت در قیمت‌گذاری نبوده است. این عبارت فاقد توانایی استدلال برای اثبات یک حکم کلی (عدم جواز) است (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج۲، ص۲۸). همچنین در گزارش روایت، به واکنش صاحب کالا نسبت به دستور پیامبرﷺ یا واکنش بعدی حاکمیت اشاره‌ای نشده است؛ چنان‌که در حدیث «لاضرر»، داستان لجاجت سمرةبن‌جندب مشهور است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج۱۰، ص۴۷۶)، اما در اینجا روشن نیست که در ادامهٔ ماجرا چه رخ داده است.

۳. بر فرض پذیرش نظریهٔ عدم جواز قیمت‌گذاری، شمول این روایت نسبت به «حالت اجحاف» ثابت نیست. حالت اجحاف، یک فرض خاص و متمایز است و شمول اطلاق «به هر قیمتی که مایل هستی بفروش» بر آن، مستلزم «مؤونهٔ زائد» است؛ به این معنا که برای اثبات حرمت تسعیر در حالت اجحاف، به بیان صریح‌تر و شفاف‌تری نیاز است که بفرماید: «حتی اگر محتکر، اجحاف نیز کرده باشد، قیمت‌گذاری حرام است». اطلاق عبارت مذکور، فاقد چنین دلالت گسترده‌ای است. به‌عبارت‌دیگر، اهمیت موضوع اجحاف به‌گونه‌ای است که شمولیت حکم نسبت به آن، از طریق «دلالت التزامی» کفایت نمی‌کند؛ زیرا دلالت التزامی، دلالتی تبعی و کنایی است و واگذار کردن مسئله‌ای با این اهمیت به دلالتی غیرصریح، با مقتضیات استدلال صحیح سازگار نیست (خمینی، ۱۳۷۶، ج۱، ص۴۸۳).

روایت دهم، امام صادقؑ فرمودند:

**رسول خداﷺ از کنار محتکرینی عبور کردند، پس امر فرمودند که اموال احتکارشده را روانه بازار کرده و در دسترس مردم قرار دهند، پس به حضرت عرضه شد که ای کاش بر آنها قیمت‌گذاری می‌کردی. حضرت خشمناک شدند؛ به‌گونه‌ای‌که خشم در چهرهٔ مبارکشان مشخص شد و فرمودند: آیا من بر ایشان قیمت‌گذاری کنم؟! همانا قیمت‌ها با خدای عزوجل است، می‌خواهد آن را بالا می‌برد و اگر می‌خواهد پایین می‌آورد (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج۳، ص۲۶۵).**

تعدادی از فروشندگان بازار، کالای موجود نزد خود را نگه داشته و از عرضهٔ آن امتناع می‌ورزند. پیامبرﷺ دستور به عرضهٔ کالا در بازار داده‌اند. در این شرایط، مردم از حضرت درخواست قیمت‌گذاری کردند. ایشان بسیار خشمگین شده و امر قیمت‌گذاری را خارج از حیطهٔ اختیارات خود و مربوط به خداوند دانستند.

در برداشت اولیه، بین عبارت صدر و ذیل روایت منافات وجود داشته و درنتیجه کلام معنای روشنی ندارد؛ زیرا در روایات گونهٔ اول، با توجه به مبانی کلامی شیعه و مطالب بزرگان، بیان شد عوامل مؤثر در مقولهٔ قیمت دو گونه است: عوامل طبیعی و عوامل انسانی. عوامل طبیعی به اختیار خداوند بوده و باید در مقابل آن رضایت به وضعیت داشت، ولی عوامل دوم به اختیار مردم است و در قبال آن، حاکمیت باید در جهت برطرف نمودن آنها اقدام نماید. بر این اساس، در صدر روایت، محتکر به‌عنوان عامل انسانی سبب بروز اختلال در بازار شده است، ولی جواب حضرت متناسب با شرایطی است که عامل طبیعی سبب بروز اختلال شده و حاکمیت وظیفه‌ای در قبال آن ندارد؛ ازاین‌رو صدر و ذیل با یکدیگر سازگار نیست.

### رفع تنافی و تبیین روایت

در راستای برطرف نمودن این تنافی، از ظهور ذیل روایت کمک گرفته می‌شود تا صدر روایت تفسیر و توضیح داده شود؛ زیرا صدر روایت صرف غضب رسول‌اللهﷺ است که وجه آن مشخص نیست، اما ذیل روایت کلام حضرت در انتساب قیمت کالا به خداوند، فرض طبیعی بودن بازار را به ذهن متبادر می‌کند.

از فضای روایت روشن می‌شود حبس مال رخ داده و درنتیجه احتکار در معنای عرفی خود اتفاق افتاده است، ولی غضب پیامبرﷺ نشان می‌دهد با دستور پیامبرﷺ بعد از مدت زمان کوتاهی، بازار به حالت طبیعی بازگشته است، و یا اینکه این اختلال ایجادشده در کمتر از سه روز بوده است. ازاین‌رو صدق احتکار شرعی نکرده است؛ زیرا در روایات در فرض کمبود و گرانی کالا، عدم فروش آن تا سه روز اجازه داده شده است (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج۳، ص۲۶۷). با توجه به هر دو احتمال، می‌توان بخش دوم روایت را این‌گونه توضیح داد: وضعیت بازار یا از حالت عادلانه (طبیعی) خارج نشده است و یا در زمان کوتاهی به این حالت بازمی‌گردد. حال در این شرایط، از حضرت درخواست قیمت‌گذاری شده است و عصبانیت ایشان به سبب درخواست قیمت‌گذاری در شرایط عادلانه (طبیعی) بازار بوده است؛ زیرا بیان شد شیوه و روش شارع در این حالت، پرهیز از هرگونه دخالت در سازوکار قیمت‌گذاری است.

برخی از فقها و محدثان امامیه از این روایت برداشت عدم جواز قیمت‌گذاری کرده‌اند، ولی همهٔ ایشان حالت ظالمانه (اجحافی) را از آن استثنا کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج۸، ص۲۸۸؛ علامه حلی، ۱۳۷۴، ج۵، ص۴۲)، از جمله:

محقق اردبیلی در اطلاق روایات نسبت به حالت اجحافی تردید نموده و می‌فرماید: «چه بسا اشاره‌ای به عدم حرمت قیمت‌گذاری باشد؛ چراکه اگر کسی نتواند بخرد، فایده‌ای بر الزام مترتب نیست، مگر آنکه قیمت‌گذاری شود و یا الزام به بیع به ثمن غیرمجحف صورت پذیرد» (اردبیلی، ۱۴۱۲ق، ج۸، ص۲۴).

حضرت امام﵀ در توضیح این روایت می‌فرماید:

**سعر الهی همان سعر طبیعی یا سوقیه است. غضب پیامبرﷺ نیز به خاطر درخواست مردم بود که مقابل سعر الهی قرار می‌گرفت و اصلاً ربطی به قیمت مجحفانهٔ محتکرین ندارد. پس نتیجه این است که مردم می‌خواستند پیامبرﷺ قیمتی پایین‌تر از قیمت سوقیه یا طبیعی بگذارد و پیامبرﷺ غضبناک می‌شود، نه اینکه حتی در صورت اجحاف پیامبرﷺ بازار را رها کند. البته اینکه در صورت اجحاف چه کاری باید کرد، از روایت برداشت نمی‌شود» (خمینی، ۱۳۹۲، ج۳، ص۶۱۳).**

روایت یازدهم، به رسول خداﷺ عرض شد:

**ای کاش برای ما قیمت‌گذاری می‌کردی؛ چراکه قیمت‌ها بالا و پایین می‌شود (نوسان می‌کند). حضرت فرمودند: نمی‌خواهم خداوند را با امر جدیدی ملاقات کنم که نسبت به آن به من چیزی نفرموده است، پس بندگان خدا را واگذارید تا از یکدیگر بهره‌مند شوند، ولی اگر از شما خیرخواهی خواستند، خیرخواهی کنید (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج۳، ص۲۶۸).**

فقهای فراوانی از این روایت برای عدم جواز قیمت‌گذاری در حالت احتکار استفاده کرده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج۱۵، ص۳۴۰؛ بحرانی، ۱۳۶۳، ج۱۸، ص۶۴؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج۱۶، ص۳۴)، ولی به نظر می‌رسد با توجه به قرائن موجود در روایت، این درخواست در حالت طبیعی بیان شده است؛ زیرا:

فاعل در «تزید و تنقص» قیمت است؛ یعنی خود قیمت در حال نوسان بوده و عامل دیگری در این نوسانات دخالت نداشته است (حسینی، ۱۳۸۴، ص۸۱ـ۱۱۲).

حالت «تنقص» برای حالت غیرطبیعی مانند احتکار و انحصار فرض ندارد (موسویان، ۱۳۸۹، ص۱۰۹ـ۱۳۶). به عبارتی در حال احتکار معنا ندارد قیمت‌ها پایین بیاید؛ درنتیجه شرایط بازار بیانگر حالت طبیعی است.

همچنین مفاد روایت نمی‌تواند به‌صورت مطلق باشد؛ به‌نحوی‌که حتی شامل فرض اجحاف شود؛ زیرا بیان شد حالت اجحاف دارای مؤونه است و احراز آن نیاز به قرینه دارد و این قرینه در روایت وجود ندارد.

با توجه به درخواست‌های مردم از حضرت برای امر قیمت‌گذاری که در چند روایت گزارش شده است، روشن می‌شود قیمت‌گذاری کالا توسط حاکمیت در ارتکاز مردم و عقلا امری ناپسند یا دور از ذهن نبوده است، و نه‌تنها در شرایط اختلال بازار به‌عنوان یک وظیفهٔ حاکمیتی از پیامبرﷺ به‌عنوان حاکم جامعه مطالبه می‌شده است، بلکه در شرایط طبیعی نیز در جهت کنترل نوسانات موقت به‌عنوان پیشنهاد ارائه می‌کردند. ازاین‌رو این مقدار از خشم پیامبرﷺ نمی‌تواند به سبب اصل درخواست یا در شرایط احتکار باشد، بلکه زیاده‌روی در استفاده از این ابزار و درخواست استفاده در شرایط عادلانه سبب این میزان عصبانیت شده است.

روایت دوازدهم، از امام صادق﵇ نسبت به قیمت‌گذاری سؤال شد. ایشان فرمودند:

**امیرالمؤمنین﵇ بر هیچ کسی قیمت‌گذاری نکردند، ولی چنانچه کسی می‌خواست در بازار اختلال ایجاد کند [فروش با قیمت بالاتر]، به او می‌فرمودند: مثل سایر فروشندگان بفروش، در غیر این صورت از بازار بیرون برو، مگر آنکه کالای او با کیفیت‌تر از دیگران باشد (ابن‌حیون، ۱۳۸۵، ج۲، ص۳۶).**

با توجه به اینکه سؤال‌کننده در مقام پرسش از حکم قیمت‌گذاری بوده است و امام صادق﵇ در جواب ایشان به سیرهٔ امیرالمؤمنین﵇ مبنی‌بر عدم قیمت‌گذاری اشاره می‌کنند، می‌توان حکم عدم جواز قیمت‌گذاری به‌طور مطلق را برداشت نمود و نتیجه گرفت قیمت‌گذاری خلاف سیرهٔ حاکمیتی حضرت بوده است.

فقهای امامیهٔ قائل به عدم جواز قیمت‌گذاری، از این روایت در بیان ادلهٔ خود استفاده نکرده‌اند. به نظر می‌رسد دلیل آن، عدم اعتبار کتاب *دعائم الاسلام* نزد ایشان است.

## ۶. روایات مرتبط با جواز قیمت‌گذاری

دسته‌ای از روایات به سیره و رفتار امیرالمؤمنین﵇ در این موضوع اشاره دارند. به‌طورکلی از گزارش‌های رسیده در این زمینه، نمی‌توان به حکم مشخصی در مورد قیمت‌گذاری دست یافت و کلام ایشان نسبت به جواز یا عدم جواز قیمت‌گذاری ساکت است. بنابراین برای تعیین حکم این مسئله، باید به بررسی سایر ادله مراجعه کرد؛ درحالی‌که طرف‌داران نظریهٔ جواز قیمت‌گذاری برای اثبات مدعای خود از دو روایت ذیل استفاده کرده‌اند.

روایت سیزدهم، امیرالمؤمنین﵇ به رفاعه نوشتند: «از احتکار نهی کن، آنگاه هرکس با آن مخالفت کرد، او را تنبیه کن و سپس با آشکار کردن آنچه احتکار کرده، او را مجازات کن» (ابن‌حیون، ۱۳۸۵، ج۲، ص۳۶).

با توجه به «بای استعانت» در عبارت «بِإِظْهَارِ مَا احْتَكَرَ»، کلام ظهوری در انحصار این شیوه ندارد (موسویان، ۱۳۸۹، ص۱۰۹ـ۱۳۶) و می‌تواند صرفاً از باب یکی از مصادیق مجازات بیان شده باشد. نهایت دلالت این روایت، جواز نهی از احتکار و عرضهٔ کالا به‌عنوان جریمهٔ محتکر است. ازاین‌رو کلام حضرت﵇ نسبت به سایر حالات عقوبت محتکر از جمله قیمت‌گذاری کالا، ساکت است و نمی‌توان حکم آن را استخراج نمود. این روایت نیز در *دعائم الاسلام* نقل شده است و نکات بیان‌شده در عدم حجیت آن، شامل این مورد نیز می‌شود.

روایت چهاردهم، امیرالمؤمنین﵇ فرمودند:

> **و بدان، بااین‌حال در بسیاری از آنان [تجار و بازرگانان] تنگ‌نظری آشکار و بخل زشت و احتکار منافع و دخالت و تحکم در معاملات وجود دارد، و این، دری از زیان برای عموم مردم و ننگی بر زمامداران است، پس از احتکار جلوگیری کن؛ زیرا رسول خداﷺ از آن جلوگیری کرد و معاملات باید، معاملاتی آسان بر اساس معیارهای عادلانه و با قیمت‌هایی باشد که به هیچ‌یک از دو طرف [فروشنده و خریدار] زیان و اجحاف وارد نکند. پس هرکس پس از آنکه تو او را از آن نهی کردی مرتکب احتکار شود، او را کیفر بده و مجازاتش نما، اما بدون اسراف و زیاده‌روی (سید رضی، ۱۴۱۴ق، ص۴۳۸).**

میرزا حبیب‌الله خویی تعبیر «احتکار منافع» را غیر از احتکار کالا دانسته و معتقد است احتکار منافع خارج از مصطلح فقهی احتکار است (خویی، ۱۴۰۰ق، ج۲۰، ص۲۷۲)، ولی فقهای فراوانی از آن به‌عنوان مستند حرمت احتکار مصطلح استفاده کرده‌اند (نراقی، ۱۴۲۵ق، ج۱۴، ص۴۶؛ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج۴، ص۳۶۵؛ آل عصفور، ۱۳۷۲، ص۵۰۱). این روایت به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین ادلهٔ جواز قیمت‌گذاری در حالت ظالمانه توسط برخی فقها مطرح شده است (مؤمن، ۱۴۲۵ق، ج۱، ص۴۲۶؛ حائری، ۱۳۸۳، ص۱۳۸).

شهید صدر می‌فرماید: «در عهدنامهٔ امام﵇ به مالک اشتر، دستورات مؤکدی مبنی‌بر تعیین قیمت‌ها مطابق با مقتضیات عدالت آمده است» (صدر، ۱۴۳۴ق، ص۶۹۲).

در مورد معنای عبارت «معاملات باید، معاملاتی آسان بر اساس معیارهای عادلانه و با قیمت‌هایی باشد که به هیچ‌یک از دو طرف زیان و اجحاف وارد نکند»، دو احتمال وجود دارد: اول اینکه خرید و فروش آسان و قیمت‌های غیرظالمانه اثر منع از احتکار است؛ و دوم اینکه این دو، اثر منع احتکار نیست و راهکاری در عرض منع احتکار، جهت تنظیم بازار است. بر اساس هر دو احتمال، کلام حضرت﵇ نسبت به جواز یا عدم جواز قیمت‌گذاری ساکت است. بنابراین این روایت نیز هیچ‌گونه دلالتی بر جواز قیمت‌گذاری ندارد و حکم مسئله باید از سایر ادله استخراج شود.

## نتیجه‌گیری

روایات به‌عنوان منبع اصلی موضوع‌شناسی و در پرتو آن، استخراج حکم در نظام بازار و مسئلهٔ قیمت‌گذاری مورد استناد قرار می‌گیرد؛ ازاین‌رو بررسی آنها می‌تواند تا حدود زیادی حکم مسئله را روشن سازد.

مستندات روایی در این زمینه را می‌توان به چهار دستهٔ کلی تقسیم نمود: دو دستهٔ اول از روایات هیچ نظارتی بر قیمت‌گذاری نداشته و عدم توجه به قرائن پیرامونی از جمله فهم محدثان متقدم، سبب ایجاد این لغزش شده است و دو دستهٔ دیگر اگرچه نظارت بر مسئلهٔ قیمت‌گذاری دارد، ولی نسبت به حکم جواز و عدم جواز قیمت‌گذاری، ظهور روایات ساکت است و حکم مسئله را از سایر ادله از جمله دلیل لبی حرمت ظلم باید استخراج نمود.

در مجموع، رویکرد ائمه﵈ درمسئلهٔ قیمت‌گذاری، بسته به شرایط بازار و وضعیت اقتصادی، متفاوت بوده و بر اساس عدالت و جلوگیری از اجحاف تنظیم می‌شده است. در مواردی که بازار قادر به تعیین قیمت عادلانه نبوده یا احتمال اجحاف وجود داشته، حاکمیت مجاز به دخالت و قیمت‌گذاری بوده است.

محور اصلی در نظام قیمت‌گذاری، مسئلهٔ عدالت و ظلم (اجحاف) است. این مؤلفه، نحوهٔ مواجههٔ اهل‌بیت﵈ در موضوع قیمت‌گذاری در بازار را تغییر می‌دهد. شرایط عادلانه، حالتی است که بازار بر اساس سازوکار منظم خود و بدون دخالت عوامل دیگر، فعالیت می‌کند. در مقابل، شرایط ظالمانه، وضعیتی است که بازار به دلیل ورود عوامل مخلّ، از حالت طبیعی خود خارج شده و روند آن دچار اختلال می‌شود.

اساساً حکم قیمت‌گذاری شامل فرض حالت اجحاف نمی‌شود. حالت اجحاف، از حیث عرفی و عقلایی، وضعیتی استثنایی و دارای «سختی و دشواری» خاص خود محسوب می‌شود. اطلاق حکم عدم جواز تسعیر، در حالت عادلانه و طبیعی بازار، معنای خود را ایفا می‌کند، اما تعمیم آن به حالت اجحاف، نیازمند تصریح یا قرینه‌ای قوی است. ازآنجاکه در روایات وارده، هیچ‌گونه تصریح صریحی بر شمول حکم عدم جواز تسعیر نسبت به حالت اجحاف وجود ندارد، نمی‌توان به صرف اطلاق، این حالت خاص را مشمول حکم دانست.

اگر قیمت‌ها در فرض عدم جواز تسعیر، همچنان در حالت اجحافی باقی بماند، امر شارع به الزام محتکرین به بیع، فاقد فایدهٔ مؤثر و حقیقی خواهد بود. دلیل این امر آن است که اگرچه ممکن است اجبار به بیع صورت گیرد، اما همچنان مشتریان به دلیل قیمت نامتعارف و خارج از توان خود، قادر به خرید نخواهند بود. این وضعیت به‌وضوح موجب «نقض غرض» امر شارع می‌گردد؛ چراکه هدف از الزام به بیع، رفع نیاز جامعه و تسهیل دسترسی به کالا بوده است؛ درصورتی‌که در این شرایط امکان خرید برای عامهٔ مردم سلب شده است.

علاوه بر این موارد، با توجه به فهم و زمینهٔ ذهنی جامعهٔ مذهبی بر حرمت اجحاف و لزوم رعایت حال نیازمندان، می‌توان گفت روایات وارده در باب تسعیر، شامل فرض تحقق اجحاف و خروج بازار از شرایط عادلانه نمی‌شود. این فهم و برداشت مانع از آن می‌شود که حکم عدم جواز تسعیر به‌صورت مطلق و بدون قید، شامل حالتی باشد که با اصل عدالت در تعارض آشکار قرار گیرد و لازم است حکومت‌ها در این نقطه برای برطرف کردن اجحاف راهکارهای متنوعی را در لایهٔ سیاست‌گذاری، تنظیم‌گری و تسهیل‌گری به خدمت گرفته تا زمینهٔ اجحاف را برچیند.

## منابع


آل عصفور، حسین (۱۳۷۲). *سداد العباد و رشاد العباد*. قم: محلاتی.

اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۱۲ق). *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*. قم: جامعهٔ مدرسین.

انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق). *المکاسب*. قم: لمؤتمر العالمی بمناسبة الذکری المئویة الثانیة لمیلاد الشیخ الأعظم الأنصاری.

انصاری، مرتضی (۱۴۲۸ق). *فرائد الاصول*. قم: مجمع الفکر الاسلامی.

ابن‌بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۳۹۸). *التوحید*. قم: جامعهٔ مدرسین.

ابن‌بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۴۱۳ق). *من لا یحضره الفقیه*. قم: اسلامی.

ابن‌حیون، نعمان بن محمد (۱۳۸۵). *دعائم الاسلام*. قم: مؤسسهٔ آل‌بیت علیهم‌السلام لاحیا التراث.

بحرانی، یوسف بن احمد (۱۳۶۳). *الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهرة*. قم: جامعهٔ مدرسین فی الحوزة العلمیه.

بهمن‌پوری، عبدالله (۱۳۸۹). نقد و بررسی ادلهٔ فقهی عدم جواز تسعیر. *مبانی فقه و حقوق اسلامی*، ۴۳(۲)، ۶۷ـ۷۹.

حائری، کاظم (حسینی حائری) (۱۳۸۳). *المرجعیه و القیاده*. قم: دار التفسیر.

حسین‌پوری، امیرحسین (۱۳۹۷). *حدیث ضعیف*. قم: دار الحدیث.

حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی) (۱۳۷۴). *مختلف الشیعة فی أحکام الشریعة*. قم: جامعهٔ مدرسین.

حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی) (۱۴۱۲ق). *منتهی المطلب فی تحقیق المذهب*. مشهد: آستانة الرضویة المقدسه.

حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی) (۱۴۱۴ق). *تذکرة الفقها*. قم: مؤسسهٔ آل‌بیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث

حسینی، سیدرضا (۱۳۸۴). قیمت‌گذاری از دیدگاه فقه و اقتصاد. *جستارهای اقتصادی*، ۲(۴)، ۸۱ـ۱۱۲.

خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۹۲). *کتاب البیع*. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس‌سره.

خمینی، مصطفی (۱۳۷۶). *مستند تحریر الوسیله*. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس‌سره.

خویی، حبیب‌الله (۱۴۰۰ق). منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة. تهران: مکتبة الاسلامیه.

سبزواری، عبدالعلی (۱۴۱۳ق). *مهذب الأحکام*. قم: السید عبدالاعلی السبزواری.

سید رضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق). *نهج البلاغه (للصبحی صالح)*. قم: هجرت.

نجفی، محمدحسن (صاحب جواهر) (۱۴۲۱ق). *جواهر الکلام (ط. الحدیثه)*. قم: دار إحیاء التراث العربی.

صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۳۴ق). *اقتصادنا*. قم: پژوهشگاه علمی تخصصی شهید صدر.

طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). *تهذیب الأحکام*. تهران: دار الکتب الإسلامیه.

طباطبایی، علی بن محمد (۱۴۱۸ق). *ریاض المسائل (ط. الحدیثه)*. قم: مؤسسهٔ آل‌بیت علیهم‌السلام لاحیا التراث.

قاسمی اصل اصطهباناتی، محمدجواد (۱۴۰۳). مبانی و معیارهای مداخله دولت در قیمت گذاری از منظر اقتصاد اسلامی. *معرفت اقتصاد اسلامی*، ۱۶(۱)، ۷ـ۲۷.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق). *الکافی*. قم: دار الحدیث.

مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۴ق). *مرآة العقول فی شرح أخبار آل‌الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله*. مصحح: رسولی محلاتی. تهران: دار الکتب الإسلامیه.

مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۶ق). *ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار*. قم: کتابخانهٔ عمومی حضرت آیه‌الله مرعشی.

منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹ق). *دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامیه*. قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه.

مؤمن، محمد (۱۴۲۵ق). *ولایة الالهیه*. قم: جامعهٔ مدرسین.

مفید، عباس (۱۴۰۰). *تاریخ حدیث مکتوب شیعه*. قم: معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام.

موسویان، سید عباس (۱۳۸۹). ضوابط قیمت‌گذاری از منظر فقه امامیه. *معرفت اقتصادی*، ۱(۲)، ۱۰۹ـ۱۳۶.

نراقی، احمد (۱۴۲۵ق). *مستند الشیعة فی أحکام الشریعة*. قم: مؤسسهٔ آل‌بیت علیهم‌السلام لاحیا التراث.

یوسفی، احمدعلی (۱۳۸۵). رفتار پیامبر و امامان در برابرنوسان قیمت‌ها. *اقتصاد اسلامی*، ۶(۲۴)، ۳۹ـ۶۹.

**Ma'rifat-e Eghtesād-e Islāmī** _____ **2026, Vol. 17, No. 2, 247-263**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003921

20.1001.1.20422322.1405.17.2.9.7

# An Analysis and Critique of Jurisprudential Approaches to Validating a Profit-Guarantee Stipulation in *Mudarabah*

**Hassan Nejadshir** / Graduate of Level 4, Islamic Seminary (Hawza) dnezhadshir@gmail.com

**Received:** 2026/05/23 - **Accepted:** 2026/07/21

## Abstract

One of the contentious issues in the *Mudarabah* (profit-sharing partnership) contract is the guarantee of profit. This article employs a jurisprudential methodology to examine the legitimacy of four proposed approaches intended to validate a profit-guarantee stipulation within *Mudarabah*. This analysis is conducted in light of the inherent requirements of the *Mudarabah* contract, religious evidence (*adillah*), and the texts concerning *hiyal al-riba* (legal stratagems to circumvent the prohibition of *riba*). The research findings indicate that the four mechanisms for covering losses—namely, the stipulation of a result (*shart al-natijah*), the stipulation of an act (*shart al-fi'l*), the stipulation of the agent (*'amil*) waiving a portion of their share, and the stipulation of transferring the loss—fail to provide a valid religious basis for such a guarantee. This is because they differ fundamentally from a standard guarantee stipulation (*shart al-daman*) and effectively revert to *riba* (usury). Specifically, the "stipulation of a result" is religiously invalid because it imposes a liability on the agent without the actual occurrence of a loss of capital (*talaf*). The "stipulation to cover losses" is invalid because it conflates the compensation for lost potential profit (*'adam al-naf'*) with a guarantee of profit. The "stipulation for the agent to waive a portion of their share" is rejected because it creates an obligation for the agent. Finally, the "stipulation to transfer the loss" is religiously impermissible as it aligns with the prohibited practice of *riba*. Consequently, a profit guarantee in *Mudarabah* is void (*batil*), and these four approaches serve merely as a change in terminology—a stratagem to evade the prohibition of *riba*.

**Keywords:** *Mudarabah* contract, Profit-guarantee stipulation, *Shart al-daman* (guarantee stipulation), Jurisprudential Approaches to Guarantee Stipulations, *Riba* (usury), *Hiyal al-riba* (stratagems to circumvent *riba*).

**JEL classification:** D86, F19, P4.

معرفت اقتصاد اسلامی ——— سال هفدهم، شماره دوم، پیاپی ۳۴، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص ۲۴۷ـ۲۶۳

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003921

dor 20.1001.1.20422322.1405.17.2.9.7

**نوع مقاله:** مروری

# واکاوی و نقد راهکارهای فقهی تصحیح شرط تضمین سود در مضاربه

**حسن نژادشیر** / دانش‌آموختهٔ سطح ۴ حوزهٔ علمیه dnezhadshir@gmail. com

**دریافت:** ۱۴۰۵/۰۳/۰۲ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۴/۳۰

## چکیده

یکی از مباحث چالشی در عقد مضاربه، تضمین سود است. در این مقاله با استفاده از روش فقهی به بررسی مشروعیت راهکارهای چهارگانهٔ تصحیح شرط تضمین سود در مضاربه می‌پردازیم. این بررسی با توجه به مقتضای عقد مضاربه، ادلهٔ شرعی و نصوص باب حیل ربا انجام می‌شود. بر اساس یافته‌های پژوهش، راهکارهای چهارگانهٔ تدارک خسارت شامل شرط نتیجه، فعل، بخشش سهم عامل و انتقال خسارت، به دلیل تفاوت ماهوی با شرط ضمان و بازگشت به ربا، قادر به تصحیح شرعی آن نیست. تضمین سود مضاربه به روش شرط نتیجه به دلیل اشتغال ذمهٔ عامل بدون تحقق تلف مشروع نیست؛ شرط تدارک خسارت نیز به دلیل یکسان‌انگاری جبران عدم‌النفع با تضمین سود نامشروع است؛ شرط بخشش قسمتی مشخص از سهم عامل مضاربه به خاطر ایجاد تعهد برای عامل مردود است؛ شرط انتقال خسارت نیز به دلیل انطباق‌پذیری بر عمل حرام ربا، شرعی نیست. بر این اساس، تضمین سود در مضاربه باطل است و راهکارهای چهارگانه صرفاً تغییر عنوانی برای فرار از حکم ربا می‌باشد.

**کلیدواژه‌ها:** عقد مضاربه، شرط تضمین سود (ربح)، شرط ضمان، راهکارهای فقهی شرط ضمان، ربا، حیل ربا.

**طبقه‌بندی JEL:** D86، F19، P4.

## مقدمه

در عقد مضاربه، یکی از مباحث مهم و مورد اختلاف، موضوع ضمان و مسئولیت عامل در قبال زیان‌های وارده به سرمایه است. فقها در این باره نظرات مختلفی داشته و برخی از آنها شرط ضمان اصل سرمایه را خلاف شرع یا خلاف مقتضای عقد دانسته‌اند. در مقابل، برای حل این مشکل، راهکارهایی مانند تدارک خسارت به نحو تدارک خسارت به نحو شرط نتیجه، تدارک خسارت به نحو شرط فعل، تدارک خسارت به نحو شرطیت هبهٔ حصهٔ معینهٔ عامل و تدارک خسارت به نحو شرطیت انتقال خسارت پیشنهاد شده است.

این پژوهش با هدف بررسی این راهکارها و امکان‌سنجی تسری آنها به شرط تضمین سود (ربح) در عقد مضاربه انجام شده است. شرط ربح به معنای تضمین سود مشخص توسط عامل است و به دلیل شباهت‌هایی که با شرط ضمان اصل سرمایه دارد، این پرسش را به وجود می‌آورد که آیا می‌توان از همان راهکارها برای تصحیح آن بهره گرفت؟ آیا با استفاده از این راهکارها می‌توان به یک عقد مضاربهٔ صحیح و شرعی دست یافت؟

پارادوکس علمی این پژوهش را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد: از یک‌سو، فقها راهکارهایی برای گریز از بطلان شرط ضمان اصل سرمایه ارائه داده‌اند که ظاهراً منطبق بر موازین شرعی است؛ از سوی دیگر، تسری این راهکارها به شرط ربح، ما را با این پرسش بنیادین مواجه می‌سازد که آیا تغییر عنوان و صورت‌سازی جدید از یک شرط باطل، می‌تواند حقیقت آن را دگرگون سازد؟ به بیان دیگر، آیا آنچه در شرط ضمان اصل سرمایه به‌عنوان یک «راهکار شرعی» پذیرفته شده، در شرط ربح نیز می‌تواند از همان مشروعیت برخوردار باشد، یا اینکه ماهیت متفاوت این دو شرط، مانع از چنین تسری‌ای است؟

این پرسش از آن جهت اهمیت دارد که پاسخ به آن، مرز میان «تجارت حلال» و «ربای حرام» را در یکی از پرکاربردترین عقود اسلامی روشن می‌سازد.

## مقایسهٔ تطبیقی شرط ضمان اصل سرمایه و شرط ربح

پیش از ورود به بحث راهکارها، لازم است وجوه اشتراک و افتراق شرط ضمان اصل سرمایه و شرط ربح روشن شود تا مبنای تحلیل‌های بعدی قرار گیرد.

**جدول ۱: مقایسهٔ تطبیقی شرط ضمان اصل سرمایه و شرط ربح در عقد مضاربه**

| معیار | شرط ضمان | شرط ربح |
|---|---|---|
| تعریف | تضمین بازگشت اصل سرمایه (رأس‌المال) توسط عامل، حتی بدون تعدی و تفریط | تضمین سود مشخص توسط عامل، فارغ از نتیجهٔ تجارت |
| متعلق شرط | اصل مال (سرمایه) | سود |
| وضعیت از منظر مقتضای عقد | به باور مشهور متقدمین، مخالف مقتضای عقد است؛ متأخرین قائل به عدم منافات با ذات عقد هستند | مخالف مقتضای عقد<br>(زیرا عقد مضاربه بر مشارکت در سود و زیان استوار است) |

| معیار | شرط ضمان | شرط ربح |
|---|---|---|
| وضعیت از منظر شرع | مخالف سنت<br>(به دلیل روایات ناهیه از جمع بین سود و ضمان) | مخالف شرع<br>(به دلیل شباهت ماهوی به ربا از نظر عدم ریسک‌پذیری) |
| تأثیر بر ماهیت عقد | عقد را به قرض نزدیک می‌کند | عقد را به قرض ربوی تبدیل می‌کند |
| سابقه در فقه | مطرح و مورد بحث مبسوط فقها | به‌صورت مستقل مطرح نشده است |
| راهکارهای تصحیح | شرط نتیجه، شرط تدارک خسارت، هبهٔ حصهٔ معینه، انتقال خسارت | همان راهکارها (مورد بررسی در این پژوهش) |

از جمله ادلهٔ نقلی که در این باره مورد استناد قرار می‌گیرد، مضمون روایتی است که بر اساس آن هرکس ضمان اصل سرمایهٔ تاجری را بر عهده گیرد، درحقیقت به او قرض داده است: «مَنْ ضَمَّنَ تَاجِراً فَلَيْسَ لَهُ إِلاّ رَأْسُ مَالِهِ وَلَيْسَ لَهُ مِنَ الرِّبْحِ شَيْءٌ» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج۱۹، ص۲۲، ح۱). بسیاری از فقها با تکیه بر این روایت و مضمون مشابه آن، شرط تضمین سود را نیز مشمول همین حکم دانسته و آن را مصداقی از قرض ربوی به‌شمار آورده‌اند.

## پیشینهٔ پژوهش

موضوع شرط ضمان اصل سرمایه و شرط ربح در مضاربه، در مقالات متعددی از زوایای مختلف بررسی شده است. در ادامه، چهار پژوهش شاخص که هریک به جنبه‌ای از این موضوع پرداخته‌اند، معرفی و جایگاه پژوهش حاضر در نسبت با آنها تبیین می‌شود.

باریکلو (۱۳۸۷) در مقالهٔ «وضعیت شرط تضمین سود»، به این مسئله پرداخته که شرط تضمین سود، یک نوع شرط فعل می‌باشد که به موجب آن مشروط‌علیه متعهد به اکتساب مقدار سود مورد تراضی می‌شود. به نظر وی، هرچند فقهای مذاهب اسلامی معتقد به عدم صحت شرط پیش‌تعیین سود و تبعاً تضمین آن، در هر نوع مشارکتی شده‌اند، اما دلیلی بر بطلان چنین شرطی وجود ندارد، بلکه همان‌گونه که سود در صورت عدم توافق، مشترک بین طرفین می‌باشد، سود یک طرف نیز ممکن است با توافق دیگری از پیش تعیین گردد و این مغایرتی با کتاب و سنت ندارد و شرط به استناد قاعدهٔ شروط نافذ است.

اسدبیگی (۱۴۰۱) در مقالهٔ «اعتبار شرط تضمین سود به نفع بانک در قراردادهای مشارکت مدنی بانک»، با روش تحلیلی ـ توصیفی به تبیین وضعیت مشروعیت یا عدم مشروعیت قراردادهای مشارکت بانک‌ها که حاوی شرط تضمین سود می‌باشند پرداخته است. هدف وی، ارائهٔ راهکاری مبتنی‌بر موازین فقهی و حقوقی در راستای حمایت از منافع مشروع اشخاص و تحقق اهداف اقتصادی بانک‌هاست.

قنواتی و عندلیب (۱۴۰۱) در مقالهٔ «امکان‌سنجی تطبیق قاعدهٔ بطلان ربح ما لم یضمن بر قرارداد مضاربهٔ بانکی»، به این نتیجه رسیده‌اند که آنچه به‌وسیلهٔ عقد صلح به‌عنوان شرط ضمن عقد در این قرارداد اجرا می‌شود، سلب‌کنندهٔ ضمان از صاحب سرمایه (بانک) است؛ درحالی‌که بانک به‌عنوان یکی از طرفین قرارداد در منافع حاصل از قرارداد سهیم است، لذا شرط عقد صلح عملاً ناقض قاعده است و موجب بطلان قرارداد مضاربهٔ بانکی می‌شود.

نصر آزادانی و بهرام ارجاوند (۱۴۰۲) در مقالهٔ «تبیینی نو از قاعدهٔ بطلان ربح ما لم یضمن و تطبیقات آن در معاملات مستحدث»، ضمن تبیین دقیق مفاد قاعده، برخی از تطبیقات آن در معاملات مستحدث از جمله مرابحهٔ بانکی، معاملات مربوط به سهام، اوراق مشارکت و سپرده‌های سرمایه‌گذاری را مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده‌اند که اثبات قاعدهٔ فوق مستلزم بطلان ربحی خواهد بود که در معاملات فوق، به طرفی که ضمانت معاوضی را نپذیرفته باشد، پرداخت می‌گردد.

**جدول ۲: تحلیل تطبیقی پیشینهٔ پژوهش**

| پژوهش | نویسنده(گان) و سال | رویکرد اصلی | یافته یا استدلال کلیدی | خلأ پژوهشی که پژوهش حاضر آن را پوشش می‌دهد |
|---|---|---|---|---|
| وضعیت شرط تضمین سود | باریکلو (۱۳۸۷) | حقوقی ـ فقهی | شرط تضمین سود، شرط فعل است، دلیلی بر بطلان آن وجود ندارد و به استناد قاعدهٔ شروط نافذ است | این مقاله شرط تضمین سود را نافذ می‌داند، اما وارد بررسی راهکارهای فقهی جایگزین و امکان‌سنجی تسری آنها به شرط ربح نشده است |
| اعتبار شرط تضمین سود به نفع بانک در قراردادهای مشارکت مدنی بانک | اسدبیگی (۱۴۰۱) | حقوقی ـ کاربردی | تبیین مشروعیت یا عدم مشروعیت قراردادهای مشارکت بانکی حاوی شرط تضمین سود و ارائهٔ راهکار حقوقی | این مقاله بر قراردادهای مشارکت مدنی بانکی متمرکز است و به بررسی راهکارهای فقهی تصحیح شرط ربح در عقد مضاربه نپرداخته است |
| امکان‌سنجی تطبیق قاعدهٔ بطلان ربح ما لم یضمن بر قرارداد مضاربهٔ بانکی | قنواتی و عندلیب (۱۴۰۱) | فقهی ـ تحلیلی | شرط عقد صلح در مضاربهٔ بانکی، سلب‌کنندهٔ ضمان از بانک است و ناقض قاعدهٔ بطلان ربح ما لم یضمن می‌باشد | این مقاله قاعده را بر مضاربهٔ بانکی تطبیق داده، اما به بررسی راهکارهای فقهی تصحیح شرط ربح و نقد آنها نپرداخته است |
| تبیینی نو از قاعدهٔ بطلان ربح ما لم یضمن و تطبیقات آن در معاملات مستحدث | نصر آزادانی و بهرام ارجاوند (۱۴۰۲) | فقهی ـ تطبیقی | تبیین مفاد قاعده و تطبیق آن بر مرابحهٔ بانکی، سهام، اوراق مشارکت و سپرده‌های سرمایه‌گذاری | این مقاله قاعدهٔ عام را تبیین کرده، اما به‌طور خاص به بررسی راهکارهای تصحیح شرط ربح در مضاربه و نقد تفصیلی آنها ورود نکرده است |
| پژوهش حاضر | | تحلیلی ـ انتقادی | بررسی و نقد چهار راهکار فقهی (شرط نتیجه، شرط تدارک خسارت، هبهٔ حصهٔ معینهٔ عامل و انتقال خسارت) برای تصحیح شرط ربح و اثبات عدم امکان تصحیح شرعی آن | همین مطالعه |

چنان‌که از جدول (۲) پیداست، ادبیات موجود عمدتاً بر دو حوزه متمرکز بوده است: یکی بررسی اصل شرط تضمین سود (باریکلو، ۱۳۸۷؛ اسدبیگی، ۱۴۰۱)؛ و دیگری تبیین و تطبیق قاعدهٔ «بطلان ربح ما لم یضمن» (قنواتی و عندلیب،

۱۴۰۱؛ نصر آزادانی و بهرام ارجاوند، ۱۴۰۲). وجه تمایز پژوهش حاضر، تغییر کانون تحلیل از «اثبات بطلان» به «نقد راهکارهای تصحیح» است. این پژوهش برای نخستین بار، چهار راهکار فقهی شناخته‌شده در حوزهٔ شرط ضمان اصل سرمایه را به‌طور نظام‌مند بر شرط ربح تطبیق داده و با رویکردی انتقادی، ناتوانی هریک را در تصحیح شرعی شرط ربح نشان می‌دهد.

نوآوری پژوهش در تطبیق نظام‌مند چهار راهکار شناخته‌شده شرط ضمان اصل سرمایه بر شرط ربح برای نخستین بار و پاسخ به این پرسش بنیادین است که چرا راهکار پذیرفته‌شده در شرط ضمان اصل سرمایه را نمی‌توان در شرط ربح پذیرفت؟ روش پژوهش نیز توصیفی ـ تحلیلی و مبتنی‌بر گردآوری کتابخانه‌ای است: نخست هر راهکار در بستر اصلی خود توصیف و سپس امکان تسری آن به شرط ربح تحلیل می‌شود. از نظر ساختار نیز، نوشتار حاضر پس از این مقدمه، راهکارهای چهارگانه یادشده را یک‌به‌یک بررسی و نقد کرده و سپس در قالب جمع‌بندی، پاسخ به شبهات، محدودیت‌ها و پیشنهادهای پژوهشی، بحث را به نتیجه‌گیری نهایی می‌رساند.

## راهکارهای ارائه‌شده برای مشروعیت‌بخشی به ضمان سود

### ۱. شرط نتیجه

معنای شرط نتیجه آن است که ذمهٔ عامل از ابتدای ایجاد خسارت، مشغول باشد؛ همان‌طور که ربح از اول حدوثش در ملک عامل است. در شرط ضمان اصل سرمایه گفته شده که چنین شرطی باطل بوده و علت آن یا خلاف شرع بودن است یا خلاف مقتضای عقد یا هر دو.

حال سؤال این است که با توجه به بطلان شرط ربح از منظر مقتضای عقد و شرع، آیا عامل به‌عنوان شرط نتیجه می‌تواند ضامن عدم ربح باشد؟ به این معنا که همان لحظه‌ای که معامله صورت گرفت و ربحی حاصل نشد، بدون آنکه مالک مطلب جدیدی بگوید و صرفاً به دلیل وجود شرط ربح در اصل عقد، عامل بایستی سریعاً آن را جبران کند.

همان‌طور که فقها شرط ضمان اصل سرمایه را قبول نداشتند ـ البته برای آن راهکارهایی ارائه کرده‌اند ـ و وقتی به بحث شرط ضمان اصل سرمایه به نحو شرط نتیجه هم می‌رسند قائل به عدم صحت آن هستند، در فرض شرط ربح هم می‌توان به همین نحو قائل به عدم صحت آن شد، مگر آنکه کسی شرط ربح را از اساس بپذیرد.

بنابراین اگر طرفین در عقد مضاربه شرط ربح را به‌صورت شرط نتیجه بپذیرند، چنین شرطی باطل است.

### ۲. شرط تدارک خسارت

در بحث شرط ضمان، پس از آنکه شرط ضمان اصل سرمایه پذیرفته نشد، برخی از فقها راهکارهایی برای آن ارائه داده‌اند. یکی از آن راهکارها، شرط تدارک خسارت است؛ به این معنی که ضرر حاصل از تلف مال مضاربه و جبران خسارت بر عهده و گردن عامل بوده و در واقع به معنای تعهد و التزام عامل به فعل تدارک و جبران خسارت است. بنابراین آن شرط ضمانی که از نظر شرع محکوم به بطلان بوده، دیگر موضوعیت ندارد.

در بیان فرق بین شرط نتیجه و شرط تدارک گفته شده است که جبران خسارت و تدارک آن بر عهدهٔ عامل، فرع بر این است که ابتدا ضرر و خسارت بر عهدهٔ مالک باشد و سپس عامل درصدد جبران آن برآید. چنین شرطی نه‌تنها مشکلی ندارد، بلکه اگر به نیت قضای حاجت مؤمنی باشد مستحب است و بر عامل است که آن را جبران کند.

حال سؤال این است که با توجه به عدم پذیرش شرط ربح، آیا می‌توان از چنین راهکاری که فقها در شرط ضمان اصل سرمایه ارائه کرده‌اند استفاده کرد و قائل به صحت چنین شرطی شد؟ به این معنا که گفته شود اگر شرط ربح به‌صورت شرط نتیجه باشد، باطل بوده، ولی اگر به‌صورت شرط تدارک باشد، صحیح است.

آیا اینکه از ابتدای کار که هیچ‌گونه سودی حاصل نشده است، مالک ضامن و پاسخ‌گو باشد و اکنون هم که سودی حاصل نشده است، کاری به عامل نداشته باشد ـ چراکه او تعدی و تفریط نکرده است ـ لیکن مالک بعداً از عامل بخواهد که سود حاصل نشده را به نوعی جبران کند، مورد پذیرش فقهاست؟

اگر مالک به عامل در همان ابتدای عقد مضاربه بگوید که اگر هیچ سودی حاصل نشد، بر عهده و ذمهٔ من است، ولی به این شرط با تو مضاربه می‌کنم که بعداً این سود را مثلاً به مبلغ ده میلیون تومان به من بدهی و به نوعی جبران عدم سود حاصله کنی، آیا چنین بیانی شرط ربح را تصحیح می‌کند؟

**تمایز این راهکار از شرط نتیجه:** برخلاف شرط نتیجه که در آن ذمهٔ عامل از همان ابتدای عقد مشغول می‌شود، در شرط تدارک خسارت، مسئولیت اولیه بر عهدهٔ مالک است و عامل در مرحلهٔ بعد و به‌صورت داوطلبانه یا متعهد، آن را جبران می‌کند. این تفاوت ظاهری، در شرط ضمان اصل سرمایه منشأ اثر بوده و فقها آن را پذیرفته‌اند، اما پرسش اساسی این است که آیا این تفاوت ظاهری می‌تواند در شرط ربح نیز همان کارکرد را داشته باشد؟

به نظر می‌رسد پاسخ منفی است؛ زیرا در شرط ضمان، متعلَّق جبران، «مال تلف‌شده» است؛ مالی که وجود خارجی داشته و از بین رفته است. جبران آن، بازگرداندن چیزی است که پیش‌تر موجود بوده، اما در شرط ربح، متعلَّق جبران، «سود حاصل‌نشده» است؛ چیزی که از ابتدا وجود خارجی نداشته تا تلف شود. جبران یک «معدوم» با جبران یک «موجود تلف‌شده» تفاوت ماهوی دارد. در اولی، عامل «محسن» است و مال تلف‌شده را جبران می‌کند؛ در دومی، عامل «متعهد» است و چیزی را می‌پردازد که هرگز وجود نداشته است. این دومی، روحاً همان رباست.

امام خمینی﵀ در باب حیل ربا می‌فرمایند:

> **پر واضح است اگر گفته شود گرفتن افزایش مال در ربا ستم است و از طرفی گفته شود که این افزایش را با به‌کار بستن راه گریز و دگرگون‌سازی عنوان می‌توان گرفت، عرف میان این دو سخن ناسازگاری و تدافع می‌بیند، مانند آنکه شارع بگوید نوشیدن شراب حرام است و پیامبرﷺ شراب‌فروش را نفرین کرده است و نیز بگوید این حرام بودن به دلیل فساد و مست‌کنندگی آن است؛ سپس بگوید باکی نیست اگر شراب را در کپسول جای دهند و آن را بخورند با اینکه همان فساد و مست‌کنندگی را نیز در پی دارد. چنین چیزی تناقض در گفتار و تنافی در حکم به‌شمار می‌آید (خمینی، بی‌تا، ج۲، ص۵۵۳).**

ایشان در جای دیگر می‌فرمایند:

**چنین ترخیصی از سوی شارع مقدس مستلزم تناقض در جعل و لغویت تحریم ربا خواهد بود. علاوه بر آن، اگر حیله‌ای به این آسانی رباخواری را جائز می‌کند؛ چرا پیامبرﷺ که پیامبر رحمت بود آن را برای امتش بیان نکرد تا آنها در حرامی که اعلان جنگ با خداست واقع نشوند؟! (خمینی، بی‌تا، ج۲، ص۵۴۵).**

ایشان پس از بیانات متعدد در باب حیل ربا، ارزیابی پایانی خود را این‌طور بیان می‌کنند:

**این روایات و هرچه که دربردارندهٔ به‌دست آوردن ربا و راه گریزی برای خوردن آن باشد، از آن دست چیزهایی است که معصومﷺ دربارهٔ آن فرموده‌اند: «ما خالف قول ربنا لم نقله أو زخرف أو باطل» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج۲۷، ص۱۱۰، ح۱۲)؛ آنچه با سخن پروردگار ما سازگاری نداشته باشد، ما نگفته‌ایم؛ یا سخن گزافی است یا بیهوده. بنابراین حیل ذکرشده پذیرفته نیستند (خمینی، بی‌تا، ج۲، ص۵۵۴).**

به‌صورت کلی می‌توان گفت که اگر شرطی مخالف مقتضای عقد یا مخالف شرع است، هر راهکاری که به نوعی به آن شرط برمی‌گردد ـ ولو اینکه در عقد لازم دیگری باشد ـ صحیح نیست.

بنابراین همان‌طور که در مقدمه گفته شد، شرط ربح خلاف مقتضای عقد و خلاف شرع است. راهکارهای ارائه‌شده توسط فقها هم نمی‌توانند چنین شرطی را تصحیح کنند. بنابراین شرط ربح به‌صورت شرط تدارک فعل هم صحیح نیست.

### ۳. شرطیت هبهٔ حصهٔ معینهٔ عامل

در بحث شرط ضمان، یکی دیگر از راهکارهای ارائه‌شده، شرطیت هبهٔ حصهٔ معینهٔ عامل است؛ به این معنی که ضرر حاصل از تلف مال مضاربه و جبران خسارت بر عهده و گردن عامل بوده و در واقع به معنای تعهد و التزام عامل به دادن حصهٔ معین و مشخص خود و جبران خسارت است. بنابراین آن شرط ضمانی که از نظر شرع محکوم به بطلان بوده، دیگر موضوعیت ندارد.

پیش از بررسی امکان تسری این راهکار به شرط ربح، لازم است تفاوت آن با راهکار پیشین (شرط تدارک خسارت) روشن شود. در شرط تدارک خسارت، عامل متعهد به جبران خسارت «به‌طور مطلق» است؛ یعنی چه معامله سودآور باشد و چه نباشد، باید خسارت را از هر منبعی (اعم از سود حاصله یا اموال شخصی) جبران کند، اما در شرطیت هبهٔ حصهٔ معینهٔ عامل، تعهد عامل «مقیّد» به وجود سود است. او تنها بخشی از سهم سود خود را می‌بخشد و اگر سودی حاصل نشود، تکلیفی بر عهدهٔ او نیست.

با توجه به این تمایز، آیا می‌توان شرطیت هبهٔ حصهٔ معینهٔ عامل را برای تصحیح شرط ربح به‌کار گرفت؟ مسئله در واقع دو صورت دارد: یکی در فرض حصول ربح و دیگری در فرض عدم حصول ربح.

اگر ربحی ایجاد شد و از طرفی خسارت به رأس‌المال وارد شد، طبق قاعدهٔ «الربح وقایة لرأس المال» ابتدا سود بایستی جبران خسارت رأس‌المال را بکند و سپس بین هر دو تقسیم شود. باید توجه داشت که این حکم، صرفاً بیانگر نحوهٔ محاسبه سود و زیان در مضاربه بر اساس قواعد عمومی آن است و نیازمند هیچ شرط یا راهکار خاصی نیست.

برای نمونه، اگر عامل از فروش بخشی از کالا سود کند و سپس بخش دیگر کالا بدون تعدی او تلف شود، بر اساس همین قاعده، سود حاصله نخست صرف جبران آن خسارت می‌شود و چه بسا برای عامل سودی باقی نماند. این نتیجه، نه بر اثر شرطیت هبهٔ حصهٔ معینهٔ عامل، بلکه بر اثر مقتضای طبیعی و پیشینی خود عقد مضاربه است؛ ازاین‌رو استناد به این قاعده، به تنهایی نمی‌تواند مبنای تصحیح شرط ربح قرار گیرد، لیکن اگر اصلاً هیچ سودی حاصل نشد و در ابتدا هم عامل قبول کرده بود که حصهٔ خود را به مالک بدهد، در اینجا دیگر چیزی بر گردن عامل نیست و نیاز هم نیست که با پولی خارج از عقد مضاربه جبران کند.

در فرض عدم سود، این راهکار به ربا منتهی نمی‌شود و از این جهت، نسبت به شرط تدارک خسارت برتری دارد، اما مشکل اصلی در فرض سودآوری بروز می‌کند. در این فرض، عاملی که متعهد به بخشیدن حصهٔ خود شده، عملاً تحت فشار یک تعهد از پیش تعیین‌شده قرار می‌گیرد. این تعهد، انگیزه‌های اقتصادی او را تغییر می‌دهد. او دیگر یک «امین آزاد» نیست که با خیال آسوده به تجارت بپردازد، بلکه یک «عامل تحت‌الامر» است که باید به هر قیمتی سود ایجاد کند تا بتواند هم تعهد خود را ایفا کند و هم چیزی برای خود نگه دارد. این وضعیت، با روح مضاربه که بر «مشارکت آزادانه» و «امانت» استوار است، در تضاد می‌باشد.

افزون بر این، ازآنجاکه طرفین در زمان انعقاد عقد نمی‌دانند که سودی حاصل می‌شود یا نه، این راهکار نیز نمی‌تواند یک مسیر شرعی مطمئن برای تصحیح شرط ربح ارائه دهد؛ زیرا در فرض سودآوری، همچنان به ربا نزدیک است و مالک بدون پذیرش ریسک واقعی، سود مشخصی را دریافت می‌کند.

درنتیجه، اگرچه این راهکار در فرض عدم سود از ربا فاصله می‌گیرد، اما به دلیل نامعلوم بودن نتیجهٔ تجارت و فشار ناشی از تعهد پیشینی بر عامل، نمی‌توان آن را به‌عنوان یک راهکار مشروع برای تصحیح شرط ربح پذیرفت.

### ۴. شرطیت انتقال خسارت

در بحث شرط ضمان، یکی دیگر از راهکارهای ارائه‌شده، شرطیت انتقال خسارت است؛ به این معنی که مالک، پس از آنکه خسارت بر عهده‌اش وارد شد، شرط جبران و تحمل خسارت را بر عامل بکند. در آنجا بیان شده که این شرط هم به‌صورت شرط نتیجه و هم به‌صورت شرط فعل صحیح است. برخی از فقها این شرط را نه‌تنها باطل ندانسته، بلکه آن را تأکیدی بر مقتضای مضاربه و مدلول نصوص مضاربه دانسته‌اند.

وجه تمایز اصلی این راهکار در ساختار دوگانهٔ آن است: در اینجا مالک ابتدا خسارت را بر عهده می‌گیرد (اقرار به مسئولیت) و سپس آن را به عامل منتقل می‌کند (انتقال تعهد). این ساختار دو مرحله‌ای، آن را از شرط نتیجه (که یک مرحله‌ای و مستقیم است) و شرط تدارک خسارت (که یک مرحله‌ای و غیرمستقیم است) متمایز می‌کند. همین ساختار دوگانه باعث شده بتوان آن را نه‌تنها باطل ندانست، بلکه تأکیدی بر مقتضای مضاربه تلقی کرد؛ زیرا در مرحلهٔ اول، قاعدهٔ اولیهٔ مضاربه (عدم ضمان عامل) رعایت می‌شود و در مرحلهٔ دوم، یک تعهد جدید و مستقل ایجاد می‌گردد.

پرسش این است که آیا این ساختار دوگانه می‌تواند شرط ربح را از بطلان نجات دهد؟ به این معنا که مالک ابتدا عدم‌النفع را بر عهده گیرد و سپس آن را به ذمهٔ عامل منتقل کند.

در ظاهر امر، این راهکار مشکل را حل می‌کند: مالک می‌پذیرد که در مضاربه، ریسک عدم سوددهی بر عهدهٔ اوست (مرحلهٔ اول) و سپس با یک تعهد مستقل، عامل جبران آن را بر عهده می‌گیرد (مرحلهٔ دوم)، اما پرسش بنیادین این است: اگر این ساختار دوگانه را در شرط ربح بپذیریم، آیا می‌توان از پذیرش آن در خود ربا خودداری کرد؟

اگر ربادهنده بگوید: «من قرض می‌دهم و تمام خسارات احتمالی بر عهدهٔ خودم است، اما به این شرط که قرض‌گیرنده بعداً همهٔ آن را جبران کند و سود مرا هم بپردازد»، آیا می‌توان چنین معامله‌ای را از ربا جدا دانست؟ به نظر می‌رسد پاسخ منفی است. ساختار دوگانه، صرفاً یک تغییر شکلی است که حقیقت ربوی معامله را تغییر نمی‌دهد. امام خمینی﵀ با استناد به روایات، چنین حیل را باطل دانسته‌اند. فرق گذاشتن بین ربا و مضاربه در این راهکار، صرفاً یک تفاوت ظاهری است و روح قضیه یکی است.

بنابراین شرطیت انتقال خسارت نیز نمی‌تواند راهکاری مشروع برای تصحیح شرط ربح باشد.

## ۵. جمع‌بندی و تحلیل تمایز چهار راهکار

اگرچه نتیجهٔ نهایی دربارهٔ هر چهار راهکار یکسان است (عدم امکان تصحیح شرط ربح)، اما هریک از منظری متفاوت به این نتیجه می‌رسند. درک این تفاوت‌ها برای پاسخ به این پرسش ضروری است که «چرا چهار گفتار جداگانه؟»

**جدول ۳: تحلیل تمایز ماهوی چهار راهکار و دلیل خاص رد در شرط ربح**

| راهکار | ساختار تعهد | نقطهٔ قوت در شرط ضمان | دلیل خاص رد در شرط ربح | تمایز از سایر راهکارها |
|---|---|---|---|---|
| شرط نتیجه | مستقیم و یک مرحله‌ای (اشتغال ذمه از ابتدا) | (اصلاً در شرط ضمان اصل سرمایه هم پذیرفته نیست) | اشتغال ذمه بدون تحقق تلف مال؛ تعهد به جبران چیزی که هرگز وجود نداشته است | تنها راهکاری است که حتی در شرط ضمان اصل سرمایه هم پذیرفته نشده است |
| شرط تدارک خسارت | غیرمستقیم و یک مرحله‌ای (تعهد به جبران پس از ورود خسارت) | عامل محسن است و مال تلف‌شده را جبران می‌کند (احسان) | یکسان‌انگاری «جبران عدم‌النفع» با «تضمین سود»؛ جبران معدوم با جبران موجود تلف‌شده متفاوت است | برخلاف هبهٔ حصه، تعهد مطلق است و شامل فرض عدم سود هم می‌شود |
| هبهٔ حصهٔ معینهٔ عامل | مقید به وجود سود (تعهد به بخشیدن بخشی از سهم‌السود) | تعهد محدود به سود است و در فرض عدم سود، تکلیفی نیست | فشار تعهد پیشینی بر عامل در فرض سودآوری؛ تغییر انگیزه از «امین آزاد» به «عامل تحت‌الامر» | تنها راهکاری است که در فرض عدم سود از ربا فاصله می‌گیرد |
| انتقال خسارت | دو مرحله‌ای (پذیرش خسارت توسط مالک + انتقال به عامل) | ساختار دوگانه، قاعدهٔ اولیه مضاربه را رعایت می‌کند | امکان‌پذیری تطبیق بر عمل حرام ربا؛ تغییر شکل بدون تغییر حقیقت | تنها راهکاری است که ساختار دو مرحله‌ای دارد |

اولین سؤالی که در این زمینه به ذهن می‌رسد این است که آیا در صورت بررسی شرط ربح و درصورتی‌که شرط ربح را باطل بدانیم، آیا فقها می‌توانند با همین بیان چنین راهکارهایی را ارائه دهند و عملاً به کارکردی مشابه شرط ربح دست یابند؟

اگر پاسخ مثبت است، باید گفت دیگر روحاً چه فرقی بین ربا و عقد مضاربه وجود دارد؟

اگر پاسخ منفی است و فقها در اینجا احتیاط می‌کنند، باید پرسیده شود که به راستی چه فرقی بین شرط ضمان اصل سرمایه و شرط ربح وجود دارد که در یکی قائل به پیاده‌سازی هستند و در دیگری خیر؟

پاسخ این مقاله آن است که فرق اساسی در «متعلق جبران» است: در شرط ضمان، مالک به دنبال بازگشت «اصل سرمایه» است که وجود خارجی داشته و تلف شده و جبران آن بازگرداندن یک «موجود سابق» است، اما در شرط ربح، مالک به دنبال دریافت «سود» است که هرگز وجود خارجی نداشته و جبران آن پرداخت یک «معدوم» است. این تفاوت، جوهرهٔ مسئله را تشکیل می‌دهد و مانع از تسری راهکارهای شرط ضمان اصل سرمایه به شرط ربح می‌شود.

در این میان، با فرض پذیرش راهکارها، دیگر جایی برای عمل حرام ربا باقی نمی‌ماند و هرکس بخواهد ربا بدهد، آن را تحت عنوان عقد مضاربه و راهکارهای ارائه‌شده به دیگری می‌دهد و اساساً کاری هم ندارد که به دیگری تحت عنوان قرض می‌دهد یا تحت عنوان امانت یا مشارکت یا هر عنوان دیگر. این امر می‌تواند به تمرکز ثروت در دست گروهی خاص و کاهش فرصت‌های اقتصادی برای دیگران بینجامد.

## بررسی و نقد دیدگاه موافق تسری راهکارها به شرط ربح

برای عمق‌بخشی به تحلیل و روشن شدن زوایای پنهان این اختلاف، در این بخش مهم‌ترین استدلال‌های قابل طرح از سوی قائلان به امکان تسری راهکارهای شرط ضمان اصل سرمایه به شرط ربح بررسی و نقد می‌شود.

نخستین استدلال ممکن آن است که چون در شرط ضمان اصل سرمایه، فقها راهکارهایی مانند شرط تدارک خسارت یا انتقال خسارت را پذیرفته‌اند، به طریق اولی باید در شرط ربح نیز پذیرفته شوند؛ زیرا در شرط ربح، برخلاف شرط ضمان اصل سرمایه، عامل متعهد به جبران عدم‌النفع است نه اصل سرمایه، و اگر شرط تدارک خسارت در جایی که اصل سرمایهٔ تلف‌شده صحیح باشد، به طریق اولی باید در جایی که فقط سود حاصل نشده نیز صحیح باشد.

در پاسخ باید گفت میان این دو تفاوتی ماهوی وجود دارد: در شرط ضمان اصل سرمایه، مالک از عامل می‌خواهد که اصل سرمایه را تضمین کند و راهکارهای ارائه‌شده، درحقیقت راهی برای بازگشت سرمایه به مالک‌اند، اما در شرط ربح، مسئله فراتر از این است، مالک از عامل می‌خواهد که حتی در صورت ناموفق بودن تجارت، سود معینی به او بپردازد. این دقیقاً همان چیزی است که در ربا رخ می‌دهد و طرف دهندهٔ سرمایه، بدون پذیرش ریسک تجاری، سودی قطعی دریافت می‌کند.

استدلال دیگری که می‌توان اقامه کرد این است که در شرط تدارک خسارت، ابتدا خسارت بر عهدهٔ مالک قرار می‌گیرد و سپس عامل آن را جبران می‌کند. همین سازوکار را می‌توان در شرط ربح نیز پیاده کرد که مالک ابتدا عدم‌النفع را می‌پذیرد و سپس عامل آن را جبران می‌کند.

اما این استدلال نیز همان تغییر عنوانی است که امام خمینی﵀ از آن نهی کرده‌اند. تمایز اصلی نه در «مستحب یا واجب بودن» جبران، بلکه در «متعلق» آن نهفته است. در شرط ضمان اصل سرمایه، متعلق ضمان، «اصل سرمایه» است؛ مالی که وجود خارجی داشته و از بین رفته است، اما در شرط ربح، متعلق ضمان، «سود» است؛ امری که هرگز وجود خارجی نداشته و بنا بر قاعدهٔ فقهی «عدم النفع لیس بمال» اساساً مصداق «مال» نیست تا موضوع ضمان قرار گیرد. از سوی دیگر، آنچه ماهیت مضاربه را از قرض متمایز می‌کند، تعلیق سود به نتیجهٔ واقعی و نامعلوم تجارت است؛ تضمین مبلغی معین از سود. این تعلیق را از میان برده و رأس‌المال را در برابر بازده‌ای ثابت و بدون ریسک قرار می‌دهد که چیزی جز ربا نیست، صرف‌نظر از عنوانی که بر آن نهاده شود.

ممکن است گفته شود این تحلیل تنها ناظر به فرض عدم حصول سود است، اما در فرضی که سود حاصل شود چه باید گفت؟ برای نمونه در راهکار هبهٔ حصهٔ معینهٔ عامل، اگر سودی حاصل شود، عامل تنها بخشی از حصهٔ خود را به مالک می‌بخشد و این دیگر ربا به نظر نمی‌رسد.

در پاسخ باید گفت این راهکار نیز مشکل را حل نمی‌کند؛ زیرا طرفین از ابتدای عقد نمی‌دانند سودی حاصل خواهد شد یا نه. اگر سود حاصل شود، عاملی که پیشاپیش متعهد به دادن حصهٔ معینی شده، عملاً موظف است به هر طریق ممکن آن مقدار سود را تحصیل کند. این الزام از پیش تعیین‌شده با روح مضاربه که بر مشارکت آزادانه در ریسک تجاری استوار است، در تضاد است و نتیجه‌ای معادل با شرط ربح را بازتولید می‌کند؛ هرچند صورت آن متفاوت باشد.

جمع‌بندی آنکه راهکارهای پذیرفته‌شده برای تصحیح شرط ضمان اصل سرمایه، در نگاه نخست قابل تسری به شرط ربح می‌نمایند، اما با تکیه بر روح شریعت و نصوص باب حیل ربا، این تسری چیزی جز تغییر عنوان برای فرار از حکم ربا نیست و هیچ‌یک از راهکارهای چهارگانه نمی‌تواند شرط ربح را به‌صورت شرعی تصحیح کند. جدول (۴) این تحلیل تطبیقی را نشان می‌دهد.

**جدول ۴: تحلیل تطبیقی دیدگاه امام خمینی﵀ و فقهای قائل به صحت راهکارها**

| معیار | دیدگاه قائلان به صحت راهکارها | دیدگاه امام خمینی﵀ (مبنای مقاله) |
|---|---|---|
| ملاک صحت شرط | تطابق ظاهری با قواعد عقود | تطابق روحی با مقاصد شریعت |
| تغییر عنوان | تغییر عنوان، حکم را تغییر می‌دهد | تغییر عنوان، حقیقت را تغییر نمی‌دهد |
| حیل ربا | در مواردی قابل قبول است | مطلقاً باطل و مردود است |
| راهکار تدارک خسارت در شرط ضمان اصل سرمایه | صحیح (قاعدهٔ احسان) | فقط در فرض تلف مال صحیح است |
| تسری به شرط ربح | قابل بررسی و احتمالاً صحیح | غیر قابل قبول (بازگشت به ربا) |
| نتیجهٔ نهایی | امکان تصحیح شرط ربح با راهکارها | عدم امکان تصحیح؛ شرط ربح باطل است |

## پاسخ به شبهات احتمالی

**شبههٔ اول:** اگر فقها راهکار شرط تدارک خسارت را در شرط ضمان پذیرفته‌اند، چه مانعی دارد که در شرط ربح هم پذیرفته شود؟ مگر نه این است که هر دو به نوعی جبران خسارت هستند.

**پاسخ:** در نگاه نخست ممکن است تصور شود تفاوت این دو در «مستحب یا واجب بودن» جبران است، اما این تحلیل دقیق نیست؛ زیرا شرط تدارک خسارت نیز همچون شرط ربح، یک شرط ضمن عقد است و به محض پذیرش، بر عامل واجب‌الوفا می‌شود. در هیچ‌کدام جای استحباب باقی نمی‌ماند. تفاوت اصلی نیز در «ضمان ما لم یجب بودن» نیست؛ زیرا این وصف در هر دو مورد صادق است. در زمان انعقاد شرط، نه خسارتی به اصل سرمایه وارد شده و نه کاستی در سود رخ داده است، و تعهد به جبران هر دو، ناظر به امری است که هنوز تحقق نیافته. تفاوت واقعی در «متعلق» جبران نهفته است. در شرط تدارک خسارت، آنچه جبران می‌شود، «اصل سرمایه» است؛ مالی که وجود خارجی داشته و به فرض تلف، از میان رفته است؛ ازاین‌رو حتی اگر تعهد به جبران آن پیشاپیش پذیرفته شده باشد، متعلق آن همچنان یک «مال موجود» است، اما در شرط ربح، متعلق جبران، «سود» است؛ امری که هرگز وجود خارجی نیافته و بنا بر قاعدهٔ فقهی «عدم النفع لیس بمال» از ابتدا مصداق مال نبوده تا بتوان آن را موضوع ضمان قرار داد. به بیان دیگر، ضمان اصل سرمایه، ضمان چیزی است که در آینده احتمال تلف آن می‌رود و اکنون فاقد آن وصف است، حال آنکه ضمان سود، ضمان چیزی است که اساساً هیچ‌گاه واجد وصف «مالیت» نبوده است. این تفاوت در سنخ متعلق، ضمان ما لم یجب در مورد اصل سرمایه را از موارد نادر مورد پذیرش فقها متمایز می‌سازد و مانع از تسری آن به شرط ربح می‌شود. افزون بر این، آنچه مضاربه را از قرض متمایز می‌کند، تعلیق سود عامل و مالک به نتیجهٔ نامعلوم تجارت است. الزام عامل به جبران سود از دارایی شخصی خود، این تعلیق را برای مالک از میان می‌برد و او را در برابر بازدهی ثابت و بدون ریسک قرار می‌دهد؛ نتیجه‌ای که صرف‌نظر از عنوان شرط، درحقیقت با روح ربا یکی است.

**شبههٔ دوم:** در راهکار هبهٔ حصهٔ معینهٔ عامل، اگر هیچ سودی حاصل نشود، چیزی بر عهدهٔ عامل نیست، پس چرا این راهکار را در شرط ربح نمی‌پذیرید؟

**پاسخ:** این راهکار در فرض عدم حصول سود، تکلیفی بر عامل ایجاد نمی‌کند و از این جهت، نسبت به شرط تدارک خسارت، به ظاهر شرط ربح‌نمایی کمتری دارد، اما این ویژگی، مشکل اصلی را حل نمی‌کند. ممکن است اشکال شود مگر التزام از پیش به پرداختی معین، در قراردادهای دیگر مانند اجاره نیز وجود ندارد؟ برای نمونه، اگر مغازه‌ای به اجاره داده شود، مستأجر از ابتدا می‌داند که باید از محل کسب‌وکار خود، اجاره‌بهای معینی را بپردازد، آیا همین امر، اجاره را باطل می‌سازد؟ روشن است که چنین نیست. پاسخ به این اشکال، تفاوت ماهوی اجاره و مضاربه را آشکار می‌کند. عوض در اجاره، منفعتی معلوم و مستقل از نتیجهٔ کسب‌وکار

مستأجر است. موجر، صرفاً منفعت عین مستأجره را واگذار می‌کند و ربطی به سود یا زیان تجارت مستأجر ندارد؛ ازاین‌رو تعیین اجاره‌بهایی ثابت، دقیقاً مطابق مقتضای ذات اجاره است، نه مخالف آن، اما مضاربه عقدی است که ذاتاً بر مشارکت در نتیجهٔ نامعلوم تجارت استوار است. مالک، سرمایه را در معرض ریسک تجاری قرار می‌دهد تا در سود احتمالی سهیم شود. الزام عامل به تأمین سودی معین، این ریسک‌پذیری متقابل را ـ که رکن مقوم مضاربه است ـ از میان می‌برد و مالک را در برابر بازدهی تضمین‌شده و بدون ریسک قرار می‌دهد، حال آنکه تمام سرمایه در معرض تجارت عامل قرار دارد. بدین ترتیب، آنچه در اجارهٔ عین مقتضای عقد است، در مضاربه مخالف مقتضای آن است. افزون بر این، در فرض حصول سود نیز، عاملی که پیشاپیش متعهد به پرداخت حصه‌ای معین شده، آزادی تجاری خود را در طول دورهٔ مضاربه از دست می‌دهد و ناگزیر است به هر شیوهٔ ممکن دست‌کم همان مقدار سود را تحصیل کند. این وضعیت، با روح امانت و مشارکت آزادانه که مبنای مضاربه است، سازگار نیست و در عمل، نتیجه‌ای معادل با شرط ربح را ـ هرچند در قالبی متفاوت ـ بازتولید می‌کند. وانگهی، در فرض سودآوری، این راهکار همچنان به ربا نزدیک است؛ چراکه مالک بدون پذیرش ریسک، سود مشخصی را دریافت می‌کند.

**شبههٔ سوم:** در راهکار انتقال خسارت، مالک ابتدا خسارت را می‌پذیرد و سپس به عامل منتقل می‌کند. این دقیقاً همان چیزی است که فقها در شرط ضمان اصل سرمایه پذیرفته‌اند، پس چرا در شرط ربح نپذیریم؟

**پاسخ:** اگر این راهکار را در شرط ربح بپذیریم، باید در ربا هم بپذیریم؛ به این معنا که ربادهنده بگوید: «تمام خسارات وارده بر عهدهٔ من است، اما به این شرط که بعداً قرض‌گیرنده همهٔ آن را جبران کند و سود مرا هم بپردازد». این همان تغییر عنوان برای فرار از حکم رباست. امام خمینی﵀ با استناد به روایات، چنین حیل را باطل دانسته‌اند. فرق گذاشتن بین ربا و مضاربه در این راهکار، صرفاً یک تفاوت ظاهری است و روح قضیه یکی است.

## محدودیت‌های پژوهش

این پژوهش، همچون هر تحقیق علمی دیگر، با محدودیت‌هایی روبه‌رو بوده است که ذکر آنها برای شفافیت و زمینه‌سازی پژوهش‌های آتی ضروری است:

۱. فقدان پیشینهٔ فقهی مستقل برای شرط ربح: ازآنجاکه اصل مسئلهٔ شرط ربح به‌صورت مستقل در فقه مطرح نشده است، ناگزیر تمام تحلیل‌ها بر پایهٔ بررسی شرط ضمان اصل سرمایه صورت گرفته است.

۲. محدودیت در آرای فقهی: تحلیل مقاله عمدتاً بر آرای فقهای امامیه و مشخصاً بر مبنای دیدگاه امام خمینی﵀ در باب حیل ربا استوار است. بررسی تفصیلی دیدگاه سایر مذاهب اسلامی می‌تواند ابعاد جدیدی از مسئله را آشکار سازد.

۳. فقدان رویهٔ عملی و قضایی: به دلیل عدم طرح شرط ربح در قراردادهای رسمی و عدم وجود آرای قضایی در این زمینه، تحلیل عملی و کاربردی مقاله با محدودیت مواجه است.

## پیشنهادها (نقشه راه پژوهشی)

با عنایت به محدودیت‌های فوق و نتایج به‌دست‌آمده، محورهای ذیل برای تحقیقات آینده پیشنهاد می‌شود:

گام اول، بررسی تطبیقی در فقه مذاهب: مطالعهٔ تطبیقی دیدگاه فقهای مذاهب چهارگانهٔ اهل‌سنت دربارهٔ شرط ربح و امکان تصحیح آن با راهکارهای فقهی. این مطالعه می‌تواند به غنای بحث و یافتن راه‌حل‌های جدید کمک کند.

گام دوم، تحلیل اقتصادی حیل ربا: ارزیابی آثار اقتصادی رواج راهکارهای تصحیح شرط ربح بر نظام مالی اسلامی. این تحلیل می‌تواند نشان دهد که آیا این راهکارها در عمل منجر به توزیع ناعادلانهٔ ثروت می‌شوند یا خیر؟

گام سوم، مطالعهٔ میدانی در عقود بانکی: بررسی قراردادهای بانکی موجود در نظام بانکداری بدون ربای ایران از منظر وجود شروطی که به شرط ربح نزدیک هستند و تحلیل انطباق آنها با موازین شرعی.

گام چهارم، تدوین چارچوب نظری برای تمایز راهکارهای مشروع از نامشروع: طراحی یک مدل تحلیلی برای تفکیک راهکارهای فقهی مشروع (مانند شرط تدارک خسارت در شرط ضمان اصل سرمایه) از راهکارهای نامشروع (مانند همان راهکار در شرط ربح) بر اساس ملاک‌های «تغییر عنوان»، «روح شریعت» و «مقاصد اقتصادی اسلام».

## نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف واکاوی امکان‌سنجی تصحیح شرط ربح از طریق راهکارهای ارائه‌شده برای شرط ضمان اصل سرمایه، به نتایج ذیل دست یافت:

۱. چهار راهکار اصلی که فقها برای تصحیح شرط ضمان اصل سرمایه ارائه کرده‌اند ـ شامل شرط نتیجه، شرط تدارک خسارت، شرطیت هبهٔ حصهٔ معینهٔ عامل، و شرطیت انتقال خسارت ـ هیچ‌یک قادر به تصحیح شرعی شرط ربح نیستند.

۲. علت اصلی عدم امکان تسری این راهکارها به شرط ربح، تفاوت ماهوی «متعلق جبران» در این دو شرط است: در شرط ضمان اصل سرمایه، یک «موجود تلف‌شده» جبران می‌شود (احسان)؛ در شرط ربح، یک «معدوم» مطالبه می‌گردد (ربا).

۳. به تعبیر امام خمینی﵀ تغییر عنوان و صورت‌سازی جدید از یک عمل حرام، حقیقت آن را تغییر نمی‌دهد و چنین حیل، باطل و مردود است.

۴. هریک از چهار راهکار، از منظری متفاوت به نتیجه واحد می‌رسند: شرط نتیجه به دلیل اشتغال ذمهٔ بدون تلف مال، شرط تدارک خسارت به دلیل یکسان‌انگاری جبران عدم‌النفع با تضمین سود، شرطیت هبهٔ حصه به دلیل فشار تعهد پیشینی بر عامل، و انتقال خسارت به دلیل امکان‌پذیری تطبیق آن بر ربا.

**سخن آخر:** اگر راهکارهای ارائه‌شده در شرط ضمان اصل سرمایه، در شرط ربح نیز پذیرفته شوند، دیگر مرزی بین مضاربه و ربا باقی نخواهد ماند و هر ربادهنده‌ای می‌تواند با تغییر عنوان، عمل حرام خود را در قالب عقد مضاربه و با استفاده از این راهکارها توجیه کند. این امر می‌تواند زمینه‌ساز اختلال در نظام توزیع ثروت و تضعیف عدالت اقتصادی گردد. بنابراین برای حفظ سلامت و مشروعیت عقد مضاربه، باید از هرگونه شرطی که منجر به تضمین سود مشخص توسط عامل شود، اجتناب کرد.

**جدول ۵: فهرست اصطلاحات (واژه‌نامهٔ تخصصی)**

| اصطلاح | تعریف |
|---|---|
| عقد مضاربه | قراردادی که به موجب آن، یکی از طرفین (مالک) سرمایه‌ای را در اختیار دیگری (عامل) می‌گذارد تا با آن تجارت کند و سود حاصل میان آنها به نسبت توافق‌شده تقسیم شود |
| شرط ضمان اصل سرمایه | شرطی در ضمن عقد مضاربه که به موجب آن، عامل متعهد می‌شود در صورت تلف یا خسارت به سرمایه، اصل مال را به مالک بازگرداند |
| شرط ربح | شرطی در ضمن عقد مضاربه که به موجب آن، عامل متعهد می‌شود فارغ از نتیجهٔ تجارت، سود مشخصی را به مالک بپردازد |
| شرط نتیجه | شرطی که تحقق آن نیازمند عمل جداگانه‌ای نیست و صرفاً با انشای عقد محقق می‌شود |
| شرط تدارک خسارت | راهکاری فقهی که در آن، عامل پس از ورود خسارت به سرمایه، آن را جبران می‌کند |
| هبهٔ حصهٔ معینهٔ عامل | راهکاری فقهی که در آن، عامل متعهد می‌شود بخشی از سهم سود خود را به مالک ببخشد |
| انتقال خسارت | راهکاری فقهی که در آن، مالک ابتدا خسارت را بر عهده می‌گیرد و سپس آن را به ذمهٔ عامل منتقل می‌کند |
| حیل ربا | ترفندها و راه‌های گریز شرعی برای انجام معاملات ربوی تحت عناوین مشروع |
| ربا | زیاده‌ای که یکی از طرفین معامله بدون عوض شرعی دریافت می‌کند و در اسلام حرام است |

## منابع

*قرآن کریم*.

خمینی، سیدروح‌الله (بی‌تا). *کتاب البیع*. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی﵀.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). *تفصیل وسائل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعه*. قم: گروه پژوهش مؤسسهٔ آل البیت﵈.

اسدبیگی، پیمان (۱۴۰۱). اعتبار شرط تضمین سود به نفع بانک در قراردادهای مشارکت مدنی بانک. *پژوهش ملل*، ۷(۸۱)، ۸۷ـ۱۱۸.

باریکلو، علیرضا (۱۳۸۷). وضعیت شرط تضمین سود. *مطالعات حقوق خصوصی*، ۳۸(۴)، ۸۹ـ۱۱۰.

رازی، سیدمحسن (۱۳۸۵). پژوهشی در اقسام بانک و احکام آن. *فقه اهل البیت*﵈، ج۴۶.

قنواتی، محمدتقی و عندلیب، محمد (۱۴۰۱). امکان‌سنجی تطبیق قاعدهٔ بطلان ربح ما لم یضمن بر قرارداد مضاربهٔ بانکی. *پژوهش‌نامهٔ میان‌رشته‌ای فقهی*، ۱۰(۲)، ۳۲۹ـ۳۵۲.

نصر آزادانی، محمدجواد و بهرام ارجاوند، روح‌الله (۱۴۰۲). تبیینی نو از قاعدهٔ «بطلان ربح ما لم یضمن» و تطبیقات آن در معاملات مستحدث. *معرفت اقتصاد اسلامی*، ۱۴(۲)، ۱۴۹ـ۱۶۰.

**Ma'rifat-e Eghtesād-e Islāmī** _____ **2026, Vol. 17, No. 2, 265-287**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/marefateeqtesadi.2026.2021821

dor 20.1001.1.20422322.1405.17.2.12.0

# Optimal Governance Strategies for Expanding *Waqf* (Endowments) as an Effective Instrument of Islamic Governance

**Javad Nazari Moghadam** / Assistant Professor, Guilan Studies Research Institute, University of Guilan
j.moghaddam@guilan.ac.ir
**Mohammad Javad Ramezani** / PhD in National Security, Supreme National Defense University
mj.ramezani@gmail.com

**Received:** 2026/02/12 - **Accepted:** 2026/07/01

## Abstract

*Waqf* (Islamic endowment) has historically played a fundamental role in advancing the economic objectives of Islamic societies. Leveraging the potential of this Islamic institution to address contemporary economic challenges should be a priority for national policymakers. This study is an applied, qualitative research project that employs SWOT analysis to formulate optimal policy strategies for the *Waqf* sector. The central research question asks: What are the optimal operational governance strategies for the development of *Waqf*? The findings indicate that the current state of *Waqf* in Iran is "conservative"—characterized by weaknesses that outweigh strengths—though the available opportunities outnumber the threats. This reflects the status of a stable institution experiencing low growth. Based on the research findings, the primary recommended strategies for expanding *Waqf* within the framework of Islamic governance—derived from expert insights—include: reforming the management structure to ensure sound and robust administration of *Waqf* affairs; adopting modern, targeted, and awareness-raising communication methods; and optimizing the utilization of endowed assets by enhancing the productivity and efficiency of *Waqf* institutions.

**Keywords:** *Waqf*, *Waqf* Governance, Islamic Governance, Policy-making for *Waqf* Institutions.

**JEL classification:** D64, D69, P4.

معرفت اقتصاد اسلامی ——— سال هفدهم، شماره دوم، پیاپی ۳۴، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص ۲۶۵ـ۲۸۷

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/marefateeqtesadi.2026.2021821

dor 20.1001.1.20422322.1405.17.2.12.0

**نوع مقاله:** ترویجی

# راهبردهای مطلوب حکمرانی جهت گسترش وقف به‌مثابهٔ ابزار مؤثر حکمرانی اسلامی

**جواد نظری مقدم** / استادیار پژوهشکدهٔ گیلان‌شناسی دانشگاه گیلان j.moghaddam@guilan.ac.ir

**محمدجواد رمضانی** / دکتری امنیت ملی دانشگاه عالی دفاع ملی mj.ramezani@gmail.com

**دریافت:** ۱۴۰۴/۱۱/۲۳ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۴/۱۰

## چکیده

وقف همواره نقشی اساسی در پیشبرد اهداف اقتصادی جوامع اسلامی داشته است. استفاده از ظرفیت این نهاد اسلامی جهت حل مشکلات اقتصادی کنونی، می‌تواند به‌مثابهٔ یکی از اولویت‌های سیاست‌گذاران کشور باشد. پژوهش حاضر، پژوهشی کاربردی و در زمرهٔ تحقیقات کیفی است که با استفاده از تحلیل SWOT و با هدف تدوین راهبردهای مطلوب سیاستی در حوزهٔ وقف انجام شده است. پرسش اصلی این پژوهش این است که راهبردهای عملیاتی و مطلوب حکمرانی در جهت تحقق توسعهٔ وقف چیست؟ یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که وضعیت کنونی وقف در ایران وضعیتی «محافظه‌کارانه» است که در آن نقاط ضعف بر نقاط قوت غلبه دارد؛ هرچند که فرصت‌های پیش رو بیشتر از تهدیدات است. این موقعیت بیانگر وضعیت یک نهاد پایدار برخوردار از رشد کم است. بر اساس یافته‌های پژوهش، مهم‌ترین راهبردهای توصیه‌شده برای گسترش وقف در چارچوب حکمرانی اسلامی بر اساس نظرات خبرگانی عبارت‌اند از: اصلاح ساختار مدیریت صحیح و قوی در امور وقف، اتخاذ روش‌های نوین اطلاع‌رسانی صحیح، هدفمند و شناخت‌افزا و استفاده بجا از موقوفات از طریق افزایش بهره‌وری و کارایی مؤسسات وقفی.

**کلیدواژه‌ها:** وقف، حکمرانی وقف، حکمرانی اسلامی، سیاست‌گذاری نهاد وقف.

**طبقه‌بندی JEL:** D64، D69، P4.

## مقدمه

دستیابی به الگوی مطلوب حکمرانی با هدف تحقق جامعهٔ پیشرفته مبتنی‌بر اندیشه و فرهنگ اسلامی، یکی از مهم‌ترین اولویت‌ها و ضرورت‌ها در جامعهٔ امروز ایران به‌شمار می‌رود. امروزه استفاده از مفهوم حکمرانی در میان دانشگاهیان و مجریان کشور فراگیر شده است. اگر الگوی «حکمرانی خوب» را فرایند تدوین و اجرای سیاست‌گذاری در حوزه‌های مختلف مبتنی‌بر مشارکت دولت، جامعهٔ مدنی و بخشی خصوصی بدانیم؛ به‌گونه‌ای‌که ضمن تأمین نیازهای اساسی جامعه، به تحقق عدالت، امنیت و توسعهٔ پایدار منجر گردد (زارعی و آرائی، ۱۴۰۰، ص۷)، در این صورت با استفاده از تجربه تاریخی جامعهٔ اسلامی می‌توان به ظرفیت‌های موجود در برخی از عناصر هویتی و فرهنگی اسلام جهت تحقق الگوی «حکمرانی اسلامی» دست یافت. مفهوم حکمرانی اسلامی در واقع به دنبال ساختن یکی از مهم‌ترین روابط موجود در هر جامعه، یعنی رابطهٔ حاکمیت با جامعه در بستر مفاهیم اسلامی است. مختصات این رابطه بنا بر ارزش‌های هر جامعه تعیین می‌شود و معارف اسلامی مربوط به جامعه نیز درصدد ایجاد روابط خاصی در نظام پیروی اجتماعی است (امامی و جوادی، ۱۴۰۰، ص۴۳).

طراحی و احیای تمدن نوین اسلامی در بستر حکمرانی اسلامی مبتنی‌بر مبانی ارزشی و اصول اساسی اسلام که به‌صورت جامع و جهانی ارائه شود و متناسب و پاسخ‌گوی همهٔ شئون، نیازها و ظرفیت‌های بشر باشد، از اهداف نظام جمهوری اسلامی ایران است. بی‌تردید یکی از مهم‌ترین راه‌های رسیدن به جایگاه مطلوب تمدن اسلامی، تجلی روحیهٔ انفاق، ایثار، فداکاری و نیکوکاری در قالب سنت حسنهٔ وقف به‌مثابهٔ یکی از ابزارهای مؤثر حکمرانی اسلامی است.

وقف به‌عنوان یکی از آموزه‌های محوری در ادیان الهی به‌خصوص دین مبین اسلام مطرح شده و در فرهنگ ایرانی اسلامی نیز در قالب یک سنت ارزشمند مطرح بوده است (ر.ک: ابوسعید، ۱۳۷۸، شهابی، ۱۳۴۳ق)، و می‌توان این صدقهٔ جاریه را مصداقی از ایثار اجتماعی و یکی از ابزارهای مؤثر حکمرانی اسلامی برشمرد که آثار فردی، گروهی و اجتماعی و ثمرات دنیوی و اخروی بی‌شماری را مترتب است. موقوفات در تأسیس و تداوم حیات نهادها و مراکز فرهنگی اقتصادی و اجتماعی تأثیرات فراوانی داشته و توانسته‌اند در دوره‌های مختلف تاریخ منشأ آثار اجتماعی اقتصادی و فرهنگی باشد.

ارزش‌های دینی ضامن سعادتمندی جامعهٔ اسلامی در زمینه‌های مادی و معنوی است. وقف نیز به‌عنوان یکی از جلوه‌های فرهنگ ناب اسلامی، می‌تواند جامعهٔ فعلی را به سمت آرمان‌های مورد نظر رهنمون ساخته و بسیاری از معضلات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جامعه را برطرف سازد و ضمن کمک به ایجاد رفاه عمومی زمینهٔ زدودن فقر و محرومیت از جامعه را فراهم نماید (حائری، ۱۳۸۰، ص۴۲۱). یکی از موانع این مسیر، کم‌رنگ شدن فرهنگ وقف و عدم آشنایی مردم با احکام فقهی، ماهیت و به‌ویژه کارکردها و ثمرات وقف در جامعه است.

وقف با کارکردهای متنوع خود و جایگاه ویژه‌اش در فرهنگ تشیع از جنبه‌های مختلف جامعه‌شناختی، اقتصادی، تاریخی، کالبدی، فرهنگی، سیاسی و... می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. موقوفات در تأسیس و تداوم حیات نهادها و مراکز دینی، مذهبی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی عام‌المنفعه تأثیر فراوانی داشته و منشأ اثرات فراوان بوده‌اند. امروزه حتی در کشورهای غربی بخشی از شاخص‌ترین مراکز علمی و دانشگاهی موقوفه هستند (فزیع، ۱۳۸۶، ص۳۴۴).

مناطق مختلف ایران اسلامی مملو از موقوفاتی است که خیرین در طول تاریخ با نیات و مقاصد مختلفی به‌منظور رفع نیازهای جامعه و خیررسانی به مردم از خود بر جای گذاشتند. شواهد تاریخی و گزارش منابع رسمی از وجود فرهنگ وقف در تاریخ و جامعهٔ ایرانی در سطح وسیعی حکایت می‌کند. کارآمدی ساختاری نهادهای متولی و اثرگذاری شیوه‌های مدیریتی و اجرایی می‌تواند ثمرات عینی وقف برای آحاد مردم جامعه و بهبود وضعیت اجتماعی و اقتصادی را افزایش دهد و نیز استفاده از روش‌های به‌روز و اثربخش تبلیغی و فرهنگی می‌تواند آگاهی و اقبال مردم نسبت به وقف در شقوق مختلف آن را گسترش دهد.

نظر به اهمیت فرهنگ وقف در اسلام و ضرورت بازتولید فرهنگ اسلامی وقف در جامعه و معرفی و فرهنگ‌سازی در این حوزه، مطالعه و مداقه در زمینهٔ چگونگی ابعاد و کیفیت وقف‌ها، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری در جهت بهبود روند کمی و کیفی وقف در جامعه ضروری به نظر می‌رسد. علی‌رغم ظرفیت‌های حاکم در جامعه و زمینه‌های فرهنگی و تاریخی، روند ثبت موقوفات در کشور چندان چشمگیر نیست. با توجه به عدم مطلوبیت وضع میزان وقف و موقوفه‌ها بررسی روند کیفی و بهبود وضعیت کمی و کیفی آن و آیندهٔ پیش رو بسیار ضروری به نظر می‌رسد.

یکی از روش‌های مناسب برای سیاست‌گذاری مطلوب استفاده از تحلیل محیطی مبتنی‌بر شناخت ظرفیت‌ها و نقاط قوت و ضعف و فرصت‌ها و تهدیدهای موجود در سازمان است؛ ازاین‌رو در این پژوهش تلاش می‌شود تا ضمن شناسایی نقاط قوت و ضعف و فرصت‌ها و تهدیدات در حوزهٔ نهاد وقف زمینهٔ نیل به الگوی سیاست‌گذاری و حکمرانی مطلوب و ارائهٔ راهکارهایی جهت برون‌رفت از مشکلات و مسائل سازمان و نیز استفاده از نقاط قوت‌ها و فرصت‌ها در جهت اهداف تعیین‌شدهٔ سازمانی را فراهم نمود.

## پیشینهٔ پژوهش

در مورد موضوع و پدیدهٔ وقف آثار و اسناد بی‌شماری در طول سالیان اخیر در حوزه‌های مختلف نگارش یافته است که در موارد اخیر، بیش از آنکه به ابعاد مفهوم‌شناسی و نظری حوزهٔ وقف تأکید شود، سعی شده است به ابعاد عملیاتی، کاربردی و سیاست‌گذارانهٔ حوزهٔ وقف معطوف شود، لذا در ادامه گزارش مختصری از پژوهش‌های اصلی و مرتبط انجام‌شده بیان می‌شود.

سیدمحمد سیدحسینی، تقی ابراهیمی سالاری و آزاده مظلوم خراسانی (۱۳۹۲)، در پژوهش خود با عنوان «بهبود روش‌های مدیریت در سازمان اوقاف و اثر آن بر افزایش بهره‌وری در حوزهٔ وقف»، به بررسی تأثیر اصلاح و یا بهبود روش‌های مدیریت فعلی اوقاف و اموال موقوفه بر افزایش بهره‌وری سازمان اوقاف در راستای اهداف واقفان در زمینهٔ رفاه اجتماعی و اقتصادی پرداختند. روش این پژوهش پیمایشی بوده است. جامعهٔ آماری تحقیق شامل سه گروه: ۱. اعضای هیئت علمی و دانشجویان؛ ۲. کارکنان و کارشناسان دستگاه‌ها؛ ۳. کارشناسان مذهبی. گردآوری داده‌ها از طریق پرسش‌نامه و مصاحبه با نمونهٔ ۱۱۰ نفری از جامعهٔ آماری صورت گرفته است. قلمرو مورد استفاده این تحقیق، شهرستان مشهد بوده و لازم به ذکر است که در این تحقیق نمونه‌گیری به روش غیراحتمالی و گلوله‌برفی بوده است. برای بررسی رابطهٔ بین «بهبود روش‌های مدیریتی اوقاف و اموال موقوفه» و «افزایش بهره‌وری حوزهٔ وقف» از روش رگرسیون استفاده شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که بهبود روش‌های مدیریتی فعلی حاکم بر اموال موقوفه در سازمان اوقاف بر میزان بهره‌وری در حوزهٔ وقف اثرگذار است و تأثیر مثبتی دارد.

رستم‌زاده و نصیرآبادی (۱۳۹۷) در پژوهش خود با رویکردی توصیفی ـ تحلیلی به بررسی تأثیر وقف به‌عنوان یکی از شیوه‌های تأمین مالی توسعهٔ بهداشت در ایران پرداختند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد جلب مشارکت‌های مردمی و جذب کمک‌های خیرین و واگذاری امر بهداشت و درمان به مردم به‌صورت غیرانتفاعی و عام‌المنفعه و وقف می‌تواند در جهت توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی تأثیرگذار باشد.

مصباحی‌مقدم و همکاران (۱۳۹۰)، در پژوهشی با عنوان «وقف به‌مثابهٔ منبع تأمین مالی خرد اسلامی؛ ارائهٔ الگوی تشکیل مؤسسات تأمین مالی خرد وقفی در کشور»، با استفاده از نهاد وقف در اقتصاد اسلامی، الگویی بومی برای مؤسسات تأمین مالی خرد ارائه کرده و آن را مورد تجزیه‌وتحلیل قرار می‌دهد. در واقع، ضمن طرح الگوی پیشنهادی و تبیین روش‌های تجهیز منابع مالی برای مؤسسه (شامل وقف اموال منقول و غیرمنقول، وقف سهام، وقف پول و انتشار اوراق وقف پولی و اوراق وقف گروهی) و همچنین بیان روش‌های تخصیص منابع (عقود مبادله‌ای، مشارکتی و قرض‌الحسنه)، امکان‌سنجی فقهی و ضرورت اقتصادی تشکیل چنین مؤسساتی در کشور را مورد بحث قرار می‌دهند. علاوه بر این، مزیت‌ها و چالش‌های مورد انتظار از الگوی پیشنهادی را نیز مورد بحث قرار داده و تلاش می‌کنند با استفاده از ادبیات تأمین مالی خرد، راهکارهایی به‌منظور به حداقل رساندن این مشکلات ارائه نمایند. یافته‌های این تحقیق که بر اساس تحلیل‌های نظری به‌دست آمده‌اند، نشان می‌دهد نهاد وقف در اقتصاد اسلامی این ظرفیت فقهی ـ اقتصادی را دارد که به‌عنوان منبع درآمدی برای مؤسسهٔ تأمین مالی خرد در نظر گرفته می‌شود.

فلاح، جعفری و عبادی (۱۳۹۹) در مقالهٔ خود با عنوان «ارائهٔ مدلی برای بررسی و تبیین نقش وقف بر اندازهٔ دولت در اقتصاد با تأکید بر نقش کارآفرینی اجتماعی»، به دنبال بررسی، شناسایی و تبیین تأثیر وقف بر اندازهٔ دولت در اقتصاد هستند. این پژوهش از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش، توصیفی ـ پیمایشی است و برای تجزیه‌وتحلیل

متن مصاحبه‌ها و پیشینهٔ تحقیق از روش تحلیل تم (روش کیفی) استفاده شده، و برای تحلیل پرسش‌نامه و بررسی نقش کارآفرینی اجتماعی به‌عنوان متغیر میانجی، معادلات ساختاری و نرم‌افزار آموس به‌کار رفته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که برای کوچک‌سازی دولت با وقف باید عوامل اجتماعی شامل «آموزشی» و «فرهنگی» و عوامل فرایندی شامل «عمرانی» و «بهداشت و درمان» به‌عنوان شتاب‌دهندهٔ وقف در نظر گرفته شوند و بر نقش کارآفرینی اجتماعی در کوچک‌سازی دولت به‌عنوان یک متغیر میانجی توجه و تأکید شود.

در پژوهش‌ها و مطالعات داخلی، تحقیقات متنوعی در قالب کتاب، پایان‌نامه، طرح‌های پژوهشی و مقاله‌های متعددی در حوزهٔ مفهوم‌شناسی تاریخ‌پژوهی و کارکردی وقف در طول دهه‌های اخیر نگارش یافته است (اصیلی، ۱۳۷۳)؛ همچنین از سال‌های گذشته مقالات و پژوهش‌هایی در حوزهٔ آسیب‌شناسی ابعاد مختلف وقف مورد واکاوی قرار گرفته است، ولی در مورد راهبردپژوهی و ترسیم الگوهای سیاستی و تدوین راهبردهای کلان حوزهٔ وقف کار شایانی صورت نپذیرفته است، و نیاز است اساتید و صاحب‌نظران حوزوی، دانشگاهی و مؤسسات پژوهشی، در ابعاد کلان ملی و محلی، اقدام به پژوهش‌های نسل جدید حوزهٔ وقف گام بردارند و بعد از دو نسل مفهوم‌شناسانه و آسیب‌شناسانه، تمرکز خویش را بر روی ترسیم راهبردها و تدوین الگوهای سیاست‌گذرانه معطوف کنند، لذا این پژوهش به‌عنوان یکی از اولین پژوهش‌های صورت‌گرفته در این عرصه پرداخته است و از این جهت پژوهشی نوآورانه و بدیع محسوب می‌گردد؛ ازاین‌رو این تحقیق می‌تواند گام مهمی در جهت آغاز یک حرکت بزرگ به‌منظور نیل به یک الگوی سیاستی مطلوب برای توسعهٔ وقف در جامعهٔ امروز باشد.

## تعریف مفاهیم

**حکمرانی اسلامی:** تا کنون تعاریف متفاوتی در خصوص حکمرانی ارائه شده است. در فرهنگ آکسفورد حکمرانی به معنی «فعالیت یا روش حکم راندن، اعمال کنترل یا قدرت بر فعالیت‌های زیردستان، نظامی از قوانین و مقررات» تعریف شده است (میدری و خیرخواهان، ۱۳۸۳، ص۱۹۳ـ۱۹۴). همچنین بر اساس تعریف بانک جهانی حکمرانی به معنی شیوه‌ای است که با آن قدرت در مدیریت منابع اقتصادی و اجتماعی کشور برای توسعه اعمال می‌گردد (زارعی و آرائی، ۱۴۰۰، ص۱۰).

مفهوم حکمرانی خوب از جمله مفاهیم نوپدیدی است که امروزه در ادبیات حوزهٔ سیاست و مدیریت استفاده می‌شود. حکمرانی خوب در واقع به‌عنوان فرایند مشارکتی توسعه قلمداد می‌گردد که در جامع مدنی امکان تحقق دارد و به‌مثابهٔ الگویی است که در آن سیستم به‌عنوان انتقال‌دهنده و مدافع خواست‌های مردمی مشارکت شهروندان را تقویت و دولت‌ها را به پاسخ‌گویی تشویق و حتی ملزم می‌نماید. بخش غیردولتی و خصوصی با در دست داشتن عوامل اقتصادی و سرمایه‌گذاری و تولید ناخالص ملی و بالا بردن سهم مردمی در آن و از بین بردن چالش‌ها و تنگناها و بخش دولتی با ایجاد تسهیلات و بسترهای فعالیت عمومی و تقویت آن در توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی و گسترش عدالت اجتماعی تلاش نماید (زارعی و آرائی، ۱۴۰۰، ص۸).

تحقق الگوی حکمرانی خوب نمی‌تواند بر اساس یک نسخهٔ استاندارد و واحد باشد، بلکه می‌تواند بنا به اقتضائات تاریخی و فرهنگی هر منطقهٔ جغرافیایی از ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی خاصی برخوردار باشد. همهٔ کشورها بایستی حق داشته باشند گونه‌های ملی متعلق به خود را در زمینهٔ حکمرانی خوب تعیین کنند که تجربه تاریخی آنها را مدنظر قرار دهد و بر مبنای نظام‌ها، فرهنگ‌ها و ارزش‌های بومی ساخته شود. بر این اساس، در چارچوب فرهنگ اسلامی حکمرانی مبتنی‌بر اسلام ویژگی‌های خاصی خود را دارد و مبتنی‌بر آموزه‌های دینی است. حکمرانی اسلامی را می‌توان زمینه‌سازی برای توسعه و تعمیق عقلانیت تهذیب‌یافته، اخلاق و معنویت‌گرایی دینی و رشد، تعالی و سعادت انسان و همچنین گسترش برخورداری از زندگی با نشاط، ایمن، سالم، عادلانه، آزاد و کریمانه دانست (رضایی و همکاران، ۱۳۹۰). در فرهنگ اسلامی و در حکمرانی اسلامی، اهداف و سیاست‌های حاکمیت، شیوه‌ها و روش‌های حکمرانی، نقش و مشارکت مردمی، نظامات اداری، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در چارچوب آموزه‌های اسلامی و تجربه تاریخی مسلمانان شکل می‌گیرد. یکی از این تجربیات تاریخی سنت حسنه و مردمی وقف است که به‌مثابهٔ یکی از ابزار حکمرانی نقش مهمی در ارائهٔ خدمات اجتماعی در سطح وسیعی داشته و شناخت ابعاد و تأثیر و کارکرد آن می‌تواند به تحقق الگوی حکمرانی مطلوب مبتنی‌بر تجربه تاریخی جوامع اسلامی در شرایط امروز کمک نماید.

**سیاست‌گذاری فرهنگی مطلوب در چارچوب حکمرانی اسلامی**

سیاست‌گذاری فرهنگی عبارت است از تعیین خط‌مشی‌ها و راهبردهای کلان فرهنگی برای رسیدن به اهداف همکاری‌های فرهنگی، مشارکت فرهنگی، میراث فرهنگی و هویت فرهنگی که یونسکو با ارائهٔ مفهوم توسعهٔ فرهنگی آن را برای اولین بار مطرح کرد (همایون و جعفری، ۱۳۸۷، ص۱۵). همچنین سیاست‌گذاری فرهنگی به ارادهٔ دولت در ایجاد یا تحکیم و یا تغییر مقررات و تنظیمات در عرصهٔ فرهنگ معطوف است که چنین اراده‌ای می‌تواند سلبی یا ایجابی باشد (وحید، ۱۳۸۶، ص۲۲۸). از دیدگاه علم سیاست‌گذاری سیاست فرهنگی مقوله‌ای است دارای اهمیت راهبردی که بر توسعهٔ پایدار اثر می‌گذارد و در واقع بخش اساسی آن است (اشتریان، ۱۳۹۱، ص۱۰).

سیاست‌گذاری فرهنگی دولت در دو سطح قابل توجه است: سطح اول که به آن Cultural Politics می‌گویند، به‌طور عام بر ارزش‌ها و اصولی اطلاق می‌شود که انسان‌ها را در مسائل فرهنگی هدایت و راهنمایی می‌کند. درحقیقت این سیاست‌ها اصول کلی دربارهٔ اهداف اصلی و غایی در حوزهٔ فرهنگ را ارائه می‌دهند؛ سطح دوم، خط‌مشی‌های فرهنگی است. این خط‌مشی‌ها عینی‌تر بوده و تدابیر و راهکارهای اجرایی را در اختیار دست‌اندرکاران قرار می‌دهد که تصمیمات و اقدامات آنان بر زندگی مردم تأثیرگذار است (ذکایی، شفیعی و سادات، ۱۳۸۹، ص۹۱ـ۹۲).

سیاست‌گذاری فرهنگی در مجموعه دستورالعمل‌های سیستماتیک و هدایت‌کننده بازنمود می‌یابد که توسط سازمان‌ها برای دستیابی به اهدافشان اتخاذ می‌شود. اغلب، سیاست‌گذاری فرهنگی به‌عنوان هزینه کردن پول

در جهت یک هدف فرهنگی خاص معنا می‌شود، اما این مسئله بسیار قابل بحث است. گاهی اوقات، سیاست فرهنگی در تصمیماتی در مورد دیگر حوزه‌ها و معضلات جامعه تعبیه می‌شود؛ حوزه‌هایی چون آموزش‌وپرورش، محیط‌زیست، سلامت، ساخت اجتماع یا توسعهٔ اقتصادی. این موضوع شامل سیاست‌های مالیاتی نیز می‌شود. سیاست‌های مربوط به قانون کپی‌رایت و مالکیت فکری و فرهنگی با توسعهٔ تکنولوژی‌های نوین و معناهای مختلف مالکیت عمومی و خصوصی در فرهنگ‌های گوناگون، پیچیده‌تر شده است. سیاست فرهنگی از پیمان‌های تجاری گرفته تا کمک‌های مالی دولت به بخش املاک و ساختمان، از آزادی بیان گرفته تا بخش حمل و نقل را دربر می‌گیرد (رجب‌زاده، ۱۳۸۰). بر این اساس، می‌توان گفت سیاست‌گذاری در حوزهٔ وقف نوعی از سیاست‌گذاری فرهنگی است.

## روش پژوهش

روش تحقیق بر مبنای ماهیت، «کیفی» و از حیث داده‌ها، «توصیفی ـ تحلیلی» است. هدف تحقیق، کاربردی و توسعه‌ای است. سیاست‌گذاری مطلوب جز از طریق شناخت ظرفیت‌ها و نقاط قوت و ضعف و فرصت‌ها و تهدیدهای موجود در سازمان میسر نیست. ازاین‌رو در این پژوهش با اتکا بر روش تحلیل SWOT، ضمن شناسایی نقاط قوت و ضعف، فرصت‌ها و تهدیدات در حوزهٔ نهاد وقف زمینهٔ نیل به الگوی سیاست‌گذاری مطلوب و ارائهٔ راهکارهایی جهت برون‌رفت از مشکلات و مسائل سازمان و نیز استفاده از نقاط قوت‌ها و فرصت‌ها در جهت اهداف تعیین‌شدهٔ سازمانی فراهم می‌شود. از روش ماتریس سوات «SWOT» برای سنجش موقعیت مکانی و ارائهٔ راهبرد مناسب استفاده شده است. تجزیه‌وتحلیل SWOT یکی از ابزارهای ساده و درعین‌حال قدرتمند جهت تدوین استراتژی است که به ما کمک می‌کند با در نظر گرفتن تمامی نقاط قوت و ضعف و همچنین فرصت‌ها و تهدیدهای موجود، یک استراتژی قوی برای سازمان تدوین گردد. با استفاده از این تکنیک می‌توان عوامل داخلی و خارجی و همچنین پتانسیل فعلی و آیندهٔ سازمان مورد بررسی قرار گیرد. نقاط قوت و ضعف از عوامل داخلی و فرصت‌ها و تهدیدها از عوامل خارجی مرتبط با سازمان به‌شمار می‌روند.

گردآوری اطلاعات تا سطح اشباع نظری و به‌صورت انتخاب هدفمند انجام شده و در انتخاب خبرگان علاوه بر سنوات خدمتی و جایگاه سازمانی و تحصیلات مرتبط با موضوع، شناخت دقیق نسبت به مسئلهٔ وقف و ساختار اوقاف مدنظر بوده است. در این تحقیق تلاش می‌شود تا با استفاده از روش مصاحبه و نیز ارائهٔ پرسش‌نامه به مدیران و کارشناسان آشنا در زمینهٔ وقف، مهم‌ترین نقاط قوت و ضعف، فرصت‌ها و تهدیدهای مرتبط با سازمان استخراج شود. همچنین تجزیه‌وتحلیل اطلاعات با روش میانگین رتبه‌ای و با استفاده از آزمون فریدمن با نرم‌افزار «SPSS» انجام شده و سنجش میزان روایی یافته‌های تحقیق نیز با آزمون آلفای کرونباخ استخراج شده است.

### روایی پرسش‌نامه‌ها

برای تعیین CVR از پنج خبره درخواست شد تا از میان عوامل احصاشده هر عامل را بر اساس طیف سه قسمتی «ضروری است»، «مفید است، ولی ضرورتی ندارد» و «ضرورتی ندارد» بررسی نمایند؛ سپس پاسخ‌ها مطابق فرمول ذیل محاسبه گردید:

$$CVR = \frac{n_E - \frac{N}{۲}}{\frac{N}{۲}}$$

نرخ روایی یا CVR-Rate پرسش‌نامه برابر است با ۹۹٪ و عوامل کمتر از این عدد از پرسش‌نامه حذف و نهایتاً ۸۰ عامل در پرسش‌نامهٔ نهایی منظور شد.

## یافته‌های پژوهش

### بررسی وضعیت موجود اوقاف

در مجموع بر اساس مصاحبه‌های صورت‌گرفته با مدیران و مسئولان و کارشناسان اوقاف استان گیلان و تجمیع و ترکیب نکات بیان‌شده، تعداد ۱۰ نقطهٔ قوت، ۳۴ نقطهٔ ضعف، ۱۹ فرصت و ۱۷ تهدید شناسایی شد. مجموع تمام ۸۰ عامل طی پرسش‌نامه‌ای استاندارد میان خبرگان توزیع شد و وزن و اهمیت هریک از عوامل به تفکیک مشخص و رتبه‌بندی شد که نتایج به شرح ذیل است:

**جدول ۱: رتبه‌بندی عوامل داخلی و محیطی بر اساس اهمیت**

| رتبه‌بندی عوامل داخلی بر اساس اهمیت | | | |
|---|---|---|---|
| ردیف | نام عامل | کد عامل | میانگین امتیاز |
| ۱ | مردمی بودن و مشارکتی بودن ساختار وقف و مدیریت غیردولتی و دغدغهٔ مدیران و متولیان وقف نسبت به نیات واقفین | S۱ | ۴/۷۳ |
| ۲ | امکان خدمات‌دهی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و رفع نیازهای درمانی، آموزشی، اقتصادی و اجتماعی از طریق وقف در چارچوب نیت واقف | S۲ | ۴/۶۴ |
| ۳ | امکان تعریف اولویت‌ها و نیازهای جدید برای رفع مشکلات در حوزهٔ مصارف وقف (متناسب‌سازی نیات وقف با نیازها و اقتضائات امروز) | S۳ | ۴/۶۴ |
| ۴ | درآمد مستمر اقتصادی و قابلیت برنامه‌ریزی داشتن | S۹ | ۴/۵۵ |
| ۵ | ارتباط مدیران اجرایی اوقاف با بدنهٔ مردمی مساجد و بقاع متبرکه | S۸ | ۴/۳۶ |
| ۶ | خودکفا بودن، استقلال، پردرآمد بودن برخی موقوفات و امکان سرمایه‌گذاری و سودآوری اقتصادی در موقوفات | S۱۰ | ۴/۱۸ |
| ۷ | وجود برخی آیین‌نامه‌ها و قوانین و ابزارهای نظارتی و اهرم‌های قانونی و مقرراتی حمایت‌کننده از موقوفات | S۶ | ۴/۱۰ |
| ۸ | اهتمام ستاد به احیای موقوفات و وجود نیروهایی مذهبی و دغدغه‌مند نسبت به وقف | S۷ | ۴/۰۹ |
| ۹ | سابقه و پیشینهٔ وقف و وجود تجربه‌ای طولانی در مدیریت و بهره‌مندی از موقوفات | S۴ | ۴/۰۹ |
| ۱۰ | پشتوانهٔ مستند و مکتوبات تاریخی در زمینهٔ وقف | S۵ | ۳/۸۲ |

| | | | |
|---|---|---|---|
| ۱۱ | ضعف در استفاده از ابزارهای رسانه‌ای و اطلاع‌رسانی جهت تبلیغ و ترویج فرهنگ وقف و ضعف در جذب مشارکت‌های مردمی به‌سوی وقف | ۱۲W | ۴/۶۴ |
| ۱۲ | ضعف کمی و کیفی نیروی انسانی در سازمان | ۷W | ۴/۵۵ |
| ۱۳ | فرایند بروکراتیک و زمان‌بر دریافت اجارات و نقل و انتقال و پذیره‌نویسی و قوانین دست‌وپاگیر پیش روی سرمایه‌گذاران و ترس سرمایه‌گذار از سرمایه‌گذاری در حوزهٔ املاک وقفی | ۱W | ۴/۴۵ |
| ۱۴ | عدم شفافیت در خصوص درآمد حاصل از موقوفات و چگونگی هزینه‌کرد آن | ۱۰W | ۴/۴۵ |
| ۱۵ | مشکلات سازمانی داخلی (حقوق ناکافی نیروی انسانی، بی‌انگیزگی، عدم تکمیل چارت تشکیلاتی و...) | ۸W | ۴/۳۶ |
| ۱۶ | ضعف در آگاهی‌بخشی عمومی نسبت به وقف و وظایف و مسئولیت اوقاف | ۲۴W | ۴/۳۶ |
| ۱۷ | ضعف دانشی و تقنینی در زمینهٔ تبدیل به احسن نمودن موقوفات | ۲۹W | ۴/۲۷ |
| ۱۸ | ضعف دانش و عدم اشراف متولیان بقاع و موقوفات و برخی از کارگزاران به قوانین و مقررات مدنی و مسائل شرعی در حوزهٔ وقف | ۶W | ۴/۲۷ |
| ۱۹ | توجه بیش از اندازه به شاخص‌های کمی در زمینهٔ وقف در مقایسه با شاخص‌های کیفی | ۱۸W | ۴/۲۷ |
| ۲۰ | فقدان برنامهٔ بلندمدت و میان‌مدت | ۱۵W | ۴/۲۷ |
| ۲۱ | عدم توجه به نیات واقفین و اختلاف میان اوقاف و برخی از متولیان موقوفات و بقاع متبرکه | ۱۱W | ۴/۱۸ |
| ۲۲ | اعمال سلیقه در سطوح سازمانی و مدیریتی و تغییر یافتن رویکردها، سیاست‌ها و برنامه‌های کلان اوقاف در کشور با تغییر مدیران | ۳W | ۴/۰۹ |
| ۲۳ | عدم انطباق برخی ابلاغیه‌ها و دستورالعمل‌های اوقاف با اقتضائات شهرستان‌ها | ۱۶W | ۴/۰۹ |
| ۲۴ | عدم تناسب نیت برخی واقفین با نیازها و اقتضائات روز جامعه | ۲۱W | ۴/۰۹ |
| ۲۵ | اختلاف با سازمان میراث فرهنگی، منابع طبیعی، شهرداری‌ها و محیط‌زیست و دیگر سازمان‌های مرتبط | ۳۴W | ۴/۰۹ |
| ۲۶ | نگاه انتقادی گروه‌های مرتبط با اوقاف نظیر مستأجران، مردم، سرمایه‌گذار، نیروی انسانی و هیئت امنا نسبت به سازمان | ۳۲W | ۴/۰۰ |
| ۲۷ | عدم بازرسی و نظارت زمین‌ها و املاکی که تصرف شده و یا تغییر کاربری شده است | ۲۶W | ۴/۰۰ |
| ۲۸ | عدم اهتمام به بازسازی و ترمیم و رسیدگی به وضعیت موقوفه‌ها و فرسودگی و مخروبه شدن برخی موقوفات | ۱۹W | ۴/۰۰ |
| ۲۹ | حیف و میل عواید موقوفات توسط متولیان و یا کارگزاران نهاد وقف | ۵W | ۴/۰۰ |
| ۳۰ | وجود دستورالعمل و بخشنامه‌هایی مغایر و یا متضاد با یکدیگر | ۴W | ۴/۰۰ |
| ۳۱ | ضعف در ابزارهای بازدارنده در برابر زمین‌خواران وموقوفه‌خواران | ۲۵W | ۳/۹۱ |
| ۳۲ | نبود تعامل مناسب میان اوقاف و مستأجران در برخی بخش ها و نارضایتی برخی مستأجران | ۲۲W | ۳/۹۱ |
| ۳۳ | عدم بهره‌گیری از تجربیات مدیران و کارگزاران سابق اوقاف | ۲۰W | ۳/۹۱ |
| ۳۴ | فقدان تجربه اداری و مدیریتی برخی از مدیران و حوزویان در سازمان | ۹W | ۳/۹۱ |
| ۳۵ | ارزیابی عملکرد شهرستان‌ها با استفاده از شاخص‌های تعریف‌شده بدون در نظر گرفتن اقتضائات و ظرفیت‌های بومی در شهرستان | ۱۷W | ۳/۹۱ |
| ۳۶ | عدم نگاه تخصصی به مسائل حوزهٔ وقف | ۳۰W | ۳/۸۲ |
| ۳۷ | تعدد، تکثر، عدم جامعیت و هماهنگی دستورالعمل‌ها و عدم به‌روز بودن قوانین | ۳۱W | ۳/۸۲ |
| ۳۸ | عدم تعامل و ارتباط سازنده میان اوقاف و نهاد دانشگاه و مراکز علمی وعدم اهتمام ویژه به امر پژوهش و تحقیق در سازمان | ۱۳W | ۳/۷۳ |
| ۳۹ | کوچک بودن موقوفه‌ها در مقایسه با گذشته و درآمد محدود موقوفات | ۲۷W | ۳/۷۳ |
| ۴۰ | تمرکزگرایی در حوزهٔ مدیریت و تصمیم‌گیری و عدم تفویض اختیار | ۳۳W | ۳/۷۳ |
| ۴۱ | تغییرات مکرر مدیریتی در سازمان و تغییرات مدیریتی به موازات تغییرات سیاسی در کشور | ۲W | ۳/۷۳ |
| ۴۲ | عدم پرداخت اجاره‌ها و حقوق موقوفات توسط مستأجرین | ۲۳W | ۳/۶۴ |
| ۴۳ | بیشتر بودن مصارف و هزینه‌های سازمان نسبت به درآمدها و ورودی‌ها | ۲۸W | ۳/۶۴ |
| ۴۴ | نبود چشم‌انداز در سطح ملی و استانی | ۱۴W | ۳/۵۳ |

**جدول ۲: رتبه‌بندی عوامل خارجی برحسب اهمیت**

| ردیف | نام عامل | کد عامل | میانگین امتیاز |
|---|---|---|---|
| ۱ | نقش و تأثیر اجتماعی وقف در جهت رفع نیازهای جامعه | O۵ | ۴/۶۴ |
| ۲ | وجود تعداد زیادی از بقاع متبرکه در اقصی نقاط کشور | O۶ | ۴/۶۴ |
| ۳ | مانایی و ماندگار وقف به‌عنوان صدقهٔ جاریه | O۳ | ۴/۴۵ |
| ۴ | توسعهٔ وسایل ارتباط جمعی و امکان سریع‌تر تبلیغ وقف از طریق رسانه‌های اجتماعی | O۱۵ | ۴/۲۷ |
| ۵ | وجود ظرفیت‌های تولید اشتغال با اتکا بر محصولات و صنایع بومی و محلی و ظرفیت‌های کشاورزی و صنعتی | O۱۹ | ۴/۲۷ |
| ۶ | گرایش جامعه به آیین‌ها و مناسک مذهبی به‌مثابهٔ یکی از نیات وقف و تمایل و علاقه مردم به نذر و زیارت | O۸ | ۴/۱۸ |
| ۷ | وجود حس نوع‌دوستی، دیگرخواهی در جامعهٔ ایرانی | O۱ | ۴/۱۸ |
| ۸ | وجود قوانین و بخشنامه‌هایی با موضوع حفظ و تداوم حیات آثار و بناهای تاریخی از جمله موقوفات از سوی سازمان‌های مرتبط از جمله میراث فرهنگی | O۱۶ | ۴/۰۹ |
| ۹ | ارزش بالای اقتصادی املاک مسکونی و تجاری و مزارع موقوفه | O۱۰ | ۴/۰۹ |
| ۱۰ | ارزش معنوی داشتن وقف و موقوفات و ایجاد انگیزهٔ معنوی به‌عنوان مشوقی برای انجام وقف (نگرش تقدس‌گرایانه جامعه به امر وقف) | O۲ | ۴/۰۹ |
| ۱۱ | انتصاب مدیران شایسته و مورد اعتماد در حوزهٔ وقف در بسیاری از استان‌ها | O۱۲ | ۴/۰۰ |
| ۱۲ | گفتمان تحول‌آفرین انقلاب اسلامی ایران در زمینهٔ احیای موقوفات و اجرای امینانهٔ نیات واقفین | O۷ | ۴/۰۰ |
| ۱۳ | اجتماعی بودن و غیرسیاسی بودن ساختار وقف (عدم وابستگی به جریان‌های سیاسی و حزبی) | O۴ | ۴/۰۰ |
| ۱۴ | وجود سرمایه‌گذاران بزرگ اقتصادی | O۹ | ۴/۰۰ |
| ۱۵ | وجود ظرفیت‌های علمی و اجتهادی در نهاد حوزهٔ علمیه | O۱۷ | ۳/۹۱ |
| ۱۶ | مقبولیت خدمات ناشی از وقف برای همه گروه‌های اجتماعی جامعهٔ فارغ از اعتقادات مذهبی | O۱۳ | ۳/۹۱ |
| ۱۷ | دسترسی راحت ستاد به موقوفه‌ها در بسیاری از مناطق کشور | O۱۱ | ۳/۸۲ |
| ۱۸ | سیاست دولت در جهت رونق اقتصاد مردم پایه و تقویت مشارکت مردم در حوزهٔ اقتصاد | O۱۴ | ۳/۸۲ |
| ۱۹ | کاهش زاد و ولد در کشور و وجود خانواده‌های بدون فرزند و وارث | O۱۸ | ۳/۸۰ |
| ۲۰ | تغییر سبک زندگی و بالا رفتن ارزش زمین و وابستگی اقتصادی اعضای خانواده به املاک و مواریث | T۴ | ۴/۶۴ |
| ۲۱ | عدم اعتماد کافی مردم و جامعه نسبت به اوقاف ناشی از تصورات غلط از میزان درآمد موقوفات و انتظارات غیرواقع‌بینانه مردم از اوقات | T۸ | ۴/۴۵ |
| ۲۲ | انتظارات غلط برخی سازمان‌ها و برخی از ارگان‌ها مثل شهرداری، سازمان ثبت و... و عدم همکاری مناسب با اوقاف | T۵ | ۴/۳۶ |
| ۲۳ | عدم اعتماد سرمایه‌گذاران بخش خصوصی به اوقاف جهت مشارکت و سرمایه‌گذاری اقتصادی در املاک وقفی | T۹ | ۴/۲۷ |
| ۲۴ | موقوفه‌خواری به دلیل ضعف در ساختار نظارتی و قانونی | T۱۳ | ۴/۲۰ |
| ۲۵ | شرایط آب و هوایی استان و فرسودگی و عدم ماندگاری سازه‌ها و بناها به‌واسطهٔ عوامل محیطی | T۳ | ۴/۱۸ |
| ۲۶ | دلسردی خیرین از اوقاف به دلیل عدم توجه به نیات واقف | T۱۱ | ۴/۱۸ |
| ۲۷ | تعارض منافع در سطح سازمان‌ها و یا مدیران و کارگزاران در ارتباط با موقوفات | T۶ | ۴/۰۹ |
| ۲۸ | عدم آگاهی برخی مدیران سایر دستگاه‌های اجرایی، تقنینی و قضایی نسبت به احکام وقف | T۱ | ۴/۰۹ |
| ۲۹ | عدم امکان استخدام نیروهای متخصص به دلیل قوانین و آیین‌نامه‌های استخدامی | T۱۵ | ۴/۰۹ |
| ۳۰ | ضعف فرهنگ وقف در مناطق سنی‌نشین | T۱۷ | ۴/۰۰ |
| ۳۱ | فساد در برخی از لایه‌های اداری سازمان‌های اوقاف در شهرستان‌ها در زمینهٔ ارائهٔ مجوز و صدور سند برای موقوفی | T۱۴ | ۴/۰۰ |
| ۳۲ | تمایل جامعه به مشارکت در فعالیت‌های خیرخواهانهٔ موردی موسسه‌های خیریه که برخلاف وقف از ساختاری ماندگار و بادوام برخوردار نیستند | T۱۰ | ۳/۸۲ |
| ۳۳ | وقف زمین‌های دعوایی و املاکی که اختلافات بسیاری در مالکیت آن وجود دارد | T۱۲ | ۳/۸۲ |
| ۳۴ | عدم توجه پژوهشگران دانشگاهی و حوزوی به پژوهش در زمینهٔ وقف و بیگانه بودن نظام دانشگاهی کشور با مقولهٔ وقف | T۱۶ | ۳/۸۲ |
| ۳۵ | دخالت دولت و یا فشار برخی نهادها و سازمان‌ها یا اشخاص حقوقی در امور وقفی | T۲ | ۳/۶۴ |
| ۳۶ | تغییرات نظام برنامه‌ریزی شهری و تأثیر آن در تغییر بناها و سازه‌های قدیمی از جمله موقوفات | T۷ | ۳/۵۵ |

**جدول ۳: ماتریس ارزیابی عوامل داخلی (IFE)**

| ردیف | کد عامل | اهمیت | | | | | وزن | وضعیت | | | | | نمره موزون عامل |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | خیلی کم | کم | متوسط | زیاد | خیلی زیاد | میانگین | | خیلی کم | کم | متوسط | زیاد | خیلی زیاد | میانگین | |
| ۱ | S۱ | ۰ | ۰ | ۱ | ۱ | ۹ | ۴.۷۳ | ۰.۰۲۶۲ | ۰ | ۰ | ۲ | ۸ | ۱ | ۳.۹۱ | ۰.۱۰۲۳ |
| ۲ | S۲ | ۰ | ۰ | ۱ | ۲ | ۸ | ۴.۶۴ | ۰.۰۲۵۷ | ۰ | ۰ | ۲ | ۵ | ۴ | ۴.۱۸ | ۰.۱۰۷۴ |
| ۳ | S۳ | ۰ | ۰ | ۰ | ۴ | ۷ | ۴.۶۴ | ۰.۰۲۵۷ | ۱ | ۱ | ۱ | ۵ | ۳ | ۳.۷۳ | ۰.۰۹۵۷ |
| ۴ | S۴ | ۱ | ۰ | ۰ | ۶ | ۴ | ۴.۰۹ | ۰.۰۲۲۷ | ۲ | ۰ | ۴ | ۵ | ۰ | ۳.۰۹ | ۰.۰۷۰۰ |
| ۵ | S۵ | ۱ | ۰ | ۳ | ۳ | ۴ | ۳.۸۲ | ۰.۰۲۱۱ | ۱ | ۱ | ۲ | ۴ | ۳ | ۳.۶۴ | ۰.۰۷۶۹ |
| ۶ | S۶ | ۰ | ۲ | ۱ | ۱ | ۶ | ۴.۱۰ | ۰.۰۲۲۷ | ۰ | ۱ | ۳ | ۳ | ۴ | ۳.۹۱ | ۰.۰۸۸۸ |
| ۷ | S۷ | ۰ | ۲ | ۰ | ۴ | ۵ | ۴.۰۹ | ۰.۰۲۲۷ | ۲ | ۰ | ۳ | ۵ | ۱ | ۳.۲۷ | ۰.۰۷۴۲ |
| ۸ | S۸ | ۰ | ۰ | ۲ | ۳ | ۶ | ۴.۳۶ | ۰.۰۲۴۲ | ۱ | ۱ | ۴ | ۲ | ۳ | ۳.۴۵ | ۰.۰۸۳۵ |
| ۹ | S۹ | ۰ | ۰ | ۰ | ۵ | ۶ | ۴.۵۵ | ۰.۰۲۵۲ | ۰ | ۰ | ۲ | ۴ | ۵ | ۴.۲۷ | ۰.۱۰۷۶ |
| ۱۰ | S۱۰ | ۰ | ۰ | ۳ | ۳ | ۵ | ۴.۱۸ | ۰.۰۲۳۲ | ۱ | ۰ | ۴ | ۴ | ۲ | ۳.۵۵ | ۰.۰۸۲۱ |
| ۱۱ | W۱ | ۰ | ۰ | ۲ | ۲ | ۷ | ۴.۴۵ | ۰.۰۲۴۷ | ۰ | ۰ | ۲ | ۶ | ۳ | ۴.۰۹ | ۰.۱۰۰۹ |
| ۱۲ | W۲ | ۰ | ۱ | ۲ | ۷ | ۱ | ۳.۷۳ | ۰.۰۲۰۶ | ۰ | ۰ | ۱ | ۷ | ۳ | ۴.۱۸ | ۰.۰۸۶۳ |
| ۱۳ | W۳ | ۰ | ۱ | ۰ | ۷ | ۳ | ۴.۰۹ | ۰.۰۲۲۷ | ۰ | ۰ | ۲ | ۵ | ۴ | ۴.۱۸ | ۰.۰۹۴۷ |
| ۱۴ | W۴ | ۰ | ۲ | ۱ | ۳ | ۵ | ۴.۰۰ | ۰.۰۲۲۲ | ۰ | ۰ | ۵ | ۱ | ۵ | ۴.۰۰ | ۰.۰۸۸۶ |
| ۱۵ | W۵ | ۰ | ۳ | ۱ | ۰ | ۷ | ۴.۰۰ | ۰.۰۲۲۲ | ۰ | ۲ | ۳ | ۲ | ۴ | ۳.۷۳ | ۰.۰۸۲۶ |
| ۱۶ | W۶ | ۰ | ۰ | ۲ | ۴ | ۵ | ۴.۲۷ | ۰.۰۲۳۷ | ۰ | ۱ | ۱ | ۶ | ۴ | ۴.۰۸ | ۰.۰۹۶۶ |
| ۱۷ | W۷ | ۰ | ۰ | ۱ | ۳ | ۷ | ۴.۵۵ | ۰.۰۲۵۲ | ۰ | ۰ | ۱ | ۳ | ۶ | ۴.۵۰ | ۰.۱۱۳۳ |
| ۱۸ | W۸ | ۰ | ۰ | ۱ | ۵ | ۵ | ۴.۳۶ | ۰.۰۲۴۲ | ۰ | ۱ | ۱ | ۲ | ۷ | ۴.۳۶ | ۰.۱۰۵۵ |
| ۱۹ | W۹ | ۰ | ۱ | ۳ | ۳ | ۴ | ۳.۹۱ | ۰.۰۲۱۷ | ۰ | ۱ | ۳ | ۵ | ۲ | ۳.۷۳ | ۰.۰۸۰۷ |
| ۲۰ | W۱۰ | ۰ | ۱ | ۱ | ۱ | ۸ | ۴.۴۵ | ۰.۰۲۴۷ | ۱ | ۰ | ۲ | ۳ | ۵ | ۴.۰۰ | ۰.۰۹۸۷ |
| ۲۱ | W۱۱ | ۰ | ۰ | ۴ | ۱ | ۶ | ۴.۱۸ | ۰.۰۲۳۲ | ۰ | ۱ | ۱ | ۵ | ۴ | ۴.۰۹ | ۰.۰۹۴۷ |
| ۲۲ | W۱۲ | ۰ | ۰ | ۱ | ۲ | ۸ | ۴.۶۴ | ۰.۰۲۵۷ | ۰ | ۰ | ۲ | ۱ | ۸ | ۴.۵۵ | ۰.۱۱۶۷ |
| ۲۳ | W۱۳ | ۰ | ۲ | ۲ | ۴ | ۳ | ۳.۷۳ | ۰.۰۲۰۶ | ۰ | ۲ | ۲ | ۰ | ۷ | ۴.۰۹ | ۰.۰۸۴۵ |
| ۲۴ | W۱۴ | ۱ | ۲ | ۱ | ۴ | ۳ | ۳.۵۵ | ۰.۰۱۹۶ | ۰ | ۰ | ۴ | ۱ | ۶ | ۴.۱۸ | ۰.۰۸۲۱ |
| ۲۵ | W۱۵ | ۰ | ۰ | ۲ | ۴ | ۵ | ۴.۲۷ | ۰.۰۲۳۷ | ۰ | ۰ | ۳ | ۴ | ۴ | ۴.۰۹ | ۰.۰۹۶۸ |
| ۲۶ | W۱۶ | ۰ | ۱ | ۲ | ۳ | ۵ | ۴.۰۹ | ۰.۰۲۲۷ | ۰ | ۲ | ۲ | ۵ | ۲ | ۳.۶۴ | ۰.۰۸۲۴ |
| ۲۷ | W۱۷ | ۱ | ۰ | ۳ | ۲ | ۵ | ۳.۹۱ | ۰.۰۲۱۷ | ۱ | ۱ | ۲ | ۴ | ۳ | ۳.۶۴ | ۰.۰۷۸۷ |
| ۲۸ | W۱۸ | ۰ | ۰ | ۲ | ۴ | ۵ | ۴.۲۷ | ۰.۰۲۳۷ | ۰ | ۰ | ۳ | ۵ | ۳ | ۴.۰۰ | ۰.۰۹۴۷ |
| ۲۹ | W۱۹ | ۰ | ۱ | ۴ | ۰ | ۶ | ۴.۰۰ | ۰.۰۲۲۲ | ۰ | ۲ | ۰ | ۷ | ۲ | ۳.۸۲ | ۰.۰۸۴۶ |
| ۳۰ | W۲۰ | ۰ | ۲ | ۱ | ۴ | ۴ | ۳.۹۱ | ۰.۰۲۱۷ | ۱ | ۲ | ۰ | ۲ | ۶ | ۳.۹۱ | ۰.۰۸۴۶ |
| ۳۱ | W۲۱ | ۰ | ۰ | ۳ | ۴ | ۴ | ۴.۰۹ | ۰.۰۲۲۷ | ۰ | ۲ | ۴ | ۲ | ۳ | ۳.۵۵ | ۰.۰۸۰۳ |
| ۳۲ | W۲۲ | ۰ | ۱ | ۳ | ۳ | ۴ | ۳.۹۱ | ۰.۰۲۱۷ | ۰ | ۱ | ۱ | ۵ | ۴ | ۴.۰۹ | ۰.۰۸۸۶ |
| ۳۳ | W۲۳ | ۰ | ۳ | ۱ | ۴ | ۳ | ۳.۶۴ | ۰.۰۲۰۱ | ۰ | ۳ | ۳ | ۱ | ۴ | ۳.۵۵ | ۰.۰۷۱۴ |
| ۳۴ | W۲۴ | ۰ | ۱ | ۰ | ۴ | ۶ | ۴.۳۶ | ۰.۰۲۴۲ | ۰ | ۰ | ۲ | ۶ | ۳ | ۴.۰۹ | ۰.۰۹۸۹ |
| ۳۵ | W۲۵ | ۰ | ۱ | ۳ | ۳ | ۴ | ۳.۹۱ | ۰.۰۲۱۷ | ۱ | ۱ | ۱ | ۶ | ۲ | ۳.۶۴ | ۰.۰۷۸۷ |
| ۳۶ | W۲۶ | ۱ | ۰ | ۰ | ۶ | ۳ | ۴.۰۰ | ۰.۰۲۲۲ | ۱ | ۱ | ۲ | ۴ | ۳ | ۳.۶۴ | ۰.۰۸۰۶ |
| ۳۷ | W۲۷ | ۰ | ۱ | ۴ | ۳ | ۳ | ۳.۷۳ | ۰.۰۲۰۶ | ۱ | ۰ | ۳ | ۶ | ۱ | ۳.۵۵ | ۰.۰۷۳۲ |
| ۳۸ | W۲۸ | ۰ | ۱ | ۴ | ۴ | ۲ | ۳.۶۴ | ۰.۰۲۰۱ | ۰ | ۲ | ۲ | ۶ | ۱ | ۳.۵۵ | ۰.۰۷۱۴ |
| ۳۹ | W۲۹ | ۰ | ۰ | ۲ | ۴ | ۵ | ۴.۲۷ | ۰.۰۲۳۷ | ۰ | ۱ | ۱ | ۷ | ۲ | ۳.۹۱ | ۰.۰۹۲۵ |
| ۴۰ | W۳۰ | ۰ | ۳ | ۱ | ۲ | ۵ | ۳.۸۲ | ۰.۰۲۱۱ | ۰ | ۰ | ۳ | ۳ | ۴ | ۴.۱۰ | ۰.۰۸۶۷ |
| ۴۱ | W۳۱ | ۰ | ۱ | ۴ | ۲ | ۴ | ۳.۸۲ | ۰.۰۲۱۱ | ۰ | ۲ | ۱ | ۵ | ۳ | ۳.۸۲ | ۰.۰۸۰۷ |

**جدول ۴: ماتریس ارزیابی عوامل داخلی (IFE)**

| ردیف | کد عامل | اهمیت | | | | | وزن | وضعیت | | | | | نمره موزون عامل |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | خیلی کم | کم | متوسط | زیاد | خیلی زیاد | میانگین | | خیلی کم | کم | متوسط | زیاد | خیلی زیاد | میانگین | |
| ۴۲ | W۳۲ | ۰ | ۰ | ۴ | ۳ | ۴ | ۴.۰۰ | ۰.۰۲۲۲ | ۰ | ۱ | ۲ | ۳ | ۵ | ۴.۰۹ | ۰.۰۹۰۶ |
| ۴۳ | W۳۳ | ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۳.۷۳ | ۰.۰۲۰۶ | ۲ | ۰ | ۲ | ۳ | ۴ | ۳.۶۴ | ۰.۰۷۵۱ |
| ۴۴ | W۳۴ | ۰ | ۰ | ۴ | ۲ | ۵ | ۴.۰۹ | ۰.۰۲۲۷ | ۰ | ۰ | ۳ | ۴ | ۴ | ۴.۰۹ | ۰.۰۹۲۷ |
| | جمع | | | | | | ۱۸۰.۵۵ | ۱.۰۰ | | | | | | | ۳.۸۹۸ |

**A** = −۲.۱۲۰۷ = ۳.۰۰۹۲ − ۰.۸۸۸۵ = جمع ضعف ها – جمع قوت ها

**جدول ۵: ماتریس ارزیابی عوامل خارجی (EFE)**

| ردیف | کد عامل | اهمیت | | | | | وزن | وضعیت | | | | | نمره موزون عامل |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | خیلی کم | کم | متوسط | زیاد | خیلی زیاد | میانگین | | خیلی کم | کم | متوسط | زیاد | خیلی زیاد | میانگین | |
| ۴۵ | O۱ | ۰ | ۰ | ۳ | ۳ | ۵ | ۴.۱۸ | ۰.۰۲۸۴ | ۰ | ۱ | ۱ | ۷ | ۲ | ۳.۹۱ | ۰.۱۱۰۹ |
| ۴۶ | O۲ | ۰ | ۰ | ۳ | ۴ | ۴ | ۴.۰۹ | ۰.۰۲۷۸ | ۰ | ۱ | ۲ | ۵ | ۳ | ۳.۹۱ | ۰.۱۰۸۵ |
| ۴۷ | O۳ | ۰ | ۱ | ۱ | ۱ | ۸ | ۴.۴۵ | ۰.۰۳۰۲ | ۰ | ۰ | ۴ | ۰ | ۷ | ۴.۲۷ | ۰.۱۲۹۲ |
| ۴۸ | O۴ | ۰ | ۱ | ۳ | ۲ | ۵ | ۴.۰۰ | ۰.۰۲۷۱ | ۰ | ۰ | ۴ | ۲ | ۵ | ۴.۰۹ | ۰.۱۱۱۰ |
| ۴۹ | O۵ | ۰ | ۰ | ۰ | ۴ | ۷ | ۴.۶۴ | ۰.۰۳۱۵ | ۰ | ۱ | ۱ | ۶ | ۳ | ۴.۰۰ | ۰.۱۲۵۸ |
| ۵۰ | O۶ | ۰ | ۰ | ۱ | ۲ | ۸ | ۴.۶۴ | ۰.۰۳۱۵ | ۰ | ۰ | ۱ | ۷ | ۳ | ۴.۱۸ | ۰.۱۳۱۶ |
| ۵۱ | O۷ | ۰ | ۱ | ۲ | ۴ | ۴ | ۴.۰۰ | ۰.۰۲۷۱ | ۰ | ۱ | ۳ | ۲ | ۵ | ۴.۰۰ | ۰.۱۰۸۶ |
| ۵۲ | O۸ | ۰ | ۱ | ۰ | ۶ | ۴ | ۴.۱۸ | ۰.۰۲۸۴ | ۰ | ۰ | ۲ | ۵ | ۴ | ۴.۱۸ | ۰.۱۱۸۷ |
| ۵۳ | O۹ | ۰ | ۱ | ۲ | ۴ | ۴ | ۴.۰۰ | ۰.۰۲۷۱ | ۰ | ۱ | ۳ | ۴ | ۳ | ۳.۸۲ | ۰.۱۰۳۶ |
| ۵۴ | O۱۰ | ۰ | ۰ | ۴ | ۲ | ۵ | ۴.۰۹ | ۰.۰۲۷۸ | ۰ | ۱ | ۲ | ۴ | ۴ | ۴.۰۰ | ۰.۱۱۱۰ |
| ۵۵ | O۱۱ | ۱ | ۰ | ۳ | ۳ | ۴ | ۳.۸۲ | ۰.۰۲۵۹ | ۱ | ۰ | ۲ | ۴ | ۴ | ۳.۹۱ | ۰.۱۰۱۳ |
| ۵۶ | O۱۲ | ۱ | ۱ | ۰ | ۴ | ۵ | ۴.۰۰ | ۰.۰۲۷۱ | ۱ | ۰ | ۲ | ۲ | ۶ | ۴.۰۹ | ۰.۱۱۱۰ |
| ۵۷ | O۱۳ | ۰ | ۲ | ۰ | ۶ | ۳ | ۳.۹۱ | ۰.۰۲۶۵ | ۰ | ۱ | ۲ | ۶ | ۲ | ۳.۸۲ | ۰.۱۰۱۳ |
| ۵۸ | O۱۴ | ۰ | ۲ | ۲ | ۳ | ۴ | ۳.۸۲ | ۰.۰۲۵۹ | ۰ | ۰ | ۴ | ۴ | ۳ | ۳.۹۱ | ۰.۱۰۱۳ |
| ۵۹ | O۱۵ | ۰ | ۱ | ۲ | ۱ | ۷ | ۴.۲۷ | ۰.۰۲۹۰ | ۰ | ۱ | ۳ | ۴ | ۳ | ۳.۸۲ | ۰.۱۱۰۷ |
| ۶۰ | O۱۶ | ۰ | ۱ | ۱ | ۵ | ۴ | ۴.۰۹ | ۰.۰۲۷۸ | ۰ | ۱ | ۲ | ۳ | ۵ | ۴.۰۰ | ۰.۱۱۱۰ |
| ۶۱ | O۱۷ | ۰ | ۱ | ۴ | ۱ | ۵ | ۳.۹۱ | ۰.۰۲۶۵ | ۰ | ۲ | ۲ | ۲ | ۵ | ۳.۹۱ | ۰.۱۰۳۷ |
| ۶۲ | O۱۸ | ۱ | ۰ | ۴ | ۰ | ۵ | ۳.۸۰ | ۰.۰۲۵۸ | ۰ | ۲ | ۴ | ۰ | ۴ | ۳.۶۰ | ۰.۰۹۲۸ |
| ۶۳ | O۱۹ | ۰ | ۱ | ۲ | ۱ | ۷ | ۴.۲۷ | ۰.۰۲۹۰ | ۰ | ۰ | ۳ | ۷ | ۱ | ۳.۸۲ | ۰.۱۱۰۷ |
| ۶۴ | T۱ | ۰ | ۰ | ۴ | ۲ | ۵ | ۴.۰۹ | ۰.۰۲۷۸ | ۰ | ۱ | ۱ | ۳ | ۶ | ۴.۲۷ | ۰.۱۱۸۶ |
| ۶۵ | T۲ | ۰ | ۰ | ۶ | ۳ | ۲ | ۳.۶۴ | ۰.۰۲۴۷ | ۰ | ۱ | ۲ | ۶ | ۲ | ۳.۸۲ | ۰.۰۹۴۲ |
| ۶۶ | T۳ | ۰ | ۱ | ۰ | ۶ | ۴ | ۴.۱۸ | ۰.۰۲۸۴ | ۰ | ۱ | ۴ | ۴ | ۲ | ۳.۶۴ | ۰.۱۰۳۲ |
| ۶۷ | T۴ | ۱ | ۰ | ۰ | ۰ | ۱۰ | ۴.۶۴ | ۰.۰۳۱۵ | ۱ | ۰ | ۰ | ۷ | ۳ | ۴.۰۰ | ۰.۱۲۵۸ |
| ۶۸ | T۵ | ۰ | ۰ | ۱ | ۵ | ۵ | ۴.۳۶ | ۰.۰۲۹۶ | ۰ | ۱ | ۱ | ۵ | ۴ | ۴.۰۹ | ۰.۱۲۱۱ |
| ۶۹ | T۶ | ۰ | ۰ | ۲ | ۶ | ۳ | ۴.۰۹ | ۰.۰۲۷۸ | ۰ | ۰ | ۱ | ۸ | ۲ | ۴.۰۹ | ۰.۱۱۳۶ |
| ۷۰ | T۷ | ۰ | ۲ | ۳ | ۴ | ۲ | ۳.۵۵ | ۰.۰۲۴۱ | ۱ | ۱ | ۲ | ۵ | ۲ | ۳.۵۵ | ۰.۰۸۵۳ |
| ۷۱ | T۸ | ۰ | ۱ | ۱ | ۱ | ۸ | ۴.۴۵ | ۰.۰۳۰۲ | ۰ | ۱ | ۲ | ۵ | ۳ | ۳.۹۱ | ۰.۱۱۸۲ |
| ۷۲ | T۹ | ۰ | ۱ | ۱ | ۳ | ۶ | ۴.۲۷ | ۰.۰۲۹۰ | ۱ | ۰ | ۲ | ۳ | ۵ | ۴.۰۰ | ۰.۱۱۶۰ |
| ۷۳ | T۱۰ | ۱ | ۲ | ۰ | ۳ | ۵ | ۳.۸۲ | ۰.۰۲۵۹ | ۱ | ۲ | ۲ | ۲ | ۴ | ۳.۵۵ | ۰.۰۹۱۹ |
| ۷۴ | T۱۱ | ۰ | ۱ | ۲ | ۲ | ۶ | ۴.۱۸ | ۰.۰۲۸۴ | ۰ | ۱ | ۲ | ۲ | ۶ | ۴.۱۸ | ۰.۱۱۸۷ |
| ۷۵ | T۱۲ | ۰ | ۳ | ۲ | ۰ | ۶ | ۳.۸۲ | ۰.۰۲۵۹ | ۰ | ۱ | ۴ | ۲ | ۴ | ۳.۸۲ | ۰.۰۹۸۹ |
| ۷۶ | T۱۳ | ۰ | ۰ | ۲ | ۴ | ۴ | ۴.۲۰ | ۰.۰۲۸۵ | ۰ | ۰ | ۲ | ۴ | ۵ | ۴.۲۷ | ۰.۱۲۱۸ |
| ۷۷ | T۱۴ | ۰ | ۱ | ۱ | ۶ | ۳ | ۴.۰۰ | ۰.۰۲۷۱ | ۰ | ۱ | ۰ | ۶ | ۴ | ۴.۱۸ | ۰.۱۱۳۵ |
| ۷۸ | T۱۵ | ۰ | ۲ | ۱ | ۲ | ۶ | ۴.۰۹ | ۰.۰۲۷۸ | ۰ | ۰ | ۳ | ۲ | ۶ | ۴.۲۷ | ۰.۱۱۸۶ |
| ۷۹ | T۱۶ | ۲ | ۰ | ۱ | ۳ | ۵ | ۳.۸۲ | ۰.۰۲۵۹ | ۱ | ۲ | ۰ | ۵ | ۳ | ۳.۶۴ | ۰.۰۹۴۲ |
| ۸۰ | T۱۷ | ۱ | ۱ | ۰ | ۲ | ۵ | ۴.۰۰ | ۰.۰۲۷۱ | ۱ | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۳.۷۳ | ۰.۱۰۱۲ |
| | جمع | | | | | | ۱۴۷.۳۶ | ۱.۰۰ | | | | | | | ۳.۹۵۷۶ |

**B** = ۰.۲۴۸۱ = ۱.۸۵۴۸ − ۲.۱۰۲۹ = جمع تهدیدات – جمع فرصت ها

جدول ۶: موقعیت مکانی

| وضع موجود | | | | |
|---|---|---|---|---|
| A = جمع ضعف‌ها – جمع قوت‌ها | = | ۰.۸۸۸۵ | – ۳.۰۰۹۲ | = –۲.۱۲۰۷ |
| B = جمع تهدیدات – جمع فرصت‌ها | = | ۲.۱۰۳۹ | – ۱.۸۵۴۸ | = ۰.۲۴۸۱ |

طول وتر مثلث : $L^2 = A^2 + B^2$ = ۴.۴۹۷۵ + ۰.۰۶۱۶ = ۴.۵۵۹۱ ، $L$ = ۲.۱۳۵۲

اندازه زاویه z : $Tg\,z = A/B$ = ۸.۵۴۷۹ ، $Arctg(8.5479)$ = ۱.۴۵۴۳ radian = درجه ۸۳.۳۳

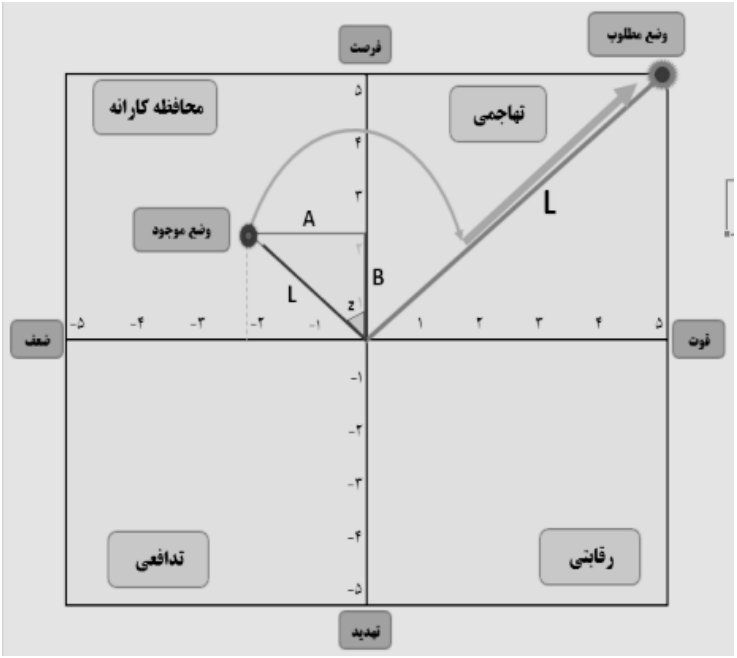
| وضع مطلوب |
|---|
| طول وتر مثلث قسمت تهاجمی : $L^2 = A^2 + B^2 = ۵^2 + ۵^2 = \sqrt{۵۰}$ ، زاویه = ۴۵ درجه |

| تحلیل راهبردی | | | |
|---|---|---|---|
| زاویه چرخش راهبردی | ۸۳.۳۳ | +۴۵= | ۱۲۸.۳۳ |
| پیمایش طولی = $L$ مثلث مطلوب – $L$ مثلث موجود | = | $\sqrt{۵۰}$ – ۲.۱۳۵۲ | = ۴.۹۳۵۹ |

جدول ۷: تخصیص امکانات

| درصد امکانات مورد نیاز | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| ۳۵٪ | ۵۸٪ | ۴.۱۱۱۵ | کسر از ۵ | ۰.۸۸۸۵ | قوت |
| ۲۵.۳٪ | ۴۲۵۹۶۵۶۰۱٪ | –۳.۰۰۹۲ | کسر از ۰ | ۳.۰۰۹۲ | ضعف |
| | | ۷.۱۲۰۷ | = ضعف – قوت | | |
| ۴۴٪ | ۶۱٪ | ۲.۸۹۷۱ | کسر از ۵ | ۲.۱۰۳۹ | فرصت |
| ۱۵.۶٪ | –۳۹٪ | –۱.۸۵۴۸ | کسر از ۰ | ۱.۸۵۴۸ | تهدید |
| ۱۰۰.۰٪ | | ۴.۷۵۱۹ | = تهدید – فرصت | | |

| درصد امکانات مورد نیاز | کسر از ۵ | | |
|---|---|---|---|
| ۵۹.۹۷۶٪ | ۷.۱۲۰۷ | –۲.۱۲۰۷ | مجموع قوت و ضعف |
| ۴۰.۰۲۴٪ | ۴.۷۵۱۹ | ۰.۲۴۸۱ | مجموع فرصت و تهدید |
| ۱۰۰.۰٪ | ۱۱.۸۷۲۶ | | |




**شکل ۱: ماتریس ارزیابی موقعیت مکانی**

برای تدوین استراتژی و راهبردهای مناسب در زمینهٔ افزایش روند کیفی وقف، لازم است ابتدا موقعیت خود را در این نقطه از ماتریس از منظر راهبردی توصیف کنیم. طبق موقعیت مشخص‌شده در ماتریس، وضع موجود در وقف در کشور در وضعیت «محافظه‌کارانه» است که موقعیت نشان می‌دهد نقاط ضعف بیش از نقاط قوت است و درعین‌حال فرصت‌های موجود بیشتر از تهدیدات است. این موقعیت معمولاً برای یک سازمان پایدار و دارای رشد کم است.

صعود و نزول از این موقعیت تابعی از وضعیت مزیت‌های رقابتی است. درصورتی‌که سازمان اوقاف در استان مزیت‌های خود را به سرعت جبران نکند، نقاط ضعف غلبه پیدا خواهد کرد و فرصت‌ها تبدیل به چالش‌های بالقوهٔ آینده خواهند شد. سازمان‌هایی که در این موقعیت راهبردی قرار دارند بایستی ابتدا ضعف‌های خود را جبران و سپس به بهره گرفتن از فرصت‌ها برای جهش و ورود به ناحیهٔ تهاجمی بیندیشند.

گزینه‌های بالقوهٔ عمومی برای یک سازمان در این موقعیت به شرح ذیل است:

ـ در این موقعیت «اصلاح نمودن رویکردها»، «نظم‌بخشی به کارکردها»، «تمرکز بیشتر بر اثربخشی اقدامات» در قبال مسئلهٔ وقف ضروری است؛ همچنین کنترل و پیش‌بینی مستمر روندها، تلاش برای پیشگیری از آسیب‌ها و روندهای نامطلوب اولویت جدی دارد.

ـ انجام درست تصمیمات، دقت در صلاحیت کارگزاران و حساسیت نسبت به نتیجه‌بخش بودن کارکردها موجب تحکیم و ارتقای موقعیت در هدایت سازمان در مسئلهٔ وقف خواهد شد.

ـ با توجه به موقعیت نامناسب فعلی، توجه به «مدیریت استراتژیک در کیفی‌سازی وقف» (به مفهوم مدیریت دقیق‌تر آنچه «هست» برای رسیدن به آنچه «باید») لازم است.

ـ در این موقعیت افزایش اعتماد، عمق بخشیدن به دارایی‌های موجود در حوزهٔ وقف، توسعهٔ کیفی ارزش‌ها و آرمان‌ها، فراگیری و قابل پذیرش نمودن دارایی‌ها و ارزش‌ها باید در دستور کار قرار گیرد.

ـ در موقعیت «محافظه‌کارانه» اولویت دادن به اصلاح نقایص و آسیب‌ها به‌جای «توسعهٔ» کمی سازمان در دستور کار مدیران قرار گیرد.

ـ ایجاد پیوستگی سازمانی برای هم هدف بودن و مکمل بودن همهٔ ظرفیت‌ها و تمرکز بیشتر بر کنترل جامع روندهای کلی ـ به‌جای بخشی‌نگری ـ در حوزهٔ وقف.

ـ برای هدایت و مدیریت وقف برخورداری از قدرت «تنبیهی ـ تشویقی» و «اقناعی ـ گفتمان‌سازی» از اهمیت زیادی برخوردار است.

ـ در این موقعیت باید بر زیر نظر قرار دادن محیط حاضر برای فرصت‌های جدید سودآوری وقف، یا بر اساس منابع موجود و ظرفیت‌ها و یا ایجاد تنوع در بخش‌های جدید تمرکز شود.

ـ در این موقعیت توجه خاص به شناسایی، تربیت و سازمان‌دهی «سرمایه‌های انسانی روندساز و تأثیرگذار» اولویت دارد. «شایسته‌پروری» برای سازمان اوقاف بر «شایسته‌گزینی» برتری دارد.

ـ در این موقعیت ابتدا بایستی از الگوهای مدیریتی، به «مدیریت تعارض» و «مدیریت محیط» توجه نمود؛ یعنی اینکه به‌جای «فرصت‌سوزی»، «منتظر فرصت بودن»، «در جست‌وجوی فرصت بودن»، باید «فرصت‌آفرینی و فرصت‌سازی» سرلوحهٔ کارها باشد.

## تدوین راهبرد

برای قرار گرفتن سازمان اوقاف در مسیر و روند مطلوب با توجه به موقعیتمان در ماتریس و زیر نظر داشتن روندهای دیگر، سعی شد راهبردهایی که علاوه بر حفظ وضع موجود می‌تواند منجر به احیا و تقویت مسئلهٔ وقف و ارتقای موقعیت سازمان اوقاف در هدایت جامعه به سمت توسعهٔ فرهنگ وقف می‌گردد، ارائه شود. این راهبردها در چهار رویکرد اصلی ارائه شده است:

الف) رویکرد تهاجمی(SO): رویکرد اصلی با تمرکز بیشتر بر نقاط قوت و استفاده از فرصت‌ها؛

ب) رویکرد محافظه‌کارانه (WO): با تمرکز بر رفع ضعف‌ها و تقویت درونی جبهه خودی با استفاده از فرصت‌ها؛

ج) رویکرد تدافعی (WT): با تمرکز بیشتر بر دفع تهدید و کاهش ضعف‌ها؛

د) رویکرد رقابتی(ST): با تمرکز بیشتر بر کاهش تهدیدات با استفاده از مزیت‌ها و نقاط قوت موجود.

بر اساس موقعیت مکانی موجود اولویت با راهبردهای ناحیهٔ محافظه‌کارانه است.

## راهبردهای ناحیهٔ WO

مهم‌ترین ضعف‌های شناسایی‌شده به ترتیب اولویت برای سازمان اوقاف به شرح ذیل است:

**جدول ۸: ضعف‌های دارای اولویت**

| نام عامل | کد عامل | میانگین امتیاز |
|---|---|---|
| ضعف در استفاده از ابزارهای رسانه‌ای و اطلاع‌رسانی جهت تبلیغ و ترویج فرهنگ وقف و ضعف در جذب مشارکت‌های مردمی به‌سوی وقف | W۱۲ | ۴/۶۴ |
| ضعف کمی و کیفی نیروی انسانی در سازمان اوقاف | W۷ | ۴/۵۵ |
| فرایند بروکراتیک و زمان‌بر دریافت اجارات و نقل و انتقال و پذیره‌نویسی و قوانین دست‌وپاگیر پیش روی سرمایه‌گذاران و ترس سرمایه‌گذار از سرمایه‌گذاری در حوزهٔ املاک وقفی | W۱ | ۴/۴۵ |
| عدم شفافیت در خصوص درآمد حاصل از موقوفات و چگونگی هزینه‌کرد آن | W۱۰ | ۴/۴۵ |
| مشکلات سازمانی داخلی (حقوق ناکافی نیروی انسانی، بی‌انگیزگی، عدم تکمیل چارت تشکیلاتی و...) | W۸ | ۴/۳۶ |
| ضعف در آگاهی‌بخشی عمومی نسبت به وقف و وظایف و مسئولیت اوقاف | W۲۴ | ۴/۳۶ |

مهم‌ترین فرصت‌های شناسایی‌شده به ترتیب اولویت برای سازمان اوقاف به شرح ذیل است:

**جدول ۹: فرصت‌های دارای اولویت**

| نام عامل | کد عامل | میانگین امتیاز |
|---|---|---|
| نقش و تأثیر اجتماعی وقف در جهت رفع نیازهای جامعه | O۵ | ۴/۶۴ |
| وجود تعداد زیادی از بقاع متبرکه در اقصی نقاط کشور | O۶ | ۴/۶۴ |
| مانایی و ماندگار وقف به‌عنوان صدقهٔ جاریه | O۳ | ۴/۴۵ |
| توسعهٔ وسایل ارتباط جمعی و امکان سریع‌تر تبلیغ وقف از طریق رسانه‌های اجتماعی | O۱۵ | ۴/۲۷ |
| وجود ظرفیت‌های تولید اشتغال با اتکا بر محصولات و صنایع بومی و محلی و ظرفیت‌های کشاورزی و صنعتی | O۱۹ | ۴/۲۷ |

**جدول ۱۰: تقاطع فرصت‌ها و نقاط ضعف**

| W / O | ضعف در استفاده از ابزارهای رسانه | ضعف کمی و کیفی نیروی انسانی | فرایند بروکراتیک و زمانبر | عدم شفافیت | مشکلات سازمانی داخلی | ضعف در آگاهی‌بخشی عمومی |
|---|---|---|---|---|---|---|
| نقش و تأثیر اجتماعی وقف | * | * | | | | * |
| وجود تعداد زیادی از بقاع | * | | | | | * |
| مانایی و ماندگاری وقف | | | | | | * |
| توسعهٔ وسایل ارتباط جمعی | * | | | | | * |
| ظرفیت‌های تولید اشتغال | | * | * | * | * | |

**جدول ۱۱: راهبردهای پیشنهادی برگزیده**

| ردیف | کد راهبرد | راهبرد | امتیاز |
|---|---|---|---|
| ۱ | WO | اصلاح ساختار و مدیریت صحیح و قوی در امور وقف | ۹.۹ |
| ۲ | WO | اتخاذ روش‌های نوین اطلاع‌رسانی صحیح، هدفمند و شناخت افزا | ۱.۹ |
| ۳ | WO | استفاده بجا از موقوفات از طریق افزایش بهره‌وری و کارایی مؤسسات وقفی | ۱.۹ |

## شرح راهبردها

### راهبرد ۱: اصلاح ساختار حکمرانی و مدیریت صحیح و قوی در امور وقف

شیوه و کیفیت ادارهٔ وقف در کیفیت و وضعیت آن تأثیر بسزایی دارد. مدیر لایق و مدبر، منجر به کارآمدی و مولد بودن چرخهٔ وقف خواهد شد؛ یعنی آنچه که در اینجا اهمیت دارد، مدیریت وقف و نحوهٔ ادارهٔ موقوفات است. اگر مردم ببینند که موقوفات به‌خوبی اداره می‌شود و به حال خود رها نمی‌شود، انگیزهٔ بیشتری برای وقف اموال خود خواهند داشت (نظری‌مقدم، ۱۴۰۱، ص۳۰۸). مدیریت اوقاف را می‌توان آشنایی و تخصص در امور وقف که بسیار متفاوت از یکدیگر هستند، دانست و بتوان به شیوهٔ کارآمد از آن بهره برد. لازم است که تدابیری اندیشیده شود که به ارزیابی عملکرد مدیران پرداخته شود تا در صورت داشتن هرگونه نقطه‌ضعف در برطرف کردن آن کوشش شود (بهار و نصرتی، ۱۳۹۵، ص۹ـ۱۰).

وقتی افزایش بهره‌وری و سودآوری، استراتژی‌های جدید توسعه، بزرگ یا کوچک شدن بخش‌هایی از فعالیت، عدم تناسب ساختار سازمانی با تغییرات محیط و ضعیف شدن جهت‌گیری‌های استراتژیک مدنظر باشد، مؤسسات به بازنگری ساختار سازمان احتیاج دارند. اهداف اصلاح ساختار سازمان شامل از بین بردن عدم کفایت سازمان، افزایش بهره‌وری، تغییر و انطباق بیشتر با فعالیت‌های جدید و استفاده از تمام تخصص‌ها و توانایی‌ها، سازماندهی خلاقانه با هدف رهایی از فعالیت ممنوع‌شده یا زیان‌ده، گسترش فعالیت‌ها، تمرکز در مدیریت منابع و تفکیک مسئولیت‌های واحدها و افراد است.

### راهبرد ۲: اتخاذ روش‌های نوین اطلاع‌رسانی صحیح، هدفمند و شناخت‌افزا

رسانه‌های جمعی مانند صداوسیما، رادیو و شبکه‌های اجتماعی باید بیشتر در آثار خود به وقف و کارکردها و آثار آن بپردازند. درصورتی‌که مردم از آثار و برکات وقف و پایدار ماندن موقوفات خود مطلع و مطمئن باشند، برای ماندگاری خود یقیناً به سمت و سوی وقف گرایش پیدا خواهند کرد.اطلاع‌رسانی صحیح را می‌توان ذیل چهار دسته تقسیم‌بندی کرد:

الف) شناخته شدن وقف: باید مأموریت‌ها، اهداف و عملکرد موقوفات و وقف در نزد افکار عمومی شناخته شوند و مردم از آن اطلاع یابند؛

ب) بیان احکام وقف: متولیان این حوزه باید آن‌چنان‌که بایسته و شایسته است به مسائل شرعی و فقهی وقف بپردازند و آثار و برکات دنیوی و اخروی آن را برای عموم مردم تبیین کنند؛

ج) تهیهٔ بانک اطلاعاتی برای اطلاع‌رسانی به مردم: سازمان اوقاف که متولی اصلی موقوفات و وقف‌هاست، باید در جهت تهیهٔ بانک اطلاعاتی برای اطلاع‌رسانی به مردم اقدام لازم را به عمل آورد؛

د) اجرای دقیق نیت واقفین: نیت واقفین باید به‌درستی و دقت کامل عمل شود.

**راهبرد ۳: استفاده بجا از موقوفات از طریق افزایش بهره‌وری و کارایی مؤسسات وقفی**

استفاده و به‌کارگیری موقوفات در جای خود منجر به اعتماد بیشتر مردم به عمل وقف خواهد شد؛ چراکه نگرانی بابت از بین رفتن و هدر رفت سرمایهٔ خود نخواهند داشت. همچنین موقوفات زمانی می‌توانند جایگاه مناسبی در توسعهٔ اجتماعی و فرهنگی کشور داشته باشند که بهره‌وری اقتصادی آنها بالا باشد و سودهای حاصل از مدیریت بهینهٔ منابع موقوفه قابل توجه باشد (خاکسار آستانه، رهنما و ابراهیمی، ۱۳۹۴). کاهش قوانین دست‌وپاگیر باعث از بین رفتن سردرگمی و آگاهی ساده‌تر مردم از موقوفات و وقف خواهد شد و به همین نسبت نیز سازمان اوقاف می‌تواند چابک‌تر و با بهره‌وری بیشتری از منابع وقفی استفاده کند.

## راهبردهای ناحیهٔ SO

مهم‌ترین قوت‌های شناسایی‌شده به ترتیب اولویت برای سازمان اوقاف به شرح ذیل است:

**جدول ۱۲: راهبردهای ناحیهٔ SO: تقاطع فرصت‌ها و نقاط قوت**

| W / O | مردمی بودن ساختار وقف... | امکان خدمات گسترده... | تعریف اولویت جدید... | درآمد مستمر... |
|---|---|---|---|---|
| نقش و تأثیر اجتماعی وقف | * | * | * | |
| وجود تعداد زیادی از بقاع | * | * | * | * |
| مانایی و ماندگاری وقف | * | | | * |
| توسعهٔ وسایل ارتباط جمعی | * | | | |
| ظرفیت‌های تولید اشتغال | | * | * | * |

**جدول ۱۳: راهبردهای پیشنهادی برگزیده**

| ردیف | کد راهبرد | راهبرد | امتیاز |
|---|---|---|---|
| ۴ | SO | گسترش رویکرد مردمی در امر وقف با استفاده از ظرفیت‌های جدید خدماتی و تعیین اولویت‌های جدید | ۰.۹ |
| ۵ | SO | بهره‌مندی از ظرفیت گستردهٔ بقاع متبرکه در توسعهٔ خدمات اوقاف | ۳.۸ |
| ۶ | SO | هدایت مؤسسات و منابع حاصل از وقف به سمت ظرفیت‌های تولید و اشتغال پایدار و ماندگار | ۰.۸ |

**شرح راهبردها**

**راهبرد ۴: گسترش رویکرد مردمی در حوزهٔ حکمرانی اجتماعی با استفاده از ظرفیت‌های جدید خدماتی و تعیین اولویت‌های جدید وقف**

عمل وقف یک عمل غیردولتی است، دخالت نابجای دولت و حکومت در امور و اموال موقوفه سبب عدم رضایت واقف و افرادی که قصد وقف اموال خویش را دارند، می‌شود، لذا دولت باید از دخالت در امور وقف پرهیز کند و نهایتاً نظارت بر آن داشته باشد تا دچار مشکل نشود. در شرع اسلام مال فقهی باید به شیوه و روشی که واقف سفارش کرده و در جایی که در نظر گرفته است، به‌کار گرفته شود و نمی‌توان به سلیقهٔ شخصی و از هر راهی به آن عمل نمود. این کار موجب ترغیب و تشویق واقف به انجام عمل وقف خواهد شد. سازمان اوقاف می‌تواند با اقداماتی همچون ممانعت از تغیر نام موقوفات منجر به ماندگاری، اعتمادسازی و احترام به واقف و وقف شود و این نوع به‌نوبهٔ خود باعث ایجاد انگیزه برای وقف برای عموم مردم خواهد شد.

به‌منظور بهره‌مندی این ظرفیت عظیم مردمی در مسیر توسعهٔ خدمات، به‌ویژه برای اولویت‌های جدید شناسایی‌شده، آگاه کردن واقف از اهداف اجتماعی برای جلوگیری از تعارض بین اهداف واقف و اهداف اجتماعی امری ضروری است. واقف با وقف مال خود نحوهٔ استفاده از آن را نیز مشخص می‌کند. او با استفاده از وقف‌نامه خطوط کلی و راهنمای به‌کارگیری موقوفهٔ خود را مشخص می‌کند. با این کار واقف در راستای اهداف اجتماعی و نیازهای جامعهٔ خود به وقف اموال خود می‌پردازد.

**راهبرد ۵: بهره‌مندی از ظرفیت گستردهٔ بقاع متبرکه در توسعهٔ خدمات اوقاف**

یکی از مشکلات کشور بحث اقتصادی و معیشتی است که امامزادگان می‌توانند در این موضوع نقش‌آفرینی داشته باشند. بقاع متبرکه و موقوفات استان ظرفیت‌های بسیار خوبی در راستای بهره‌وری اقتصادی و ایجاد اشتغال در سطح استاندارند. برخی از بقاع متبرکهٔ استان از ظرفیت‌های اقتصادی برای ایجاد مشاغل و طرح‌های اقتصادی زودبازده برخوردار بوده و دارای زیرساخت‌های مناسبی، از جمله زمین، آب و سایر زیرساخت‌ها هستند که می‌توان با استفاده از این ظرفیت‌ها زمینهٔ اشتغال پایدار را فراهم کرد.

**راهبرد ۶: هدایت مؤسسات و منابع حاصل از وقف به سمت ظرفیت‌های تولید و اشتغال پایدار و ماندگار**

شیوهٔ استفاده از املاک و اراضی، به‌ویژه در مناطق شهری، ثابت نیست و با گذشت زمان کاربری آنها تغییر می‌یابد. در برخی از موارد ممکن است موقعیت مکانی مطلوب‌تر و ارزش بالاتری کسب کند و در موارد دیگری ممکن است مطلوبیت مکانی خود را از دست بدهد؛ بنابراین ثابت بودن نوع استفاده، با استفادهٔ بهینه از آنها تعارض می‌یابد. راهبرد توصیه‌شده بدین معناست که می‌توان منابع حاصل را در چارچوب رعایت وجوه شرعی و نیت واقف به سمت

ظرفیت‌های تولید و اشتغال پایدار هدایت کرد. به‌عنوان نمونه، بهره‌مندی از عواید وقفی در حوزهٔ تولید دانش‌بنیان امری بسیار ضروری است. سازمان اوقاف با استفاده از خبرگان و کارشناسان علمی می‌تواند مراکز دانش‌بنیان و یا اقتصادهای پایدار را شناسایی، حمایت و توسعه دهد. از این طریق به تحقق شعار سال اعلامی از سوی مقام معظم رهبری نیز عمل خواهد شد.

## نتیجه‌گیری

یکی از مهم‌ترین راه‌های رسیدن به جایگاه مطلوب حکمرانی اسلامی، تجلی روحیهٔ انفاق، ایثار، فداکاری و نیکوکاری در قالب سنت حسنهٔ وقف است. موقوفات در تأسیس و تداوم حیات نهادها و مراکز فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی تأثیرات فراوانی داشته و در دوره‌های مختلف تاریخ منشأ آثار اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بوده است. مناطق مختلف ایران اسلامی مملو از موقوفاتی است که خیرین در طول تاریخ با نیات و مقاصد مختلفی به‌منظور رفع نیازهای جامعه و خیررسانی به مردم از خود بر جای گذاشته‌اند. شواهد تاریخی و گزارش منابع رسمی از وجود فرهنگ وقف در کشور در سطح وسیعی حکایت می‌کند. کارآمدی ساختاری نهادهای متولی و اثرگذاری شیوه‌های مدیریتی و اجرایی می‌تواند ثمرات عینی وقف برای آحاد مردم جامعه و بهبود وضعیت اجتماعی و اقتصادی را افزایش دهد و نیز استفاده از روش‌های به‌روز و اثربخش تبلیغی و فرهنگی می‌تواند آگاهی و اقبال مردم نسبت به وقف در شقوق مختلف آن را گسترش دهد.

یکی از مهم‌ترین کارویژه‌ها و اهداف حکمرانی اسلامی، رفع نیازها و مسائل اجتماعی و ارائهٔ خدمات عمومی از طریق ابزارهای مؤثر مذهبی در سطح وسیعی از جامعه بوده و است. وقف به‌مثابهٔ یکی از ابزارهای مؤثر در حوزهٔ حکمرانی اسلامی نقش بی‌بدیلی در توسعهٔ خدمات اجتماعی و تأمین نیازهای عمومی جامعه ایفا کرده است. ازاین‌رو در این پژوهش تلاش گردید تا ضمن مطالعه و بررسی موردی نهاد وقف، مهم‌ترین راهکارهای مطلوب حکمرانی در حوزهٔ وقف به‌مثابهٔ ابزاری مؤثر در چارچوب حکمرانی اسلامی استخراج گردد. برای رسیدن به الگوی مطلوب، شناخت ظرفیت‌های موجود و نقاط قوت و ضعف و فرصت‌ها و تهدیدها و نیز نیازها و اقتضائات جامعه و بررسی و تحلیل فاصلهٔ میان وضع موجود با وضع آرمانی و مطلوب، از اهمیت زیادی برخوردار است.

روشن است که نقاط قوت و ضعف نهاد و سازمان‌ها با یکدیگر یکسان نیستند. در نظام برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری تلاش می‌شود تا ضمن تقویت نقاط قوت و شناسایی فرصت‌ها، زمینهٔ رفع و از بین بردن موانع و ضعف‌ها و عبور از تهدیدها فراهم گردد. درک درست نقاط قوت و ضعف در هر سازمان کمک می‌کند تا با استفادهٔ بهینه و اثربخش از قوت‌ها و به حداقل رساندن ضعف‌ها، ضمن افزایش کارایی سازمان از هدر رفتن منابع و امکانات جلوگیری شود.

با اتکا به یافته‌های پژوهش برای نیل به الگوی سیاستی و حکمرانی مطلوب در حوزهٔ وقف، باید به این شاخصه‌ها توجه داشت:

| | |
|---|---|
| در سطح درون‌سازمانی | بهبود عملکرد کارکنان سازمان؛<br>احیا و حفظ و توسعهٔ موقوفات؛<br>رفع موانع قانونی و حقوقی در حوزهٔ وقف؛<br>برخورداری جامعه از نیات واقفین<br>افزایش بهره وری اقتصادی اجارات و املاک اوقافی |
| در سطح برون‌سازمانی | نهادینه شدن فرهنگ وقف در جامعه؛<br>افزایش سهم مشارکت مردم در حوزهٔ وقف؛<br>افزایش اعتماد مردم در حوزهٔ وقف؛<br>افزایش کمی و کیفی موقوفات؛<br>متناسب‌سازی نیات واقفین با نیازهای جامعه<br>کمک وقف به توسعه و شکوفایی کشور |

نتایج و دستاوردهای این پژوهش می‌تواند به‌عنوان یک بستهٔ پیشنهاد سیاستی در اختیار مدیران و کارگزاران وقف قرار گیرد. امید است تا با استفاده از ظرفیت‌های وقف شرایط لازم جهت تحقق سیاست‌های مطلوب و نیز توسعهٔ کیفی وقف و تحقق الگوی مطلوب حکمرانی اسلامی فراهم گردد.

## منابع


ابوسعید، احمد بن سلمان (۱۳۷۸). *مقدمه‌ای بر فرهنگ وقف*. تهران: اداره کل حج و اوقاف.

اشتریان، کیومرث (۱۳۹۱). *روش سیاست‌گذاری فرهنگی*. تهران: کتاب آشنا.

اصیلی، سوسن (۱۳۷۳). کتاب‌شناسی وقف. *وقف میراث جاویدان*، ۲(۴)، ۱۰۷ـ۱۱۱.

امامی، سیدمجتبی و جوادی، مجتبی (۱۴۰۰). واکاوی مفهوم حکمرانی در پرتو کلمهٔ «اطاعت» در قرآن کریم. *امنیت ملی*، ۱۱(۴۲)، ۴۳ـ۷۴.

بهار، مهری و نصرتی، محمود (۱۳۹۵). *آسیب‌شناسی وقف*. مجموعه مقالات اولین همایش ملی خیرماندگار (مطالعه و ارزیابی امور خیر در ایران). بنیاد خیریهٔ راهبری آلاء.

حائری (یزدی)، محمدحسن (۱۳۸۰). *وقف در فقه اسلامی و نقش آن در شکوفایی اقتصاد اسلامی*. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

خاکسار آستانه، حمیده، رهنما، علی و ابراهیمی، حسن (۱۳۹۴). آسیب‌شناسی جایگاه نهاد وقف در مقاوم‌سازی اقتصاد کشور. *اولین همایش دانش‌بنیان اقتصاد مقاومتی*. تفرش.

خضری، محمد (۱۳۹۷). *تدوین سند راهبردی پنج‌سالهٔ توسعهٔ موقوفات استان گیلان به‌منظور افزایش نقش و تأثیر آنها در توسعهٔ استان گیلان*. طرح پژوهشی اداره کل اوقاف و امور خیریهٔ استان گیلان.

ذکایی، سعید، شفیعی، محمد و سادات، سمیه (۱۳۸۹). کالبد شکافی سیاست‌گذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران. *مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، ۶ (۲۰)، ۷۷ـ۱۲۰.

رجب‌زاده، احمد (۱۳۸۰). *از سیاست‌گذاری تا سیاست‌گذاری فرهنگی در مجموعه مقالات همایش سیاست‌گذاری و فرهنگ در ایران*. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

رستم‌زاده، پرویز و نصیرآبادی، شهره (۱۳۹۷). عدالت در بهره‌مندی از خدمات بخش بهداشت با بهره‌گیری از تأمین مالی اسلامی با تأکید بر وقف. *اقتصاد و بانکداری اسلامی*، ۲۳، ۱۰۹ـ۱۱۸.

رضایی، حسن، دهقانی، روح‌الله و کیانپور، مهرداد (۱۳۹۰). *از حکمرانی اسلامی تا دولت معیار*. مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری.

زارعی، مجتبی و آرائی، وحید (۱۴۰۰). واکاوی و نقد الگوی حکمرانی خوب؛ تبیین شاخص‌های حکمرانی اسلامی مبتنی‌بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. *پژوهش‌های انقلاب اسلامی*، ۱۰(۲)، ۷ـ۲۵.

سیدحسینی، سیدمحمد، ابراهیمی سالاری، تقی و مظلوم خراسانی، آزاده (۱۳۹۲). بهبود روش‌های مدیریت در سازمان اوقاف و اثر آن بر افزایش بهره‌وری در حوزهٔ وقف. *مدیریت اسلامی*، ۲۱(۱)، ۱۰۵ـ۱۲۵.

شهابی، علی‌اکبر (۱۳۴۳ق). *تاریخچهٔ وقف در اسلام*. تهران: چاپخانهٔ دانشگاه تهران.

فزیع، انور (۱۳۸۶). *ساختار وقف در جهان اسلام*. ترجمهٔ صادق عبادی. تهران: اسوه.

فلاح، محمدرضا، جعفری، مهدی و عبادی، روح‌الله (۱۳۹۹). ارائهٔ مدلی برای بررسی و تبیین نقش وقف بر اندازهٔ دولت در اقتصاد با تأکید بر نقش کارآفرینی اجتماعی. *مجلس و راهبرد*، ۲۷(۱۰۴)، ۵ـ۳۰.

گلی‌پور، مریم (۱۳۹۱). *نهاد وقف در گیلان دورهٔ قاجار*. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. دانشکدهٔ ادبیات و زبان‌های خارجی و تاریخ. دانشگاه الزهرا.

مصباحی مقدم، غلامرضا، میسمی، حسین، عبدالهی، محسن و قائمی اصل، مهدی (۱۳۹۰). وقف به‌مثابهٔ منبع تأمین مالی خرد اسلامی؛ ارائهٔ الگوی تشکیل مؤسسات تأمین مالی خرد وقفی در کشور. *پژوهش‌های رشد و توسعهٔ اقتصادی*، ۲(۵)، ۹۱ـ۱۳۰.

میدری، احمد و خیرخواهان، جعفر (۱۳۸۳). *حکمرانی خوب؛ بنیان توسعه*. تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.

نظری‌مقدم، جواد (۱۴۰۱). *به‌سوی الگوی سیاستی مطلوب با هدف افزایش روند کیفی وقف در گیلان*. طرح پژوهشی اداره کل اوقاف و امور خیریهٔ استان گیلان.

وحید، مجید (۱۳۸۶). بحثی در سیاست‌گذاری فرهنگی. *سیاست*، ۳۷(۳)، ۲۳ـ۳۴.

همایون، محمدهادی و جعفری، نادر (۱۳۸۷). درآمدی بر مفهوم و روش سیاست‌گذاری فرهنگی. *اندیشهٔ مدیریت*، ۲(۲)، ۵ـ۳۶.

# Table of Contents

**A Critical Examination of Central Bank Independence from a Meta-Theoretical Perspective: Comparing Neoliberal and Islamic Economic Views / 7**
✍ *Mohsen Khalili Tirtashi / Mohammad Javad Mohagheghnia*

**A Jurisprudential-Economic Analysis of Credit Creation by Commercial Banks in Iran and Legislative Measures for its Control / 31**
*Ahmadreza Safa*

**A Comparative Analysis of Rationality in Game Theory: Proposing a Framework for "Economic Interaction Theory" with an Emphasis on Justice and Sharia / 57**
*Mahmoud Eisavi*

**Critical Analysis of "Conventional Economic Rationality Model" and Presentation of a New Model / 87**
*Ataollah Rafiei Atani*

**A New Plan in the Classification of Islamic Economic literature / 113**
✍ *Seyed Ahmed Ameli / Mortazavi Mortazavi Kakhki / Ali Nemati / Ali Akbar Karimi / Vahid Arshadi*

**An Analysis of the Impact of Feedstock Pricing on the Balanced Development of Iran's Petrochemical Industry, with an Emphasis on the General Policies of the "Moqavema" (Resistance) Economics / 139**
*Mohammad Hossein Ghavam /* ✍ *Ali Akbar Hosseini*

**Developing a Multi-Criteria Model for Evaluating the Legitimacy of Government Monetary and Fiscal Policies in Light of Modern Monetary Theory and the *La-Darar* (No-Harm) Principle / 167**
✍ *Reza Vafaei Yeganeh / Mohammad Vafaei Yeganeh*

**A Conceptual Model for Determining the Volume of Money Issuance Based on Islamic Principles and Requirements / 191**
*Mohammad Ali Farahani-Fard*

**Evaluating the Criterion for Compensating the Loss of Money Value in Deferred Payments / 213**
*Mehdi Mazhar*

**A Jurisprudential Analysis of State Pricing in the Market Based on Imami Traditions / 227**
✍ *Jafar Koushki Foroushani / Mohammad Hossein Khaleghpour*

**An Analysis and Critique of Jurisprudential Approaches to Validating a Profit-Guarantee Stipulation in *Mudarabah* / 247**
*Hassan Nejadshir*

**Optimal Governance Strategies for Expanding *Waqf* (Endowments) as an Effective Instrument of Islamic Governance / 265**
✍ *Javad Nazari Moghadam / Mohammad Javad Ramezani*

*In the Name of Allah*


# *Ma'rifat-e Eghtesād-e Islāmī*

Vol. 17, No. 2

(Islamic Econamic Knowledge)

Spring & Summer 2026

An Academi Semianual Journal on Islamic Economics

**Proprietor:** ***I****mam* ***K****homeini Educational and Research* ***I****nstitute*

**Editior in Chief:** *Mohammad Javad Tavakoli*

**Editor:** *Seyyed Mohammad Kazem Rajaee*

**Executive Manager:** *Ali Agha-Mohammadi*



**Editorial Board:**

- **Hamid Abrishami:** *Professor, Tehran University*.
- **Mohammad Javad Tavakkoli:** *Professor, IKI.*
- **Masoud Derakhshan:** *Professor, Alameh TabaTabaii University*.
- **Farhad Rahbar:** *Associate Professor, Tehran University.*
- **Hasan Sobhani:** *Professor, Tehran University*.
- **Gholam Reza Mesbahi Moghadam:** *Professor, Imam Sadeq University*.
- **Elyas Naderan:** *Associate Professor,Tehran University.*
- **Hasan-Agha Nazari:** *Professor, A Member of Advisory Board of Economics Group, IKI.*
- **Seyyed Mohammad Kazem Rajaee:** *Professor, IKI.*



Address:
IKI
Jomhori Eslami Blvd
Amin Blvd., Qum, Iran
**PO Box**: 37185-186
**Tel**: +9825-32113474
**Fax**: +9825-32934483

https://nashriyat.ir

www.iki.ac.ir & www.jek.iki.ac.ir